

دیدگاه ها تحلیل ها و رویداد ها

مجموعه بی از یک بخشی از نوشته ها

جلد اول

غلام دستگیر صادقی

ديگاہ ۛ
تکليل ۛ ورويدا ۛ
مجموعه بي از يك بخش نوشته ۛ

جلد اول

غلام دستکير صادقي

شناسنامه کتاب:

عنوان: ، دیدگاه‌ها، تحلیل‌ها و رویدادها (۱۹۹۷ _ ۲۰۰۴)

جلد اول

نویسنده: غلام دستگیر صادقی

نشر اولی: در رسانه‌های بیرون مرزی افغانستان

باز نشر مجموعه دیجیتال: ماه می سال ۲۰۱۸

به اهتمام: کاوه صادقی

ویرایش و آماده‌سازی متن دیجیتال: قاسم آسمایی

ایمیل: g.d.sadeghi@gmail.com

یک تصویر و بیان صدها درد و مصیبت وطن!



قصر مخروبه دارالامان در کابل بمثابه نماد یا سمبول خشونت، خرابکاری، وحشت و دهشت تنظیم های جهادی - طالبی در افغانستان است. در جریان سالهای جنگ تحمیلی، نیابتی و تنظیمی، افغانستان و مردم ستم دیده آن شاهد سرزمین سوخته، نسل کشی، کوچ اجباری اهالی، قتل عام، تجاوز به عفت و ناموس، برده گی، فروش اطفال و زنان، غارت دارایی های عامه، تاراج تأسیسات عام المنفعه، اقتصادی و نظامی، غارت موزیم ملی و آثار تاریخی و فرهنگی، تخریب آبدات تاریخی و از آنجمله تندیسهای بودا در بامیان، شلاق زدن زنان و مردان در ملاء عام، زندانی ساختن زنان در خانه ها، محروم ساختن آنان از حق کا روتحصیل، تحمیل فقر اجباری، دلیل ساختن غرور اجتماعی و ده ها و ده ها روی سیاهی دیگر، و در نهایت تبدیل افغانستان به یک گورستان مخروبه و خاموش بوده است.

فهرست مطالب

شماره	عنوان	صفحه
۱.	بیان فشرده در ارتباط به این مجموعه	۱
۲.	بجای سخن نخست - اشکی در گذرگاه تاریخ بخش نخست تحلیلها	۳
۳.	مسأله استفاده از منابع عظیم نفت و گاز منطقه و...	۷
۴.	جنگ و قربانی بخاطر منافع دیگران	۱۵
۵.	چهره زشت واقعیت های تلخ	۲۰
۶.	و باز هم یک نیرنگ مذبحخانه دیگر!	۲۷
۷.	درسهای از افغانستان	۳۳
۸.	تراژیدی افغانستان و مسئولیت امریکا در این زمینه	۳۷
۹.	تشدید مسابقه های تسلیحاتی در منطقه	۴۴
۱۰.	آزمایش اتمی یا انفجار اتمی؟!	۵۲
۱۱.	تداوم تراژیدی افغانستان	۵۹
۱۲.	ایران و تراژیدی افغانستان	۷۰
۱۳.	صلح - سراب و یا واقعیت؟!	۷۹

شماره	عنوان	صفحه
۱۴	بازتاب حقایق	۹۱
۱۵	اسلام و سیاست در افغانستان	۱۱۱
۱۶	نظری بر مذاکرات غیر مستقیم جده	۱۱۹
۱۷	وضع فلاکت‌بار پناهنده های افغانی	۱۲۶
۱۸	حقوق بشر و آزادی های اساسی انسان	۱۳۵
۱۹	"کشتن تو برای ما بسیار آسان است."	۱۵۲
۲۰	چگونگی رفع منازعه های قومی	۱۶۶
۲۱	"جهان دیگر ممکن است."	۱۷۵
۲۲	فدرالیسم و مسایل قومی	۱۸۱
۲۳	پاکستان و خطر جهاد اتمی	۱۹۵
۲۴	فرهنگ گفت و گو	۲۰۴
۲۵	زنان افغانستان در فراز و فرود زنده گی	۲۱۱
۲۶	جنایت در زندانهای عراق	۲۱۹
۲۷	شکنجه اهالی بیگناه و شرایط زندانهای امریکایی ...	۲۲۷
۲۸	افتخار به مردم افغانستان	۲۳۸
۲۹	فساد سیاسی	۲۴۵

شماره	عنوان	صفحه
۳۰	مردم را نمی توان برای همیشه فریب داد	۲۵۲
۳۱	هفتاد و هشتمین سالگرد استرداد استقلال ...	۲۶۹
۳۲	بزرگداشت از دوصد و پنجاومین سال تاسیس دولت مستقل و متمرکز افغانستان	۲۷۷
۳۳	راه دشوار ولی پر افتخار حفظ استقلال افغانستان	۲۸۳
۳۴	سوم عقرب - یک روز تاریخی	۲۹۲
۳۵	بزرگداشت از روز جهانی کارگران و زحمتکشان	۲۹۹
۳۶	طالبان افغانستان نیست - مصاحبه با روزنامه دنمارکی	۳۰۷

در مورد نشر این کتاب

مجموعه حاضر حاصل زحمات دوست عزیز و رفیق شفیق دستگیر صادقی است که در آن وقایع، حوادث و معضلات حاد دامنگیر وطن و جامعه ما با شیوه خاص و قلم زیبا مورد تحلیل و تجزیه قرار داده شده و با اضافه نتیجه گیری های استقامت دهنده و آموزنده از آن بیرون کشیده شده است.

نکته برجسته و صفت برتر این تحلیل ها و برداشت ها این است که دید نویسنده در کمال بیطرفی و صرف بر مبنای منافع ملی و وطنی و در خط دفاع از ارزش های انسانی ابراز شده است. ضمن ابراز موفقیت بیشتر برای محترم دستگیر صادقی، مفتخر هستم که در همگانی ساختن این کتاب ارزشمند سهم کوچکی بگیرم. به امید اینکه از مطالعه بخش های بعدی این سلسله نیز بهره مند شوم. قاسم آسمایی

بیان فشرده در ارتباط به این مجموعه

« دیدگاه ها، تحلیل ها و رویدادها » مجموعه یی از نوشته هایی است که در غربت و دور از وطن نگاشته شده و در مطبوعات بیرون مرزی و صفحات اجتماعی قبلاً به نشر رسیده است. سلسله نوشته هایی جلد اول، شامل سی و شش مقاله در ۳۱۲ برگ که به نحوی باهم در پیوند اند، از سالهای آغازین زنده گی در غربت، اوایل سال ۱۹۹۷ تا سقوط رژیم طالبان در افغانستان و اواخر سال ۲۰۰۴ را در بر می گیرد و به همین سلسله جلد های بعدی ادامه یافته و به نشر خواهند رسید.

سالهایی که این سیاه مشق ها به روی کاغذ آمده اند؛ دشوارترین و تیره ترین دوران زنده گی مردم افغانستان را می سازند. آثار زخمهای جانسوز و عمیق این برهه تاریخی، برای زمانه های دراز، همچنان روح و روان مردم افغانستان را آزار خواهد داد.

به هر صورت، نگارنده ادعا ندارد که منظرگاه وی در ارتباط به این رویداد های فاجعه بار، گسترده و همه جانبه است؛ صرف به این باور است، آنچه را که وی دیده، خوانده، شنیده و یا درک کرده، صادقانه بازتاب یابد و به نحوی بیانگر گوشه هایی از واقعتهایی گردد که از یک زاویه دیگر به نمایش گذاشته شده است. این نظرگاه، نمایندگی از دید و برداشت شخصی نویسنده می کند که تلاش نموده آن چه را میتواند دید و درک کرد، بی ریا به دسترس خواننده عزیز بگذارد و در بازتاب این برداشتها و دیدگاه ها تا جایی که برای وی ممکن بوده، با بصیرت برخورد نماید.

این اثر برای نشر آماده شده بود، ولی بنابر دشواری های معین و هزینه فراوان که در راه طبع و نشر همچو آثار مکتوب در خارج از کشور وجود

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

دارد، به چاپ نرسید. سرانجام، بنا بر توصیه شماری از دوستان، نگارنده به این نتیجه رسید که بهتر است دست کم در شرایط موجود و با استفاده از فن آوری‌های نوین در شبکه جهانی اینترنت، این گرد آورده شده‌ها، در یک مجلد از طریق این شبکه بین‌المللی به نشر برسد و در سایت‌های که کتابهای دیجیتال را پیشکش می‌نمایند، گذشته شود تا علاقمندان کتاب، بسیار به سهولت و بدون کدام هزینه اضافی به آن دسترسی یابند. آنانی که به رویداد های واقعی این برهه از تاریخ غمبار کشور ما علاقمند هستند، می‌توانند بنا بر ضرورت از آن استفاده برند. به این امید که این مراجعه و بررسی از یک دیدگاه دیگری که ممکن با نظرگاه خواننده همخوانی داشته و یا نداشته باشد، در شناخت یک بخشی از تصویر پیچیده وضعیت رقتبار کشور در آن برهه زمانی، یاری رساند.

با وجود این همه رنجها و غصه‌های بیکران که دامن مردم افغانستان را گرفته است، چه بهتر که وطن دوستان و ترقی خواهان افغانستان، آنانی که خیر و صلاح وطن و مردم همواره در قلب و ذهن شان جا داشته است و بخاطر آن شاهد سربازی‌ها و قربانی‌های بیشمار بوده‌اند، حالا دست بدست هم دهند و در یک مسیر شریفانه که همانا توسعه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی این کشور است، گام بگذارند. آنان باید در گذر از گذرگاه پُر رنج و عذاب تحجر و استبداد به سوی ترقی، آزادی و رفاه اجتماعی، بمردم ستمدیده کشور خویش یاری رسانند.

دستگیر صادقی

پانزدهم ماه می سال ۲۰۱۸

کوپنهاگن - دنمارک

بجای سخن نخست

اشکی در گذرگاه تاریخ

از همان روزی که دست حضرت " قابیل "

گشت آلوده به خون حضرت " هابیل "

از همان روزی که فرزندان " آدم "

زهر تلخ دشمنی در خونشان جوشید

آدمیت مرد

گرچه آدم زنده بود!

از همان روزی که " یوسف " را برادر ها در چاه انداختند

از همان روزی که با شلاق و خون دیوار چین را ساختند

آدمیت مرده بود!

بعد، دنیا، هی پر از آدم شد و این آسیاب

گشت و گشت

قرن‌ها از مرگ آدم هم گذشت

ای دریغ

آدمیت برنگشت!

قرن ما،

روزگار مرگ انسانیت است!

سینه دنیا ز خوبی‌ها تهی است،

صحبت از آزادی، پاک‌ی، مروت، ابله‌ی است!

.....

روزگار مرگ انسانیت است

من که از پژمردن يك شاخه گل

از نگاه ساکت يك كودك بیمار

از فغان يك فناری در قفس

از غم يك مرد در زنجیر

- حتی قاتل برادر-

اشك در چشمان و بغض در گلوست

وندترین ایام، زهرم در پیاله، اشك و خونم در سیوست

مرگ او را از کجا باور کنم؟

صحبت از پژمردن يك برگ نیست

وای! جنگل را بیابان میکنند!

دست خون آلود را در پیش چشم خلق پنهان میکنند!

هیچ حیوانی به حیوانی نمی دارد روا

آنچه این نامردمان با جان انسان می کنند!

صحبت از پژمردن يك برگ نیست

فرض کن که مرگ قناری در قفس هم مرگ نیست

فرض کن يك شاخه گل هم در جهان هرگز نرست

فرض کن جنگل بیابان بود از روز نخست!

در کویری سوت و کور

در میان مردمی با این مصیبت‌ها صبور

صحبت از مرگ محبت، مرگ عشق

گفتگو از مرگ انسانیت است!

فریدون مشیری

دیدگاه ها - تحلیل ها و رویدادها

بخش اول: تحلیلها

مسئله استفاده از منابع عظیم نفت و گاز منطقه

و ادامه جنگ در افغانستان

نفت منحصبت بزرگترین منبع انرژی و محرك ماشين عظیم دنیای صنعتی به یکی از عمده ترین مواد مورد استفاده جامعه مدرن امروزی مبدل گردیده است. نوسانات در تولید، عرضه و قیمت مواد نفتی مستقیماً بالای آهنگ رشد اقتصادی و در مجموع زندگی اجتماعی و سیاسی کشورهای مختلف جهان اثر مثبت و یا منفی بجا میگذارد. بی جهت نیست که این ماده خام به طلای سیاه شهرت یافته است.

ساینس و تکنالوژی تا کنون نتوانسته است منبع دیگری را که بتواند نفت را تعویض کند، بدست آورد، و چنین امکانی برای آینده نسبتاً دور نیز چندان متصور نیست. بنابراین نحوه استفاده از منابع نفتی جهان و تأمین امنیت منابع متذکره و انتقال منظم و سیستماتیک نفت به بازارهای بین المللی به قیمت‌های مناسب برای این بازارها و جستجوی منابع جدید، همواره مورد توجه جدی جهان صنعتی و قدرتهای عظیم مالی و پولی جهان بوده است.

بحران نفت دهه هفتاد قرن بیستم ، جهان صنعتی را شدیداً تکان داد و آهنگ رشد آنرا بطی ساخت و موجب رکود اقتصادی و بیکاری های وسیع در بسیاری از این کشورها گردید. قدرتهای بزرگ دنیای صنعتی با استفاده از این تجارب تلخ و ناگوار، و بمنظور جلوگیری از تکرار آنها ، در جهت تنظیم روابط و ضوابط جدید و تأمین کنترل بیشتر بر منابع نفتی از طریق تعویض و زیر کنترل درآوردن دولتها ، ایجاد ذخایر عظیم استراتژیك نفت و محدود ساختن استفاده از منابع داخلی منحصبت ریزرف و ذخایر احتیاطی، تدابیر و اقدامات جامع و گسترده یی را وضع و تطبیق نمودند. این تدابیر بطور عمده

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

در کشور های اطراف خلیج فارس که بزرگترین منبع تولید کننده مواد نفتی جهان محسوب می گردند و همچنان در برخی از سایر کشور های تولید کننده نفت، تطبیق گردید.

برآوردهای موسسات علمی که در این زمینه مصروف کار اند، بیانگر آن است که ذخایر این بزرگترین منبع تولید کننده مواد نفتی (خلیج فارس) قبل از اواسط قرن بیست و یکم به پایان خواهد رسید و جهان صنعتی ناگزیر برای مصارف خویش منابع جدید دیگری را کشف و استخراج نموده و چگونگی استفاده از آنها را تحت کنترل خود قرار دهد. آخرین تحقیقات کارشناسان گویای آن است که بحیره کسپین (دریای خزر) و کشورهای آسیای میانه با بدست داشتن بیش از ده میلیارد تن مواد نفتی و ملیاردها متر مکعب گاز طبیعی از نظر حجم و ظرفیت همین اکنون مقام دوم را در جهان دارا است. ذخایر گاز طبیعی قزاقستان به تنهایی بیش از هشت تریلیون متر مکعب تخمین می شود. علاوه بر آن ترکمنستان و ازبکستان نیز منابع عظیم گاز در اختیار دارند .

بنابراین ذخایر گاز طبیعی و مواد نفتی این منطقه خود بزرگترین عاملی است که این حوزه را در قرنی که در پیشرو است و چند سال معدودی از آن فاصله داریم به یکی از با اهمیتترین منطقه استراتژیک جهان و حیاتی ترین منطقه برای دنیای صنعتی مبدل سازد. برای تأمین شرایط مساعد جهت سرمایه گذاری و بهره برداری از این منابع عظیم نفت و گاز، درگیری ها و جنگهای قدرت حتی قبل از سقوط اتحاد شوروی آغاز شده بود. حریفان درگیر یعنی قدرتهای بزرگ و حریص جهانی برای تحت کنترل درآوردن راه های انتقال این طلای سیاه به بازار های بین المللی یکی در مقابل دیگری موانع جدی بوجود می آورند. وقایع قهر آمیزی که در منطقه و پیچین گذشت و در افغانستان همچنان می گذرد، شاخصترین این درگیری ها محسوب می گردد. ظاهرا ستیز قدرت در سطح منطقوی جریان دارد، در حالیکه این جنگها

دیدگاه ها - تحلیل ها و رویدادها

از منابع بسیار نیرومند بیرونی برای مقاصد استراتژیک شان الهام و نیرو می گیرند.

روسیه که از جمهوری های اروپایی به شمول اوکراین و روسیه سفید به سادگی گذشت و حتی در مقابل اتحاد مجدد روسیه سفید با خود، به نحوی مقاومت نشان می دهد، در مقابل جدایی طلبی مردم با شهامت چچین که هیچ نوع وابستگی نژادی، زبانی و مذهبی باهم ندارند، سخت مخالفت و مقاومت نشان داده و دست به عملیات بزرگ نظامی می زند و خون هزاران هموطن خویش را در این راه بر زمین می ریزد؛ زیرا چچین در مسیر انتقال نفت و گاز قرار دارد و جدایی آن منافع حیاتی روسیه و نقش و نفوذ آن را در آینده این منطقه تهدید می کند.

برعلاوه چچین و افغانستان، جنگ های تاجکستان، ارمنستان، آذربایجان، گرجستان و بالاخره مناطق مسکونی کردها یا کردستان هم شامل این پروسه عظیم هست که در ظاهر امر جنگ های داخلی و محلی محسوب می گردند؛ ولی در حقیقت امر جنگ بخاطر دستیابی به منابع عظیم نفت و گاز و کنترل بر چگونگی بهره برداری و انتقال آنها می باشد.

روسیه، ایران و پاکستان در تبنای باکمپنی های بزرگ نفتی، هر يك سخت در تلاش اند تا لوله کشی انتقال نفت و گاز از سرزمین آنها بگذرد، و حتی سعی می ورزند تا این انتقال را بصورت انحصاری در دست داشته باشند. در این میان پاکستان منحنی یک بندرگاه خروجی از همه بیشتر تلاش دارد تا از این منبع عظیم سهم بیشتر بدست آورد و مواد نفتی و گاز از طریق افغانستان به پاکستان و از آنجا به اروپا و جنوب و جنوب شرق آسیا، به شمول جاپابان عرضه گردد

پاکستان را محدودیت بزرگ منابع طبیعی، نفوس متراکم و مشکلات جدی اقتصادی ناشی از آن، بیشتر از همه سراسیمه ساخته و سعی می ورزد تا هر چه زودتر از این نعمت فراوان طبیعی مستفید شده، و بگونه یی به کویت

دیدگاه ها - تحلیل ها و رویدادها

و امارات عربی قرن بیست و یکم مبدل گردد. همان است که دست به هر ماجراجویی و رسوایی میزند تا وضعیت سیاسی افغانستان را بطور کامل به نفع خود تغییر دهد؛ و بدین وسیله پروژه عظیم انتقال نفت و گاز را بصورت انحصاری تحت سلطه خویش داشته باشد .

پاکستان برای رسیدن به این هدف، از آغاز مذاکرات غیر مستقیم ژنیو تا اکنون هر نوع معامله، توافق و تعهدی را که به وساطت ملل متحد، کنفرانس کشورهای اسلامی و برخی کشورهای دیگر و اشخاص صاحب نفوذ و مصلح در رابطه به حل مسأله افغانستان بمیان آمده، به نحوی و با تمام امکانات تخریب و ناکام ساخته است. این کشور از آخرین توانایی های خویش استفاده می برد تا بهر قیمتی که شده نیروهای بطور کامل وابسته به خود را در افغانستان به قدرت برساند و هر نوع مخالفت را در این زمینه از ریشه نابود گرداند و در حقیقت يك شبه دولت پاکستانی را در افغانستان مستقر سازد.

آرزومندی های روسیه، ایران و پاکستان بنابر مشکلات جدی داخلی و عمده تر از همه، کمبود منابع مالی به تنهایی برآورده شده نمی تواند، و در حقیقت این قدرتهای بزرگ مالی و پولی جهان و شرکت های عظیم نفتی اند که استراتژی استفاده از منابع نفت و گاز را در این منطقه طرح، تعیین و تثبیت می نمایند.

شرکت های عظیم نفتی در جهان مایل نیستند که سرمایه های خویش را در شبکه های بکار اندازند که کنترل و نظارت خود آنها بالای این شبکه ها ضعیف باشد. آنها اجازه نمی دهند که دست هیچ قدرت و نیروی منطقه یی به اندازه یی قوی باشد که سرمایه گذاری و نحوه استفاده از این منابع و در واقع حقوق يك جانبه شان را در آینده بخطر اندازد.

بنابر آنچه گفته آمد، جنگ های کنونی و رقابت میان کمپنی های بزرگ نفتی در متن و محتوای درونی خود سه بُعد دارند:

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

اول: تثبیت حق مالکیت برای استفاده از این منابع

دوم: چگونگی مشارکت در تولید و بهره برداری بدون آنکه سهم عمده کنسرسیوم فراملیتی به مخاطره افتد.

سوم: مشکلات مربوط به انتقال و توزیع آن در بازار های بین المللی.

بنابر آن در اصل، این رقابتها و مبارزه میان شرکت های بزرگ نفتی هست که بر شکل گیری جنگها در این منطقه و چگونگی ادامه آن اثر بزرگ می گذارد. در عقب این جنگها و شعار های ظاهری که معمولاً مطرح می گردد، باید چهره کنسرسیوم ها را دید که چگونه اهداف و مقاصد خاص خویش را تعقیب می کنند، و بخاطر تطبیق آن ملت ها را به خاک و خون می کشانند.

آنچه در پلانه‌های استراتژیک استفاده از منابع عظیم نفت و گاز آسیای مرکزی و بحیره کسپین مبرهن و روشن گردیده، این است که: انحصار روسیه از بازارهای آسیای میانه از بین برده شود، و این بازار ها راه مستقل خویش را به بازار های بین المللی باز نمایند و همچنان وابستگی به جمهوری اسلامی ایران نیز محدود گردد. این امر، اهمیت انتقال مواد نفتی و گاز منطقه را از افغانستان که اهداف سیاسی متذکره را تأمین کرده می تواند و از نظر نزدیکی و کوتاهی راه، نیز اقتصادی است، برجسته می سازد. مواد نفتی و گاز از راه افغانستان به قیمت ارزانتر به بازارهای بین المللی عرضه می گردد. از این راه نه تنها مواد متذکره بکشورهای غربی که به کشورهای جنوب و جنوب شرق آسیا و جاپان نیز به سهولت انتقال داده شده می تواند.

در چنین زد و بندها و برای زیر نظارت و کنترل در آوردن این منابع عظیم و حیاتی، عجالتاً کنسرسیوم یونیکال امریکایی و دلتا ایل عربستانی با شرکت نفتی برایدس ارژنتینایی و دایووه کوریای جنوبی بطور مستقیم در افغانستان در رقابت اند. از جانب دیگر شرکت های برتس پترولیم، برتس ایل و شیل،

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

علاقه‌مند انتقال مواد نفتی و گاز از طریق ایران اند. برخی کمپنی‌های دیگر با گازپروم روسیه همکاری دارند.

انتقال نفت و گاز از طریق افغانستان برای این کشور جنگ زده و کاملاً تخریب شده از اهمیت بسیار استثنایی برخوردار می‌باشد. در صورت احداث این شاهراه بزرگ ترانزیتی، عواید سالانه افغانستان از این مدرک در مجموع تا دو میلیارد دالر امریکایی بلند رفته و این کشور یکبار دیگر در مسیر تجارت بین‌المللی آسیا و اروپا قرار خواهد گرفت و منبع بسیار موثری برای رشد و شکوفایی آن بشمار خواهد رفت. افغانستان در قرون گذشته بارها توسط استیلاگران مشهور تاریخ همچو چنگیزها بخاک یکسان شده، ولی بنابر قرار داشتن در مسیر تجارت شرق و غرب که بنام راه ابریشم شهرت یافته، دوباره سر بلند کرده و تمدن‌های نوی را به ارمغان آورده است. ایجاد و احداث راه‌های جدید ترانزیتی و انتقال نفت و گاز و سایر امتعه تجارتهای از شمال به جنوب، اینبار نیز این فرصت را میسر می‌سازد که افغانستان عزیز و مردم شریف آن همه ویرانها و زخم‌های ناشی از جنگهای تحمیلی را اعمار و مداوا نموده، بسوی آینده مصون، مطمئن و پیشرفته گام گذارد، و مانند گذشته بی‌پر افتخار تاریخی خویش در منطقه بدرخشد.

مردم با شهامت افغانستان آرزومند سهمگیری در سرمایه‌گذاری‌های بزرگ خارجی و همکاری‌های متقابلاً مفید اقتصادی بوده و آنرا در شرایط موجود خیلی حیاتی می‌شمارند، و میخواهند از این فرصت تاریخی و طلایی‌ترین استفاده را به نفع منافع و مصالح ملی خویش و در پیوند با منافع قانونی و مشروع دیگران بعمل آورند. کشورهای خارجی، در شرایط کنونی، زیر تأثیر منافع حریصانه و یک‌جانبه خود و به اشتراک مزدوران داخلی، صرفاً اشتراک‌نمایی و اسمی افغانستان را در این پروژه‌های بزرگ در نظر داشته و می‌خواهند آن را به قیمت از دست دادن حاکمیت ملی، استقلال، تمامیت ارضی و وحدت ملی افغانها و در نتیجه سرکوب، اختناق، ترور و تحجر، بدست آورند. چنین روش و سیاستی ظالمانه و غیرعادلانه، هیچگاه نمی‌تواند موفق

دیدگاه ها - تحلیل ها و رویدادها

و پایدار باشد؛ بل همواره موجب بروز تنشجات و بحران های دایمی در منطقه می گردد. هر افغان و تندوست و ترقیخواه همواره به همچو معامله ها و زد و بند های ننگین با نفرت و مخالفت نگر بسته و در برابر آن می رزمند.

برای تأمین صلح و ثبات دایمی در منطقه و بهره برداری معقول و عادلانه از منابع طبیعی، ضرور است تا قدرتهای ذیعلاقه و کشورهای همسایه به حق تعیین سرنوشت افغانها توسط خودشان، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و وحدت ملی افغانها احترام بگذارند، و برای تأمین این امر صادقانه در عمل بکوشند. صرف در صورت ایجاد یک دولت وحدت ملی در افغانستان که از مشروعیت لازم برخوردار باشد، میتوان همچو مسایل را بطور اساسی و دایمی حل و فصل کرد.

قابل تذکر دانسته می شود که در این اواخر در نحوه سرمایه گذاری، بهره برداری و انتقال نفت و گاز کشور های آسیای میانه انکشافاتی رونما گردیده که می تواند در تغییر وضعیت در این منطقه و تأمین نسبی اعتدال در سهمگیری و استفاده از این منابع و در نهایت در ختم جنگ ها بشمول جنگ در افغانستان موثر واقع گردد. از آن جمله موافقت حکومت امریکا برای انتقال گاز و نفت ترکمنستان از طریق ایران و ترکیه، عقد قرارداد ده میلیارد دلری شرکتهای امریکایی با آذربایجان، قرارداد انتقال نفت و گاز از طریق چین و روسیه به بحیره سیاه و قرارداد سرمایه گذاری در عرصه نفت و گاز بین چین و قزاقستان به ارزش بیش از نه میلیارد دالر، خود بیانگر آن است که شرکت های بزرگ مواد نفتی و دولتهای ذیعلاقه در استفاده از منابع عظیم نفت و گاز با هم نزدیک می شوند.

حالا سوال اساسی این است که قدرتهای بزرگ علاقمند در این راستا، برای تأمین ثبات در این منطقه خیلی ها حیاتی برای قرن آینده، چگونه سیستم و نظام سیاسی را در کشورهای این حوزه به نفع خود می دانند و برای تطبیق آن در این کشورها چه طرحی را می ریزند، و یا به اصطلاح وطنی ما چه

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

آشی را می‌پزند تا در آینده، بهره‌برداری از این منابع عظیم به مشکلات جدی مواجه نگردد؟!!

آیا تجربه کشورهای امارات عربی و عربستان سعودی در ایجاد دولتهای وابسته به منافع شرکتهای بزرگ نفتی و متکی بر تطبیق به اصطلاح شریعت اسلامی و سرکوب، میتواند یک بديل يا آلترناتیف قوی باشد و یا خیر؟

ماه اکتوبر سال ۱۹۹۷ مطابق میزان ۱۳۷۶

جنگ و قربانی بخاطر منافع دیگران

در طول تاریخ، جنگ و برخوردهای مسلحانه در داخل يك کشور، بین دو ویا چند کشور، و یا در سطح جهانی، برای کسب منفعت بیشتر آغاز گردیده است. حدود برخوردهای مسلحانه متناسب است بر حجم و ظرفیت منافع برای يك نیرو، يك کشور ویا گروهی از کشورها. بدین معنی به هر اندازه که منافع عظیمتر و جذابتر باشد، برای تصاحب و غارت آن، نیروهایی بیشتر با استفاده از خشنترین شیوه‌ها درگیر می‌شوند. اتحاد نیروها برای آغاز و ادامه جنگ در ارتباط متقابل با اشتراك منافع، اهداف و توانمندی نیروهای خودی و نیروهای مقابل که بطور معمول دشمن معرفی می‌گردند، شکل می‌گیرد.

اصل اساسی که عبارت از تأمین منفعت بیشتر است، در پوشش‌های گوناگون و رنگارنگ دیپلوماسی متبلور می‌گردد، و به وسیله جنگ و برخورد‌های مسلحانه تحقق می‌یابد. برای تطبیق و در عمل گذاشتن سیاست‌های غارتگرانه، ضرور است تا افکار عامه در کشور آغازگر جنگ و خارج از آن آماده گردد. برای این منظور نبض، احساس و روان اجتماعی مردم و ملت‌های خودی را بدست داشتن و بموقع تحریک کردن، مجموعه‌ی منظم اعمال عقلی و فعالیت‌های روانی افراد و جامعه را فریب دادن، دشمن‌تراشی کردن، ترس و وحشت از قدرت و غلبه دشمن ایجاد کردن، شعارهای عوامفریبانه، نمادین و سمبولیک مطرح و ارائه نمودن، آرزوها و امیدهای واهی را برای زندگی بهتر برانگیختن، از جمله ابزار کار و سیاست‌های قدرت‌های متعرض شناخته می‌شوند.

برطبق معمول بخش بزرگی از مردم زیر تأثیر آنی و عمیق مسایل احساسی و پُر عاطفه قرار می‌گیرند، و دولتها و قدرت‌ها با استفاده از این نقطه ضعف، برای داغ نگهداشتن تنور جنگ و تطبیق اعمال وحشیانه و خشن، همیشه هیزم کافی در اختیار دارند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

نمونه‌های بسیار برجسته‌ی این مسأله را در قرن حاضر میتوان در دو جنگ جهانی، جنگ‌های منطقه‌ی بی و جنگ خلیج فارس که در نوع خود بی نظیر هست، مشاهده کرد. در جنگ جهانی دوم استراتژیست‌های آلمان هیتلری، اروپای شرقی و روسیه را بمثابة منطقه حیاتی برای دولت جاویدان خود می‌شناختند، و فتح و تصاحب آنرا برای آینده پرشکوه و پر عظمت آلمان حتمی می‌دانستند. دولت فاشیستی آلمان برای تطبیق این آرزومندیها، مرتکب جنایات عظیمی شد و کشورها و ملت‌های بزرگی را به خاک و خون کشید. این دولت فاشیستی، در نهایت ملت سرسپرده خود را نیز خاکستر نشین ساخت، و خود به بزرگترین ننگ تاریخ مبدل گردید .

دولتها و قدرت‌های بزرگ بخاطر کسب منافع بیشتر و ادامه قدرت بیکران خویش بیک محدوده معین بسنده نکرده، بل این که مناطق وسیع و خیلی دور از کشور اصلی را بحیث ساحه حیاتی خود تثبیت و برای حفظ و یا تصاحب آنها تدابیر جامع اتخاذ و عملی می‌نمایند. قدرتهای بزرگ برای انجام برنامه‌های مطروحه‌شان، در پهلوی استفاده از وسایلی مانند فشارهای سیاسی، اقتصادی و روانی، لشکر عظیمی با مجهزترین وسایل و تخنیک محاروبی و تکنالوژی بسیار پیشرفته را در جوار این مناطق جابجا ساخته و منحصت وسیله تهدید دایمی در خدمت محافظت از به اصطلاح مناطق حیاتی خود بکار می‌برند .

برای کسب منافع و قدرت بیشتر، چه هزاران هزار انسانی که قربانی نشده اند، نسله‌ها و نژادهای که محو نگردیده اند، و کشورهایی که به خاک یکسان نشده اند. اکثر ملل جهان نمونه‌های بسیار زشتی از این غارتگری‌ها را بمثابة اوراق سیاه در تاریخ خود جا داده اند، و نسل‌های بعدی با تأسف و تأثر فراوان به آن رویداد‌های ننگین می‌نگرند.

این سلسله زنجیری و تاریخی با اشکال و شیوه‌ها و برخورد متفاوت، ولی با یک متن و مضمون واحد که عبارت از کسب منافع بیشتر است، همچنان ادامه دارد و نتایج آن نمی‌تواند بهتر از نتایجی تجارب گذشته تاریخ بشر باشد .

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

صرف این دایره شیطانی را با قبول احترام و تأمین این اصل که تمام ملت‌ها در تعیین سرنوشت و استفاده معقول و متقابلاً مفید از منابع خویش، حقوق مشروع، مساوی و قانونی دارند، و همچنان تأمین عدالت اجتماعی و عدالت در سطح جهانی، تفاهم و همکاری بین المللی، میتوان درهم شکست، و از فجایع فراوان جلوگیری کرد. البته با دریغ، برای رسیدن به این آرمان‌ها تا هنوز راه خیلی‌ها طولانی و دشواری در پیشروی جوامع بشری قرار دارد.

هستند ملت‌های که در آتش فروزان جنگ‌های تحمیلی به خاطر تأمین منافع قدرت‌های بزرگ می‌سوزند و هست و بود خویش را از دست می‌دهند تا خوان نعمت دیگران پرمایه‌تر و متنوع‌تر باشد!

کشور عزیز ما افغانستان یکی از این نمونه‌هاست، منتهی با یک تفاوت بسیار عظیم که دیگران بخاطر کسب منافع و یا حفظ آن برای خویشتن می‌رزمند؛ ولی افغانها بخاطر تأمین منافع دیگران قربانی می‌دهند. این کشور مدت‌های طولانی بخاطر آزمندی و توسعه طلبی قدرتهای بزرگ استعماری در جدال مرگ و زندگی قرار داشت و از هر سو سرسختانه زیر فشارهای نظامی، سیاسی، اقتصادی و روانی قرار می‌گرفت؛ ولی از خود دفاع میکرد و دشمن خود را می‌شناخت و در این امر کبیر ملی و میهنی اقوام مختلف افغانستان در یک سنگر واحد علیه دشمن مشترک می‌رزمیدند و از کمترین وسایل و امکاناتی که در دست داشتند، استفاده می‌بردند. این ملت، در نتیجه چنین قربانی‌ها، افتخارات بزرگی را کسب کرد و نام نیکی از مردانگی و شهامت، پاکی و صداقت از خود به یادگار گذاشت.

در جریان جنگ سرد، افغانستان در بازی‌های استراتژیک قدرتهای بزرگ جهانی، بزرگترین بازنده و عمده‌ترین قربانی بوده است. مردم افغانستان گوشت دهن توپ منافع اربابان بزرگ گردید. موقعیت خاص جغرافیای سیاسی افغانستان و اهمیت استراتژیک آن و همچنان موجودیت این کشور در میان جریان‌های فکری بسیار شدید و متضاد حاکم بر کشورهای همسایه مانند فوندیمنتالیسم اسلامی، کمونیسم نوع روسی، کمونیسم نوع چینی، سرمایه‌داری

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

بورژوازی تجاری و نیمه فیودالی، به سرنوشت اسفبار افغانستان تأثیر بزرگ منفی وارد نمود. این چنین موقعیت و نمونه را در جغرافیای سیاسی جهان کمتر میتوان سراغ کرد و حتی میتوان گفت که يك نمونه منحصر بفرد است.

بعد از ختم جنگ سرد که دشمن عمده در رقابتهای بین المللی لغزید و فروریخت و از اهمیت استراتژیک افغانستان کاسته شد، و دیگر ضرورت به آن نبود که این مردم شجاع در بازی بزرگ مورد استفاده قرار گیرد، جنگ بخاطر کسب منافع بگونه دیگری شکل گرفت؛ طوریکه اربابان بزرگ جای خود را برای اربابان کوچک خالی کردند. اربابان کوچک بخاطر ایجاد مناطق تحت نفوذ خویش در خاک افغانستان و لبنانی ساختن این کشور دست بکار شدند و هر يك بخشی از این ملت واحد را بجان هم انداختند.

درد و رنج بیکران ما این است که در این جنگها برای تأمین منافع دیگران و بدستور بیگانگان زیر نام اسلام، جهاد، و تطبیق شریعت، افغان توسط افغان کشته می شود. خانه ، شرف و حیثیت افغان توسط افغان برباد می رود. پایتخت زیبای کشور، کابل عزیز که سمبول یا نماد وحدت ملی و افتخارات تاریخی هزاران ساله کشور باستانی ما به شمار می رود ، به شهر مردگان مبدل می شود! اردوی ملی نابود می گردد! وزارت خانه ها ، ادارات و موسسات دولتی و خصوصی و موسسات تعلیمی همه تخریب و اموال و اثاثیه آنها به غارت برده می شوند! کارمندان و کارگران به شمول معلمان شریف کشور آواره و شماری هم به گداه مبدل می گردند! تاسیسات زیر بنایی اقتصاد ملی کشور تخریب و حتی کوچکترین پیچ و مهره آن در بازارهای پاکستان عرضه می شود! موزیم ملی ، آرشیف ملی و کتابخانه ها که همه نماد هایی از گذشته درخشان تاریخی کشور ما محسوب می گردیدند، به غارت می روند!

زنان افغانستان که همیشه دوشادوش برادران و خانواده های شان در دفاع از کشور و در کارهای تولیدی و خدماتی کار و فعالیت داشتند، از زندگی اجتماعی بطور کامل محروم و محکوم به چهار دیواری خانه های تخریب

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

شده خویش می‌گردند! آنان حتی در مقابل چشمان فرزندان و شوهران شان به دلیل بی‌حجابی (!) به شلاق زده می‌شوند و سنگسار می‌گردند! مکاتب تعلیمات ابتدایی، متوسط و عالی مسدود می‌گردند، و موسیقی که همواره در زندگی اهالی این کشور- در رزم و بزم - از اهمیت خاصی برخوردار بوده، تحریم می‌شود و کوچکترین صدای مخالفت و مقاومت در گلوها خفه می‌گردد! انسان شریف و زحمتکش این وطن، صرف بنام وابستگی به سایر اقوام، ملیتها و یا مذاهب نه تنها بزندان افکنده می‌شود که متحمل ننگینترین حقارتها می‌گردد! در مجموع، محیط رعب و وحشت، جهالت و بربریت بر کشور حاکم می‌گردد و سرانجام تمامیت ارضی و وحدت ملی این کشور بطور جدی به مخاطره می‌افتد!

قلم از نوشتن جنایات و فجایعی بکه بر ملت آزاده ولی مظلوم و بی‌دفاع افغانستان می‌گذرد شرم دارد!

با دریغ و درد باید اذعان نمود که این همه ذلت و ننگ ثبت تاریخ می‌شود و حتی نسل‌های آینده‌ما نیز برای سالهای طولانی از بیاد آوردن این روزهای ننگین سرافکننده و شرمگین خواهند بود.

ماه سپتمبر ۱۹۹۷ مطابق قوس ۱۳۷۶

چهره زشت واقعیت‌های تلخ

با وجود کمترین انعکاس از فجایع سالهای اخیر افغانستان در وسایل اطلاعات جمعی و محافل بین‌المللی، چهره زشت واقعیت‌های امروزی افغانستان، گاه گاهی به گونه‌ی بی‌تصویر کشیده می‌شود و در مقابل چشمان حیرت‌زده مردمان جهان به نمایش گذاشته می‌شود که هر هموطن با احساس و علاقمند به میهن از دیدن و شنیدن آن به اصطلاح از خجالت آب شده، در غم و اندوه فراوان فرو میرود.

واقعا این همه شهکاری را که حکمرانان طالبی در زشتی و ذلت آفریده و می‌آفرینند کمتر نظیر دارد. یکی از این شهکارها که در مطبوعات جهان به تناسب گذشته بیشتر مورد توجه جهانیان قرار گرفته، موضوع لت و کوب و توقیف "ایما بونینو" گماشته اتحادیه اروپایی در مسایل بشری و هیئت همراهان وی به شمول ژورنالیستان و کارمندان امدادی ملل متحد در شهر کابل است. این خانم شجاع جهت بررسی وضع کمک‌های بین‌المللی به افغانستان، به کابل مسافرت نموده بود.

بعد از این حادثه دلخراش، که در نوع خود در افغانستانی که مردم آن مشهور به مهمان‌نوازی اند، مجله نیوزویک امریکایی موضوع ظهور طالبان و چگونگی تمویل آنها را مورد بررسی اختصاصی قرار داده است. این مجله در شماره ۱۳ اکتوبر سال ۱۹۹۷ خویش یک سلسله حقایق را در این زمینه به نشر سپرده است که بنابر اهمیت آن برخی نکات دلچسپ و دلسوزی را که در آن بیان شده، بگونه آزاد برگردان و از نظر خواننده عزیز می‌گذرانم. نیوزویک می‌نویسد:

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

سلطان امیر با دستار و ریش ماش و برنج شانه شده، در ساحه تخصص خویش به حیث افسر استخباراتی پاکستان و تعلیم دیده در مراکز آموزش استخباراتی در ایالات متحده امریکا، در عرصه‌های استفاده از جنگ افزار های مختلفه، سازماندهی عملیات نظامی و تشکیلاتی، نفوذ در جبهه و عقب آن و همچنان تلقین و مغز شویی افراد، مشهور است.

ارادتمندان موصوف، وی (سلطان امیر) را امام یا رهبر روحانی می‌نامند. این لقب را نامبرده، پانزده سال قبل زمانی که مجاهدین افغان را در مقاومت علیه شوروی‌ها آموزش می‌داد کسب کرده است. شماری از جنگ‌آوران آموزش دیده توسط سلطان امیر، اساس نیروی جنگی شاگردان مکاتب دینی (طالبان) را بوجود آورده که امروز بخش اعظم افغانستان را زیر کنترل خویش دارند. یک نویسنده پاکستانی بنام عارف صدیقی می‌گوید که تمام رهبران طالبان شخصا امیر را می‌شناسند و می‌توان گفت که وی در حقیقت مشاور آنها است.

پس از بازگشت شوروی‌ها در سال ۱۹۸۵ که سیل کمک‌های امریکا به پاکستان خشکید، این کشور (پاکستان) محتاج منابع جدید گردید. صدراعظم وقت پاکستان میخواست راه قدیم ابریشم را از کراچی تا آسیای میانه از طریق افغانستان بگشاید. بتاريخ نهم اکتوبر سال ۱۹۹۳ سی عراده لاری شامل مواد غذایی و ادویه از سرحد پاکستان گذشت و این کاروان از راه قندهار عازم ترکمنستان بود که توسط یکی از جنگ‌سالاران محلی تسخیر گردید. سلطان امیر که این کاروان را رهبری می‌کرد نیز مورد لت و کوب شدید قرار گرفت و زندانی شد. شاگردان سابق سلطان امیر به کمک استخبارات نظامی پاکستان بسیج شدند و کاروان و امیر را آزاد ساختند.

پیروزی غیر مترقبه طالبان، افغانها را تکان داد. شاگردان مکاتب دینی به تصور نجات افغانستان از انارشی دست بکار شدند و پاکستان که علاقمند نفوذ بیشتر در افغانستان لجام گسیخته بود، مجاری کمک را به این نیرو بازگذاشت و در سازماندهی مجدد و تسلیح قوتها بشمول توظیف دریوران با تجربه تانک

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

و پیلوتهای جنگنده های هوایی و شماری از مشاوران نظامی یاری رساند. یکی از این مشاوران نظامی همان سلطان امیر است که زیر پوشش دیپلوماتیک در قونسلگری پاکستان در هرات مؤظف گردیده است.

سرمستی ناشی از پیروزی، طالبان را در مقابل دساتیر و رهنمود های پاکستان بی تفاوت ساخت. با وجود هوشدار های جدی کارمندان استخباراتی پاکستان، طالبان در ماه مارچ سال ۱۹۹۵سعی در تسخیر کابل نمودند. از اثر این حمله ناشیانه طالبان و شدت آتش متقابل توپچی مدافعان کابل، به تعداد چهار صد نفر طالب به هلاکت رسیدند. پس از این حادثه، طالبان به سختی زنده ماندند؛ ولی کمک های جدید عربستان سعودی و امارات عربی سرازیر گردید و در نتیجه آنها توانستند دوباره به پا بایستند. ریاض به عمده ترین منبع کمک دهنده به طالبان مبدل گردید. ترکی بن فیصل رئیس استخبارات عربستان بحیث تنظیم کننده این کمک ها بطور منظم با رهبران طالبان در تماس می باشد. یک کارمند استخباراتی غربی می گوید که سعودی ها با تطبیق سیاست "زرگ و چماق" فکر می کردند که گویا با ارائه کمک به طالبان، آنها مطابق میل شان عمل خواهند کرد و در غیر آن از کمک خودداری خواهد شد.

در اواسط سال ۱۹۹۶ سعودی ها از کمک مضایقه کردند و در ماه اگست گروه طالبان ورشکست گردید. بار دیگر به آنها کمک سرازیر شد و در ۲۷ سپتمبر طالبان به سوی کابل مارش کردند. اینبار کمک از جانب "اسامه بن لادن" میلیونر عربی که از جانب مقامات عدلی امریکا بخاطر مساعدت به گروه های تروریست بین المللی و بم گذاری در بارکهای نظامی امریکا در عربستان، تحت تعقیب جزایی قرار داشت، صورت گرفت. بن لادن با ۱۶۸ نفر از اعضای همراه خود در قندهار سکونت دارد.

برخی کارمندان از نقش طالبان در رشد مواد مخدر نگران اند. بر اساس تخمین یک کارمند غربی و افغانهای نزدیک به طالبان، مواد مخدر یکی از حیاتی ترین منابع تمویل مصارف طالبان را می سازد. آنها به عنوان مالیه از تولید مواد مخدر میلیونها دالر از تولید کننده گان داخلی بدست می آورند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

اداره ایالات متحده آمریکا تا سقوط کابل، در ارتباط به رشد و گسترش طالبان بی‌علاقه بود و تا کنون هم واشنگتن از شناسایی دولت طالبان خودداری نموده است. با وجود تماس‌های رسمی، بشمول معاون قبلی وزارت امور خارجه در امور جنوب آسیا و دیگران، کارمندان اجرایی تجارتي بحیث عمده‌ترین وسیله تماس بین واشنگتن و کابل ایفای وظیفه می‌کنند. شرکت نفتی یونیکال امریکایی که علاقمند سرمایه‌گذاری به حجم چهار و نیم میلیارد دالر غرض انتقال نفت و گاز ترکمنستان به پاکستان از طریق افغانستان می‌باشد، بیان میدارد که افغانها را به وظایف ساختمانی آموزش می‌دهد. شرکت نفتی ارجنتائینی بریداس نیز برای کنترل پروژه با یونیکال در رقابت است. هر دو موسسه بزرگ، شرکتهای نفتی عربستان سعودی را نیز استخدام نموده‌اند تا در معامله با افغانها، این شرکتها را کمک نمایند. طوریکه معلوم می‌شود سیاست آمریکا در ارتباط به افغانستان بطور گسترده از راه دکات و فشار سیاست انتقال گاز شکل می‌گیرد.

مجله نیوزویک در اخیر بررسی خود می‌نویسد:

در ضمن، کارمندان استخباراتی ایالات متحده، جریان انکشاف این مسأله را درحاشیه، ولی با دقت نظاره می‌کنند. یکی از کارمندان بسیار سابقه دار استخبارات آمریکا که تجربه طولانی در این منطقه دارد می‌گوید که یقیناً برخی کارها صورت می‌گیرد، آنهم کاملاً به ترتیبی که ما در گذشته آن را با افغانها، سعودی‌ها و پاکستانی‌ها انجام می‌دادیم؛ ولی اینبار ما با این مسأله کدام کاری نداریم. هیچ‌کس بطور یقین گفته نمیتواند که چه وقت و چگونه بازی دور دیگر خویش را آغاز می‌کند.

از بررسی مجله نیوزویک، نتایج زیر بدست می‌آید:

نخست اینکه:

شایعات قبلی در ارتباط به نقش پاکستان، عربستان سعودی و آمریکا در بوجود آوردن طالبان، توسعه و گسترش فعالیت‌های آنها، حالا به یک واقعیت روشن

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

مبدل گردیده است. اهداف استراتژیک نظامی و سیاسی به هر طرز و شکلی که آراسته شوند، سرانجام سیمای اصلی خویش را به نمایش می‌گذارند.

بوم اینکه:

بنابر يك قول مشهور، «افغانها را میتوان اجاره کرد ولی نمیتوان خرید» اداره کابل به سهولت و با پیدا کردن منابع جدید مالی، از زیر بار نفوذ و هدایت کمک‌کننده‌های قبلی، شانه خالی می‌کند و اگر منافع و غرور شان صدمه ببیند، حتی میتواند به يك مخالف جدی نیز مبدل گردد.

سوم اینکه:

نقش و نفوذ اسامه بن لادن ملیونر مشهور عربی و مخالف موجودیت قوای نظامی امریکا در عربستان سعودی در رهبری تحریک طلبه‌ها و اداره موجوده کابل، و همچنان تجمع شماری از عربهای مشهور به تبهکاری و دهشت افگنی که به تروریست‌های بین‌المللی شهرت دارند، در این کشور، و هدایت و رهبری سازمانهای افراطی بنیادگرایی اسلامی کشورهای مربوط، توسط آنها از داخل افغانستان نیز روز تا روز گسترش می‌یابد و می‌تواند به يك خطر بسیار جدی منطقه‌یی و بین‌المللی که ثبات شمار زیادی از کشور های منطقه و مسلمان را بخطر اندازد، مبدل گردد.

از همه مهمتر این که حکومت امریکا زیر فشار کمپنی یونیکال نمی‌تواند نسبت به وضعیت موجود در افغانستان که مانع احداث خطوط انتقال گاز و نفت ترکمنستان به پاکستان می‌باشد، بی‌تفاوت باقی بماند. زیرا این کمپنی عظیم نفتی یعنی یونیکال تقریباً از سرمایه‌گذاری در پروژه‌های بزرگ نفت و گاز آسیای میانه و بحیره کسپین محروم مانده است، در حالیکه سایر حریفان از راه‌های گوناگون به مقصد نزدیک می‌شوند.

با در نظر داشت مطالب بالا و انکشافاتی که تازه بمیان آمده و از آنجمله:

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

مسافرت کارشناسان سیاسی و کارمندان بلند مرتبه وزارت امور خارجه امریکا به پاکستان و متعاقب آن مسافرت وزیر امور خارجه آنکشور به منطقه و پاکستان و بیان و لحن شدید و جدی وی نسبت به وضعیت موجود در افغانستان، علاقمندی و توجه شخصی سرمنشی ملل متحد و اظهارات جامع وی در ارتباط به حل مسأله افغانستان از طریق سیاسی در کنفرانس کشورهای اسلامی در تهران، و از همه جالبتر مقاله مورخ ۱۵ دسمبر سال ۱۹۹۷ نیویارک تایمز در ارتباط به افشای تماسهای دیپلماتیک امریکا و ایران در رابطه به همکاری در جهت ختم جنگ داخلی افغانستان، همه بیانگر آنست که اکنون حکومت امریکا از يك ناظر فعال به يك بازی کن عمده در مسأله افغانستان مبدل می گردد. حکومت امریکا شاید در جهت تغییر وضعیت جنگی در افغانستان و ختم جنگ داخلی تاثیر بزرگ وارد نماید؛ بنابراین باید گفتار کارشناس استخباراتی امریکا را تکمیل کرد و چنین نوشت که بازی هم اکنون دور دیگر خود را آغاز کرده است.

کاش در این دور دوم بازی به واقعیتها بیشتر توجه شده، ایالات متحده امریکا و سایر قدرتهای جهانی و کشورهای همسایه به حق تعیین سرنوشت مردم افغانستان توسط خودشان و در جهت نیل به صلح عادلانه و پایدار که در نتیجه تفاهم و توافق ملی بوجود آمده می تواند، اولویت قابل گردیده، به آزادی، استقلال، تمامیت ارضی، حاکمیت و اراده ملی مردم افغانستان احترام گذاشته و آن را بطوری رعایت نموده و در تأمین این امر نیک به مردم افغانستان مساعدت و یاری صورت گیرد.

ولی از خلال این همه هیاهو، حرف‌ها و سخن‌های دیپلماتیک کشورهای علاقمند به حل مسایل افغانستان، این مسأله را میتوان به وضاحت دید که اگر اداره موجود در کابل، سایر حریفان را که در جبهه متحد ملی و اسلامی افغانستان جمع شده اند، در امارت اسلامی سهم مناسب بدهد و بالای برخی سیاست‌های بسیار سختگیرانه خود قسماً تجدید نظر کند، دیگر مشکلی باقی نمی ماند و جنگ ختم شده تلقی می گردد.

دیدگاه ها - تحلیل ها و رویدادها

با این اقدام، نیروهای درگیر در افغانستان و هم حامیان خارجی آنها راضی می شوند؛ ولی درحقیقت ملت و آرمانهای آن به فراموشی سپرده می شوند.

این ملت آزاده ولی مظلوم و ستمدیده افغانستان است که باید بالای شانه های ضعیف و شکسته بی خویش این بار سنگین و ننگین را حمل کند!

آیا این تغییر وضعیت جنگی را میتوان صلح و آنهم صلح عادلانه و دوامدار نامید؟

ماه دسمبر ۱۹۹۷ مطابق قوس ۱۳۷۶

و باز هم يك نبرنگ مذبوحانه يی دیگر!

از آغاز منازعه افغانها تا اکنون، بخصوص زمانی که این معضله ماهیت منطقه‌یی و بین‌المللی پیدا کرد، برای حل صلح آمیز آن همواره پیشنهاد های معین و مشخصی مطرح گردیده است. در این راستا، از جانب دولت و رژیم قبلی، و یا کشور های صلح دوست و قدرتهای بزرگ بین‌المللی، سازمان ملل متحد و سایر سازمانهای بین‌المللی، شخصیت‌های خیر اندیش افغانی و غیر افغانی، هر کدام به نوبه خود، طرحهای گوناگون و فراوانی ریخته و برای قبول اطراف منازعه پیشکش نموده اند.

سعی و تلاش سازمان ملل متحد در این راستا، بخصوص زمانی که این دشواری ماهیت بین‌المللی یافت، به تناسب دیگران بیشتر بوده است. طرح منظم مسأله افغانستان در شورای امنیت و اجلاس عمومی ملل متحد طی این سالهای طولانی، کار و فعالیت نماینده های خاص سرمنشی ملل متحد در امور افغانستان، هر بار این دلگرمی را بوجود می آورد که گویا معضله افغانستان به زودی حل می شود و فضای صلح و آشتی و دوستی بار دیگر در سرتاسر کشور باز می گردد و ملت آزاده ولی زجر کشیده، مظلوم و صبور افغانستان برای اعمار و بازسازی کشور جنگ زده و تخریب شده خویش، صمیمانه باهم دست همکاری می دهند.

هر باری که از هیاهوی تبلیغاتی فعالیتهای دیپلماتیک هیئت های گوناگون، بوی صلح و آشتی بمشام مردم جنگزده ما می رسید، تو گویی این ملت زخمی و گرسنه را هوا و فضای دیگری می گرفت و لبخندی از رضایت و امید برای آینده، در کنج لبهای خشکیده و ترکیده شان می شگفت؛ ولی با تأسف فراوان که تمام مساعی و تلاشها برای ختم جنگ، این همه حسن نیتها و

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

ابتکارات معقول و عملی صلح از جانب همسایگان بد اندیش و نابکار ما و گماشتگان داخلی آنها به بهانه‌های مختلف تخریب و سبوت‌ناژ می‌گردید.

این بازی محیلانه و درامه دلخراش، در درازنای سالهای طولانی جنگ و برادر کشی افغانها، همچنان ادامه دارد و امید و آرزوی ملت افغانستان برای نیل به صلح و آرامش به یأس مبدل می‌گردد. در نتیجه جنگ و برادر کشی افغانها هر روز قربانی‌های بیشتر و بیشتر می‌گیرد.

شماری از سپاهیان اجیر و فروخته شده افغان، هنوز هم بخاطر منافع دیگران و بخل یکسان ساختن کشور باستانی خود می‌جنگند، می‌درند و غارت می‌کنند. یکی، تعدادی زیادی از برادران خود را زیر نام اسیر جنگی به کشتارگاه می‌برد، و دیگری، ده و روستای وطن خود را با خاک یکسان می‌کند، و با خشنترین شیوه‌ها، زن و مرد، طفل و جوان آن را قتل عام می‌نماید.

از این همه اعمال زشت و غیر انسانی جز ننگ و بدنامی تاریخی، دیگر چه میتوان بدست آورد؟!

ملت افغان دشمنان تاریخی خود را خوب می‌شناسد و می‌فهمد: آنانی که امروز دم از صلح و ختم جنگ و خونریزی در افغانستان جنگ زده می‌زنند، اعلامیه‌ها و ابتکارات بی‌مایه و بی‌اساس ارائه می‌دارند، در حقیقت خود به صفت بازیگران اصلی، روز تا روز به میدانهای جنگ، جنگ افزار و سلاح جدید می‌فرستند تا جنگ، ابعاد و قربانی بیشتر گیرد و برادرکشی افغانها همچنان ادامه یابد.

از یکطرف از حلقوم سیاستمداران کشورهای که حامی جنگ در افغانستان اند، هیاهوی آزاددهنده در ارتباط به طرحهای جدید صلح و آرزومندی بخاطر قطع جنگ و خونریزی و تأمین صلح پایدار در افغانستان، بلند می‌شود، و هیئت دیپلماتیک آنها به هرسو سر می‌زند و نیروهای متخاصم را برای مذاکره و آشتی می‌طلبند، ولی از جانب دیگر مسوولین ارگانه‌های امنیتی و

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

استخباراتی آنها در بسیج هر چه بیشتر نیروهای متخاصم برای ادامه جنگ و تجهیز آنها با انواع سلاح جدید سخت در تلاش و بیکار می‌باشند. اگر کرونولوجی مسافرت‌ها و دید و بازدید‌های هیئت‌های ظاهراً دیپلماتیک این کشور‌ها که گاهی به کابل و قندهار و زمانی به مزارشریف و بامیان می‌روند، پیگیری شود، بمشاهده می‌رسد که در جریان این مسافرت‌ها و یا پس از آن، حتماً آتش جنگ در افغانستان بیشتر تشدید گردیده است.

سخن‌ها و حرف‌های دلگرم‌کننده و دلسوزانه مسوولین ارگانهای دیپلماتیک این کشورها با اعمال بسیار خشن و غیر انسانی ارگانهای امنیتی آنها در مغایرت و تضاد کامل قرار دارد و در ماهیت امر این هر دو، دو روی یک سکه را به نمایش می‌گذارند.

دولتمداران اندیشمند و دور اندیش همواره می‌گفتند که اگر سیاست را نمیتوان کاملاً اخلاقی ساخت، می‌بایست کوشید تا آنرا با سجایای اخلاق انسانی و اجتماعی نزدیک کرد. برخوردهای دوگانه و چندگانه ارگانهای سیاسی و امنیتی و در مغایرت کامل قرار داشتن مواضع این ارگانها در يك مسأله واحد و انتخاب غیر اخلاقی ترین آن خود بیانگر این مدعا است که در سیاستهای این کشورها در مجموع، اصول اخلاق انسانی، جای ندارد.

حالا از یکطرف با به پایان رسیدن زمستان، برای آغاز دور جدید جنگ، آمادگی جدی گرفته می‌شود، شمار زیادی از جوانان به زور و فشار از ولایات جنوب و جنوب شرق کشور و همچنان از میان مهاجران افغانستان در پاکستان جمع آوری و انتقال داده می‌شوند، اسلحه نو و مهمات کافی در اختیار آنها قرار داده می‌شود و برای آنها کمپهای بزرگ آموزش کوتاه مدت نظامی بر پا میگردد؛ ولی از جانب دیگر ارگانهای دیپلماتیک کشورهای حامی جنگ در افغانستان حرف از طرح‌های جدید صلح میزنند؟!!

بهتر است این به اصطلاح ابتکارات جدید صلح را نیرنگهای مذبحخانه برای ادامه جنگ تا بدست آوردن کامل مقاصد اصلی نام گذاشت.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

یکی از این نیرنگها، همانا پیشنهاد صلح پاکستان در مورد تدویر مجمع علمای دینی از جمله علمای دینی هر دو طرف متخاصم است. این طرح (تشکیل مجمع علما) بعد از ناکامی سفر برهان الدین ربانی به پاکستان که قرار بود تا وی با رهبر طالبان، تحت سرپرستی نواز شریف صدراعظم پاکستان، مذاکره و مفاهمه مستقیم نماید، مطرح گردید. رهبر طلبه‌ها از مسافرت به پاکستان بمنظور مذاکره با ربانی خودداری ورزید و معین وزارت خارجه پاکستان که برای این مقصد به قندهار سفر نموده بود، دست خالی برگشت. خاطر نشان باید نمود که تلاش پاکستان در اجلاس سران کشورهای غیر اسلامی در تهران، که میخواست تا وزرای خارجه ایران، پاکستان و عربستان سعودی، یکجا با هم قضیه افغانستان را بررسی و راه حل آنرا جستجو نمایند نیز بی نتیجه باقی ماند.

با اعلام ابتکار جدید صلح ساخت پاکستان، یکبار دیگر ارگانهای سیاسی و امنیتی آنکشور دست بکار شده و هیئت‌های دیپلوماتیک آن، یکی راه ایران و دیگری راه عربستان را در پیش گرفتند و در ظاهر امر موافقت این دولتها را در ارتباط به تدویر جلسه علما نیز به گونه‌ی بدست آوردند. برعلاوه مقامات پاکستانی با مقامات امریکایی و روسی نیز در ارتباط به این موضوع تماسهای برقرار کرده‌اند.

کارمندان وزارت امور خارجه پاکستان در ارتباط به تطبیق این طرح با هیجان اظهار خوشبینی می‌نمایند و نماینده دائمی پاکستان در ملل متحد، گام را فراختر گذاشته و از جانب طلبه‌ها اظهار داشته که آنها (طالبان) حاضر اند تا مخالفین خود را در قدرت سهیم سازند؛ ولی طلبه‌ها در قندهار پیشنهادی را که ظاهراً از جانب خودشان مطرح گردیده بود با ارائه پیش شرط‌ها به شك و تردید مواجه گردانیدند. عمده‌ترین پیش شرط عبارت از این است که نخست باید طرف مقابل، یعنی جبهه متحد ملی و اسلامی افغانستان فهرست علمای واجد شرایط خویش را به آنها راجع سازند، تا طلبه‌ها فهرست متذکره را از لحاظ واجد شرایط بودن مورد مطالعه و بررسی قرار دهند. البته در

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

این صورت طلبه‌ها می‌توانند آنانی را که واجد شرایط نمی‌دانند، با صلاحیت يك جانبه خود از فهرست حذف نمایند. در مورد اشتراك علمای دینی اهل تشیع در این مجمع نیز مخالفت جدی وجود دارد. بر علاوه طلبه‌ها برای مخالفین خود سهم مساوی و متعادل قائل نیستند. قالب و طرح همچو يك اجلاس یا مجمع از لحاظ ترکیب، تعداد و محتوای مسائل قابل بررسی از جانب هیچ کدام و حتی خود طراح اصلی یعنی حکومت پاکستان نیز مشخص نگردیده است.

از همه مهمتر اینکه: همه میدانند و سالهای طولانی جنگ این حقیقت را سرسختانه به اثبات رسانیده است که معضله افغانستان هیچگاه يك معضله شرعی و دینی نبوده تا بر طبق قوانین شریعت بررسی و حل گردد. ادامه جنگ و برادر کشی در افغانستان از لحاظ شرعی و دینی قابل توجیه نیست، بل این جنگ تحمیلی از همه مهمتر ابعاد پیچیده خارجی دارد، و بنابر آن چگونه میتوان معضله و وضعیت بسیار پیچیده سیاسی نظامی موجود افغانستان را از طریق علمای دینی و صرفاً بر بنیاد شریعت اسلامی حل و فصل کرد؟

کارشناسان امنیتی و سیاسی پاکستان بخوبی می‌دانند که حل مسایل موجود با چنین شیوه‌های ناممکن است. پس اساساً آنها چه می‌خواهند؟ بررسی اوضاع بیانگر آن است که حکومت پاکستان برای مطرح ساختن پلانهای خودساخته و يك جانبه صلح در افغانستان، دو هدف زیرین را مدنظر دارد:

نخست هدف داخلی:

ادامه جنگ در افغانستان و تطبیق سیاستهای ماجراجویانه و خودفریبانه حکومت آن کشور در ارتباط به این جنگ، بحران داخلی پاکستان را خیلی تشدید کرده و موجب نارضایتی عمیق مردم پاکستان گردیده است. از اثر ادامه سیاستهای ناعاقبت اندیشانه این حکومت، نظم و قانون در پاکستان برهم خورده، فساد عمیق مالی در تمام سطوح تا بلندترین مقامات عالیه کشور،

دیدگاه ها - تحلیل ها و رویدادها

ورشکستگی اقتصادی را بار آورده و بر آتش خصومت‌های خونین فرقه بی، مذهبی و قومی نفت پاشیده است.

بوم هدف خارجی:

پاکستان از لحاظ روابط بین المللی، بنابر تطبیق سیاست‌های خودفربانه داخلی و خارجی به انزوا کشانیده شده و اعتبار خود را از دست داده است. حمایت کامل سیاسی، اقتصادی و نظامی پاکستان از طلبه ها و بدوش گرفتن بار عظیم و سنگین مسؤولیت ادامه جنگ تحمیلی در افغانستان، در امر به انزوا کشانیده شدن پاکستان نقش اساسی دارد.

با در نظر داشت مطالب بالا، حکومت پاکستان سعی می ورزد تا با ارائه طرح‌های غیر مستدل و عجولانه، ناکامی های سیاست داخلی و خارجی خود را ببوشاند و افکار عامه پاکستان و جهان را فریب دهد که گویا این حکومت بخاطر ختم جنگ و خونریزی در افغانستان به هر ابتکاری دست میزند و در تلاش آن است که این معضله بزودی راه حل خود را بیابد!

در حالیکه، در حقیقت این سیاستمداران غیر مسول پاکستانی اند که خود را بدین وسیله فریب می دهند. مردم افغانستان و پاکستان و سایر کشورهای جهان، حقیقت این مسأله را بخوبی درك کرده و میدانند که اگر همچو سیاست های غیر واقعبینانه و غیر مسولانه همچنان ادامه یابد، دیر یا زود موجب ورشکستگی ملی پاکستان خواهد گردید و این کشور جوان چشم از جهان خواهد پوشید.

ماه جنوری ۱۹۹۸ مطابق جدی ۱۳۷۶

درسهای از افغانستان

در همین اواخر از طریق شبکه بین‌المللی اینترنت، نوشته آقای «میلت بیردین» Milt Bearden تحت عنوان «درسهای از افغانستان» که در روزنامه نیویارک تایمز مورخ دوم مارچ ۱۹۹۸ به نشر رسیده، بدسترس من قرار گرفت. این مقاله را بنابر اهمیت آن بطور آزاد ترجمه و به نشر می‌رسانم. قابل‌تذکر دانسته می‌شود که آقای موصوف کارمند عالی‌رتبه سازمان استخبارات مرکزی ایالات متحده آمریکا و مسئول عملیات واژگونسازی رژیم قبلی افغانستان در جریان سالهای ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۹ بود. وی طی این سالها در پاکستان و افغانستان ایفای وظیفه نموده است. بر علاوه موصوف ناولی تحت عنوان «لاله سیاه» نیز نوشته که در آینده نزدیک به نشر میرساند. آقای بیردین می‌نویسد:

با وجود آنکه اداره کلینتن در مسأله عراق به يك موفقیت جدی نایل گردیده، ولی کارمندان دولتی تائید می‌نمایند که سازمان استخبارات مرکزی آمریکا یعنی سی، آی، ای پلان جامع عملیات تعویض رژیم صدام حسین در عراق را با در نظر داشت برنامه عظیم سبوتاژ و انهدام آن رژیم، رویدست دارد.

اخبار مربوط به طرح استخبارات مرکزی آمریکا، توسط آنانی که از عملیات تعویض رژیم حمایت می‌نمایند، و همچنان آنانی که عملیات مشابه به خطوط یکی از مؤثرترین برنامه‌های تاریخ جاسوسی سازمان استخبارات مرکزی آمریکا، یعنی مساعی ده ساله آن سازمان که منجر به خروج اردوی شوروی در سال ۱۹۸۹ از افغانستان گردید را در نظر دارند، استقبال گردیده است.

ولی آیا رسیدن بعین نتایج در عراق واقعاً عملی است؟ به دلایل گونه‌گون جواب صریحاً نی است.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

ارزیابی وضعیت در افغانستان - زمانیکه ما عملیات خود را در آنجا در اوایل سالهای ۱۹۸۰ آغاز کردیم - عمیقاً با آنچه امروز در عراق می‌گذرد متفاوت است. در عملیات افغانستان، سازمان استخبارات مرکزی امریکا بحیث «پولیتکل اجنت» خدمت کرد و سررشته دار جنبش مقاومت علیه متعرض بیرونی بود. اکثر اتباع افغانستان موجودیت ما را حمایت می‌کردند و علاقمند بودند که زندگی خویش را در راه آزادی به مخاطره اندازند.

ما در عراق، رهبر آنکشور صدام حسین را هدف خویش قرار داده ایم. او واقعاً دکتاتور است و مورد نفرت تعدادی از مخالفین خود قرار دارد؛ ولی شمار زیاد نیروهای معین و مشخص در کنار وی قرار دارند. علایمی دال بر این که عراقی‌ها علاقمند باشند تا در کوچه‌های بغداد بجنگند و بمیرند، وجود ندارد. ما میتوانیم بدون کمک متمردين محلی، رهبری عراق را زجر و عذاب بدهیم؛ ولی نمیتوانیم آنرا واژگون سازیم. بر علاوه در منطقه نیز شریک علاقمند به واژگون سازی رژیم عراق نیز وجود ندارد.

ما در عملیات افغانستان متفقی داشتیم در وجود جنرال محمد ضیاءالحق در پاکستان، که وی نیز دلایلی برای حمایت از شورشیان افغان داشت. موصوف به سازمان استخبارات مرکزی امریکا اجازه داد که دستگاه (شاپ) خود را در آنکشور که در مجاورت افغانستان قرار داشت بگشاید، و از این طریق مشوره‌های لازم، اطلاعات، اسلحه، تجهیزات و مهمات را برای مبارزان آنطرف سرحد بفرستد.

در بحران موجود چنین پناه گاهی که بتوان از آن همچو عملیاتی را سازمان داد، وجود ندارد و هیچکدام از رهبران همسایه عراق آمادگی قبول چنین مخاطره و برخورد مسلحانه با صدام را ندارند.

ترکیه یکی از همسایه‌های عراق، نمیتواند مساعی سازمان استخبارات مرکزی امریکا را که منجر به تحریک و ایجاد دشواری‌های بیشتر با کردهای شمال گردد، تحمل نماید. عربستان سعودی از تأثیر بالقوه شیعه‌های شورشی

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

هراس دارد. باید در نظر داشت که متحدین همواره خیلی با اهمیت اند و بدون موجودیت متحدین فعالیت و اثرگون سازی نمیتواند کارآمد باشد.

در عملیات افغانستان چار عضو از جمله پنج عضوی دایمی شورای امنیت به نحوی يك نوعی همکاری را شکل دادند. ایالات متحده آمریکا، برتانیا و چین در عملیات براندازی رژیم مستقیماً سهم گرفتند. فرانسه که حتی راه خود را میرفت، از طریق حمایه قوماندان افغانی مورد علاقه خود "احمدشاه مسعود" در این امر سهم قابل ملاحظه داشت. پینجمین عضو دایمی، اتحاد شوروی بود که البته خود متجاوز شناخته می شد.

ولو اینکه عملیات خیلی گران بود و تا سال ۱۹۸۹ مصارف سالانه آن به بیش از يك هزار میلیون دالر می رسید، ولی بار آن را بطور عمده و بطور مساویانه امریکا و عربستان سعودی متقبل گردیدند. مصر و چین مقدار عظیمی از سلاح‌های مورد نیاز را که به مقاومت تسلیم داده می شد تولید کردند. سایر کشورها مانند آلمان غرب، در حالیکه نمیخواستند شامل این برنامه باشند، ولی بطور غیر مستقیم با ارسال کمک‌های بشری برای افغانها، این پروگرام را پشتیبانی کردند.

ما در نتیجه این مساعی مشترک، ماموریت خود را در اخراج قوای شوروی از افغانستان به پایان رسانیدیم. البته باید اذعان نمود که این ماموریت کاملاً مؤفّقانه نبود زیرا به ایجاد يك دولت دموکراتیک در کابل نه انجامید.

داستان عراق جداگانه است. ایالات متحده امریکا قادر نیست تا حمایت جهانی را در این زمینه جلب نماید. به استثنای برتانیه سایر متحدین عمده نمی خواهند در عملیات علیه صدام سهم بگیرند. روسیه مفکوره شریک کوچک بودن در سیاستهای خارجی امریکا را رد میکند و ترجیح میدهد تا به نقش خویش در سیاستهای جهانی بيفزاید. مسکو همچنان بطور جدی علاقمند است که قروض خود را از عراق که معادل هشت هزار میلیون دالر می شود، بدست آورد. فرانسه نیز می خواهد مستقل از امریکا عمل کند.

اگر عملیات براندازی رژیم راه حل نیست، پس چه باید کرد؟

در پالیسی‌های جاری که صدام حسین را از سال ۱۹۹۱ به اینسو در تنگنا قرار داده ایم، کدام اشتباهی وجود ندارد. ما باید همچنان منطقه غیر قابل پرواز و بازرسی ملل متحد را حفظ و انجام دهیم، تحریم اقتصادی علیه آنکشور را ادامه دهیم و آماده باشیم در صورتیکه صدام حسین از موافقات تخطی نماید، وی را مجازات کنیم.

سازمان استخبارات مرکزی امریکا باید با سایر نهاد‌های استخباراتی کشورهای دیگر یکجا کار نماید و استراتژیی را که اهداف دورنمایی ما را در عراق برآورده ساخته بتواند، انکشاف بدهد. بالاتر از همه، ایالات متحده امریکا باید حتماً ائتلاف به شدت صدمه دیده خویش را با شرکا اصلاح و ترمیم کند. اداره کلینتن باید با نمایش بیشتر بردباری در مقابل دیدگاه‌های متحدین و با تقویه ارتباط با دیگران، بشمول ایران، کار نماید.

کارشناسان سیاست خارجی باید صحبت‌های سست و بی پایه مانند "صدام حسین را بیرون بکشید" را متوقف سازند. با حرف‌های گستاخانه در ارتباط به "سوقصد"، نمیتوان صدام حسین را دچار ترس و تهدید کرد. با غریب و فریاد برای "اقدام جزایی" آنها توسط آنانی که باید بهتر بدانند که در این حالت تنها متحدین ما را ناراحت میسازند و به احترام خود صدمه می‌رسانند، و همچنان مبالغه و اغراق در مورد این که امریکا یگانه ابرقدرت جهان می‌باشد، و یا به اصطلاح مارلین البرایت "ملت حتمی" هیچ کاری را نمیتوان به پیش برد.

همچو سینه زدن‌ها مانع همکاری بین المللی می‌شود. ما در يك كشمکش طولانی و اجباری قرار داریم و نیازمند کمک هستیم .

ماه اپریل ۱۹۹۸ مطابق حمل ۱۳۷۷

تراژیدی افغانستان

و

مسئولیت امریکا در این زمینه

کمتر از دو قرن می‌شود که ملت آزاده و مغرور، ولی مظلوم و ستمدیده افغانستان در جنگهای فرسایشی و تحمیلی بخاطر منافع قدرت‌های بزرگ، خون می‌ریزد و هست و بود آن برباد می‌گردد. کمتر کشوری را در جهان میتوان سراغ نمود که بنابر موقعیت خاص و استثنایی جغرافیایی خود، طی این همه سالها، اینهمه صدمه‌ها را متحمل شده باشد.

در درازنای این تاریخ، بخصوص بیست سال اخیر که حوادث و پیامدهای آن ویژگی‌هایی استثنایی را داراست، بستر فاجعه ملی در افغانستان ابعاد گسترده تری یافته است. امروز زنده‌گی در این کشور، بدتر از هر روز دیگر در گذشته‌ها می‌باشد. امروز، مردم ستمدیده افغانستان در شرایطی زندگی می‌کنند که در گذشته کمتر سابقه داشته است. بدین معنی که کمتر از دو سال به آغاز قرن بیست و یکم باقی مانده و مردم جهان منتظر يك جهش بزرگ بسوی ترقی و تعالی در سالهای نخستین این قرن می‌باشند؛ ولی در افغانستان، کشور عزیز ما، حاکمیت خونین و دهشتناک طالبان با تعصب، بربریت و تحجر ادامه می‌یابد.

تراژیدی افغانستان ابعاد و عوامل گوناگونی دارد. نمیتوان صرفاً بالای عامل داخلی و یا عامل خارجی مؤثر در ایجاد این تراژیدی، به تنهایی تکیه کرد. این تراژیدی عوامل داخلی و خارجی مشترك دارد که طی زمان بسیار طولانی - تقریباً دو قرن - در تبنانی باهم عمل کرده اند و گاهی منافع و مصالح جداگانه را جستجو نموده اند. البته در امر تحقق منافع و مصالح، سهم عامل

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

داخلی ناچیز و کوچک بوده و به گونه‌ی گسترده و بطور متداوم این سهم، قربانی منافع عامل خارجی گردیده است. با برجسته ساختن عامل خارجی نمیتوان عامل داخلی را کم بهاء داد و نادیده گرفت و در نهایت برائت داد.

عوامل و زمینه های داخلی تراژیدی افغانستان را بصورت فشرده و کل مراتب زیر تشکیل میدهد:

- موقعیت خاص و استثنایی جغرافیای سیاسی کشور،
- استبداد و خودکامگی امرا و پادشاهان و وابستگی آنان به قدرت های خارجی،
- تمرکز قدرت در دست يك اقلیت بسیار كوچك و محدود،
- نادیده انگاشتن حقوق و منافع مردم،
- نبود مشاركت مردم در نظام سیاسی جامعه و حتی بیگانه بودن با آن،
- سطح بسیار پائین رُشد اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی جامعه،
- نبود نهاد های مستقل و دموکراتیک،
- و از همه مهمتر سلطه جهانی استخبارات در شئون سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه.

عامل خارجی تراژیدی افغانستان را در گذشته توسعه طلبی قدرتهای استعماری و حفظ مستعمرات و در نیم قرن اخیر رقابت های بین المللی ابر قدرت ها و در نهایت تأمین منافع و مصالح این قدرت ها تشکیل می دهد که برای حصول به آن هیچ حدی را نمی شناسند و هر مانع كوچك و بزرگ در این راه را بیرحمانه نابود می کنند. این قدرتها بخاطر تأمین منافع خویش زیر شعار های ظاهرأ انسانی، هیاهوی عظیمی را به راه می اندازند و افکار عمومی مردم جهان و جامعه را با استفاده از امکانات وسیع خبر رسانی و تبلیغاتی شکل می دهند. این قدرتها اگر خواسته باشند مسأله کوچکی را بزرگ و یا مسأله بزرگی را كوچك جلوه می دهند و به اصطلاح گاوی را غدود می سازند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

اینهمه عوامل داخلی و خارجی دست به دست هم داده و به اشتراک هم به تراژیدی افغانستان ابعاد وحشتناک جدیدی بخشیده‌اند. از اثر مساعی و تلاش عوامل داخلی و خارجی، سرانجام این کشور به جایی رسید، که امروز رسیده است؛ یعنی در سنتدیوم ورزشی کابل که شمار زیادی از اهالی شهر کابل از مسابقات دوستانه ورزشی میان ورزشکاران داخلی و خارجی در آن، خاطرات خوب و جالبی دارند، به جای تدویر مسابقات سپورتنی، ذبح کردن و قربانی نمودن انسانها، دست و پا بریدن‌ها، شلاق زدن‌ها، بخصوص شلاق زدن خواهران و مادران افغان در برابر چشم هزاران آدم وحشت زده به نمایش گذاشته می‌شود. بدتر از آن این که حکومت‌های کشورهای مختلف جهان، سازمان‌های بین‌المللی و سازمان‌های مدافع حقوق بشر در برابر آن «سکوت» میکنند. شبکه‌های ارتباط جمعی بین‌المللی که با صدها وسایل گونه‌گون و بسیار پیچیده به تعقیب حوادث کوچک می‌روند و مردم جهان را مصروف مسایل خصوصی زعماء و شخصیت‌ها می‌سازند، این همه تراژیدی را «نادیده» می‌گیرند!!

بنابر ورود تغییرات کلی در سطح و توازن قدرتهای بین‌المللی ناشی از سقوط غیر مترقبه اتحاد شوروی - خلاف معمول در گذشته که اسناد و مدارک برای سالهای طولانی در گاو صندوقها حفظ می‌گردید - اسناد و مدارک فراوان در ارتباط به حوادث پشت پرده تراژیدی بیست سال اخیر افغانستان از جانب شخصیت‌های مسؤول و سازمان‌های مربوط کشورهای مختلف افشاً گردیده است. در اسناد متذکره حقایق پرملأ گردیده که به استناد آن اکثر بخش بزرگی از تمام تحلیل‌ها و بررسی‌های که در ارتباط به این دوره در جریان سالهای اخیر صورت گرفته، و حتی گاهی به اصطلاح نام «تاریخ» بر آن گذاشته شده، بی‌محتوی و بی‌ارزش شده‌اند. نویسندگانی که زیر تأثیر هیجانانگیز بسیار داغ ناشی از بمباران تبلیغاتی، مطالب زیادی نوشته‌اند و زنده‌اند، حالا فرصت دارند که بر نوشته‌های خود تجدیدنظر نمایند و صفحات زیادی از تحلیل‌ها و تاریخ‌گونه‌های خود را پاره نمایند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

از جمله اسناد بسیار تکان دهنده یکی هم افشاگری‌های رابرت گیتس رئیس پیشین سازمان استخبارات مرکزی ایالات متحده امریکا "سیا" و مصاحبه بیرژینسکی مشاور امنیت ملی حکومت وقت امریکا در ارتباط به مسایل افغانستان است که ترجمه این مصاحبه در شماره ۶۹۲ در تاریخ ۲۹ جنوری سال ۱۹۹۸ هفته نامه کیهان «چاپ لندن» به نشر رسیده است. بنابر اهمیت این مصاحبه و پرداختن به اصل موضوع یعنی مسؤولیت حکومت ایالات متحده امریکا در تداوم تراژیدی افغانستان متن کامل آن به نشر میرسد.

امریکا شوروی را به دام افغانستان کشید

رابرت گیتس، رئیس پیشین سازمان "سیا" در کتاب خاطرات خود به نام «From the Shadows» از "درون سایه‌ها" فاش کرده است که سازمان "سیا" شش ماه پیش از حمله شوروی به افغانستان کمک به گروه‌های مخالف شوروی را آغاز کرده بود. "زیبگنیسو برژینسکی" که در آن زمان مشاور امنیت ملی جیمی کارتر رئیس جمهوری امریکا بود، در مصاحبه‌ای با مجله "نول ابسرواتور" چاپ پاریس این افشاگری حیرت‌انگیز را تایید کرد و آن را دامی دانست برای از هم پاشاندن امپراتوری شوروی. برگردان این مصاحبه را در زیر می‌خوانید.

- "رابرت گیتس" رئیس اسبق سازمان "سیا" در کتاب خاطرات خود نوشته است که سازمان‌های مخفی امریکایی شش ماه قبل از حمله شوروی به افغانستان، کمک به "مجاهدین" افغان را شروع کردند. شما در آن زمان مشاور امنیت ملی پرزیدنت کارتر بودید و لاجرم نقشی کلیدی در این جریان بر عهده داشتید. آیا این اظهارات را تایید می‌کنید؟

- بلی. براساس روایات رسمی کمک "سیا" به مجاهدین افغان در سال ۱۹۸۰ شروع شد. یعنی بعد از ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ که شوروی به افغانستان حمله کرد. ولی واقعیت که تا بحال پوشیده نگاه داشته شده بود، این است که پرزیدنت کارتر در سوم ژوئیه ۱۹۷۹ نخستین رهنمود کمک محرمانه به مخالفان رژیم افغانستان را، که طرفدار شوروی بود، امضا کرد. من در همان روز یادداشتی برای پرزیدنت کارتر فرستادم به این مضمون که: "معتقدم این اقدام، حمله نظامی شوروی را به دنبال خواهد داشت"

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

- با وجود خطراتی که چنین اقدامی در پی داشت شما طرفدار آن بودید. نکند می‌خواستید شوروی را تحریک کنید که وارد جنگ شود؟

- دقیقاً به این شکل نیست. ما روسها را وادار به حمله نکردیم بلکه عمداً احتمال اینکه دست به چنین کاری بزنند افزایش دادیم.

- وقتی روسها می‌گفتند که برای مبارزه با مداخلات مخفی آمریکا به افغانستان نیرو فرستاده اند هیچکس حرف شانرا باور نمی‌کرد، حالانکه این چندان هم خالی از حقیقت نبوده است... امروز پشیمان نیستید؟

- از چه پشیمان باشم؟ این عملیات مخفی واقعاً فکر درخشان بود. پای روسها را به افغانستان کشید. آن وقت می‌خواهید پشیمان باشم؟ روزی که شوروی‌ها رسماً از مرز افغانستان گذشتند من به پرزیدنت کارتر نوشتم: " اکنون فرصتی است تا شوروی را گرفتار جنگی چون جنگ ویتنام کنیم." حمله به افغانستان دولت مسکو را برای مدت ده سال درگیر جنگ توانفرسا کرد، روحیه شوروی را درهم شکست و در نهایت به متلاشی شدن امپراتوری شوروی انجامید.

- هیچ پشیمان نیستید که به بنیادگرایی اسلامی کمک کردید و کمک و مشورت در اختیار تروریست‌های آینده گذاشتید؟

- از دیدگاه تاریخ کدام یک بهتر است؟ طالبان یا سقوط امپراتوری شوروی؟ چند اسلامگرای هیجان زده یا آزادی اروپای شرقی و پایان گرفتن جنگ سرد؟

- چند اسلامگرای هیجان زده؟ در حالیکه همه جا مرتباً می‌گویند و تکرار می‌کنند که بنیادگرایی اسلامی خطری برای جهان است؟

- این حرف‌ها یوازه است! هی می‌گویند که غرب باید در مقابل اسلامگرایی، سیاست یک پارچه و فراگیر داشته باشد. این حرف احمقانه است، چون

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

اسلامی يك پارچه وجود ندارد. بیايد اسلام را عقلانی بنگریم نه عوامفریبانه و احساساتی. اسلام با ۱/۵ میلیارد پیرو بزرگترین دین جهان است. ولی بین عربستان سعودی بنیادگرا و مراکش میانه رو، بین پاکستان نظامی و مصر طرفدار غرب یا آسیای میانه لائیک چه شباهتی وجود دارد؟ و جوه تشابه آنها هیچ بیشتر از جوه تشابه کشور های مسیحی نیست..."

این افشاگری‌ها می‌رساند که حکومت امریکا در رقابت با حریف نیرومند و انتقام از شکست جنگ ویتنام، ملت مظلوم افغانستان را گوشت دهن توپ انتقامجویی و شکست حریف خویش ساخته و از شجاعت و آزادی دوستی مردم افغانستان عمیقاً سو استفاده نموده است. اینکه در این رقابت بر مردم افغانستان و هست و بود شان چه گذشت و یا می‌گذرد، اعتنایی نشده است و آنرا بمتابۀ يك ملت آماده قربانی به سلاخ خانه برده اند. در این میدان منازعه که به قربانی يك ملت انجامیده، نباید برژینسکی‌ها و حکومت امریکا پشیمان باشند!! ولی حالا باید وطن دوستان افغان دقیقتر ببانیدشند و از این بازی‌های محیانه‌یی که به سرنوشت ملتها می‌انجامد، بیاموزند.

حالا وقت آن رسیده است که حکومت امریکا از مردم با شهامت افغانستان رسماً معذرت بخواهد و در جبران آن چه بر این ملت رفته مسؤولانه اقدام نماید.

جنگ و برادرکشی در این کشور، در نتیجه رقابت‌های بین‌المللی دو ابر قدرت « امریکا و شوروی » و بنابر سندی که در بالا ثبت گردید، عمدتاً امریکا، همچنان ادامه دارد. بامصارف بسیار هنگفت " سالانه بیش از یک‌هزار میلیون دالر " هیولای خون‌آشامی آفریده شده که صرف خود آفریننده گان آن میتوانند این هیولا را نابود سازند .

این مسئولیت تاریخی حکومت امریکاست تا هر چه زودتر در این زمینه با جدیت تمام دست بکار شود و از بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی نسبت به سرنوشت شوم مردم افغانستان دست کشد. مردم افغانستان انتظار دارند که حکومت

دیدگاه ها - تحلیل ها و رویدادها

امریکا با درك مسؤولیت تاریخی خود در راه اعاده صلح، آزادی، دموکراسی و تأمین حقوق بشر که همواره ادعا مینماید، و همچنان اعمار دوباره اقتصاد ملی و فراهم ساختن زمینه های رشد و ترقی افغانستان و رفاه اجتماعی با قاطعیت عمل نماید، تا بدین ترتیب گذشته های ناگوار و تلخ تاریخی جبران گردد.

ماه اپریل ۱۹۹۸ مطابق حمل ۱۳۷۷

تشدید مسابقات تسلیحاتی در منطقه

و

و تأثیر آن بالای روند صلح در افغانستان

جمهوری هند با به پایان رسانیدن پنج آزمایش متواتر ذروی - صرف در جریان هفته دوم ماه می سال ۱۹۹۸ - به صفت ششمین عضو وارد کلوپ کشورهای دارنده سلاح اتمی گردید. این زمانی برجسته و مشخص شد که آقای واج پایایی صدراعظم هند به گونه بی رسمی به داشتن بم بزرگ اتمی اذعان نمود و متذکر شد که از آن صرف در دفاع از کشور هند استفاده می گردد.

خاطر نشان می‌گردد که ایالات متحده امریکا، روسیه، بریتانیا، فرانسه و چین پیش از این آزمایشات اتمی خویش را در جهت نوسازی انواع گوناگون این سلاح مؤثر کشتار جمعی، بخصوص از لحاظ حجم و ظرفیت (تکنیکی و استراتژیکی) و همچنان توانایی تخریب، تکامل بخشیده اند. این پنج کشور بزرگ جهان، عضوی دایمی شورای امنیت ملل متحد اند و برای کسب این امتیاز بزرگ و داشتن حق رد (ویتو) بر تمام فیصله های آن شوری، قدرت نظامی این کشورها و به ویژه بدست داشتن سلاح اتمی منحصی یک عامل مهم، نقش برجسته داشته است. کشورهای نام برده شده در تلاش اند تا از گسترش سلاح های تخریب جمعی جلوگیری بعمل آورند و بدست داشتن این نوع سلاح ها را بنابر دلایل فراوانی که دارند، می‌خواهند عجالاً منحصر بخود حفظ نمایند.

دیدگاه ها - تحلیل ها و رویدادها

برخی کشورهای که در موقعیت ناگوار و حساس سیاسی - نظامی قرار دارند و امکانات بالقوه تولید سلاح های کشتار جمعی به شمول اتمی ، کیمیای و بیولوژیکی را نیز در اختیار دارند ، سعی میورزند تا خود بصورت مستقل و یا با جلب همکاری برخی از کشورهای دارنده این سلاحها که بنابر ملحوظات مشخصی علاقمند به همکاری با کشوری معینی هستند، در تولید این نوع سلاح اقدام نمایند.

کشورهای که دارای توانایی و امکانات بلند برای تولید سلاحهای ذروی هستند و به نحوی از انحا توسط کشورهای دارنده این نوع سلاحها نیز کمک میشوند، عبارت اند از اسرائیل ، کوریای شمالی ، پاکستان، ایران و عراق. ممکن است تعدادی از این کشورها عملاً چنین سلاحی نیز در اختیار داشته باشند.

از جمله کشورهای فوق، عراق فاصله چندانی با تکمیل ساختمان بم اتمی نداشت که بمباران مراکز اتمی و تحقیقاتی آن در خلال جنگ دوم خلیج فارس، پیشرفت آن کشور را در این عرصه متوقف کرد و قسماً از بین بُرد. پس از ختم جنگ دوم خلیج ، بنابر نظارت دایمی و همه جانبه نیروهای متحدین و ملل متحد بر فعالیت دولت عراق در این زمینه ، دست کم تمام امکانات بالقوه آن کشور خنثی گردیده است.

با معرفی و انتخاب حکومت جدید هند که بطور عمده از بنیادگرایی هندویی نمایندگی می کند و يك نوعی شوونیسم را به نمایش می گذارد، چنین گمانه زنی های را بوجود آورده بود که شاید به زودی حکومت نو هند دست به آزمایش ذروی بزند. دیری نگذشت که صدای انفجار آزمایشات ذروی هند در ریگستان های راجستان در نزدیکی سرحد پاکستان، جهانیان را تکان داد و بازتاب های جدی را در قبال داشت.

اقدام هند ، در رابطه به آزمایشات ذروی، در سطح جهانی تقبیح گردید. برعلاوه تقبیح جهانی ، ایالات متحده، جاپان، جرمنی، کانادا، سویدن و دنمارک علیه آنکشور تحریم های اقتصادی وضع کردند و کمک های اقتصادی

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

خود را به آن کشور قطع نمودند. برخی از کشورها حتی سفرای خود را از دهلی باز خواستند.

بل کلینتون رئیس جمهور امریکا آن را «اشتباه وحشتناک» نامید و موصوف چنین بیان داشت که هند، بدون دست زدن به چنین اقدامی، میتوانست در قرن بیست و یکم به یک کشور مقتدر جهان مبدل گردد. فرانسه، روسیه و بریتانیا آزمایشات اتمی هند را تقبیح کردند ولی به تحریم اقتصادی علیه آن کشور با امریکا موافقت ننمودند. این امر موجب گردید تا کنفرانس سالانه سران هشت کشور بزرگ اقتصادی جهان «گروپ هشت» در رابطه به تطبیق یک سیاست واحد علیه هند موافقه نرسد.

آزمایشات نرویی هند، پاکستان و چین را بمثابة دو همسایه متخاصم با آن کشور، که همواره در رابطه با تحت فشار قرار دادن هند، طرحها و برنامه های مشترک استراتژیک دارند، نیز سخت تکان داده است.

حکومت ایالات متحده به سرعت یک هیئت سیاسی - نظامی را تحت ریاست معاون وزارت امور خارجه آن کشور که حامل پیام رئیس جمهور بود به پاکستان فرستاد تا آن کشور را به خونسردی و حوصله مندی تشویق نماید و بدین وسیله مانع آزمایش نرویی پاکستان گردد. از نتایج مذاکرات هیئت امریکایی با حکومت پاکستان چنین معلوم میشود که حکومت پاکستان در حال حاضر خویشتنداری اتخاذ کرده و منتظر فرصت و نتایج واکنش جهانی علیه اقدام هند می باشد. در ضمن حکومت پاکستان در مقابل اجرا ننمودن آزمایش نرویی خود از حکومت امریکا و متحدین آن، امتیازات جدید و بزرگی را مطالبه خواهد کرد.

قابل تذکر است که حکومت پاکستان در همکاری بسیار نزدیک استراتژی یک با چین، علیه هند قرار دارد. چنین گفته میشود که حکومت جمهوری مردم چین پروژه ساختمان بم اتمی کوچک که توسط راکت حمل شده بتواند را در اختیار پاکستان گذاشته است. بر علاوه چین در تولید و انکشاف راکت میانبرد و دور

دیدگاه ها - تحلیل ها و رویدادها

برد با پاکستان همکاری بسیار نزدیک داشته و در این زمینه تکنولوژی مورد نیاز را به اختیار آن کشور گذاشته است. در نتیجه این همکاری و مساعدت، پاکستان در ماه گذشته موفق گردید تا راکتی را بنام «غوری» که میتواند تمام اهداف ستراتیژیک در هند را ضربه زند و توسط سیستم ضد راکت هند نیز شناسایی نگردد، مورد آزمایش قرار دهد. بر اساس ارزیابی های کارشناسان مربوط، تکنولوژی بدست داشته پاکستان و مخصوصا حمل سر گلوله اتمی توسط این نوع راکتها، از تکنولوژی موجود هند پیشرفته تر است. این امر بیانگر آن است که در حقیقت پاکستان با فعالیتهای تحریک آمیز خود، هند را مجبور ساخته است تا هرچه سریعتر به آزمایشات ذروی دست زند. پاکستان با سیاستهای بسیار ماجراجویانه و بلند پروازانه خویش نه تنها ثبات منطقه را برهم می زند، بل موجب تشدید جدی مسابقات تسلیحاتی نیز میگردد.

جمهوری هند با اجرای آزمایشات ذروی و بدست آوردن سیستم ها و سلاحهای مربوط به آن بطور عمده دو هدف زیر را دنبال میکند:

۱- موقعیت خود را بمثابة یکی از قدرتهای بزرگ جهانی، در صحنه بین المللی تثبیت نماید. هند با داشتن دست کم بیش از هزار میلیون نفوس، از لحاظ شمار جمعیت دومین کشور جهان، و با ۲۸،۳ میلیون کیلومتر مربع مساحت، از لحاظ ساحه هفتمین کشور جهان به شمار می رود. این کشور، بزرگترین دموکراسی جهان است و آهنگ رشد اقتصادی آن نیز در يك سطح متعادل قرار دارد. هند که طی دو قرن بحیث الماس تاج امپراتوری استعماری بریتانیا میدرخشید و غارت گردید و به اصطلاح کاسه گدایی به دستش داده شد، بعد از حصول استقلال، با مساعی خسته گی ناپذیر زعمای دوراندیش و وطندوست، و مردم صبور و زحمتکش آن کشور، راه دشوار رشد و ترقی را به سرعت می پیماید و اکنون قادر به تولید تکنالوژی های بسیار پیشرفته نیز گردیده است. حالا هند حق مسلم خود میدانند که با تمام امکانات و توانایی ها، مورد توجه جامعه جهانی قرار گیرد و به حیث يك قدرت منطقه یی و جهانی عمل نماید. در این آوانی که مسأله افزایش در تعداد اعضای دایمی

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

شورای امنیت ملل متحد مورد بررسی قرار دارد، هند عضویت خود را در آن شوری بحیث یك کشور بزرگ و مستحق می‌طلبد.

۲- همسایه پُر آشوب و ماجراجوی خویش پاکستان را بجایش بنشانند. این کشور همواره هند را بحیث دشمن آشتی ناپذیر نگریده و در طی دوران کوتاه همسایگی، سه جنگ را که در نهایت به شکست پاکستان انجامیده، بر آن کشور تحمیل نموده است.

شاید هند به زودی پیمان منع گسترش سلاحهای ذروی را که تاکنون نسبت به آن ملاحظاتی داشته، امضاً نماید و بدین وسیله بحرانی را که در ارتباط به آزمایش ذروی خویش بوجود آورده خنثی سازد. با این اقدام، تحریم اقتصادی وضع شده بالای هند نیز رفع خواهد گردید. گرچه کارشناسان وزارت مالیه هند به این عقیده اند که کمکهای ماورای ابحار تقریباً يك فیصد محصول ناخالص داخلی آن کشور را می‌سازد و پایین آمدن این کمکها بالای اقتصاد هند کدام تأثیر جدی منفی ندارد.

هر صورت آزمایشات ذروی هند موازنه قدرت را در جنوب آسیا برهم زده و شور و شوق فراوان مردم هند را برانگیخته است.

برخی مفسرین کشور های علاقمند به تولید سلاح ذروی به این عقیده اند که داشتن سلاح اتمی برای این کشورها فاجعه آفرین نیست، بلکه دسترسی به این سلاح در چارچوب صرفاً دفاعی و استراتژیکی و از نگاه کمک به تأمین امنیت ملی و تعادل قدرت در منطقه به گونه کامل، قابل توجیه میباشد .

به دلایل زیرین، باید این تحلیل و برداشت مفسرین مربوط را با شك و تردید فراوان نگرید.

نخست اینکه:

در شرایط کنونی منع تولید سلاح ذروی و مسأله از بین بردن کامل مجموع سلاح کشتار جمعی یکی از مبرمترین وظایف جامعه بشری را تشکیل میدهد، آنهم در این فرصتی که نیروهای بنیادگرایی و متعصب از هر قماش که هستند - مسلمان، یهود، هندو و یا مسیحی - سربلند کرده اند و با بدست داشتن سلاحهای کشتار جمعی توسط آنها، امنیت بین المللی جدا تهدید میگردد. این خطری است که همواره باید در نظر گرفته شود و برای جلوگیری از آن، جامعه بین المللی تدابیر عاجل و مؤثر اتخاذ و عملی کند.

دوم اینکه:

باید این پرسش را مطرح کرد که مسابقات تسلیحاتی در منطقه به شمول آزمایشات اتمی و پرتاب راکتهای دور برد، برای مردم این کشورهای جهان تا چه حد گران تمام می شود؟

باید به صراحت بیان داشت که همچو آزمایشات و مسابقات تسلیحاتی به قیمت جان صدها هزار انسان و به فقر و گرسنگی کشانیدن ملیونها انسان هموطن شان انجامیده است و می انجامد. توده های وسیع مردم در هند و پاکستان، پایتزر از مرز فقر زندگی می کنند و تراژیدی این فقر و عقبماندگی در بسیاری از رسانه های گروهی بین المللی به گونه یی گسترده بازتاب دارد. از آنجمله باید متذکر شد که عاید سرانه سالانه هند و پاکستان بر اساس محصول ناخالص داخلی این کشورها بالترتیب ۳۰۹ و ۴۳۷ دالر امریکایی محاسبه گردیده است. در حالیکه عاید سرانه سالانه دنمارک منحصیث يك کشور کوچک اروپایی بر اساس محصول ناخالص داخلی این کشور ۲۸۲۴۵ دالر امریکایی می باشد. (سالنامه احصائیوی ملل متحد برای سال ۱۹۹۴)

این خود بیانگر آن است که این دو کشور (هند و پاکستان) چه راه دشوار و طولانی را برای تأمین رفاه و آسایش مردم خویش در پیشرو دارند. این

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

کشورها در چنین شرایطی، يك بخش عظیمی از عواید ملی خود را صرف مسابقات تسلیحاتی بی مورد و نامعقول می‌سازند. اگر چنین نمی‌بود و این کشورها می‌توانستند در فضای صلح و دوستی زندگی نمایند، منازعات میان کشوری را که بطور عمده زاده دوران استعمار است از طریق مسالمت آمیز از بین ببرند، آنگاه سطح و آهنگ رشد اقتصادی - اجتماعی آن‌ها بمراتب از آن چه هست، بلندتر می‌بود.

مسابقات تسلیحاتی که اکنون در منطقه دامن زده شده است، بالای وضعیت موجود افغانستان تأثیر ناگوار وارد می‌نماید و روند صلح را در این کشور متأثر می‌سازد. زیرا پاکستان در رقابت بسیار خصمانه با هند به سلاح اتومی به صفت سپر دفاعی و عامل بازدارنده ضرورت دارد و شاید دست به آزمایشات ذروی متقابل بزند. برعلاوه این کشور به يك عقبگاه مطمئن و كمك رسان و به اصطلاح به عمق ستراتیژيك نیز نیازمند است. انکشافات موجود در منطقه و ادامه سیاستهای کنونی پاکستان این کشور را وامیدارد تا با استفاده از همان سیاستها و تكتيك های گذشته، نیروی را در افغانستان مسلط گرداند که بتواند بوسیله آن، نیازمندی‌های استراتیژيك خود را برآورده سازد. امکان آن وجود دارد که پاکستان و متحدین آن، حتی از خاکستر باقی مانده طالبان و مجاهدین، نیروی سومی را خلق نمایند و بالای مردم افغانستان مسلط سازند تا بتوانند به این ترتیب وضعیت موجود را در این کشور به نفع منافع استراتیژيك خود همچنان حفظ نموده و گسترش بخشند.

پاکستان در صورت قبول صیر و آرامش در برابر آزمایشات اتومی هند، حتماً امتیازات بزرگی را از ایالات متحده امریکا و شرکا بدست می‌آورد، و بدین وسیله توازن قوا به نحوی در جنوب آسیا حفظ خواهد گردید.

ترس ما مردم افغانستان منعیث مارگزیده‌ها این است که ایالات متحده امریکا با قبول پیشکش نمودن امتیازات جدید به پاکستان، یکبار دیگر بالای سرنوشت مردم افغانستان معامله کند، چنانچه در گذشته قدرتهای بزرگ با در نظر داشت منافع بین المللی خویش در ارتباط به سرنوشت مردم افغانستان چنین

دیدگاه ها - تحلیل ها و رویدادها

معاملاتی را انجام داده اند؛ ولی باید بدانند که همچو معاملات و دلالی ها به زودی افشاً و رسوا می گردد و افغانهای وطندوست در مقابله با آن با تمام نیرو و توان می‌رزمنند. همانطوری که در گذشته این معاملات شرم آور رسوا گردیده و به نتیجه نرسیده، این بار نیز به نتیجه مطلوب آن ها نمی انجامد.

چه بهتر می بود اگر پاکستان از سیاستهای ماجراجویانه ، بلندپروازانه و خصمانه می گذشت و به عوض سپر اتمی ، سپر تفاهم و دوستی ایجاد می کرد. صرف به این وسیله میتوان بخش بزرگی از مسایل منطقه را حل و فصل کرد و راه رشد و ترقی سریع و رفاه اجتماعی را به روی توده های محروم و مظلوم این کشورها گشود.

ماه جون سال ۱۹۹۸ مطابق سرطان ۱۳۷۷

آزمایش اتومی یا انفجار اتومی !؟

پاکستان در تاریخ بیست و هشتم ماه می سال ۱۹۹۸، درست هفده روز بعد از آزمایشات اتومی هند اقدام به عمل متقابل نموده و طی مدت دو روز پیاپی شش آزمایش اتومی را به انجام رسانید. به دنبال این آزمایشها که در دو مرحله در وادی چغایی بلوچستان نزدیک سرحد افغانستان صورت گرفت، دولت پاکستان با اعلام حالت اضطرار یا فوق العاده در کشور، نگرانی خود را از تهدید احتمالی از سوی هند ابراز داشت. پاکستان، هند را متهم کرد که قصد دارد پایگاه‌های اتومی آن کشور را هدف قرار داده و بهمین منظور به پایگاه‌های موشکی خود امر آماده باش کامل داد. بر علاوه این کشور موشک‌های میان برد خود را که ۱۲۰۰ کیلومتر بُرد دارد، در سرحد هند مستقر کرد. پاکستان تهدید کرد که در صورت هر گونه حمله احتمالی دست به حملات سنگین انتقام جویانه خواهد زد و موشک‌های خود را با سر گلوله یا کلاهک‌های اتومی مجهز خواهد کرد.

انجام شش آزمایش اتومی زیرزمینی توسط پاکستان یکبار دیگر نگرانی‌های جدی در مورد گسترش مسابقات تسلیحاتی اتومی در منطقه را شدیداً افزایش داد و عکس العمل‌های نکوهش آمیز بین المللی را در قبال داشت. اغلب کشورهای جهان که مسابقات تسلیحاتی اتومی را خطر جدی برای امنیت جهان میدانند، آزمایشات یاد شده را محکوم کردند .

بیل کلینتون رئیس جمهور امریکا با وجود اعزام يك هیئت با صلاحیت نظامی - سیاسی و پیام خاص عنوانی صدراعظم پاکستان در جریان بعد از آزمایش هسته‌ی هند، پینج بار تلفونی با نواز شریف صحبت نمود. وی امتیازات بزرگی را برای پاکستان پیشکش نمود تا موازنه ستراتیژیک نیروها در منطقه

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

مجدداً برقرار گردد؛ ولی متأسفانه این تلاش‌های وسیع دیپلوماتیک به نتیجه نرسید و پاکستان زیر تأثیر جو و فشار عظیم تبلیغات خصمانه بی که علیه هند ایجاد نموده ناگزیر دست به آزمایش ذروی زد.

رئیس جمهور امریکا در فاصله کوتاهی بعد از انجام این آزمایش‌ها، تحریم اقتصادی علیه پاکستان را اعلام کرد که بر اساس آن، کلیه کمک‌های امریکا - بجز کمک‌های انسان دوستانه - به آن کشور قطع می‌شود، و امریکا از دادن قروض صندوق وجهی بین المللی و بانک جهانی به پاکستان نیز جلوگیری بعمل می‌آورد. شورای امنیت سازمان ملل متحد آزمایشات ذروی پاکستان را محکوم کرد و وزرای خارجه هشت کشور بزرگ صنعتی جهان (گروپ هشت) در اجلاس خود در لندن این مسأله را مورد بررسی قرار داده و در زمینه تحریم‌های اقتصادی علیه پاکستان و جلوگیری از شدت بحرانی ناشی از آزمایش اتمی تدابیر معین اتخاذ کرده اند.

تحریم اقتصادی کشورهای غربی مخصوصاً ایالات متحده امریکا، مؤسسات بزرگ مالی و پولی بین المللی از قبیل صندوق وجهی بین المللی و بانک جهانی، اقتصاد مریض و به بحران کشیده شده موجود پاکستان را شدیداً صدمه می‌رساند. برای توضیح وضعیت کنونی اقتصاد پاکستان و تکیه جدی آن کشور به امداد از منابع خارجی، توجه خواننده عزیز به آمار و ارقام زیرین از منابع بین المللی جلب می‌گردد.

آمار و ارقامی که از جانب مؤسسات بین المللی و برخی از کشورها به نشر رسیده گویای آن است که قروض خارجی پاکستان رقم ۳۶ میلیارد دالر را تشکیل میدهد که ۲۷ فیصد مجموع تولید ناخالص داخلی آن کشور را می‌سازد. سال گذشته صندوق وجهی بین المللی موافقه نموده بود که برای پاکستان مبلغ ۶،۱ میلیارد دالر قرضه اعطاء نماید تا آن کشور بحران ناشی از بی موازنگی در بیلاس تادیات خویش را کاهش دهد. قابل تذکر است که پاکستان سالانه در حدود ۵،۳ میلیارد دالر قروض و مساعدت‌های بین المللی دوجانبه و چند

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

جانبه بدست می‌آورد که این رقم مناصف عواید داخلی حکومت آن کشور را میسازد.

در چنین وضعیت ناهنجار اقتصادی و با موجودیت فساد وسیع و همه جانبه مالی، بر علاوه محدودیت منابع داخلی، فقر، بیسوادی، منازعات قومی و مذهبی و عدم قانونیت، تروریزم و بنیادگرایی، تحریم اقتصادی علیه آن کشور و خشک شدن منابع امداد خارجی، پاکستان را به بحران جدی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، و در نهایت امر به افلاس ملی تهدید میکند.

تصادفی نبود که حکومت پاکستان زیر بهانه به اصطلاح تهدید های احتمالی از سوی هند، حالت اضطرار و یا فوق العاده را در کشور اعلام کرد. شخص صدراعظم پاکستان منحصت يك تاجر سرمایه دار، عواقب این اقدام های بین المللی علیه کشور خود را بخوبی درک میکند. بنابراین موصوف به سرعت عازم عربستان سعودی و سایر کشورهای خلیج گردید تا با «مارک اسلامی» زدن بر سلاح اتمی ساخت پاکستان، مساعدت وسیع این کشورها را همچنان و یا بیشتر از گذشته جلب نماید تا اثرات منفی ناشی از کاهش در مساعدتهای بین المللی را تا حدودی تخفیف بخشد.

با اعلام حالت فوق العاده در پاکستان که اختیارات وسیع را به دولت تفویض کرد و حقوق اساسی مردم را محدود ساخت، بانکهای این کشور با عجله حساب های اسعاری مشتریان خویش را مسدود کردند تا صاحبان ارزهای خارجی که بدنبال آزمایش های اتمی و ترس از تحریم اقتصادی به بانکها هجوم می‌آورند، نتوانند به خروج حسابهای اسعاری خود به خارج از کشور دست زنند.

مسدود ساختن حسابهای اسعاری مشتریان بانکها، سروصدای زیادی در میان طبقه سرمایه دار کشور بلند نموده و اتهامات زیادی علیه حکومت آن کشور را مطرح ساخته است. از آن جمله فاروق لغاری رئیس جمهور سابق پاکستان در مصاحبه‌ی که در روزنامه «نیشن» The Nation مؤرخ هشتم

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

جون سال ۱۹۹۸ بچاپ ریسده، ادعا نموده است که: "حکومت پاکستان مصروف غارت سرمایه‌های ملی پاکستان است". موصوف می‌افزاید که شخص نواز شریف در حدود ۸۰۰ تا ۹۰۰ میلیون دالر در بانک‌های خارجی سرمایه دارد، و در شب بیست و هشتم ماه می چند ساعت قبل از نافذ شدن حالت اضطرار مبلغ دو صد میلیون دالر از حسابهای بانکی خویش را بخارج انتقال داده است. لغاری تقاضا نموده است که جزئیات تمام مبالغی که در جریان سه روز قبل از حالت اضطرار از بانکها خارج گردیده، برای اطلاع عموم نشر گردد.

این حقیقت که سیاستمداران پاکستانی مصروف غارت سرمایه‌های ملی اند، از نظر مردم پاکستان پوشیده نیست. رسوایی‌های مالی سیاستمداران پاکستانی، تغییرات و تبدلات ناشی از این رسوایی‌ها در سطوح بلند دولتی به یک پدیده معمول و عادی مبدل گردیده است. در این کشور، یک سیاستمدار رسوا و مفتضح جای خویش را به یک سیاستمدار فاسد دیگر خالی میکند و این دور تسلسل مدتها است که ملت مظلوم پاکستان را رنج میدهد.

حکومت پاکستان میتواند با استفاده از این فرصت بسیار مساعد، یعنی آزمایش هسته‌ی هند و مخالفت‌های جدی بین‌المللی که در قبال داشت به نفع کشور و مردم خویش استفاده وسیع نماید. بعد از آزمایش ذروی هند، زمینه‌های مساعد برای جلب علاقمندی مجدد کشور‌های بزرگ صنعتی و موسسات بزرگ مالی در جهت تمویل پروژه‌های بزرگ اقتصادی به پاکستان، فراهم گردیده بود. اگر حکومت پاکستان بر طبق مطالبات بین‌المللی، سیاست‌های خود را در این زمینه هم‌آهنگ میساخت، امتیازات خیلی بزرگ و عظیمی را بدست می‌آورد. حکومت پاکستان نه تنها از انزوای سیاسی در مناسبات بین‌المللی، عمدتاً ناشی از مداخلات و تجاوزات در امور داخلی افغانستان فارغ میگردد که به خاطر حفظ توازن در بیلاسن ستراتیژیک قدرت در جنوب آسیا کمک‌های عظیم اقتصادی و سیاسی کشور‌های بزرگ و موسسات مالی بین‌المللی را نیز بدست می‌آورد. در مکالمات تلفونی رئیس

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

جمهور امریکا با صدر اعظم پاکستان این مسائل به روشنی وضاحت داده شده است .

حکومت پاکستان نتوانست زیر تأثیر فضا و فشار عظیم تبلیغاتی که علیه هند خلق نموده و مردم پاکستان را به هیجان آورده بود، خود را با متانت بیرون کشد. این يك نمونه بسیار ناگوار از چگونگی تطبیق سیاست های هیجانزده تبلیغاتی است که طراحان را بدام میکشاند. سیاستمداران ، در حقیقت با طرحهای ناشیانه تبلیغاتی ، سیلابی را بوجود می آورند که سرانجام خود در آن به يك غریق بیچاره و ذلیل مبدل میشوند. نمونه های زیادی از همچو سیاست های لجام گسیخته تبلیغاتی که در نهایت امر گریبان طراحان را گرفته، همواره وجود داشته است.

با استفاده از تجارب ناگوار از چگونگی تطبیق همچو سیاستها، حکومتها همواره در امر طرح و به اجرا گذاشتن تبلیغات خصمانه ، با احتیاط عمل میکنند. آنها میکوشند تا خود در این تلك گرفتار نیایند ، و بتوانند به سادگی در میان تمایلات گوناگون و متفاوت مانور کنند. به این ترتیب آنان به گونه یی رفتار مینمایند که به اعتبار خود نزد مردم و همچنان به خواست و نظر آنها صدمه جدی نرسد. آنها میدانند که ناشیانه عمل کردن در این زمینه ها حتی موجب تراژیدی ملی میگردد. کشورهای که همچو ملاحظات را دقیقاً نمی سنجدند و برای مانور جای و فضای لازم نمیگذارند، ناگزیر اند تا بر طبق هیجاناتی که خود می آفرینند، عمل نمایند و مسؤولیت ناگوار و سنگین نتایج عمل خویش را نیز به دوش کشند.

در تطبیق سیاست ها بصورت عام و سیاست های تبلیغاتی بصورت اخص، برای مانورها، ضرورت ایجاد تماس و نزدیکی، تغییر و گذار آهسته از يك سیاست به سیاست دیگر، از يك موضوع به موضوع دیگر، همواره فضا و جای لازم در نظر گرفته میشود. افکار عامه مردم عمدتاً براساس تبلیغات رسانه های گروهی و سیاست تبلیغاتی حکومتها - از هر نوعی که باشند - شکل میگیرد و این خود يك بازی و یا هنر خیلی ماهرانه ، ظریف ، حساس

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

و هدفمند است. آنها آنچه را که میسازند و یا می‌آفرینند، خود میدانند که چگونه باید تغییر دهند. البته همچو تغییرات هیچگاهی نباید آنی و بسیار سریع باشد. برای ایجاد همچو تغییرات همواره زمان نسبتاً معین لازم است تا زمینه‌های مساعد جدید برای تغییر بوجود آید.

نمونه‌های بسیار ارزنده از نحوه تطبیق همچو سیاستها - مخصوصاً بعد از ختم جنگ سرد که نزاع‌های منطقه‌یی ماهیت و وزن لازم بین‌المللی را در صحنه جهانی از دست داده است، را میتوان در لابلای اوراق تاریخ معاصر از نظر گذراند. يك نمونه جالب تغییر آهسته و تدریجی در مناسبات موجود میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده امریکا است. مناسباتی که در جریان مدت بیست سال شدیداً صدمه دیده ولی آهسته و با درایت ترمیم میگردد. زمامداران هر دو کشور علاقمند اند که روزی این مناسبات عادی گردد، ولی افکار عامه و نیروهای افراطی مانع تطبیق این خواست میگرددند.

نمونه پاکستان جدا شده از هند را میتوان بمثابة يك نمونه بسیار بد تلقی کرد. این کشور در تبلیغات و سیاست‌های خصمانه خود با هند، زیر تأثیر سازمانها و تنظیمهای افراط‌گرایی اسلامی آنقدر پیش رفته است که راه برگشت و مانور ندارد. پاکستان با وجود سه بار جنگ تحمیلی و شکست افتضاح آمیز که به جدا شدن يك بخش بزرگی از آن کشور (بنگلّه دیش) منجر گردید، هنوز هم همین راه بدفرجام را مصرانه می‌پیماید. شاید دلایل عمده ناکامی‌ها را در پوشالی بودن ساخت دولت، عدم موجودیت حکومت‌های ملی و معتقد به منافع و مصالح ملی پاکستان، ایجاد این دولت بر بنیاد مذهب و غلو در دشمنتراشی‌هایی که عمده‌تاً ماهیت مذهبی دارد و همچنان موجودیت حکومت‌های نظامی در آن کشور، جستجو کرد.

مشکلات عظیمی که پاکستان به آن مواجه است و مسایل جدیدی ناشی از آزمایش اتمی این سوال را مطرح میسازد که: آیا پاکستان بلند پروازانه به آزمایش اتمی دست زد و یا این خود يك انفجار اتمی بود که در آینده نزدیک

دیدگاه ها - تحلیل ها و رویدادها

تمام عرصه های زندگی مردم این کشور را مانند يك زمین لرزه بزرگ شدیداً تکان داده، تخریب و متأثر میسازد؟

به هر صورت این حقیقت واضح و روشن را نباید فراموش کرد و همواره در نظر داشت که تنها توده های وسیع مردم اند که باید فشار سنگین و عظیم اشتباهات حکومتها و سیاستمداران را بدوش کشند و بسیار بیشتر از گذشته رنج برند.

ماه می ۱۹۹۸ مطابق ثور ۱۳۷۷

تداوم تراژیدی افغانستان

حوادثی که در کشور عزیز ما افغانستان رخ میدهد، در حقیقت فصل جدیدی را در تاریخ خونبار این کشور می‌گشاید. فصلی که به نحوی دیگری با خون رقم می‌خورد و فاجعه این ملت صلح‌دوست، صبور، مظلوم و ستمدیده را پهن‌تر و عمق بیشتری می‌بخشد.

در این آوانی که مردم افغانستان سخت منتظر گشایشی در زندگی خیلی پیچیده و گره خورده خود هستند، ضربات کوبنده یک گروه جاهل و عقب‌گرا بر سر و روی این ملت از یک طرف و بازی‌های شیطانی قدرتهای ذینفع در بحران افغانستان از جانب دیگر، آنان را کاملاً گیج و مبهوت ساخته است. ذلت، فقر و دربدری ناشی از این بازی‌های شیطانی، مغز استخوان ملت مظلوم افغانستان را می‌سوزاند و جان‌صدها هزار هموطن شریف را به شدت تهدید می‌کند و از آن می‌گیرد. چه هزاران طفلی که در آغوش سرد و سینه‌های خشکیده مادران خود می‌میرند، مادرانی که حق انسان بودن از آنان گرفته شده و دست تکدی‌شان برای بدست آوردن لقمه نان خشکی بسوی اوباشها و ارادل دراز گردیده است.

برای روشن شدن وضعیت کنونی سیاسی - نظامی افغانستان، حوادث و رویداد های اخیر این کشور را بطور فشرده به بررسی می‌گیریم.

بعد از یک بن بست نسبتاً طولانی، اوضاع سیاسی - نظامی افغانستان بطور دراماتیکی تغییر شکل یافت. نیروهای طالبان در معامله با شماری از قوماندانان جبهه متحد ملی و اسلامی حمله به فاریاب را آغاز و به تاریخ ۱۲ جولای شهر میمنه مرکز آن ولایت را متصرف شدند. پس از آن، این نیروها به تاریخ دوم اگست جوزجان و به تاریخ هشتم اگست شهر مزارشریف را از

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

جنگ نیروهای مخالف بیرون کشیدند. نیروهای طالبان صرف طی مدت تقریباً يك ماه به تدریج مراکز بسیار عمده سوق الجیشی و نظامی نیروهای مخالف را در شمال کشور به شمول میدان‌های مهم هوایی با شمار زیادی از وسایط، تجهیزات، سلاح و مهمات و همچنان اسیران را متصرف شدند. آنان به اینترتیب خود را تا حوالی سالنگ شمالی رسانیدند. نیروهای طالبان برای قطع مواصلت کمکهای نظامی به نیروهای مربوط به حزب وحدت، میدان هوایی شهر بامیان را به شدت بمباران و راه‌های مواصلاتی به این منطقه بسیار دشوارگذار و کوهستانی مرکزی را نیز قطع کرده‌اند. نیروهای پراکنده مربوط به شورای نظار در تلاش جمع شدن به آشیانه قدیمی خود یعنی دره پنجشیر گردیده‌اند و اهالی این منطقه را مجبور ساخته‌اند تا دره را تخلیه و ترك نمایند.

جبهه بسیار متزلزل و ناستوار متحد اسلامی خود از نیروهای بسیار نامتجانس و پیش از این در گیر باهم تشکیل گردیده است. جنبش ملی اسلامی با شورای نظار، جمعیت اسلامی و حزب وحدت نه تنها صرف در مخالفت قرار داشتند، که میان آنها چندین بار برخورد‌های خونین و جنگ‌های شدید نیز رخ داده است. این خصومتها و برخوردهای نظامی هنگام اشغال کابل در سال ۱۹۹۲ گسترش و به تدریج تشدید یافت. قوماندانان حزب اسلامی که نیز شامل جبهه بودند در تضعیف جبهه و شدت بخشیدن مخالفت میان اعضای آن سهم قابل ملاحظه گرفته‌اند. حزب اسلامی و شورای نظار یکدیگر را حتی محکوم به سؤقصد علیه رهبران خویش می‌کنند. بر علاوه هر عضو متشکله این جبهه در میان خود نیز مخالفت‌های جدی داشته و بیشترین دست به کشتار یکدیگر زده‌اند. این دشمنی‌ها و مخالفتها میان اعضای جبهه و هر عضو بطور جداگانه در حدی بوده است که حتی نزدیک شدن دشمن و حریف عمده یعنی نیروهای طالبان در دروازه‌های شمال و شهر مزار شریف نیز نتوانست آنها را متحد سازد.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

جبهه متحد اسلامی ضعف و ناکامی خود ناشی از نبود اتحاد و هم‌آهنگی در میان رهبری و صفوف آن و همچنان عدم توانایی در جلب مساعدت و همکاری مردم را نادیده گرفته و عامل پیشرفت سریع طالبان را صرف در كمك‌های بیدریغ پاکستان می‌بیند. این جبهه ادعا دارد که در جنگ‌های شمال، مخصوصاً تصرف شهرهای جوزجان و مزار شریف، بگونه مستقیم قطعات کوماندوی پاکستان شامل بوده و شهرها و سنگرهای آنان را طیارات پاکستانی بمبارد کرده‌اند. البته هیچ‌جا شکی وجود ندارد که پاکستانی‌ها در جنگ‌های شمال سهیم بوده‌اند. قطعات منظم نظامی پاکستان و قطعات مربوط به سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی، اس، آی) و همچنان شمار کثیری از طلبه‌های پاکستانی شامل هشت هزار مدرسه علوم دینی در پاکستان، در توافق کامل با احزاب، جمعیت‌ها و گروه‌های اسلامی آن کشور، در این جنگ‌ها سهم لازم و تعیین‌کننده داشته‌اند.

اما صرف، تاکید بالای این مسأله که گویا طلبه‌ها، ملیشه‌های پاکستانی‌اند و در جنگ‌های افغانستان نیروهای پاکستانی سهم دارند، مخصوصاً از جانب آنانی که خود را قهرمانان جهاد! و آزادی مردم افغانستان! از چنگال اردوی سرخ اتحاد شوروی می‌دانند، و وارث مبارزین آزادی خواه مردم آزادی دوست افغانستان در جنگ‌های افغان و انگلیس می‌شمارند، خیلی مسخره و مضحك به نظر می‌آید. مگر این ملت با شهامت و غیور افغان نبود که با بزرگترین قدرتهای امپراتوری جهان مبارزه نموده و متجاوزین بسیار نیرومند خارجی را سخت کوبیده و سرافکنده از سرزمین خویش بیرون رانده‌اند؟ در حالی که در این جنگ‌های نابرابر از لحاظ قدرت و توانایی‌های نظامی هیچ‌گونه تناسبی بین آنها وجود نداشت.

مگر حالا چه شده که این شخصیت‌های به اصطلاح قهرمان، که برای سالها آوازه شجاعت و مردانگی و رزمندگی‌شان در جنگ با ارتش سرخ صفحات مطبوعات بین‌المللی را پر می‌نمود، از مقابل لشکر اجیر پاکستانی و یا قبول نماییم، کماندوهای پاکستانی که هیچگاه در افغانستان از اعتبار نظامی

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

برخوردار نبوده‌اند و این لشکر نیز همواره داغ ننگ شکستهای متواتر در میدان‌های نبرد با قوای نظامی هند را در پیشانی دارند، فرار می‌نمایند و به اصطلاح غار می‌پالند؟

آنها در حقیقت برای فرار ننگین خود عذر بدتر از گناه می‌تراشند. گویا این‌ها در مقابل خشم پینجابی‌ها مانند طلسم زده‌ها فلج می‌شوند. و باید هم چنین باشد، زیرا پینجابی‌ها با يك اشاره چشم یا ابرو و یا بروت و چوبك زیر بغل خود صدها مهاجر مظلوم افغانستان را که از ناگزیری در کمپ‌های بدنام پاکستان با کمال حقارت و ذلت زندگی می‌نمودند و یا می‌نمایند، از يك گوشه شهر به دیگر گوشه شهر می‌رانند و می‌رانند.

در حقیقت این "قهرمانان" با این اعمال ننگین خود به صورت غیر مستقیم به مردم شجاع افغانستان می‌فهمانند که: "شما با لشکری تا به دندان مسلح انگریز و روس جنگیده‌اید و پیروز شده‌اید ولی باید بدانید که پاکستانی‌ها از جنس دیگر اند و افغانها نمیتوانند در مقابل آنها مقاومت نمایند!"

این "قهرمانان" با چنین اعمال می‌خواهند روحیه رزمندگی ملت شجاع افغانستان را در مقابل لشکر اجیر پاکستانی ضعیف سازند. در حالیکه این شخصیت‌ها و نیروهای قلبی هیچگاه از مردم با غیرت افغانستان نیرو و قدرت نمی‌گرفتند، بل قدرت و توانایی خود را از مراکز بدنام خارجی، دستگاه‌های فاسد استخباراتی اجنبی، بدست می‌آورده‌اند و درمقابل مردم زحمتکش افغانستان بکار می‌برده‌اند. چه ظلم و ستمی نبود که آنها بر مردم خود به دستور و قوماندان دشمنان واقعی مردم افغانستان روا نداشته‌اند. تخریب شهر پُر افتخار کابل - این مرکز تمام جنبش‌های آزادی‌خواهی مردم افغانستان - کشتار صدها هزار مردم بیگناه و مجبور ساختن آنان به ترك از وطن و غارت تمام دارایی‌های آنان، قتل عام گروه‌های قومی، تجاوز به شرف، حیثیت و ناموس مردم، به غنیمت گرفتن تمام دارایی‌های عامه و سرانجام فراهم نمودن زمینه‌های نفوذ نیروهای مستبد، سیاه و عقب‌گرای طالبی، و همچنان تطبیق اعمال دهشت افگنی در سطح ملی، منطقوی و بین‌المللی،

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر، نمونه‌های از فهرست نا تکمیل فصل‌های بسیار طولانی از فجایعی بشمار می‌روند که آنها مرتکب شده‌اند.

مظاهره اعتراض آمیز و قیام خودجوش مردم و اهالی شهر مزارشریف با ابراز احساس نفرت عمیق از رهبران و قوماندانان جهادی شاهد این مدعا است. در این گردهم‌آیی‌ها و مظاهرات مردم شعار میدادند که: " ما نمی‌خواهیم که امنیت ما توسط داره دزدان تأمین شود!! "

اگر این رهبران و قوماندانان در میان مردم ریشه می‌داشتند و از مردم نیرو می‌گرفتند و به مردم خدمت می‌کردند، هیچگاه نه تنها لشکر اجیر پاکستانی بلکه هیچ قدرتی آنها را این چنین خجالت زده به فرار مجبور نمی‌ساخت. حکمت پیروزی آنی طالبان را باید در اعمال خاینانه و دهشت افگنانه نیروهای در ظاهر مخالف آنها که در مقابل مردم افغانستان مرتکب شده‌اند، جستجو کرد. در حالیکه در ماهیت خود و از لحاظ وابستگی با مراکز استخباراتی اجنبی بخصوص پاکستان، کدام تفاوتی میان آنها وجود ندارد.

با ملاحظه رویداد‌های اخیر افغانستان و نقش نیروی‌های داخلی در تعیین وضعیت جدید سیاسی - نظامی کشور که منجر به سقوط شهر مزارشریف گردید، این وضعیت هر چه بیشتر پیچیده گردیده و تراژیدی افغانستان به گونه گسترده‌تر و عمیق‌تر به روال خود ادامه میدهد .

گزارشهای متعددی در ارتباط بقتل عام اهالی ملکی شهر مزارشریف در وسایل ارتباط جمعی به نشر رسیده و سازمان عفو بین‌المللی نخستین موسسه‌ی بود که در ارتباط به خونریزی‌های بیشمار در شمال افغانستان، گزارش جمعی را به نشر رساند. بر اساس گزارشهای رسانه‌های بین‌المللی، نیروهای طالبان در جریان پروسه تحکیم سلطه خود بر شهر مزارشریف، دست به کشتار جمعی شمار بزرگی از اهالی بیگناه، بنابر وابستگی‌های قومی و مذهبی آنان زده‌اند. آنها به این نتیجه رسیده‌اند که این کشتار ماهیت جینوساید یا نسل‌کشی را دارد.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

سازمان عفو بین‌المللی در گزارش مورخ سوم سپتامبر به اطلاع میرساند که نیروهای طالبان بطور عمدی و سیستماتیک هزاران باشنده ملکی را در جریان سه روز پس از اشغال شهر مزارشریف (۸ اگست ۱۹۹۸) قتل عام نموده‌اند. این سازمان ادعا می‌نماید که بخش اعظم این کشتارها متوجه گروه قومی هزاره بوده که در سه ناحیه مشخص شهر مزار، سکونت داشتند. اکثر کشته شده‌ها را اهالی ملکی بشمول زنان، اطفال و پیر مردان تشکیل می‌دادند که می‌خوانستند از شهر فرار کنند. در گزارش سازمان عفو بین‌المللی آمده است که حد اقل در یک واقعه یک گروه زندانی‌ها و اسرا در مقابل چشمان اهالی روستایی نزدیک شهر حیرتان اعدام شده‌اند. هفتاد نفر از آنها در مقبره عبدالعلی مزاری بطرز اسلامی ذبح گردیده‌اند. یکی از بازداشت شدگان به سازمان عفو بین‌المللی اظهار داشته است که تمام آنها به شدت مورد لت و کوب قرار می‌گرفته‌اند. صدها نفر از بازداشت شدگان توسط طیاره به قندهار انتقال داده شده و بسیاری دیگر شبانه به مزرعه‌های اطراف شهرهای مزارشریف و حیرتان برده شده‌اند و اعدام گردیده‌اند. برعلاوه گزارش سازمان عفو بین‌المللی، در مطبوعات غربی نیز مقاله‌ها و گزارشهای در این رابطه به نشر رسیده که فشرده آنها را در زیر از نظر می‌گذرانیم .

احمد رشید نویسنده پاکستانی در روزنامه الکترونیک تلگراف مورخ ده سپتامبر سال ۱۹۹۸ نوشته است که در حدود چهار تا شش هزار نفر از مردم هزاره افغانستان - سه مراتبه بیشتر از تخمین‌های ارائه شده در گزارش سازمان عفو بین‌المللی - در شهر مزارشریف توسط طالبان قتل عام شده‌اند. احمد رشید می‌افزاید که چنین اقدام بمنظور پاکسازی نژادی شهر مزارشریف از مردم هزاره بوده است. دیپلماتها، کارمندان ملل متحد و کارمندان موسسات خیریه بین‌المللی می‌گویند که در شهر مزارشریف هزاران نفر از مردم هزاره، عمدتاً مردان، در مقابل چشمان اعضای خانواده شان بقتل رسانیده شده‌اند. یکی از دیپلماتها که با شماری از فامیل‌های هزاره مصاحبه داشته می‌گوید که مردان جوان بالاتر از شانزده سال را از خانه‌های شان بیرون می‌کشیده‌اند و در کوچه‌ها ذبح می‌کرده‌اند. آنها همچنان دست‌پاگیران

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

جوان (هر دو دست) را از مچ قطع می‌کردند. یکی از کارمندان خیریه می‌گوید طالبان زمانی که دستهای جوانان را قطع می‌کردند برای آنان می‌گفتند: "شما دیگر نمی‌توانید هیچگاه علیه ما بجنگید!" موصوف علاوه می‌نماید که اجساد کشته شدگان برای روزهای متمادی، همچنان در کوجه‌های گذاشته شده است.

مطالب بالا بیانگر آن وحشت و دهشتی است که مردم بیگناه و مظلوم افغانستان به آن مواجه می‌باشند. اگر به گذشته نظر اندازیم می‌بینیم که همچو اعمال زشت از جانب تمام نیروهای جهادی علیه اقوام مختلف افغانستان و حتی علیه قوم منسوب به خودشان نیز عملی گردیده است. در طول سالهای «جهاد» این وحشی‌گری‌ها بارها تکرار شده است. امرا و قوماندانان محلی، مخالفان و حریفان حتی از قوم و قبیله خویش را با چنان شیوه‌های قتل عام کرده‌اند که هیچگاه در تاریخ افغانستان مانند نداشته است.

اینهمه خشونت و بیرحمی از کجا می‌آید و چگونه در سرزمین افغانها ریشه دوانیده است؟

البته باید اذعان نمود که معمولاً شرایط تحمیلی ناشی از هر جنگ و وضعیت جنگی و آنهم در ظاهر يك جنگ داخلی، زمینه‌هایی مساعدی را برای رشد و نمو پدیده خشونت و بی‌رحمی در يك کشور فراهم می‌سازد. ولی نباید فراموش کرد که جنگ افغانستان هیچگاه جنگ داخلی نبوده است. در جنگ افغانستان دو ابرقدرت (امریکا و اتحاد شوروی) با شمار زیادی از اقمارشان سهم مستقیم داشته‌اند. پس از فروپاشی شوروی، قدرتهای منطقوی بخاطر کسب منافع بیشتر و استفاده وسیع از خلأ بوجود آمده، دست بکار شدند و يك بار دیگر مردم مظلوم افغانستان را گوشت دهن توپ منافع و مصالح خود ساختند. آنها در تلاش آن‌اند که افغانستان را کماکان به حیث يك کانون تشنج و بحران بین‌المللی حفظ کنند.

ده‌ها هزار عرب ماجراجو و جنایتکار که برای جنگ در افغانستان طی سالهای جهاد و توسط سازمان استخبارات مرکزی امریکا با صرف میلیاردها

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

دالر بسیج شده و آموزش دیده اند، هنوز هم دست از کار نکشیده اند. آنها در ایجاد بی رحمی و وحشت آنهم در يك کشور بیگانه و به اصطلاح خودشان «تکفیر شده» نقش بسیار مهم داشته و دارند. عربهای نام برده شده، همواره عطش سیری ناپذیر به قتل عام مردم بیگناه افغانستان از خود نشان داده اند و اکنون هم نشان میدهند. آنها مردان و جوانان مسلمان روستاهای معمولی افغانستان را که هیچگاه علایق سیاسی نداشته و بیشترینه بیسواد و یا کم سواد بوده اند و صرف می خوانسته اند با آرامش کار و زندگی کنند و در ده و قریه شان پای همچو اشخاص بی عفت باز نگردد، زیر نام مخالفین به چنان مصیبت‌های عظیمی دچار می ساخته اند که امروز برادران هزاره ما در مزارشریف و بامیان به آن مواجه اند.

برای روشن شدن این مسأله يك بخشی از مقاله يك ژورنالیست مشهور امریکایی را از نظر می گذرانیم.

این ژورنالیست «ادوارد گیراردت» Edward Girardet نام دارد. وی طی سالهای جهاد بارها به افغانستان سفر نموده و گزارشات بسیاری نوشته و به نشر رسانیده است. موصوف طی گزارشی در روزنامه کریستن ساینس مانیتور مورخ ۳۱ اگست ۱۹۹۸ می نویسد که: " در ماه فبروری سال ۱۹۸۹ کمی قبل از خروج عساکر شوروی از افغانستان سفری به آنکشور داشتم تا گزارشی در ارتباط به آخرین روزهای اقامت ارتش سرخ در افغانستان تهیه نمایم." موصوف در این مقاله از برخورد خود با يك گروهی از اعراب که در راس آن اسامه بن لادن داشت مطالبی می نگارد و تذکر میدهد که وی از جانب بن لادن منحيث يك کافر تهدید شد که اگر بار دیگر وی را ببیند او را به قتل میرساند. مجاهدین همراه با ادوارد ، وی را از این معرکه نجات میدهند. موصوف اذعان میدارد که عربها و مخصوصاً گروه مربوط به بن لادن حمایت قوماندانان گوریلابی افغان را می خریدند. شیوه یی که اکنون طالبان با دستیاری حامیان خود به آن عمل می کنند. بر علاوه در نوشته آمده است که عربهای نام برده شده در يك سلسله واقعه ها در برابر ژورنالیستان

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

غربی و کارکنان موسسات خیریه مانند لت و کوب، اختطاف و حمله بالای وسایط نقلیه آنها، دست داشته اند. از همه جالبتر اینکه ژورنالیست متذکره در يك بخشی از گزارش خویش که مورد نظر ماهست می نویسد:

" در جریان جنگ علیه رژیم کابل اکثر افغانها ترس و وحشت خویش را از طبیعت بی رحم و خشن عربها که مایل بودند تا قربانی‌ها، مخصوصاً اسرا را با قطع گلوهای شان به قتل برسانند ابراز می داشتند. برعلاوه من شاهد بودم که شمار بیشماری از زنان و اطفال اسیر شده از قریه‌ها و روستاهای افغانستان از طریق سرحد پاکستان به کشورهای شرق میانه بچیث برده انتقال داده می شدند. این مسأله را منابع افغان و سازمانهای حقوق بشر نیز تأیید نموده اند. از این انتقالات انسانی دولت پاکستان و استخبارات امریکا نیز بطور کامل اطلاع داشت."

خواننده این سطور متوجه شده است که این ژورنالیست مشهور بعد از سپری شدن ده سال سکوت، حالا در این زمینه، يك بخشی از این تراژیدی بشری را به عنوان شاهد اعتراف می نماید! و ما خوب به یاد داریم که در جریان این سالها زیر نام نقض حقوق بشر از جانب دولت جمهوری افغانستان در رسانه های گروهی جهان چه هیاهو و غوغایی برپا شده بود؛ در حالیکه حوادث فجیعی زیر ریش خودشان را در افغانستان چگونه ماهرانه نادیده می گرفتند و از کنار آن میگذشتند!

در کنار عربهای مربوط به سازمانهای افراطی اسلامی که در افغانستان می جنگیده اند، نیروهای متعصب دیگر به شمول افراد مربوط به احزاب و تنظیم های اسلامی پاکستان بخصوص حرکت الانصار و همچنان حزب الهی های ایران بخاطر ایجاد و تشدید تفرقه های قومی و مذهبی در افغانستان، در هر گوشه این کشور با دست باز به قتل و غارت مردم پرداخته اند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

هیچ قومی از اقوام با هم برادر افغانستان را در هیچ منطقه‌ی از کشور نمیتوان سراغ نمود که دست‌های ناپاک همچو جنایتکاران هرزه‌اجنبی، به خون شریف آنها آلوده نشده باشد.

آن زمانی که به امید قطع جنگ و تأمین صلح سراسری در کشور، دروازه‌های شهر کابل به روی نیروهای مجاهدین باز گردید، اهالی شهر کابل که متشکل از تمام اقوام با هم برادر افغانستان بوده‌اند و دوستانه با هم کار و زندگی می‌کرده‌اند، شاهد بوده‌اند که پس از سپری شدن مدت زمانی بسیار کوتاه چه اعمال خشن، نامردانه و ننگینی از گروه‌های مختلفی که در ظاهر از اقوام گونه‌گون تشکیل شده بودند، سرزده است.

اهالی شریف شهر کابل می‌دانند که چشمان یک برادر بیگناه و زحمتکش شان از مردم هزاره در جاده مندوی شهر کابل در محضر عام توسط برچه کشیده می‌شد، و در محل دیگری مانند کوته سنگی و کارته چهار یک برادر پشتون شان زنده در مقابل شیر وحشی و گرسنه باغ وحش کابل پرتاب می‌گردید.

باید خاطر نشان ساخت که یک بخش قابل ملاحظه‌ی مساعدت‌های مالی و پولی عربستان سعودی که در مجموع ملیاردها دالر امریکایی را تشکیل میداد، بمصرف تدویر مدرسه‌های دینی در پاکستان رسانیده شده است. این مدرسه‌ها تحت حمایت و رهبری مستقیم سازمانهای وهابی عربی و تنظیم‌های اسلامی پاکستان اداره می‌شوند، و در آنها تعدادی زیادی از پاکستانی‌ها و افغانها به اشتراک هم تدریس می‌گردند. شماری از اطفال معصوم افغانی که در کمپهای مهاجرین به اجبار اقامت داشته‌اند و یا دارند، در این مدرسه‌ها توسط معلمین عربی آموزش می‌بینند. اطفال نام برده شده کرکتر و اخلاق مدرسین خود را کسب کرده‌اند و مانند آنها بی‌رحم بار آمده‌اند که امروز در جهان بنام طالبان شهرت یافته‌اند. طالبان زیر نام آموزش علوم دینی، دهشت افگنی و خشونت آموخته‌اند. بر علاوه شمار دیگری از افغانهای مربوط به تنظیم‌های اسلامی با تلقین‌های گونه‌گون سیاسی و مذهبی و با کسب پول فراوان مسخ شده‌اند و در خدمت دستگاه‌های استخباراتی و منافع

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

کشورهای مربوط این دستگاه‌های جهنمی قرار گرفته و بر طبق دستور آنها دست به اعمال جنایت کارانه می‌زنند.

ملت نجیب و شریف افغانستان هیچگاه این مسخ شده‌های جنایتکار را که از مردم و تمام علایق تاریخی و فرهنگی آن بریده‌اند و به دشمن ملت تبدیل شده‌اند، بحیث هموطن نمی‌شناسد. آنهایی که در افغانستان دهشت می‌افکنند و وحشت می‌آفرینند، در حقیقت بازمانده‌هایی همان هیولایی خون‌آشامی‌اند که در جریان سالهای جهاد و به دستور و نسخه‌سازمانهای استخباراتی و بر اساس تجارب بدست آمده از سایر کشورهای جهان آفریده شده‌اند و کماکان به زندگی ننگین خود ادامه می‌دهند. اعمال آنها ثابت می‌سازد که این جنایت‌کاران هیچ ارتباط و علایقی به افغانستان ندارند. هیچ هموطنی برادر خود را ذبح نمی‌کند و خواهر خود را به کنیزی نمی‌برد و مادر خود را در کوچه و بازار به شلاق نمی‌زنند.

بنابراین این همه حوادث ننگین و شرم‌آوری که بنام مردم افغانستان رخ میدهد و در مطبوعات بین‌المللی به گونه‌ی بازتاب می‌یابد مربوط به ملت شریف افغانستان نمی‌باشد. ملتی که از اقوام باهم برادر پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، نورستانی و غیره تشکیل شده است. این ملت تجمع اقوام مختلف را در ساحه جغرافیایی خود یک ثروت عظیم معنوی تلقی نموده و ممد رشد و انکشاف فرهنگ و اقتصاد خود می‌شمارد. این ملت با این همه اقوام مختلف در جریان سده‌های تاریخی با اشتراک هم زیست نموده، رنج برده و افتخار آفریده‌اند.

مردم افغانستان در طول تاریخ پرافتخار خویش نشان داده‌اند که حتی به ناموس دشمن خود حرمت می‌گذارند و آنرا مانند ناموس خود محافظت می‌کنند. داستانهای فراوانی از مردانگی افغانها توسط زنان انگلیسی که در اسارت افغانها بودند نگاشته شده و هر افغان وطن دوست از مطالعه همچو آثار و پی بردن به مردانگی و ننگ افغانی پدران خود می‌بالد و افتخار می‌کند.

ماه سپتمبر سال ۱۹۹۸ مطابق سنبله ۱۳۷۷

ایران و تراژیدی افغانستان

مردم آسیای مرکزی در مجموع - افغانستان و ایران بصورت اخص - در درازنای تاریخ، تمدنهای بزرگی را بوجود آورده‌اند که مراکز این تمدنها گاهی در شرق و زمانی در غرب، و یا همچنان در شمال این حوزه بزرگ جغرافیایی رشد یافته و به شکوهمندی رسیده است. مردم این منطقه در افتخارات عظیم تاریخی که بوجود آمده، همواره خود را سهیم می‌دانند و شخصیت‌های بزرگ تاریخی و فرهنگی مولود این دوران‌های پُر افتخار را شخصیت‌های فرهنگی خویش می‌شمارند. حافظ و سعدی، سنائی و مولوی، رودکی و نظامی، بیدل و اقبال و صدها تن دیگر در تمام این خطه بی‌پُرفیض از احترام بزرگ اهل فرهنگ و توده‌های مردم برخوردار بوده‌اند. شاه فرد های هر یک از این شخصیت‌های بزرگ فرهنگی، حتی در گفت و گوهای روزانه مردم، آگاهانه و با احساس جریان می‌یابد و این صحبتها را مستدل می‌سازد. شخصیت‌های نامدار فرهنگی این سرزمین از طریق میراث بزرگی که به جا گذاشته‌اند، در نفس مردم و جامعه زنده گی می‌کنند و بدین وسیله مردم این خطه را بهم پیوند می‌دهند.

با وجود تمام تجانس‌های قومی و اشتراکات فرهنگی، دینی و تاریخی، با دریغ و درد که عوامل بی‌شمار جغرافیا - سیاسی یا جیوپولوتیک و منافع آزمندانه قدرتهای بزرگ استعماری، کشورهای آسیای میانه به شمول افغانستان و ایران را نه تنها از هم دور نگهداشته، که در خصومت نیز قرار داده‌اند. این جدایی و خصومت داستان دراز دارد که در این برگیه نمی‌گنجد و شاید روزگاری مؤرخین «ما» این مسأله را بطور همه‌جانبه، واقع‌بینانه، سیستماتیک و در پیوند باهم مورد بررسی قرار دهند، و با صرف‌نظر نمودن از بلند پروازی‌ها و خودبزرگ بینی‌های قومی، تاریخ واحد این منطقه را بصورت علمی تدوین نمایند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

از مقدمه گذشته، اصل موضوع را که عبارت از تراژیدی افغانستان، نقش و سهم ایران در آن مدنظر است، بصورت بسیار فشرده به بررسی می‌گیرم.

تقریباً همزمان دو رویداد بزرگ تاریخی - قیام مسلحانه ثور و انقلاب اسلامی ایران - تغییرات دراماتیکی را در این دو کشور همسایه بوجود آورد، که هر دو ناشی از وضعیت خیلی ناگوار سیاسی - اجتماعی کشورهای متذکره بوده، ولی در دو جریان بسیار متفاوت از هم حرکت نمودند. انقلاب اسلامی ایران که ماهیت مذهبی داشت به همت مردم و روشنفکران ترقیخواه آن کشور به ثمر رسید. این انقلاب بزرگ از رهبری بسیار متنفعی برخوردار گردید. برعکس قیام مسلحانه ثور خصلت تک حزبی و روشنفکرانه داشت و رهبری آن در میان مردم زیاد شناخته شده نبود. برعلاوه، در نتیجه کجروی‌ها، چپروی‌ها و مداخلات خارجی، بخش زیادی از توده‌های مردم متأثر و آزرده گردیدند و از دولت به اصطلاح انقلابی دور شدند.

تشدید جنگ سرد در سطح بسیار بحرانی، و مداخله اتحاد شوروی در افغانستان، این کشور را به میدان منازعه دو ابر قدرت - اتحاد شوروی و آمریکا - مبدل کرد و از اثر آن جنگ و برادرکشی در افغانستان با تحریک احساسات ملی و مذهبی مردم ابعاد وسیعی کسب کرد. به گونه‌ی که این جنگ تا اکنون ادامه دارد، ولی در این میدان منازعه صرف اربابان بزرگ جای خود را به اربابان کوچک خالی کرده‌اند.

در ایران وضعیت به گونه‌ی دیگر انکشاف یافت. در مراحل نخست، آمریکا با بدست داشتن تعدادی از شخصیت‌های روحانی و تکنوکرات‌های اطراف رهبری انقلاب اسلامی ایران، نسبت به تغییر وضعیت در آن کشور، برخورد دو گانه داشت و بطور عمده این تغییر را به نفع خود تلقی می‌کرد. بنابر این طرز تلقی و دید، آمریکا رفتار و سیاست خویش را با تغییرات در ایران به نحوی هم‌آهنگ ساخت و از اتخاذ موضعگیری جدی و مخالفت با روند انقلاب ایران خودداری نمود. به زودی هواخواهان آمریکا و حلقه‌های وابسته به آن در رهبری انقلاب اسلامی ایران کنار زده شدند و انقلاب ماهیت کاملاً

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

ضد امریکایی کسب کرد که با گروگان‌گیری دیپلمات‌های امریکایی و اشغال سفارت آن کشور در ایران، احساسات ضد امریکایی و تنش میان دو کشور به اوج خود رسید. رهبر روحانی انقلاب اسلامی ایران، امریکا را "شیطان بزرگ" نامید و پرچم امریکا در تمام تظاهرات همیشگی مردم ایران به آتش کشیده می‌شد، و در نتیجه، انتظارات امریکا از تغییر وضعیت سیاسی - اجتماعی ایران که تصور میشد به نفع آن کشور بانجامد به خاک یکسان گردید.

روحیه ضد امریکایی انقلاب اسلامی ایران و تجرید آن کشور از دنیای غرب، ناگزیر ایران را به اتحاد شوروی نزدیک ساخت. پیام‌هایی میان رهبران دو کشور تعاطی شد و شخصیت‌های هر دو رژیم بطور رسمی از کشورهای یکدیگر بازدید کردند. بر علاوه میان دو کشور همکاری‌های بزرگ اقتصادی و نظامی بوجود آمد. ایران در سیاست خارجی و روابط بین‌المللی اتحاد شوروی، از اهمیت خاصی برخوردار گردید.

تجرید ایران در صحنه بین‌المللی از جانب امریکا و کشورهای غربی و نزدیکی آن کشور با اتحاد شوروی لزوماً باید نوعی خاصی از روابط سیاسی و دیپلماتیک میان جمهوری دموکراتیک افغانستان و جمهوری اسلامی ایران را بوجود می‌آورد و لیکن بنابر ماهیت مذهبی رژیم مسلط در ایران و ادعای این که گویا از جهان اسلام نمایندگی میکند، عملاً این روابط خیلی محدود باقی ماند. گرچه در این زمان سفارت جمهوری اسلامی ایران در افغانستان فعال بود و روابط در سطوح میانه بطور منظم برقرار میشد و گاهی کمک‌های بشردوستانه آن کشور نیز به افغانستان ارسال می‌گردید، ولی در مجموع موضعگیری ایران در قبال جمهوری دموکراتیک افغانستان به نفع سیاست‌های ایالات متحده امریکا در منطقه تمام می‌شد.

بعد از خروج نظامیان شوروی از افغانستان، توقع میرفت که روابط ایران و افغانستان در سطح بهتر انکشاف یابد. تلاش‌های زیادی از جانب افغانستان در این زمینه بعمل آمد، ولی نتیجه مطلوب نداد. بعد از خروج عساکر اتحاد شوروی از افغانستان، یکبار یکی از رهبران ایران، جنگ افغانستان را

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

برادرکشی نامید، و صریحاً ابراز داشت که در افغانستان جهاد به پایان رسیده است. بنابر نفوذ محافظه کاران در دستگاه رهبری ایران، در عمل این کشور، فرصت بسیار مساعد و مناسبی را که متضمن منافع و مصالح علیای هر دو کشور بود از دست داد و نتوانست در این راستا، گامی دلیرانه، متین و استوار به پیش گذارد و بدین وسیله در مسیر تاریخ و حوادث ناگوار بعدی این منطقه اثر مثبت بجا گذارد.

این نخستین اشتباه تاریخی ایران در ارتباط با بهبود وضعیت در منطقه و تأمین روابط عادی آن کشور با افغانستان در جریان سالهای جنگ و انکشافات پس از آن می باشد. ایران میتوانست در این مرحله تاریخی و دشوار با سهمگیری قاطعانه و فعالانه در امر تأمین روابط دوستانه و همکاری با جمهوری افغانستان، موجب تأمین صلح و ثبات در افغانستان و منطقه گردد. نبود سهمگیری فعالانه و قاطع ایران با وجود تلاشهای زیاد زعامت افغانستان در این مرحله حساس تاریخی، زمینه های بسیار مساعدی را برای قوی شدن دست پاکستان در بازی های سیاسی منطقه یی و مخصوصاً افغانستان فراهم گردانید.

با در نظر داشت پیچیدگی های موجود در وضعیت سیاسی - نظامی و جغرافیای اقتصادی منطقه و همچنان بازی های بسیار محیلانه قدرتهای بزرگ جهانی و دورنمای سیاسی منطقه از نظر آنها، اصولاً می بایست در طرح ستراتیژی های ایران، افغانستان باثبات و نیرومند و دوست ایران جای خاص و استثنایی میداشت. متأسفانه طراحان سیاسی ایران با کوتاه بینی، این مسأله را بسیار سطحی در نظر گرفتند و در سیاست های خود به افغانستان اهمیت درجه دوم قایل شدند. مسؤولین امور دیپلوماتیک ایران بارها چنین ابراز داشته اند که ایران نمی خواهد بخاطر افغانستان، روابط خوب خود با پاکستان دوست را خراب سازد. یعنی افغانستان، این کشور همزبان، هم کیش و هم فرهنگ، ارزش آن را ندارد که ایران به قیمت آن، روابط خود با پاکستان را خراب سازد.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

سیاست جمهوری اسلامی ایران در ارتباط به افغانستان همواره مبهم، دو پهلو و ضعیف بوده است. وزارت خارجه جمهوری اسلامی و ارگانهای امنیتی آن کشور در ارتباط به افغانستان دو سیاست بسیار متفاوت را همزمان تعقیب کرده اند. حرف و سخن جمهوری اسلامی در مجامع و محافل بین المللی با عمل آن کشور که توسط گروه‌های وابسته و اجتهای اطلاعاتی‌شان در داخل افغانستان پیاده می‌گردید، هیچ شباهتی بهم نمی‌رساند. ایران در عمل در تشدید جنگ و برادرکشی در افغانستان سهم بزرگی داشته است. رژیم مسلط بر این کشور از یک جانب حل مسالمت آمیز قضیه افغانستان و تفاهم و مصالحه میان نیروهای متخاصم را مطرح می‌نماید و از جانب دیگر گروه‌های مربوط به خود را به گرفتن مواضع بیشتر و تشدید جنگ مجبور می‌سازد و آنها را در این زمینه حمایت و مساعدت می‌کند.

یگانه عاملی که استراتژی جمهوری اسلامی را در افغانستان و منطقه شکل میدهد، عبارت از جلوگیری از انتقال منابع نفت و گاز آسیای مرکزی و بحیره کسپین از طریق افغانستان به پاکستان و بحر هند و از آن جا به جنوب و جنوب شرق آسیا به شمول جاپان و سایر کشورها می‌باشد. ایران در رقابت با ایالات متحده امریکا و تثبیت حق انحصاری در این زمینه، آخرین سعی و تلاش خود را به خرج میدهد تا مانع احداث این پروژه بزرگ بین المللی از طریق افغانستان گردد.

برای جلوگیری و به تعویق انداختن این پروژه عظیم، از لحاظ ایران، موثرترین راه و روش بی ثبات سازی افغانستان بوده و است. استراتژی سیاسی - اقتصادی ایران حکم میکند تا تنور جنگ در افغانستان همواره گرم و شعله ور باشد و مردم مظلوم و بیگناه افغانستان هیزم این تنور شیطانی گردند.

در حالی که چگونگی استفاده از منابع عظیم نفت و گاز منطقه «آسیای میانه و بحیره کسپین» تا حدودی شکل گرفته و استفاده انحصاری از آنها و همچنان انتقال آن از یک مسیر ثابت منتفی گردیده است. زیرا همین اکنون سرمایه

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

گذاری‌های بزرگی در این منطقه بعمل آمده و راه‌های متعددی جهت انتقال آن تثبیت شده و حتی در مورد رژیم حقوقی استفاده از منابع بحیره کسپین، خلاف میل ایران انکشافاتی نیز بعمل آمده است. پروژه بسیار عظیمی که قبلاً برای انتقال نفت و گاز آسیای میانه از طریق افغانستان مطرح بود، جای خود را به پروژه کوچکتر که عبارت از انتقال گاز ترکمنستان به پاکستان می‌باشد، داده است.

با وجود انکشافات در عرصه استفاده از منابع نفت و گاز آسیای میانه و بحیره کسپین، سیاست بی‌ثبات سازی افغانستان توسط ایران و گرم نگاه داشتن تنور جنگ و برادرکشی در این کشور (افغانستان) همچنان ادامه یافته است. در بازی‌های استراتژیک اقتصادی منطقه، بازنده اصلی افغانستان و پس از آن پاکستان و ایران می‌باشند. رژیم ایران در منتهای تنگ نظری و قشریگری خواست ثبات سیاسی در افغانستان تأمین گردد و مردم افغانستان بعد از این همه جنگ و ویرانی به صلح و آرامش و در نهایت به ترقی و تعالی دست یابند. بی‌ثبات سازی و حفظ تداوم جنگ در افغانستان توسط ایران، یکی از علل بوجود آمدن نیروهای افراطی طالبان به شمار می‌رود.

حکومت ایران بخاطر تطبیق استراتژی سیاسی - اقتصادی تنگ نظرانه، بهترین و صمیمانه‌ترین دوستان افغانی خود را قربانی نموده است. بیشترین قربانی را در دوستی با حکومت ایران حزب وحدت اسلامی افغانستان متحمل شده است. جمهوری اسلامی بخاطر تطبیق سیاستهای خود در افغانستان بیشترین استفاده را از حزب وحدت اسلامی و سایر نیروهای که در وضعیت نامساعد قرار می‌گرفتند، برده است.

حزب وحدت اسلامی از گروه‌های متعدد اسلامی از اهل تشیع افغانستان و از مردم هزاره افغانستان متشکل گردیده است. در بین این گروه‌ها عناصر افراطی و بسیار متعصب وابسته به ایران وجود دارد. شمار زیادی از اعضای حزب وحدت، فعالین و صفوف آن، از رفتار مستکبرانه حامیان ایرانی خود رنج می‌برند و اکثراً در مقابل همچو تمایلات از خود واکنش نشان داده‌اند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

حتی در آن فرصتی که جنگ با طالبان بطور کامل نابرابر گردید و موضع حزب وحدت اسلامی بسیار ضعیف شده بود و در اصول باید این حزب راه مذاکره و مصالحه را در پیش می‌گرفت، بنابر فشار ایران این حزب تا آخرین سنگر جنگید. در نتیجه این جنگ نابرابر، رهبران و قوماندانان حزب وحدت به ایران پناه بردند، و صفوف حزب و از همه مهمتر توده‌های مظلوم، محروم و تحت ستم هزاره در آتشی که افروخته شده بود، سوختند، رنج بردند و زندگی خود را برباد دادند. در این جای شك نیست که حزب وحدت اسلامی در تقویه روحیه ملی و فرهنگی برادران هزاره افغانستان، ارتقای سطح شعور سیاسی، سواد و دانش آنان کار بزرگی را سازمان داده است. در میان صفوف و فعالین این حزب، چهره‌های برجسته‌یی که نه تنها به قوم هزاره بل به تمام مردم افغانستان تعلق دارند، ظهور نموده است. آنان وحدت و یک پارچه‌گی افغانستان و قطع مداخلات خارجی در این کشور جنگ زده را آرزو می‌برده اند و در این راه، مبارزه می‌کرده‌اند.

حکومت ایران برای جبران ناکامی‌های پی در پی خویش در ارتباط به افغانستان و منطقه و بعد از سقوط شهر مزار شریف بدست طالبان و کشته شدن دیپلماتهای آن کشور در این شهر، دست به نمایش عظیم قدرت در مرزهای افغانستان زده است که این خود در حقیقت، ادامه همان سیاست‌های بی‌ثبات سازی در افغانستان است که در بالا به بررسی گرفته شد.

نیروهای ارتش و پاسداران انقلاب در نزدیک مرز افغانستان تمرینات وسیع و همه جانبه نظامی و محاروبی را انجام می‌دهند؛ آنهم در زمانی که ایران بیشترین امکانات و پایگاه‌های خود را در افغانستان از دست میدهد. جمهوری اسلامی، بر علاوه بسیج نیروهای نظامی، جنگ شدید لفظی را با ادای کلمات و جملات بسیار رکبک و توهین آمیز که در عرف دیپلماتیک در این سطح و به این شیوه و شدت سابقه ندارد، دامن می‌زند. هیجانات ناشی از این حال و هوا می‌تواند به سرعت و وضعیت بحرانی موجود را به یک جنگ تمام عیار مبدل سازد. جنگی که در هیچ شرایطی به نفع کشور های منطقه نمی‌باشد.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

مردم افغانستان و ایران و سایر کشورهای منطقه با تشویش و نگرانی عمیق به همچو اعمال ماجراجویانه نگریده و آن را به شدت تقبیح و محکوم می‌نمایند.

با وجود مساعی سرمنشی سازمان ملل متحد، گروپ تماس شش جمع دو، و نماینده خاص سرمنشی مذکور، تشنج در مرز افغانستان و ایران کماکان ادامه دارد. در پهلوی این همه هیاهو و به اصطلاح چشم کشیدن‌ها، غرزدن‌ها، مشت گره کردن‌ها و پای بر زمین کوبیدن‌ها، از گزارشهای رسانه‌ها چنین برمیآید که مقامات حکومت ایران و طالبان بصورت مستقیم و تحت سرپرستی سازمان کنفرانس اسلامی در جده باهم مذاکره و مفاهمه خواهند داشت!

جالبتر از همه این‌ها، در چنین حال و احوالی که بوجود آمده، حکومت قرغزستان مقدار هفت صد تن سلاح و مهمات جنگی را که ایران برای نیروهای مخالف طالبان تحت پوشش کمکهای بشر دوستانه انتقال میداد، توقیف نموده است. البته قطارهای حامل سلاح و مهمات بصورت تصادفی کشف نگردیده، بلکه جلوگیری از انتقال آنها، بیانگر آن است که کشورهای آسیای میانه طرز دید و تلقی خود نسبت به ایران و اعتقاد به توانایی‌های نیروهای مخالف طالبان را مورد تجدید نظر قرار داده‌اند. اصولاً برای جمهوری‌های آسیای میانه که بر بنیاد حکومت‌های غیر مذهبی «سکیولار» بنا یافته و برای حفظ آن مبارزه می‌نمایند، بنیادگرایی اسلامی نوع طالبی با بنیادگرایی اسلامی مدل ایرانی چه تفاوتی میتواند داشته باشد؟ در حالی که زخم‌های ناشی از جنگ‌های داخلی تاجکستان که توسط اسلامگرایان افراطی دامن زده شد و از نوع بنیادگرایی تیپ ایرانی الهام میگرفت، تا هنوز التیام نیافته است. همکاری جمهوری اسلامی ایران با جمهوری‌های آسیای میانه در این زمینه، بسیار شکننده بوده است. ایران باید حالا یا به تنهایی و با قبول خطر بزرگ و ضایعات فراوان بالای افغانستان حمله کند و یا این‌که کنترل طالبان را بالای افغانستان با قبول برخی تغییرات در سیاست‌ها و روش‌های آنها قبول نماید. کاری که بر طبق میل ایالات متحده امریکا است.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

دوام سیاست‌های غیر مسؤولانه و ماجراجویانه حکومت ایران به شمول حمایت از نیروها و شخصیت‌های که در افغانستان وحشت آفریدند و دیگر در میان مردم این کشور هیچ گاه جای ندارند، ممکن حرکت وسیعی را در افغانستان علیه ایران بوجود آورد. حتی آنهایی که با حرکت طالبان مخالفت دارند و آنرا در مجموع رد میکنند، در چنین شرایط ممکن است در کنار طالبان قرار گیرند.

استراتژی و سیاست ایران در ارتباط به افغانستان و منطقه نیازمند يك تجدیدنظر کلی و بنیادی است. آیا اداره موجود ایران شایستگی و توانایی طرح و تطبیق چنین برنامه واقعبینانه و وظیفه بزرگ و خطیری را که برای منطقه و ایران از ارزش استثنایی برخوردار است، دارد؟

زمان و آینده به این سوال بسیار با اهمیت جواب خواهد داد. آنچه مهم است، این است:

مردم افغانستان، ایران، پاکستان و جمهوری‌های آسیای میانه - چنانچه در مقدمه آمد - بنابر تجانس‌های قومی، اشتراکات فرهنگی، دینی و تاریخی، آرزومند آن اند که فضای دوستی، تفاهم و همکاری که از فرهنگ پربار و مشترك « ما » مایه می‌گیرد، بر فضای روابط این کشورهای همسایه حاکم باشد و این مردم نیز بتوانند در صلح، رفاه و ترقی که شایستگی آن را دارند، حیات بسر برند.

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد

نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد

حافظ

ماه اکتوبر سال ۱۹۹۸ مطابق میزان ۱۳۷۷

صلح - سراب یا واقعیت!؟

بسیست سال واندی از جنگ فرسایشی که هستی مادی و معنوی ملت مظلوم افغانستان را به یغما برده، می‌گذرد؛ ولی هنوز هم استقرار صلح پایدار و عادلانه به واقعیت زندگی افغانان مبدل نگردیده است. هر باری که نهال آرزومندی برای تأمین صلح از گوشه‌ی بی‌جوانه می‌زند، دستان ناپاک و غرض‌آلودی برای نابودی آن از هر سو دراز شده و نمی‌گذارند این آرزوی انسانی و شرافتمندانه مردم افغانستان به ثمر رسد. در نتیجه، این برداشت نادرست برجسته می‌گردد که گویا این بستر، استعداد پرورش هیچگونه نهال باثمری را ندارد. در حالی که در جهت تأمین و استقرار صلح پایدار و عادلانه، اشتراك فعلا لائۀ مردم به صفت يك عامل اساسی مورد توجه قرار نمی‌گیرد، تا بدین وسیله صلح به واقعیت زندگی مردم افغانستان مبدل گردد.

تکرار پیهم و متواتر آمادگی‌ها، طرح‌ها، نشست‌ها، عقد موافقتنامه‌ها و سرانجام زیر پا گذاشتن و شکستن آنها، مردم بخون‌نشسته افغانستان را از هر اقدامی در این راستا خسته و ناامید ساخته است. مردم ستمدیده افغانستان دیگر از مساعی به ظاهر خیرخواهانه کشورها و موسسات بین‌المللی بیزار شده و آنرا سراب تلقی می‌نمایند.

اگر همه اقداماتی را که از جانب کشورهای مختلف، موسسات بین‌المللی، بخصوص سازمان ملل متحد و شخصیت‌های خیر اندیش و بانفوذ جهانی صورت گرفته، بررسی گردد و علت نابودی و شکست هر يك جداگانه جستجو و تحلیل شود، کتابی قطوری خواهد شد؛ لذا از آن گذشته و آنرا به آینده و به ذهنهای کنجکاو و کاوشگر و متمایل به تحقیق و بررسی عمیقتر

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

می‌گذارم و صرف همین مساعی اخیر (اجلاس عشق آباد) را که به گونه بی‌نوعی امیدواری بوجود آورده است، به بررسی می‌گیرم.

نخست پسمنظر و بعد خارجی این مسأله

پس از آن که ناراضی مشهور عربی «اسامه بن لادن» سازمان سیاسی القاعده را به اشتراك شماری از سازمان‌های سیاسی - مذهبی بنیادگرای اسلامی ایجاد و فتوای کذایی مشهور خود را در ارتباط به دعوت مسلمانان جهان به جنگ علیه یهودیان و عیسویان از کوه پایه‌های افغانستان به نشر رساند، و همچنان بمب‌گذاری در سفارت‌های آمریکا در افریقا را به گونه بی‌غیر مستقیم به عهده گرفت و آن عمل را ستایش نمود، مسأله تروریسم و بنیادگرایی اسلامی - اسلام سیاسی - و توانایی آنها برای ضربه زدن و خراب کردن موسسات سیاسی و اقتصادی جهان غرب، در کشور‌های مختلف جهان، مورد توجه جدی مقام‌های کشورهای مربوط و بخصوص ایالات متحده آمریکا قرار گرفت. در نتیجه، یک بار دیگر نقشه افغانستان از فراموشخانه وحشتناک سالهای اخیر بیرون کشیده شد و بمثابة یک منطقه با اهمیت بین‌المللی که از آن جا میتوان منافع غرب را متضرر ساخت، به روی میز عملیات ارگان‌های سیاسی، نظامی و امنیتی این کشور‌ها گذاشته شده است.

نخستین اقدام نظامی بود. بخشی از تأسیسات نظامی مستقر در خاک افغانستان که طی سالهای جنگ اعلام نشده در خوست و ننگرهار به مساعدت مالی، تخنیکی و مشورتی سازمان‌های استخباراتی آمریکا و انگلستان، بطرز بیسابقه و مستحکم ساخته شده بود، مورد ضربه بیش از هفتاد راکت کروز قرار گرفت. از این تأسیسات در جریان سالهای جهاد بحیث ذخایر بزرگ سلاح و مراکز آموزشی استفاده بعمل می‌آمد؛ صرف با این تفاوت که تأسیسات فوق در سالهای یاد شده بنام «پوهنتون جهاد» یاد می‌گردید، ولی حالا بنام «پوهنتون ترور» شهرت یافته است.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

به تعقیب این عملیات، سازمان‌های استخباراتی، بخصوص سی‌ای‌ای، سیل عظیمی از نیروهای انسانی خویش را در منطقه و سایر قاره‌ها در عمل فعال ساخته و برای تأمین امنیت موسسات امریکایی در کشور های خارجی میلیارد ها دالر تخصیص داده شده است. بر اساس تخمین برخی از رسانه های گروهی، این تخصیص در حدود پنجاه میلیارد دالر پیشبینی شده است که در مقایسه با سه میلیارد دالر مصارف امریکا در جنگ های افغانستان در حدود هفده مراتب بیشتر می باشد. در عرصه سیاسی نیز شماری از کشور های که به نحوی با این مسایل در ارتباط بوده اند، به شدت زیر فشار قرار گرفته اند و سفر های بی پایان دیپلماتیک در سراسر جهان نیز آغاز شده است.

بدین ترتیب، دولت ایالات متحده امریکا جنگ فرسایشی و بسیار طولانی را با اشباح و هیولایی که خود آفریده، آغاز نموده است. حالا باید حکومت و مردم امریکا قصاص سیاست های نابخردانه اسلاف خویش را در قبال ایجاد موسسات و ارگان های بنیادگرایی اسلامی و بسیج هزاران اوباش جنایتکار از کشور های مختلف جهان، بخاطر سرنگونی رژیم قبلی افغانستان را بپردازد.

سفر صدراعظم پاکستان به امریکا و ملاقات وی با آقای بل کلنتن رئیس جمهور امریکا و بررسی مسایل افغانستان و خطر موجودیت بن لادن در افغانستان، سر آغار تشدید فعالیت های دیپلماتیک در این عرصه تلقی شده می تواند. به تعقیب آن در اوایل ماه فبروری، یک هیئت با صلاحیت سیاسی - نظامی امریکا تحت ریاست معین وزارت خارجه آنکشور آقای ستراب اندرفورت به پاکستان سفر نمود که در آن معاون وزیر امور خارجه در امور جنوب آسیا آقای کارل تالبوت و برخی مقامات نظامی و امنیتی آن کشور نیز شامل بوده اند. این هیئت مسایل مطروحه در واشنگتن را بصورت جامع و مفصل مورد بررسی قرار داده است. هیئت مذکور حکومت پاکستان را تحت فشار جدی قرار داده تا در استرداد بن لادن و ایجاد دولتی بر پایه های وسیع در افغانستان از نفوذ خویش استفاده وسیع بعمل آورد. آقای اندرفورت در صحبت های

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

خود با مطبوعات اظهار داشت که: " پاکستان می‌تواند نقش بسیار مهمی در تأمین صلح در افغانستان بازی کند." اضافه بر آن، امریکا به پاکستان هوشدار داده که اگر آن کشور بر طبق درخواست امریکا عمل ننماید، در آنصورت این حکومت، پاکستان را بصفه دولت تروریست معرفی خواهد کرد. و اگر عمل نماید، آنگاه به فعالیت دوباره پروژه دو میلیارد دلاری انتقال نفت و گاز ترکمنستان از طریق افغانستان به پاکستان موافقت خواهد کرد. همان سیاست قدیم به اصطلاح امریکایی‌ها «چماق و زردک» حکومت امریکا تهدید کرده که این بار صرف به ضربه زدن به تاسیسات و پناهگاه‌های تروریست‌ها اکتفی نکرده، بل اینکه حامیان آنها را نیز زیر حملات هوایی قرار خواهد داد.

سازمان ملل متحد و گروه کشور های شش جمع دو در ارتباط به حل مسایل افغانستان نیز فعال شده است. وزرای خارجه کشور های مربوط و نماینده خاص سر منشی سازمان ملل متحد در طی زمان کوتاه از پاکستان بازدید کرده و آنکشور را در حل مسایل افغانستان ترغیب نموده است. عربستان سعودی نیز در وارد نمودن فشار بالای حکومت پاکستان سهم لازم گرفته است. این فشار نمی توانست بی تأثیر باقی بماند، زیرا این کشور، یگانه کشوری در جهان است که به حکومت پاکستان از لحاظ مالی، کمک و مساعدت بی دریغ می رساند. بعد از تحریم اقتصادی پاکستان از جانب هفت کشور بزرگ صنعتی جهان، عربستان سعودی به ارزش شش صد ملیون دالر، بطور بلاعوض، نفت به پاکستان صادر نموده تا این کشور بتواند از فشار شدید کاهش در عواید اسعاری خویش بکاهد. حتی سعودی‌ها وسیله شدند تا با جلب و پرداخت کمک‌های اضافی از سایر موسسات بین المللی از سقوط و افلاس مالی پاکستان جلوگیری نمایند.

بنا بر فشار های بین المللی، پاکستان ناگزیر گردید تا بر سیاست های خود در امور افغانستان بازبینی نماید. نخستین اقدام حکومت پاکستان، بر طرفی رئیس اداره استخبارات نظامی آنکشور، جنرال نسیم رانا و تعویض وی با یک جنرال متوسط بنام خواجه ضی‌الدین و تبدیل شماری از کادر های آن اداره

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

بدنام می‌باشد که سر و روی آن به خون مردم شریف افغانستان آلوده هست. حکومت پاکستان دیالوگ با ایران را در جهت کاهش تنش‌ها در سرحدات افغانستان و ایران با پیگیری ادامه داده و صدراعظم پاکستان در مورد معرفی «رژیم اسلامی نمونه طالبان» در پاکستان تغییر عقیده داده و اکنون خود را به صفت يك شخصیت لیبرال و معتدل و در مخالفت با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی معرفی می‌نماید. بر علاوه این کشور با سایر گروه‌های افغانی تماس برقرار نموده و در ظاهر امر از علایق کامل خود با طالبان نیز کاسته است. در چنین حال و هوای، راه بسوی اجلاس عشق آباد باز گردید.

دوم بُعد داخلی مسأله

بنا بر توافقات ضمنی نیروهای خارجی شامل در مسایل افغانستان، هر دو طرف متخاصم افغانی (طالبان و مخالفان بالقوه آن) برای سهم‌گیری در اجلاس عشق آباد، تحت سرپرستی ملل متحد اظهار آمادگی نمودند. در اوایل ماه مارچ سال جاری، مذاکرات آغاز گردید و آندو گروه جنگی مانند فرزندان آدم با یکدیگر به گفت و شنود پرداختند. چنانچه رفتار مؤدبانه و دوستانه هر دو طرف مورد توجه ژورنالستان و دیپلماتها نیز قرار گرفت و آنان از چنین شیوه رفتار، اظهار خوشنودی نموده‌اند. گو اینکه این مرغان جنگی به یکبارگی عوض شده‌اند و از خود شخصیتی جدا یافته از گذشته نشان می‌دهند.

در ختم اجلاس، موافقتنامه‌یی به امضا رسید و از جانب هر دو طرف متخاصم، معاون هیئت مخصوص ملل متحد برای افغانستان، اعلامیه مشترکی را در حضور نمایندگان مطبوعات قرائت نمود.

بر اساس این اعلامیه، آجندای جلسات را چهار موضوع آتی در بر می‌گرفت:

۱- دولت با قاعده وسیع

۲ - انتخابات

۳ - در صورت امکان آتش بس

۴ - آزادی اسرای جنگ

توافق به ترتیب زیر اعلام گردید:

۱- هر دو طرف موافقت نمودند که هر يك بیست نفر از اسرای جنگی را هر چه زودتر از طریق صلیب سرخ بین المللی آزاد می سازند.

۲- هر دو طرف موافقت نمودند تا ارگان اجرایی مشترك، ارگان تقنینی مشترك و ارگان قضایی مشترك را بوجود می آورند.

۳- هر دو طرف موافقت نمودند که بمنظور بررسی مسایل باقیمانده و چگونگی تطبیق تصامیم اتخاذ شده، مذاکره را ادامه میدهند.

۴- هر دو طرف موافقت نمودند که مذاکره بعدی ترجیحا در داخل افغانستان، در يك فرصت مناسب و عملی، هرچه زودتر آغاز می گردد.

این اعلامیه، بمثابة یک خبر داغ روز در وسایل اطلاعات جمعی جهان به سرعت انتشار یافت و چنین وانمود می شد که گویا برای ختم جنگ در افغانستان سرانجام راه حل مناسب پیدا شده است، و نیروهای آشتی ناپذیری که گوی یکدیگر را میبزند، زشتترین و ناهنجارترین خشونتها از خود نشان می دهند، حاضر شده اند تا در کشوری جنگزده شان آرامش برقرار گردد.

کشور های علاقمند در مسایل افغانستان که پیش از انتشار اعلامیه با هم کار مشترك نموده و به نکته های مورد تفاهم دست یافته بودند، و در آن مسأله تشکیل دولتی با قاعده وسیع نیز گنجانیده شده بود، و می دیدند که این کار مشترك نتیجه داده است، با شور و هیجان و با سرعت در ارتباط به این

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

گشایش مطلوب در طی اعلامیه‌های رسمی و اکنش مثبت نشان دادند. اعلامیه‌هایی از جانب وزارت‌های خارجه حکومت‌های مربوط در ارتباط به تأیید اعلامیه عشق آباد به نشر رسیده، و چنین وانمود می‌گردید که گویا این کشورهایی شامل در مسایل افغانستان اند که اعلامیه عشق آباد را امضا نموده‌اند و هیئت‌های به اصطلاح افغانی، آنطوریکه باید، از توافقات پشت پرده این اعلامیه اطلاع کافی ندارند.

تعجب آور این که هیجان و احساس گرم بارتاب یافته در اعلامیه‌های حکومت‌های علاقمند، از جانب نمایندگان با صلاحیت نیروهای متخاصم با سردی و کرختی پاسخ داده می‌شد.

در ارتباط به تحلیل و تفسیر موافقت‌های بوجود آمده، دیدگاه‌های متفاوت ارایه گردیده که دو مسأله کلیدی آن برجسته می‌گردد.

نخست اینکه: طالبان اظهار داشتند که هدف آنها از دولتی با قاعده وسیع و ایجاد ارگان مشترك اجرایی، قضایی و تقنینی، سهم دادن به احزاب و تنظیم‌ها نبوده، بل اینکه در آن اشترك اقوام و ملیتهای مختلف مطرح است، که در حقیقت طرف مقابل را بدین ترتیب از اشترك در قدرت نفی نمودند.

دوم اینکه: مخالفین بالقوه طالبان اظهار داشتند که در حاکمیت دولتی، دولت اسلامی افغانستان به زعامت رهبری جمعیت اسلامی که از جانب ارگانهای ملل متحد پذیرفته شده تلقی می‌گردد، محفوظ می‌ماند، و بدین ترتیب رهبری طالبان رادر دولت آینده رد کردند.

اگر به موافقتنامه اعلام شده رجوع گردد، در آن هر دو طرف موافقت نموده‌اند که: « ارگان اجرایی مشترك، ارگان تقنینی مشترك و ارگان قضایی مشترك را بوجود می‌آورند. » بنابراین اگر این جمله به هر زبانی از زبانهای دنیای ما ترجمه گردد صرف يك معنی واحد را می‌رساند، و آنهم این که هر

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

دو طرف در قدرت سهیم می‌شوند و ارگانهای ثلاثه قدرت را بطور مشترك بوجود می‌آورند. بنابراین هر تعبیری دیگری در این زمینه نادرست است.

از آنجایی که طالبان بخش بیشتری از سرزمین افغانستان را متصرف شده‌اند و عمدتاً از پشتون‌ها نمایندگی می‌کنند و به گمان آنها پشتون‌ها در اکثریت‌اند، خود را مستحق می‌دانند که رهبری دولت مشترك را به عهده بگیرند. این مسأله قبلاً در سفر وزیر دولت در امور خارجه و کامنولت حکومت برتانیای به پاکستان و ملاقات با نماینده طالبان بطور ضمنی ابراز شده بود که نقش طالبان در دولت آینده بیشتر خواهد بود. وعده وزیر موصوف، نوعی سپردن اطمینان به رهبری رژیم طالبان تلقی شده می‌تواند که در فرهنگ عامیانه ما از کیسه خلیفه بخشیدن و یا کنخدای خانه مردم شدن، افاده می‌گردد. از جانب دیگر رهبری جمعیت نیز که زیر هیچگونه شرایطی حاضر به ترك مقام نام نهاد خود نیست، و شور و شوق جنون آمیز وی برای حفظ قدرت نیز یکی از عوامل ادامه جنگ محسوب می‌شود، به بهانه این که گویا دولت (!) وی را ملل متحد و شماری از کشورها به رسمیت می‌شناسند، نمی‌خواهد درین معامله کنار رود. شاید روی همین دلیل بود که نطق طالبان در مصاحبه با رادیو بی بی سی مساعی ملل متحد در افغانستان را توطئه آن سازمان برای سرنگونی رهبری طالبان وانمود کرده است.

از طرح مقوله «دولتی متشکل از اقوام و ملیت‌های افغانستان» نیز چنین میتوان برداشت نمود که هر دو طرف متخاصم در این دولت مطروحه، منحصبت تنظیم‌ها و جریان‌های نظامی - سیاسی سهمی نخواهند داشت و بدین ترتیب يك دولت بیطرف بوجود آید و به نحوی مردم افغانستان از شر این دو جریان در ظاهر متخاصم، نجات خواهند یافت. درحالیکه چنین برداشت در شرایط موجود و با در نظر داشت تجارب گذشته، و همچنان خصوصیت و وابستگی نیروهای جنگی به کشورهای خارجی، عجلالتا بعید به نظر می‌رسد، و صرف موجب دلخوشی «ملنگرایان»، روشنفکران و تکنوکراتانی می‌شود که از سالیان طولانی در غرب بلا تکلیف و منتظر نشسته‌اند و فکر

دیدگاه ها - تحلیل ها و رویدادها

میکند که اهالی بخون نشسته کابل، روزی بخاطر استقبال از آنان، جاده های این شهر ویران را با قالین های سرخ تزئین خواهند کرد!

به هر صورت شور و هیجان ناشی از نشر اعلامیه ها به زودی به سردی گرایید. این سردی زمانی به انجماد رسید که سفر دوره بی نماینده خاص سرمنشی ملل متحد به کشور های منطقه و مذاکرات با طرفهای متخاصم افغانی در مورد تعیین تاریخ و محل برگزاری اجلاس بعدی، بی نتیجه ماند و تاریخ و محلی هم که از جانب ملل متحد بدون مشوره با طرفهای افغانی و «شتابزده» ابلاغ شده بود، بطور یکجانبه از جانب رهبری طالبان رد گردید.

اگر بموافقتنامه چهار ماده بی عشق آباد نیز نظر انداخته شود، دیده میشود که صرف يك ماده آن، آنهم آزادی اسرای جنگی عملی است. در این موافقتنامه، بسیاری مسایل اساسی به آینده موکول شده است. تقسیم مقامات رهبری، چگونگی سهمگیری در ارگانهای تقنینی و قضایی، بخصوص با در نظر داشت تقاضای اهل تشیع افغانستان در ارتباط به تطبیق فقه جعفری در مناطقی که در آنجا زندگی مینمایند، فیصدی سهم نیروها و سهم زنان در اداره امور دولتی، چگونگی ایجاد قوای مسلح ملی، تامین شرایط مساعد برای اجرای انتخابات آزاد، از جمله مسایل بسیار پیچیده بی است که در آینده تبارز خواهد کرد و جلسات گوناگونی را به شکست مواجه خواهد ساخت.

مسأله ترکیب هیئت نیروهای مخالف طالبان در اجلاس عشق آباد نیز خیلی بحث برانگیز است. این هیئت بطور عمده از شورای نظار نمایندگی میکرد و سایر نیروهای متشکل در جبهه متحد، کنار زده شده بودند. به عنوان این که دیگر آنها از لحاظ نظامی قدرتی بشمار نمی روند و نیز نیرو های خود را در جنگ با طالبان، بطور قابل ملاحظه از دست داده اند .

بدون اشتراك فعال سایر نیروهایی که در ظاهر از اقوام و ملیتهای گوناگون افغانستان نمایندگی می کنند، مانند هزاره ها، ازبیکها و ترکمنها و از آنجمله نیروهای مربوط به اهل تشیع که بخش اساسی خواسته های جمهوری

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

اسلامی ایران را منحصیث کشور همسایه بی که در افغانستان منافع سیاسی و استراتژیک معیین دارد، و بخاطر بدست آوردن آن در امر بی ثبات سازی این کشور، همواره نقش فعال داشته است، حل مسایل بغرنج کنونی خیلی دشوار خواهد بود. مگر اینکه ایران بخاطر معاملات بزرگتر با کشور های غربی و بخصوص با امریکا و ناکامی در امر جلوگیری از انتقال منابع نفت و گاز ترکمستان از طریق ترکیه (باکو - جیهان) عجالتا از این منافع دست کشیده باشد .

در اصول باید هیئت مخالفین، نمایندگی از جبهه متحد می کرد که نکرد. شورای نظار با خود خواهی ها و خود بزرگ بینی های همیشگی، تنها خود را بمثابة نماینده نیروهای مخالف طالبان جازد. شورای نظار در گذشته نیز با یکه تازی ها و بی اعتنایی کردن به سایر نیروهای متشکله جبهه ، سؤتفاهم و دشمنی ها را در میان جبهه دامن زده است. این شیوه عمل و رفتار شورای نظار، مسأله بسیار حساس، یعنی متحد ساختن نیروهای نامتجانس داخلی را خیلی به دشواری مواجه ساخته ، و بالای جریان و پروسه کار تأثیر بسیار منفی گذاشته است. توافق طالبان با شورای نظار اگر عملی می بود که نبود، در حقیقت به معنی کنار گذاشتن سایر نیروهای متشکله جبهه از اقوام مختلف افغانستان در پروسه حل مسایل این کشور از طریق صلح آمیز و تشکیل دولتی با قاعده وسیع، حساب شده می تواند. ضرور بود تا نخست به مسأله تجدید سازمان جبهه متحد، بمثابة جبهه واقعا متحد، قبل از هر گونه مذاکره و تفاهم با طالبان بطور جدی برخورد می شد و انکشاف های منطقه و جهان بطور سیستماتیک بررسی و دقیقاً مورد نظر و عمل قرار می گرفت . ناگفته پیداست که نیرو های درگیر جنگی، چنین صلاحیت، ظرفیت و قابلیت را ندارند و اقداماتی که در این راستا بعمل آمده - بشمول جلب همکاری عده بی از روشنفکران و تکنوکراتان مهاجر - نیز بسیار سطحی و محدود بوده که به هیچ وجهه جوابگوی مطالبه های امروز نمی باشد.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

کنش و واکنش هر دو طرف در مسایل بسیار عام، بیانگر آن است که هنوز هیچکدام حاضر نیستند بخاطر حفظ منافع و مصالح مردم و کشور از حد اقل منافع گروهی خود بگذرند، و هرکدام لجوجانه و خودخواهانه از مواضع ضد مردمی و ضد وطنی دفاع می‌کنند.

جریانات قبل و بعد از اجلاس عشق آباد نشان می‌دهد که در مرحله کنونی، نیروهای خارجی شامل در قضیه افغانستان، به نحوی حاضر شده اند تا حاکمیت طالبان را در افغانستان بپذیرند و صرف توقع دارند تا رژیم طالبان مخالفین بالقوه خود را تا حد امکان در این حاکمیت سهیم سازند، و بر سیاست‌های بسیار خشن خود تجدید نظر نمایند. از تمام مساعی این کشورها، بشمول ملل متحد، قبل از اجلاس و بعد از آن، چنین استنباط میشود که در شرایط موجود، آنها بیشتر از این توقعی ندارند و بخواست و اراده مردم افغانستان، و ظلم و ستمی که بر آنها شده، اهمیتی نمی‌دهند. برای این نیروها (نیروهای خارجی شامل در قضیه افغانستان) عمده ترین مسأله همین است که وضعیت موجود افغانستان به گونه‌ی تغییر یابد که شرایط برای تأمین داد و ستد های تجاری و بهره برداری از منابع سرشار طبیعی آسیای میانه هر چه زودتر آغاز گردد. برای آنها این مسأله که این رژیم (طالبی - جهادی) مورد تائید مردم افغانستان هست و یا نیست و یا اینکه این رژیم یکباره مردم افغانستان را به دوران ماضی و صدها سال گذشته بر می‌گرداند، در اصول مطرح نیست.

با وجود این، این پرسش بوجود می‌آید، در حالیکه جریان انکشاف‌ها تا حدود زیادی به نفع گروه طالبان ارزیابی میگردد، چرا این گروه از اشتراك در جلسه‌های بعدی خوداری کرد.

به نظر نگارنده مسایل گوناگونی در تصمیم‌گیری طالبان تأثیر گذاشته است که عمدترین آنها عبارت اند از:

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

- عدم آمادگی جناح بسیار تندروی طالبان به هر گونه سازش،
- ترس از ضعیف شدن و سرانجام از بین رفتن جنبش با قرار گرفتن در يك جریان استحاله گونه تدریجی،
- لجاجت ذاتی و شوونیسم مسلط در رهبری،
- و از همه مهمتر نفوذ جریان‌های رادیکال و بنیادگرای اسلامی غیر افغانی در تصمیم‌گیری رهبری طالبان.

با وجود آن که معین وزارت خارجه امریکا در جلسه کمیته فرعی روابط خارجی سنای آنکشور به تاریخ شانزدهم ماه اپریل اظهار داشت که: " پاکستان بقدر کافی از نفوذ خود بالای طالبان کار نگرفته است." ولی از وضعیت عمومی چنین معلوم میشود که نه حکومت پاکستان از صلاحیت و مرکزیت کافی برای اعمال چنین نفوذ برخوردار است و نه طالبان کاملاً وابسته به آنکشور اند. سازمان‌های رادیکال بنیادگرایی اسلامی که بطور گسترده از جانب شیخ‌ها و سرمایداران عربی تمویل میشوند به رژیم نوع طالبی و کشوری مانند افغانستان نیازمند اند؛ تا بتوانند از راه و توسط این دولت، نه تنها به فتواهای خود مشروعیت اسلامی بخشند، که آنرا به صفت پایگاه مستحکم مورد استفاده عملیات‌های بعدی خویش قرار دهند. چنانچه فتوای جهاد سازمان القاعده که در آن از مسلمانان جهان دعوت شده است که علیه یهودیان و مسیحیان جهان جنگ نمایند، با تمام محتویات آن در يك جلسه علمای اسلامی افغانستان در قندهار تأیید و به تصویب ستره محکمه امارت اسلامی نیز رسیده است. در این فتوا هدایت داده شده است که مسلمانان منحیث وظیفه شرعی باید علیه امریکا جهاد نمایند و امریکاییها را به قتل برسانند. بر علاوه مطالبه گردیده که قوای مسلح امریکا از خلیج و عربستان سعودی خارج گردد و به امور جهان اسلام مداخله صورت نگیرد. (روزنامه نیوز چاپ پاکستان مورخ دوم دسمبر سال ۱۹۹۹)

از آنچه گفته آمد میتوان به نتایج کلی زیر رسید :

شرایط بین‌المللی و منطقه برای تغییر وضعیت سیاسی در افغانستان بسیار مساعد گردیده، ولی با تاسف طرحها، روشها و میتودها برای حل معضله افغانستان چه در سطح قدرت‌های بزرگ بین‌المللی، بویژه امریکا و چه در سطح کشورهای منطقه، بهمان گونه‌ی کلاسیک، کهنه و فرسوده و ناکام همچنان ادامه دارد. با ادامه چنین طرحها، روشها و مساعی که بیشتر بر منافع بسیار تنگ‌نظرانه و کوتاه مدت استوار است، صلح همچنان سراب‌گونه خواهد بود و به حقیقت زندگی مردم ستمدیده افغانستان مبدل نخواهد گردید. در نتیجه، مصائب و آلام مردم بصورت مرتب ادامه و تشدید خواهد یافت. با چنین سیاست‌های «کجدار و مریز» هیچ مسأله‌ی را نمیتوان در افغانستان حل نمود. حل مسایل بسیار پیچیده و ایجاد شده کنونی به تصامیم جامع و عمل قاطعانه و پیگیرانه جامعه بین‌المللی با تکیه بر نیروهای ملی افغانستان، نیروهای در واقعیت معنقد به صلح، آزادی، ترقی، استقلال ملی و در مخالفت جدی با استبداد خشن و ارتجاعی موجود - به هر نام و عنوانی که مطرح میگردد - ضرورت جدی دارد .

صرف با تکیه بر اتحاد سیاسی وسیع و يك آلترناتیف یا بدیل دیموکراتیک که بتواند جای حاکمیت خونخوار طالبی - جهادی را بگیرد، میتوان صلح را به حقیقت زندگی مردم بخون‌نشسته و آواره افغانستان مبدل ساخت.

این وظیفه سترگ و عظیمی روشنفکران و طندوست افغانستان است که نه با شعار، بل در عملی صمیمانه، صادقانه و قاطعانه و دور از هر نوع بغض، کینه و عداوتی گذشته و با تکیه بر نیروی مردم در بند کشیده شده افغانستان، چنین اتحاد سیاسی و جنبش مقاومت ملی را ایجاد کنند تا شرایط و زمینه‌های لازم برای استقرار صلح پایدار و عادلانه فراهم گردد.

ماه جون سال ۱۹۹۹ مطابق جوزا ۱۳۷۸

بازتاب حقایق

هر که نامخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

- ۱ -

قولیست معروف که می‌گویند: "حقیقت نخستین قربانی جنگ است". ولی گردانندگان اصلی هر جنگ برای توجیه اعمال و تنظیم افکار عامه کشور خویش و افکار عامه جهانی "حقیقت" تراشی می‌کنند تا برای آغاز و ادامه جنگ و قبول قربانی‌های ناشی از آن، زمینه‌های ضروری روانی و بستر مساعد را فراهم گردانند. عمده‌ترین وسیله آماده‌سازی افکار عامه در سطح کشورها و جهان در این راستا، همانا تنظیم توپخانه عظیم تبلیغاتی است که از طریق وسائل اطلاعات جمعی یا رسانه‌های گروهی و به همت لشکر بزرگی متشکل از صدها ژورنالیست، تحلیلگر و قلم‌بدست، عملی می‌گردد.

زیر تأثیر آتش عظیم و نامرئی بمباران تبلیغاتی، افکار عامه شکل می‌گیرد و آماده پذیرش و قربانی می‌شود. تلاش همه جانبه بکار برده می‌شود تا واقعیت و حقیقت به قربانگاه برده شود و بجای آن «حقیقت» خودساخته و خود پرداخته جعلی و مسخ شده که در اصل از سیاستهای آزمندانه و حریصانه، بر بنیاد منافع استراتژیک اقتصادی و سیاسی آنها شکل یافته را بگیرد و این جنگ وحشتناک را رسالت ملی و انسانی جلوه دهد.

استفاده از تحول عظیم در تکنولوژی و فن‌آوری اطلاعاتی و روشهای متنوعی بکار برد از آن، بمباران تبلیغاتی را نیز به پیمانیه بسیار گسترده و باورنکردنی مؤثر ساخته و به آن خصوصیت فلج‌کننده بخشیده است. تکنولوژی اطلاعاتی معاصر بگونه‌ی عمل می‌کند که حتی روشنفکران و

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

برخی شخصیت‌های آگاه را بموضعگیری‌های شگفت‌آور و باورنکردنی و بطور کامل دور از حقیقت می‌کشاند و یا در حاشیه می‌گذارد.

بیست سال جنگ تحمیلی در افغانستان نیز از این امر مستثنی نبوده است. جنگ تبلیغاتی و روانی عظیمی که طی این سالهای طولانی بر کشور و مردم ما تحمیل گردیده، بنا بر شرایط اجتماعی - فرهنگی و خصوصیت روانی مردم و تداوم و تشدید جنگ سرد میان دو ابر قدرت و دو سیستم سیاسی - اجتماعی مسلط آن زمان، در بسیاری موارد بی‌نظیر بوده است. در جنگ افغانستان نیز حقیقت به قربانگاه برده شده، و زیر تأثیر بمباران عظیم تبلیغاتی سیاه، سفید و سفید، سیاه و انمود گردیده و از احساسات پاک و شریفانه و وطندوستانه مردم ما به گونه‌ی گسترده سواستفاده بعمل آمده است. ده‌هزار انسان زحمتکش این وطن از خانه و کاشانه اش دور رانده شده و زیر نام «قهرمانان راه آزادی» و «جهاد» مسلح گردیده اند و در خدمت منافع حریصانه کشور های بیگانه و سازمانهای استخباراتی آنها قرار گرفته اند. هم خود به کشتارگاه رفته اند و هم ده‌هزار هموطن و برادر خود را به کشتارگاه برده اند، و در نهایت وطن پر باد رفته و کاملاً تخریب شده و از هستی ساقط گردیده‌ی را از خود به یادگار گذاشته اند. کشوری که امروز بنا بر غارت دارائی های عامه، حاکمیت استبدادی و خشن مذهبی، قتل عام هزاران بیگناه و مظلوم به شمول زنان، اطفال و کهنسالان، پناهگاه دهشت افکنان افراطی اسلامی و بزرگترین تولید کننده مواد مخدر در جهان، به ننگ زمانه مبدل گردیده است.

آنچه "حقیقت" وانمود می‌گردید با آنچه سرانجام به واقعیت پیوست و مردم آنرا با گوشت و پوست خود احساس کردند از زمین تا آسمان فاصله دارد.

زیر تأثیر همین حال و فضای بسیار تاریک و مبهم مسلط در آن زمان، شمار بزرگی از روشنفکران ما با نشر مقالات و مضامینی متنوع و کتابهای فطوری که حتی نام آنرا «تاریخ» گذاشته اند، در معکوس جلوه دادن حقیقت و در خدمتگزاری به سیاستها و منافع سازمانهای استخباراتی کشور های بیگانه، با

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

هم مسابقه داشته اند. غافل از آن که ، با آنهمه احساسات آتشین، آنچه نوشته اند و گفته اند با واقعیت و حقیقتی که امروز پوشیده بود کاملا تفاوت داشته و روزی بخاطر همین احساسات لجام گسیخته، نزد وجدان خود و هموطنانی که بدین وسیله فریب خورده اند، سرافکنده و شرمگین خواهند بود. آنها بدین وسیله صرف به بلند گوی منافع و سیاستهای کشورهای خارجی و ارگانهای بدنام استخباراتی مبدل شده و در خدمت آنها عمل کرده اند.

شمار زیادی از روشنفکران ما با مواجه شدن به حقایقی که تا اکنون افشاء گردیده، مواضع فکری خود را تغییر داده و حقیقت را با تمام تلخی آن با شهامت پذیرفته اند و در نوشتارها و گفتارهای بعدی خود حوادث را واقعبینانه به تحلیل گرفته اند و بدین وسیله با وجدان بیدار در خدمت روشنگری و آذهان عامه مردم وطنی به خون نشسته خود کمر بسته اند .

شمار دیگری قلم به جیب گذاشته و زبان در کام کشیده اند و از نوشتن و گفتن بیشتر خودداری کرده و در شوک ناشی از بحران در باورهای خود غرق شده اند .

شمار کمی هم که شهامت مواجه شدن با حقایق را ندارند و یا این که باورهای شان چنان منجمد و متحجر شده که اصلا نمیتوانند در آن تغییری وارد کنند، مانند گذشته عمل می کنند و همان دشنام های رکیک و بازاری را همچنان تکرار می نمایند و از این عمل ناهنجار لذت می برند.

عده یی دیگر آگاهانه و من حیث وظیفه، همان وظایفی را که از طرف ارگانهای بدنام استخباراتی و جاسوسی بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم بدست می آورند، با همان شور و شوق گذشته، هنوز هم در جعل و واژگن سازی حقایق و فریب افکار عامه، بکار خود همچنان ادامه می دهند. حالا زمان آن رسیده است که همچو اشخاص افشا و رسوا گردند و دیگر برای شان فرصت مناسب برای انجام دادن خیانت بیشتر میسر نگردد.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

بنابر تغییرات سریع و درامتیکی که از اثر فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم در وضعیت و روابط بین‌المللی بوجود آمده، و هر يك ميخواهد در این «فتح بزرگ»، نقش و نشان خود را عجولانه برملا سازد، خلاف معمول و به سرعت يك سلسله حقایق در ارتباط به حوادث افغانستان طی دو دهه اخیر نیز آشکار گردیده است. در حالی که بر طبق معمول برای افشای اسنادی با چنان اهمیت باید حد اقل پنجاه سال انتظار کشیده می‌شد. بگونه مثال حتی برخی اسناد تاریخی مربوط به اوایل قرن بیستم تاریخ افغانستان به شمول نقش برتانیای در سقوط شاه امان‌الله، پادشاه و طندوست و ترقی خواه افغانستان، تاکنون آشکار نشده است.

شمار بزرگی از شخصیتها، تحلیلگران و نویسندگان خارجی اعم از امریکایی، روسی، انگلیسی، فرانسوی، ایرانی، هندی و پاکستانی و غیره که به نحوی از انحا در مسایل افغانستان نقشی داشته‌اند - چه بزرگ و یا کوچک - هر يك به نوبه خود، سهمی ادا کرده و کتابی و مضمونی در ارتباط به رویداد های افغانستان به نشر رسانیده‌اند. تنها در صفحات شبکه بین‌المللی انترنت در ارتباط به فهرست کتابهای مربوط به افغانستان بزبان انگلیسی، ده‌ها جلد کتاب را میتوان مشاهده کرد که در این زمینه به نشر رسیده است. در حالیکه در سایر کشورها و بزبانهای دیگر در مجموع، شمار بزرگ دیگر نیز چاپ و نشر شده است. البته مجموع این کتابها را میتوان به کتهگوری‌هایی مختلف جدا کرد و از لحاظ سطح و سویه و درجه واقعبینی، آنها را تفکیک کرد؛ ولی در میان آنها تعداد کتابهایی که توسط اشخاص با صلاحیت و آگاه نوشته شده و بیطرفانه مسایل مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند، کم نیست.

شخصیتهای صاحب‌مقام و مسئول و آگاه از مسائل افغانستان در ارگانهای بین‌المللی، و همچنان حکومت‌های کشورهای مختلف، ارگانهای سیاسی و امنیتی این کشورها، آثار خوبی را به نشر رسانیده و در آن يك بخشی قابل ملاحظه‌یی از معلومات و داشته‌های خود را افشا کرده‌اند. محققین و پژوهشگران نستوه با استفاده از منابع گونه‌گون سیاسی، امنیتی و نظامی

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

آثار و تحلیل‌های جامعی را در ارتباط به رویدادها و مسایل افغانستان به نشر رسانیده اند که هر يك در جای خود غنیمتی هست بزرگ. حالا دست کم مجموعه‌ی از آثار ارزشمند و رهگشا در این عرصه و زمینه بدست آمده است؛ ولی این بدان معنی نیست که همه‌گره‌ها گشوده شده است.

بصورت عموم میتوان آثار نشر شده در ارتباط به مسایل و معضلات بیش از دو دهه اخیر افغانستان که در آن این کشور به جولانگاه منازعات بین‌المللی و میدان تاخت و تاز و زورآزمایی دو ابر قدرت جهانی مبدل شده بود را به دو بخش اساسی تقسیم کرد:

نخست آثار نشر شده در زمان تشدید جنگ سرد، و دوم آثار نشر شده بعد از ختم جنگ سرد و فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم.

بخش بزرگ از آثاری که در جریان جنگ سرد، در ارتباط به افغانستان نوشته شده، زیر تأثیر حال و هوای این دوران عمدتاً خصلت تبلیغاتی دارد؛ ولی درین جای شك نیست که در این دوران نیز نویسندگان و محققینی هم بوده‌اند که آگاهانه حقیقت را جستجو می‌کردند و در جهت روشنگری اذهان عامه جهانی و بخصوص مردم رنجکشیده افغانستان میکوشیده‌اند. گرچه صدای رسای همچو اشخاص در چنان هیاهوی عظیم به گوش کسی نمی‌رسید و تأثیری چندانی نمی‌گذاشت؛ ولی آثار آنان برای مورخین و محققین امروز و فردای جهان و کشور ما بسیار مفید و جالب ارزیابی می‌گردند.

بعد از ختم جنگ سرد و فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، چنانچه گفته شد، شخصیت‌های مسؤول و آگاه در ارگانهای بین‌المللی، ارگانهای دولتی و غیر دولتی و شخصیت‌های مستقل، معلومات خویش را در ارتباط به رویدادهای افغانستان آشکار ساخته‌اند و با استفاده از آنها و همچنان استفاده از منابع گوناگون سیاسی، امنیتی و نظامی ارگانهای مربوط در کشور های مختلف، بویژه ایالات متحده امریکا، اتحاد شوروی (اسنادی که از آرشیف‌های اداره امنیت دولتی اتحاد شوروی (ك.ج.ب) و حزب کمونیست اتحاد شوروی بدست

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

آمده) و همچنان پاکستان (کارمندان سابق آی اس آی)، شماری از نویسندگان و پژوهشگرانی نستوه آثاری جالبی آفریده‌اند که در بازتاب حقایق مربوط به قضایای افغانستان در جریان این دوره بحرانی، خیلی برجسته می‌باشند.

نخستین اثر خیلی تکانه‌دهنده در این زمینه، همانا رساله کوچک جیبی است که از جانب دگروال یوسف مسؤل امور افغانستان در سازمان استخبارات نظامی پاکستان یا آی اس آی بنام «خاموش مجاهد» به نشر رسیده است. این اثر پرده از روی اسرار «جهاد» برداشته و ماهیت درونی آن را و اهداف سیاسی - نظامی و جغرافیا - سیاسی پاکستان را در این زمینه بسیار آشکار ساخته است. کتاب بعدی وی تحت عنوان «تلك خرس» آگاهی‌های بیشتری را در این زمینه در اختیار علاقمندان و پژوهشگران گذاشته است. بدین وسیله با افشای رازهای پشت پرده، سهم و نقش پاکستان و بخصوص سازمان استخبارات نظامی آن کشور در ایجاد و تداوم تراژیدی افغانستان خیلی برجسته گردیده، و آن‌عه از «روشنفکران جهادی» که ندانسته در آسیاب «آی اس آی» آب می‌ریخته‌اند با این افشاگری، سرکوفته و نادم گردیده‌اند.

- ۲ -

تازه‌ترین اثری که در زمینه نقش «آی اس آی» در قضایای افغانستان به نشر رسیده، عبارت از نوشته‌یی است که تحت عنوان «ماورای مارکس و ملا» در روزنامه واشنگتن پست، شماره بیست و سوم ماه می سال ۱۹۹۹ به نشر رسیده است. این مقاله را آقای پیتر تامسن نوشته‌اند. موصوف را همه کسانی که به مسایل افغانستان علاقمند اند، به خوبی می‌شناسند. آقای پیتر تامسن در سطح سفیر کبیر و بحیث نماینده خاص ایالات متحده نزد مجاهدین در پاکستان در جریان سالهای ۱۹۸۹ الی ۱۹۹۲ ایفای وظیفه نموده، و فعلا استاد (پروفیسر) رشته مطالعات و پروگرامهای بین‌المللی در دانشگاه نیبراسکا می‌باشد.

بنابر اهمیت این مقاله و ارتباط آن به موضوع این نگارش، بخشهای آن را بطور آزاد ترجمه و بدین وسیله توجه خواننده عزیز را به آن جلب می‌نمایم. قابل تذکر میدانم که تاکید بالای جملات از نگارنده است.

آقای پیتر تامسن در این مقاله چنین مینگارد:

" تأمین صلح و حل سیاسی در افغانستان تا زمانی به حقیقت نخواهد پیوست که پاکستان از پشتیبانی بدون قید و شرط از اسلامگرایان افراطی مانند طالبان امروز و حکمتیار بیرحم دست نکشد. بعد از خروج شوروی در سال ۱۹۸۹ یگانه مانع عمده در راه رسیدن به حل مسالمت آمیز مسأله افغانستان همانا اداره استخبارات نظامی پاکستان یا آی سی آی می باشد. ایالات متحده امریکا از طریق سی آی ای ، بعد از تهاجم شوروی و به شمول سه سال بعد از خروج آن، بیش از یکهزار میلیون دالر سلاح ، تجهیزات و پول نقد ، به آی اس آی سرازیر نمود. آی اس آی بطور یکجانبه مقدار عظیم این مساعدتها را به اسلامگرایان افراطی میداد ، به آنانی که مبالغ عظیمی مساعدت از منابع اسلامگرایان افراطی حوزه خلیج فارس نیز بدست می آوردند.

دکتاتور نظامی پاکستان محمد ضیاالحق و اداره استخبارات نظامی وی سعی می‌ورزیده اند تا رژیم کمونیستی در کابل را با حکمتیار تعویض کنند. این امر با سیاست اسلام سازی و همکاری با احزاب رادیکال اسلامی در داخل کشور و اهداف خود وی در مورد ایجاد «عمق ستراتیژیک اسلامی» بزرگتر در مقابل هند، مطابقت داشت. بنابراین افغانستانی که توسط ملا ها کنترل شود نه رهبران قبایل، اسلامگرایان افراطی، نه اکثریت مسلمانان معتدل، و همچنان جلوگیری از احیای مسأله « پشتونستان » که هدف از آن متحد ساختن اقوام پشتون دو طرف سرحد افغانستان - پاکستان بوده ، مطرح است.

در جریان سالهای هشتاد و نود ، سی آی ای، وزارت خارجه، بسیاری از افغانهای معتدل، و حتی صدراعظم های پاکستان به شمول بی نظیر بوتو و

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

نواز شریف با تصمیم‌گیری‌هایی آ‌اس آ‌اس در ارتباط به توزیع اسلحه و مساعدتهای مالی ایالات متحده، نادیده گرفته می‌شده‌اند.

طی شانزده سال چندین تلاش آ‌اس آ‌اس بمنظور نصب شخص دلخواه آن « حکمتیار» در کابل به ناکامی منجر گردید. گروه حکمتیار که در خطوط لوژستیکی نزدیک پاکستان موقعیت داشت، بمباران وحشتناکی را در جریان سالهای ۹۲ - ۹۵ بعد از آمدن احمد شاه مسعود به کابل، رهبری و اداره کرد. در جریان این بمباران، ساختمانها، عمارات قدیم و باغستانها، تخریب و ویران گردیدند و ده‌ها هزار از اهالی شهر کابل کشته شدند.

با ناکامی آقای حکمتیار، آ‌اس آ‌اس حمایت خود را متوجه طالبان نمود. با تهیه اسلحه و تجهیزات، پول نقد و راهنمایی آ‌اس آ‌اس، اردوی طالبان بطرف شمال پیشرفت... بنابر نبود اداره و منجنت و ظرفیتهای لوژستیکی برای سوق و انسجام عملیات نظامی و همچنان اداره شهرها توسط طالبان، هزاران نفر از قوای نظامی، امنیتی و استخباراتی پاکستان، و فعالین مذهبی آن کشور برای اجرای همچو امور، صفوف طالبان را مشبوع گردانیدند. پاکستانی‌هایی شدیداً ضد اهل تشیع و عناصر مذهبی عرب یکجا با طالبان موجب قتل عام اهالی تشیع در مزار شریف و هزاره جات گردیدند."

آقای تامسن علاوه می‌نماید که: " تصور نقش نیروهایی خارجی در میان طالبان، شور و شوق اصلی افغانها را به رسیدن به قدرت، خدشه دار می‌سازد. شگاف میان مناطق، اقوام و فرقه‌ها، بطور محسوس و غیر محسوس، اتحاد طالبان را ضعیف می‌سازد. مخالفت با طالبان و حامیان خارجی شان، بدون تردید، بشمول مناطق جنوبی و شرقی اقوام پشتون نزدیک پاکستان، در جریان ماه‌های آینده افزایش خواهد یافت."

آقای تامسن پلانه‌های بعدی آ‌اس آ‌اس را در ارتباط به ایجاد کنفدراسیون پاکستان و افغانستان در نظر گرفته هوشدار میدهد که: "برای پاکستان کمال حماقت خواهد بود اگر سعی کند با ریزش بیشتر قوای بشری و منابع، و یا

از طریق تاسیس يك اتحادیه رسمی و کنفدراسیون با رژیم طالبان، طالبان محکوم به زوال را نجات دهد. در عوض اسلام آباد باید سرنوشت شوروی سابق و امپراتوری برتانیا را به یاد آورد.

اوضاع امروز بنابر از هم پاشیدن اقتدار مرکزی سیاسی در پاکستان پیچیده تر شده است. آی اس آی بحیث «دولتی در درون دولت» مبدل گردیده است. نه اردوی پاکستان و نه لیدرشیپ و رهبری سیاسی آنکشور، بالای فعالیت اسلامیست‌های پاکستانی در افغانستان و همچنان در کشمیر کنترل دارند. ده سال گذشته شاهد طرحهایی از پیشنهاد های سازنده رئیس جمهور، صدراعظم و وزرای خارجه پاکستان در ارتباط به حل مسأله افغانستان بوده است.

آقای تامسن نقش آی اس آی را در تخریب پروسه حل و فصل مسایل افغانستان از طریق صلح آمیز برجسته ساخته و تاکید می نماید که: " در تمام موارد ، آی اس آی و مسلمانان رادیکال پاکستانی و شرکای عرب آنها در عمل، مساعی جهت نیل به صلح در افغانستان را منحرف و تخریب نموده اند."

آقای موصوف می افزاید: " ایالات متحده در افغانستان منافع حیاتی ندارد. ثبات در يك حوزه وسیع اطراف افغانستان، بشمول خلیج فارس، به منافع حیاتی امریکا برمیخورد. بنابراین ما ، بحیث يك بازیکن عمده دیپلماتیک در تشویق و ترغیب حل سیاسی مسأله افغانستان باقی می مانیم. موقعیت و مقام ما میتواند تاثیر بزرگی بالای افغانها و طرفهای خارجی شامل در مسایل افغانستان، بشمول پاکستان، وارد نموده و حل مسایل افغانستان و همچنان عادی سازی روابط میان هند و پاکستان را سهل می سازد. این موضوع کمک می نماید تا از تصادم هستوی میان دو کشور جلوگیری بعمل آمده و تنشج در آسیای مرکزی میان پاکستان و ایران، روسیه و جمهوریت‌های آسیای مرکزی، و میان ایران و عربستان سعودی کاهش یابد."

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

"لیدرشپ سیاسی پاکستان از زمان جنرال ضیا تا حال، از مسؤلیت خود در قبول کنترل سیاست آن کشور در ارتباط به افغانستان از آی اس آی طرفه رفته است. ایالات متحده باید با در نظر داشت منافع پاکستان، اصرار ورزد که آنان چنین نکنند. جنگ، تروریزیم و تولید مواد مخدر، بهمان اندازه که برای افغانها فاجعه بار است، برای پاکستان نیز فاجعه بار می باشد."

"اسلام آباد با تطبیق سیاستهای گمراه شده افغانی خود، مارکیتهای طبیعی ایرویشیا، از آسیای مرکزی تا قفقاز و بحیره سیاه را از دست داده است. در صورتیکه صلح در افغانستان باز گردد، پاکستان می تواند منحصیث اساس برای ایجاد شبکه انتقال نفت و گاز، و شاهراه‌ها از طریق افغانستان به جمهوریت‌های غنی از لحاظ انرژی آسیای مرکزی مبدل گردد."

آقای پیتر تامسن با در نظر داشت دورنمای رشد و توسعه منطقه و کاهش بحران در آن پیشنهاد می نماید که: "برای رسیدن به این مأمول، ضرور است تا اسلام آباد بدگمانی و سؤظن واقعی اکثر افغانها، به شمول همسایه های افغانستان و جامعه بین المللی را در ارتباط به اینکه آی اس آی و حمایت بیدریغ پاکستان از اسلامگرایان افراطی در افغانستان بحیث عامل اساسی ادامه تراژی افغانها محسوب می گردد، از خود دور نماید. این کشور باید با ایالات متحده، روسیه، ایران، چین، و جمهوریهای آسیای میانه یکجا شده و در عملیه صلح در افغانستان که به مساعدت ملل متحد پیاده می گردد، یاری رساند. این امر باید بدون مداخله آی اس آی که در نظر دارد تا يك دولت اسلامگرا را در کابل حفظ کند و افغانستان را بمرکز آموزش دهشت افگنان اسلامی از سایر نقاط جهان مبدل سازد، صورت گیرد."

پیتر تامسن در اخیر مقاله خود می نویسد که: "صلح و ثبات صرف زمانی در افغانستان برمی گردد که افغانها توانائی انتخاب رهبری خود را در پروسه بی که خود آن را با اعتبار بدانند، بدون مداخله خارجی، داشته باشند."

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

پیتر تامسن منحيث يك شخصيت با صلاحيت و مسؤول حكومت ايالات متحده امريكا در امور افغانستان با صراحت كامل مي نويسد كه مانع عمده در راه رسيدن به حل مسألت آميز مسأله افغانستان همانا اداره استخبارات نظامي پاكستان يا آي سي آي مي باشد. و بار ديگر تاكيد مي نمايد كه در تمام موارد آي اس آي و مسلمانان راديكال پاكستاني و شركاي عرب آنها در عمل، مساعي جهت نيل به صلح را در افغانستان منحرف و تخريب كرده اند. در اين نتيجه گيري نهايي، تامسن تنها نيست، بل اين كه تمام شخصيتهاي وابسته به سازمان ملل متحد كه در امور افغانستان مصروفيت دارند و بر علاوه ژورناليستان و پژوهشگران غربي و شرقي كه مسأيل افغانستان را بررسي و تحقيق مي نمايند، نيز چنين مي انديشند.

مهمتر از همه اينكه، اين حقيقت صريح و روشن را بيش از همه، مردم ستمديده افغانستان در عمل، با گوشت و پوست و استخوان خود درك نموده اند، و صدای پاشنه های سربازان و افسران پاكستاني را در هر قدمی خود می شنوند، و بدستها و سر و روی خون آلود آنها، بخون برادران وطن دوست افغان، با نفرت مي نگرند.

اگر در چنين شرايط و اوضاعی، کسی بخواهد اين حقيقت مسلم و اين اصل انكار ناپذير يعنی تخريب پلونها و ابتكارات صلح آميز ملل متحد از جانب آي اس آي را كاملا نادیده بگیرد، و خود و ديگرانی از دنيا بيخبر را با اوهام و فانتيزی های خود فریب دهد، و بدین وسیله مبلغ شایعه پراگنی های اين دستگاه جهنمی باشد، چگونه باید مورد قضاوت قرار گیرد؟

چنين اشخاص با مسخ نمودن كامل حقيقت، اساسا چه ميخواهند؟

خوش خدمتی به سازمان استخبارات نظامی پاكستان و سرپوش گذاشتن به تمام توطئه ها، دسيسه ها و جنايات اين سازمان در افغانستان؟!

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

یا جلب توجه اربابان نیرومند این اداره بدنام در خارج از پاکستان، بمنظور اظهار آمادگی برای سرسپردگی و خدمتگزاری؟!

و شاید هم حرف‌های دیگری!

- ۳ -

به ادامه این بحث، يك اثر بسیار جالب دیگری را که بخش قابل ملاحظه حقایق پشت پرده تراژدی افغانستان را برملا میسازد، معرفی می‌نمایم.

اثر مورد نظر کتابی است تحت عنوان « خارج از افغانستان » که توسط دو شخصیت شناخته شده بین‌المللی که عمیقاً در مسایل و رویداد های اخیر افغانستان وارد اند، نوشته شده است. این دو شخصیت عبارت اند از « دیاکو کوردوویز » معاون سرمنشی ملل متحد در امور سیاسی و نماینده شخصی موصوف در مسایل افغانستان و « سلیگ هریسن » تحلیلگر و محقق مشهور امریکایی که در ارتباط به مسایل افغانستان سالهای طولانی کار نموده است. نویسندگان کتاب بر علاو این که با زعما و شخصیت های با صلاحیت و مسؤول در امور افغانستان در تماس بوده اند و مطالب دست اول آنان را با مسؤولیت به نشر رسانیده اند، به اسناد بسیار محرم مربوط به قضیه افغانستان در آرشیف های امنیت ملی امریکا و سایر کشور ها نیز دسترسی داشته و از آنها بطور گسترده استفاده برده اند.

قابل تذکر است که این کتاب توسط نشرات دانشگاه مشهور اکسفورد انگلستان به نشر رسیده و در حقیقت به حیث يك سند بسیار معتبر تحقیقی نیز معرفی شده است.

باری يك بخش بسیار كوچك این اثر ترجمه و در هفته نامه « امید » به چاپ رسید، و پس از آن هم چهار فصل نخست این کتاب توسط آقای جبار ثابت ترجمه و در سال ۱۹۹۶ به نشر رسیده است؛ ولی تاکنون با سپری شدن بیش

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

از سه سال بخشهای باقیمانده بحیث جلد دوم به نشر نرسیده است. احتمالاً بنا بر ملحوظات معینی، عمدتاً افشاگری‌های این اثر و تقابل آن با باورهای معمول، از برگردان کامل آن به زبان دری خودداری شده باشد.

عجالتاً با استفاده از این اثر، صرف در مورد يك مسأله بسیار کلیدی که به آمادگی‌های زعامت جمهوری دموکراتیک افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی به خروج قوای شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۳ ارتباط می‌گیرد، مطالبی را بازنگری نموده به نشر می‌رسانم. البته در این مأمول هدف نگارنده برجسته ساختن يك سلسله مسایلی است که بنابر اهداف خاصی - عمدتاً مقاصد و بهره‌برداری‌های معیین و آزمندانه سیاسی و سواستفاده تبلیغاتی - پنهان نگهداشته شده و یا مسخ گردیده و در آن موارد به ندرت صحبت می‌شود. در حالیکه اصولاً باید همچو مسایل را پیدا کرد که گوشه‌یی از حقیقت است و برای پیدا نمودن این حقیقت و به اصطلاح «جان مطلب» نه تنها سطور و کلمات را مطالعه و بررسی کرد، که در «میان سطور» نیز رفت تا بمقصد رسید.

در کتاب مورد بحث تقریباً مسایل زیادی - تا جایی که ممکن بوده - با وضاحت توضیح شده است. زیرا اهل تحقیق و بررسی، اصولاً با جستجوی مستمر و وسیع، کنکاش و پژوهش، تحلیل و بررسی، واقعیت‌ها را آشکار می‌سازند و نتیجه‌گیری می‌نمایند. آنگاه آنها، بازده کارشان را که پس از آن خیلی ساده تلقی می‌گردد، مطرح و به اختیار تشنگان و علاقمندان واقعیت‌ها می‌گذرانند.

به اصل مطلب بر می‌گردم و بخشهای از این اثر جالب را بخوانش می‌گیریم. البته مطالعه آن را بخصوص برای آنانی که در «توهم» ناشی از تقلت تبلیغات یکجانبه و خود ساخته بسر می‌برند، مفید ارزیابی مینمایم.

«دیباگو کوردوویز» در فصل سوم کتاب «خارج از افغانستان» تحت عنوان «ماموریت من آغاز میشود» مطالبی مفصلی در ارتباط به کار و فعالیت خود

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

نگاشته که صرف به گونه فشرده برخی از آن را که به موضوع مورد بحث ما ارتباط می‌گیرد از نظر می‌گذرانیم.

" پنج ماه بعد از ورود قطعات نظامی اتحاد شوروی به افغانستان، دولت افغانستان اولین علامه آمادگی خود را به مذاکرات نشان داد. کابل به تاریخ پانزدهم ماه می شماری از پیشنهادها را مبنی بر مذاکرات با ایران و پاکستان به نشر سپرد. هدف از پیشنهاد های یاد شده این بود که معضله افغانستان از طریق سیاسی طوری حل گردد که منتج به قطع مداخلات خارجی در افغانستان و عودت عساکر شوروی از این کشور گردد. کابل همچنان پیشنهاد می‌کرد که بحر هند و خلیج فارس به یک منطقه صلح مبدل گردد. زعامت جمهوری دموکراتیک افغانستان بطور جدی طرفدار مذاکرات مستقیم با پاکستان و ایران بود.

افغانستان در ماه اگست سال متذکره (۱۹۸۰) یک سلسله پیشنهادهای دیگری را نیز به نشر سپرد. در این پیشنهادها نرمش قابل ملاحظه‌یی در موقف کابل بوجود آمده بود. بدین معنی که کابل آماده گردیده بود که مذاکرات سه جانبه (افغانستان - پاکستان - ایران) را بپذیرد، و این در حقیقت برای آغاز مذاکرات خیلی ضروری پنداشته می‌شد، زیرا پیش از آن پاکستان چنین پیشنهادی داشت که مورد قبول افغانستان قرار نمی‌گرفت. زعامت پاکستان خلاف طرح قبلی خود این مسئله را رد نمود. بار دیگر افغانستان موافقه نمود تا نقش و سهم ملل متحد در حل معضله افغانستان بیشتر گردد.

بعد از تعیین «دیاگو کور دوویز» بحیث نماینده شخصی سرمنشی ملل متحد (۲۲ فبروری سال ۱۹۸۲) نقش ملل متحد در حل معضله افغانستان برجسته گردید. موصوف روی یک طرح کلی آجندا بشمول خروج عساکر، قطع مداخله، عودت مهاجران و تضمینات بین المللی، مذاکره با جوانب مختلف را آغاز کرد. فیصله بعمل آمد تا مذاکراتی غیر مستقیم در ژنیو آغاز گردد.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

حکومت افغانستان مذاکرات غیر مستقیم را صرف به این شرط پذیرفت که در کدام مرحله بعدی این مذاکرات شکل مستقیم را بخود اختیار کند، و همچنان موافقه شده بود که تمام جوانب قضیه به صورت يك كل حل گردد.

آقای دیاگو کوردوویز پیشنهاد نموده بود که در موافقه نهائی دسته بی از وجایب متقابل شامل شود که بر اساس آن اصول قبول شده حقوق بین الدول تنفیذ و تطبیق گردد. با در نظر داشت اینکه در گذشته هر دو کشور (افغانستان و پاکستان) يك دیگر خود را به مداخله متهم ساخته اند، بنابراین بهتر است یقین حاصل شود که در آینده هیچ طرفی در امور طرف مقابل مداخله ننماید. تضمینات بین المللی رعایت موافقتنامه را یقینی سازد و تدابیر مربوط به عودت مهاجران مطابق اصول قبول شده و طرز العمل ملل متحد اتخاذ گردد.

به این ترتیب دور اول مذاکرات غیر مستقیم ژنیو بین افغانستان و پاکستان به تاریخ شانزدهم ماه می سال ۱۹۸۲ آغاز گردید.

آقای «سلیک هریسن» در فصل چهارم کتاب مورد بحث، تحت عنوان «اندروپوف: فرصت از دست رفته» مطالب زیادی را در ارتباط به آماده گی های اتحاد شوروی و افغانستان به حل صلح آمیز مسأله افغانستان در جریان سالهای ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ آشکار ساخته است.

موصوف می نویسد که: " همکاران نزدیک اندروپوف به شواهد قانع کننده بی اشاره می کنند که وی آماده بود تا قوای اتحاد شوروی را تحت سرپرستی ملل متحد از افغانستان خارج سازد. اندروپوف فکر می کرد که رژیم کابل زمانی میتواند محفوظ به جایش باقی بماند که پاکستان از طریق ملل متحد تعهد نماید که در بدل خروج عساکر اتحاد شوروی از افغانستان کمک خود را به مجاهدین قطع نماید. وی همچنان لازم می پنداشت که در مقابل چنین تعهد پاکستان، افغانستان نیز متقبل شود که از قوای ضد حکومت پاکستان در آن کشور حمایت ننماید.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

زمانی که مذاکرات ملل متحد در ماه اپریل سال ۱۹۸۳ با اندروپوف آغاز گردید، چنان معلوم می‌شد که پاکستان آماده است که مفکوره اندروپوف را مبنی بر قطع کمک به مجاهدین بپذیرد. اما در جریان مذاکرات رژیم نظامی پاکستان تحت فشار حکومت ریگن از موضع خود برگشت. بعد از دور اول مذاکرات غیر مستقیم ژنیو، کشمکشی در بین اعضای حکومت پاکستان به وقوع پیوست. یعقوب خان وزیر خارجه پاکستان و يك عده دیگری که میخواستند در مقابل خروج عساکر شوروی از افغانستان به طرف مقابل امتیاز بدهند، در یکطرف قرار داشتند، و در طرف دیگر به شمول ضیالحق، جنرالهای واقع بودند که جنگ را کلید به دست آوردن کمک‌های امریکا می‌پنداشتند و از همین جهت علاقمند بودند که جنگ برای مدت نامعلوم دوام نماید.

ضیالحق در يك مصاحبه بی با «سلیک هریسن» که اندکی قبل از مرگش صورت گرفت چنین گفته بود که: "هدفش از ابتدای جنگ این بوده که ریشه کمونیسم را از افغانستان برکند و يك رژیم دست‌نشانده پاکستان را در آنجا بوجود آورد، و در صف بندی‌های استراتژیك جنوب آسیا تجدید نظر بعمل آید."

" بعد از آن که اندروپوف در نومبر سال ۱۹۸۲ منشی عمومی حزب کمونیست گردید، اقدامات اولیه در مورد افغانستان چنین تعبیر گردید که تغییرات عمده بی در شرف وقوع است. بعد از مراسم تدفین بریژنیف به تاریخ دوازدهم نوامبر، اندروپوف با جنرال ضیالحق و وزیر خارجه اش یعقوب خان برای چهار دقیقه بطور خصوصی ملاقات نمود. بعد از این ملاقات جنرال ضیاطی تبصره بی اظهار داشت که در اتحاد شوروی يك انعطاف تازه بی بوجود آمده است.

در آستانه دور اپریل مذاکرات ژنیو، «کوردوویز» و «بریز دیکویار» با «اندروپوف» در يك ملاقات تاریخی يك ساعته به تاریخ ۲۶ مارچ در باره مذاکرات ژنیو مشوره نمودند. اندروپوف در این ملاقات به حل سیاسی قضیه

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

افغانستان تأکید ورزید، تا حدی که سرمنشی ملل متحد بعد از ملاقات اعلام داشت که: "من در باره امکان حل این قضیه خوشبینی زیاد دارم. مذاکرات من با رهبران اتحاد شوروی نهایت دلچسپ بود. آنان از مساعی من حمایت می‌کنند." در ظاهر امر مذاکرات در باره موافقتنامه به الفاظی که آماده‌گی پاکستان و امریکا را در ارتباط به قطع کمک به مجاهدین تصریح سازد تمرکز یافته بود. علاوه از آن در مذاکرات در مورد شکل حقوقی تعهد اتحاد شوروی مبنی بر اخراج عساکرش و در باره این امر که آیا پاکستان قبل از بدست آوردن تقسیم اوقات بازگشت قوای شوروی احکام مربوط به قطع کمک را شکل نهائی خواهد داد و یا خیر، بحث و مناقشه صورت گرفت. یعقوب خان در حقیقت در دور اول مذاکرات موافقه نمود که با احکام مربوط به قطع کمک به مجاهدین شکل نهائی داده شود، اما تطبیق آنرا منوط به تطبیق موافقتنامه همه جانبه در مورد حل کلی قضیه دانست. چیز دیگری قابل اهمیت انعطاف یعقوب خان بود که در باره آینده رژیم کابل از خود نشان داد. از نظر اندروپوف آینده رژیم کابل يك موضوع نهایت مهم مذاکرات بود. وی آماده نبود که بعوض رژیم موجود در کابل، رژیم دیگری را بپذیرد. برطبق قول «کورنینکو» و «گانگوفسکی»، وی تصور میکرد که يك شکل ترمیم شده رژیم موجود در کابل که نسبت به رژیم فعلی قاعده وسیعتر داشته باشد، بعد از بازگشت قوای شوروی به فعالیت خویش ادامه خواهد داد و در قوای مسلح و خدمات امنیتی تغییری وارد نخواهد شد.

سکرتر خاص پریرز دیکویار، گنادی یستاتیف در سال ۱۹۸۳ چندین بار به سلیک هرپسن گفته بود که: "اندروپوف آماده بود که در دور جون مذاکرات ژنیو يك تقسیم اوقات هشت ماهه را برای خروج عساکر شوروی از افغانستان قبول نماید." مسئله بازگشت قوای شوروی از افغانستان و انکشافات مذاکرات ژنیو در سفر ماه اگست ببرک کارمل به مسکو با اندروپوف وسیعا مورد بررسی قرارگرفت. سفیر شوروی در اسلام آباد «ویتالی سمیرنوف» به تاریخ ۱۹ ماه می این موضوع را علنا تأیید نمود که: "کابل آماده است که برای خروج تمام قطعات عساکر شوروی تقسیم اوقاتی را ارائه نماید."

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

بر بنیاد همین انکشافات بود که دیاگو کوردوویز طی بیانیه‌ی اظهار داشت که نود و پنج (۹۵) در صد کار تسوید موافقه نهائی تکمیل شده است. یعقوب خان در نیویارک به سلیک هریسن گفت: " این بیانیه کوردوویز تمام مخالفین حل قضیه افغانستان را در اسلام آباد و خارج کشور به هیجان آورده است."

پاکستان يك مسوده بیست و چهار صفحه‌ی موافقتنامه‌ی راکه تحت سرپرستی ملل متحد باید امضای می‌گردید به ایالات متحده امریکا سپرد. یعقوب خان این مسوده را با وزیر خارجه امریکا جورج شولتز در ملاقاتی که به تاریخ ۲۵ می صورت گرفت یکجا مطالعه نمودند. با وجود اینکه وزیر خارجه امریکا در این جلسه اظهار داشت که امریکا راه موافقتنامه‌ی را مسدود نخواهد کرد که برای پاکستان قابل قبول باشد، ولی در همین جلسه «ایگل برگر» معین آن وزارت اظهار داشت که ایالات متحده امریکا آن موافقتنامه‌ی را که حکم صریح در باره تعویض رژیم کابل را در بر نداشته باشد، غیر عملی میدانند.

با بقدرت رسیدن رونالد ریگن سیاست ایالات متحده امریکا در ارتباط به اتحاد شوروی بطور جدی تغییر یافت. ریسن جمهور ریگن در ماه مارچ نطق مشهورش را که در آن اتحاد شوروی را «امپراتوری شریر» خواند، ایراد نمود. بعد از آن بیانیه، وی ابتکار دفاع استراتژیک را اعلان کرد و بدین وسیله به مسابقات تسلیحاتی هر چه بیشتر دامن زد، و فضای سیاسی و دیپلماتیک بین المللی را شدیداً متشنج ساخت.

فضای بوجود آمده بعد از آن و اقدامات عملی به شمول جریان عظیم مساعدت‌های بیکران نظامی، تکنیکی، لوژستیکی و مالی به پاکستان و مجاهدین، همه چیز به شمول مذاکرات در باره افغانستان را زهر آگین ساخت. حکومت ایالات متحده امریکا در این فرصت سعی می‌نمود تا هر چه بیشتر پای شوروی در باتلاق افغانستان فرو رود و خون تعداد بیشتری از فرزندان آن کشور در افغانستان بریزد.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

باری، «سنانیفیلد تارنر» ریس سی‌ای‌ای گفته بود که: " آیا مجاز است که برای بر آورده ساختن منافع سیاسی امریکا حیات مردم دیگر به مخاطره انداخته شود ؟ " وی خیلی ناراحت بود که پالیسی امریکا این بود که جنگ باید تا آخرین افغان دوام یابد؛ ولی سرانجام نامبرده نیز از جنگ افغانها حمایت میکرد.

در روشنی مطالب بالا به وضاحت دیده میشود که مردم افغانستان و منطقه يك فرصت تاریخی را برای حل بحران در این منطقه و تأمین ثبات و آرامش، صلح و صفا، ترقی و تعالی از دست دادند.

پنج سال بعد در سال ۱۹۸۸ گرباچوف به چنان يك سناریوی خروج عساکر شوروی موافقه کرد که نه تضمینی جهت دوام رژیم کابل را در برداشت و نه ضمانتهای بین المللی برای جلوگیری از مداخله کارآئی لازم و نه همچنان زمینه های مساعد و عملی برای بازگشت مهاجرین فراهم گردید.

در نتیجه ، شانزده سال بعد ازین همه مساعی وطندوستانه ، نراژدی افغانستان و بقول تارنر "جنگ تا آخرین افغان" همچنان ادامه دارد.

ماه سپتمبر سال ۱۹۹۹ مطابق سنبله ۱۳۷۸

« اسلام و سیاست در افغانستان »

« اسلام و سیاست در افغانستان » نام کتابی است که در همین اواخر بصورت مستقل طبع و بدسترس علاقمندان گذاشته شده است.

این کتاب را خانم استا اولیسن (Asta Olsen) دانشمند و افغانستان‌شناس دنمارکی که در سال ۱۹۵۲ در این کشور متولد گردیده ، نوشته است. خانم موصوف دارای درجه دکتورا (Ph. D.) در رشته مردم‌شناسی بوده و بحیث استاد در انستیتوت انتروپولوژی دانشگاه کپنهایگ تدریس می‌نماید. وی دارای آثاری متعددی است که برعلاوه کتاب مورد بحث، میتوان از آنها به ترتیب زیر نام برد :

- پیشه‌وران افغانی ، سال چاپ ۱۹۹۴ ، افغانستان و بحران در يك جامعه قدیمی (۱۹۸۹) - فرهنگ خارجی اسلامی در دنمارك (۱۹۸۹) اسلام و مسلمانان در رسانه‌های گروهی دنمارك (۱۹۸۸) ، اسلام و آموزش در دنمارك (۱۹۸۷) ، سهمگیری در مطالعات اسلامی ۱۹۸۷ ، از کیستها تا پرولتیرها ۱۹۷۷ .

همچنان مقاله‌های متعددی از وی در نشرات موقوت علمی دنمارکی به نشر رسیده است، مانند : طالبان در افغانستان (مجله انتروپولوژی شماره ۳۷ سال ۱۹۹۸) ، طالبان در ماورای سیاهی چه را پنهان میکنند: افغانستان در میان اسلامگرایی و دهشت افگنی (دنیای جدید، شماره اول سال ۱۹۹۷) ، افغانستان: اسلامگرایی، قومیت و مشروعیت (سیمیرامیز ، شماره سوم سال ۱۹۹۴) ، نوع دیگری از کوچگیری (مردم جهان، شماره سوم و چهارم سال ۱۹۹۸) ، جنگ مقدس علیه کمونیسم: پلنفارم اسلام از افغانستان (کانتکت، شماره ششم سال ۱۹۸۷) ، شیخ محمدی‌ها: جامعه کوچک تجاری در

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

افغانستان شرقی (مردم، شماره بیست و هفتم سال ۱۹۸۲) مسلیها: افغانستان شرقی (مردم جهان، شماره سوم سال ۱۹۸۱)، معیارهای ازدواج و چگونگی اجرای آن در جوامع دهاتی شمال افغانستان (مردم، شماره بیست و چهارم سال ۱۹۸۲).

خانم استا اولیسن آنطوری که خود می‌نویسد، کار عملی انتروپولوژیک را در شرق افغانستان از سال ۱۹۷۰ تا سال ۱۹۷۶ انجام داده و بعد از سال ۱۹۷۷ تا سال ۱۹۷۹ در پروژه انکشاف شمال افغانستان کار کرده است. وی شاهد انقلاب ثور سال ۱۹۷۸ و شاهد نخستین عکس العمل مردم که دچار سرگیجه شده بودند، و همچنان شاهد آغار مبارزه مسلحانه و ایدئولوژیک در افکار و اندیشه‌های افغانها که بین حزب دموکراتیک خلق افغانستان و نیروهای مخالف آن رشد نمود و سرانجام منجر بجنگ داخلی وسیع گردید، نیز بوده است.

کتاب اسلام و سیاست در افغانستان شامل دوصد و نود صفحه بوده و چوکات تیوریک آن را اسلام، ایدیولوژی و سیاست تشکیل میدهد. این کتاب دارای فصول اساسی زیرین است:

۱- اسلام، ایدیولوژی و سیاست ۲- افغانستان در اواخر قرن نهم ۳- از دولت قبایلی به سلطنت مطلقه ۱۸۹۱-۱۸۸۰ ۴- پان اسلامیسیم و ضدیت با استعمار ۱۹۰۱-۱۹۱۹ ۵- نمونه جدید ایدیولوژیک: سیاست رفورم امان الله ۱۹۱۹-۱۹۲۹ ۶- ایجاد دوباره نظم اجتماعی و تغییر آن ۱۹۳۰-۱۹۵۰ ۷- مبارزه برای رفورم‌های سیاسی ۱۹۵۰-۱۹۷۰ ۸- تکامل جنبش اسلامی از سال ۱۹۶۰ ۹- حزب دموکراتیک خلق افغانستان و اسلام ۱۰- مجاهدین و اسلام.

خانم استا اولیسن برای نوشتن این کتاب زحمات فراوانی را متقبل شده و از منابع بسیار متنوع و گونه‌گون استفاده برده است. وی برای تکمیل این پژوهش و تحقیق علمی، سالهای طولانی را در افغانستان سپری کرده، و بنا بر وضع دشوار امنیتی در افغانستان، گاهی کار خود را در این زمینه در

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

پاکستان نیز ادامه داده است. این کتاب نخستین اثری است که بصورت اختصاصی از نقش اسلام در اداره امور و سیاست در افغانستان بحث می‌کند، و در حقیقت حوادث تاریخی افغانستان، از اوایل قرن نهم تا اواسط سال ۱۹۹۴ را از دید کاملاً جداگانه و نوین مورد بررسی قرار می‌دهد. در این کتاب خصوصیت نظام قبیلوی در افغانستان و نقش نیروهای قبایلی در انکشاف آن بمثابه نیروی ایجادکننده و تشکل دهنده کنفدراسیون قبایل در زمان ایجاد دولت ابدالی‌ها که در آن تسلط نظامی قبایل پشتون نقش خیلی برجسته داشت، همه جانبه توضیح شده است.

نویسنده کتاب به این عقیده است که میراث افغانستان بحیث دولت قبیلوی بر سوال مشروعیت قدرت که متشکل از قبایل و عناصر مذهبی است تاثیر مهم داشته و هنوز هم دارد، و در سالیان اخیر مفهوم حاکمیت مردم نیز بر این جریان علاوه گردیده است. سوال مشروعیت قدرت، شامل آجندای دوران‌های مختلف از سال ۱۸۸۰ به اینطرف بوده که در قوانین اساسی سالهای ۱۹۲۴، ۱۹۳۱، ۱۹۶۴، ۱۹۷۷ و در قانون اساسی موقت (اصول اساسی) سال ۱۹۸۰ و همچنان اغتشاشهای متعددی که مشروعیت قدرت و مشروعیت زمامدار را بمبارزه طلبیده، انعکاس داشته است.

نویسنده کتاب مدل‌های قدرت را در طی سالهای یاد شده به بررسی گرفته و در آن مدل‌های مشروعیت قدرت مانند «مدل کلاسیک اسلامی»، «مدل دولت قبیلوی» و سایر مدل‌ها یا نمونه‌هایی را که در قوانین اساسی انعکاس داشته توضیح داده است. در حقیقت منازعه و جدال برسر مشروعیت قدرت، اغتشاش و نارامی‌های گروه‌های اجتماعی و جریاناتی که از مشروعیت قدرت جانبداری و یا آن را رد نموده‌اند، در این اثر وسیعاً به بررسی گرفته شده است. وی مشروعیت قدرت را بصورت طبیعی بر جریانات ایدئولوژیک موجود در جامعه ربط داده و مشروعیت را به این عنوان که «مانند زیبایی در چشمان بیننده قرار دارد» تمثیل می‌نماید. بنابراین مشروعیت بازتابی است

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

که هم بصورت رسمی در قوانین اساسی دولت انعکاس یافته، و هم در مبارزه ایدئولوژیک طبقاتی در جامعه، عملی گردیده است.

خانم اولیسن به این عقیده است که دولت مرکزی، مذهب و سیاست در افغانستان همواره با هم پیوند تنگاتنگ داشته‌اند؛ و هر اندیشه و جریان سیاسی که بخاطر کسب حمایت مردم از بیشترین عناصر مشترک عقیدتی و عنعنات مردم که معرف تداوم تاریخی و دیرپای هر اندیشه است، استفاده نبرد، محکوم به شکست است. احزاب سیاسی افغانستان بشمول احزاب اسلامگرا به این مسأله اساسی توجه لازم نکرده‌اند.

خانم اولیسن مینگارد که طبقه متوسط تحصیل کرده که در طول سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بر صحنه سیاسی حاکم بود، در جنبش مقاومت اشتراک محدود داشت. از این رو نمیتوان یکی از لیبرالها و سیاستمداران قبلی را در رهبری مقاومت سراغ نمود. نقش محدود روشنفکران تحصیل کرده «مدرن» در مقاومت افغانستان را میتوان قسماً بحیث نشانه‌ی بی‌اثران ایدئولوژیک و وسیع شدن فاصله در بینش فرهنگی و ارزشها میان نخبه‌گان جدید و بقیه مردم افغانستان تلقی نمود. تجربه مختصر و غیر موفق دموکراسی پارلمانی نیز در بیگانه شدن طبقه متوسط نقش بازی نموده، زیرا در این دوره فرهنگ احزاب سیاسی در افغانستان ریشه نداشت.

خانم اولیسن به این عقیده است که منازعه افغانستان مجزا از افقهای زورآزمایی نظامی آن، یک منازعه ایدئولوژیک بین جریانات فکری مختلف بود. دو «مدعی» اصلی در این میدان، حزب حاکم دموکراتیک خلق افغانستان و اسلامگرایان بودند که هر یک اندیشه‌های ایدئولوژیک را با مشابهت‌های قابل ملاحظه در ساختار، اما متمرکز در اطراف مفاهیم و ارزش‌های مختلف نمایندگی میکردند. زمانی که خود اسلامگرایان بمیدان آمدند تا هژمونی ایدئولوژیک خود را تأمین کنند، جریان فکری آنها از عین ضعف‌های عذاب کشید که حزب دموکراتیک خلق افغانستان از آن رنج می‌برد. زیرا هر دو بجای همگراشدن با هویتها و واحد‌های نامتجانس اجتماعی جامعه افغانستان،

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

آنها را مردود شمردند. هرگاه آرزوی قدرت نتواند با هژمونی ایدئولوژیک که پیش شرط مشروعیت برای هر رژیم است ترکیب گردد، توسل به زور بحیث یگانه بدیل باقی می‌ماند. اسلامگرایان بخش عمده حمایت و پشتیبانی را که از جانب مردم بدست آوردند، «مرهون» حزب دموکراتیک خلق افغانستان می‌دانند.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان پس از آغاز قدرت، مبارزه طبقاتی را بشکل اندیشه طبقاتی مجرد و بدون واسطه (نظریات افراطی حفیظ الله امین) که به فرهنگ، عنعنات و هویت‌های محلی مردم کم بها میداد، در دستور کار روز خویش قرار داد. نتیجه این افراط و زیاده روی این بود که حزب مجبور گردید که از اندیشه‌های اولی خود «برگشت» نماید. بالاخره وقتی رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان بمنظور اعاده اعتبار شخصی خود ناگزیر شدند که به عبارات قومی و قبایلی توسل جویند تا بحیث «مسلمانان خوب» شهرت یابند، لکه‌های قبلی مانع از آن شد تا نتوانند صحنه را تغییر بدهند.

به عقیده نویسنده کتاب، سقوط حزب دموکراتیک خلق افغانستان نه محصول عدم اتحاد آن بود و نه محصول بدتر شدن وضع نظامی، زیرا مخالفین (مجاهدین) آن نیز بیشتر از آن پراکنده بودند، بلکه عامل اساسی سقوط آن شکست در جنگ ایدئولوژیک بخاطر تسخیر «قلب‌ها و مغز‌های» مردم بود.

در میان نویسنده‌های غربی شاید استا اولیسن از جمله معدود کسانی باشد که با وسعت نظر و بدون جانبداری، وهمچنان تحلیل عمیق و همه جانبه، مسایل افغانستان را مورد بررسی قرار داده است. مطالعه این اثر برای علاقمندانی که خواستار آثار سنگین و باوزن اند دلچسپ است.

معمولا در آثار اکثری از محققین و نویسندگان غربی دو کمبود جدی وجود دارد.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

نخست اینکه: استفاده از منابع و مأخذ گونه‌گون و اکثراً ضد و نقیض، گاهی نتیجه‌گیری‌های واقع‌بینانه و تثبیت‌درستی‌ها و نادرستی‌ها را به دشواری مواجه می‌سازد، و حتی برخی از خوانندگان از مطالعه همچو آثار بجایی نمی‌رسند و گمراه می‌مانند. این مشکل دوچندان می‌گردد، مخصوصاً در شرایطی که پای منافع و مقاصد کشورهای متبوع‌شان مطرح باشد، و یا اینکه تفکر و اندیشه‌های خودشان در تحلیل‌ها اثر گذارد و اصل بیطرفی نقض گردد.

دوم اینکه: درک درست روح و روان يك ملت، مخصوصاً ملت‌های آسیایی که دارای بغرنجی‌های مشخص بخود هست، و شناخت عمیق خصوصیات تاریخی، ملی و فرهنگی آنها برای نویسندگان و محققین غربی خیلی‌ها دشوار می‌باشد. این کمبودی‌ها در کتاب خانم استا اولیسن کمتر به نظر می‌رسد، زیرا موصوف بر علاوه اینکه دنمارکی هست انترپولوجیست هم هست.

از نظر این نگارنده، در این کتاب به تأثیر و نقش بُعد خارجی (قدرت‌های بیرونی) در شکل‌گیری و انکشاف حوادث و منازعات در افغانستان بها داده نشده و به آن توجه لازم صورت نگرفته است. در حالیکه در این صد یا دو صد سال اخیر نقش قدرت‌های خارجی در شکل‌گیری مسایل افغانستان خیلی برجسته بوده است.

بگونه مثال دو نمونه بسیار چشمگیر را که در این کتاب نیز مقایسه گردیده، از لحاظ تأثیر گذاری بُعد خارجی آن خیلی فشرده از نظر می‌گذرانیم. یعنی دوره زمامداری امیر عبدالرحمن و دوره زمامداری شاه امان‌الله.

امیر عبدالرحمن ساختار و مدل قبیلوی دولت افغانستان را دگرگون ساخت و آنرا به دولت مرکزی مبدل کرد. وی در تأمین این امر بزرگ از خشونت بیسابقه کار گرفت، و هر نوع مخالفت را با مشت آهنین و بیرحمانه سرکوب کرد. امیر بخاطرگذار از «دولت قبایلی» به «دولت مرکزی» از ضعیف سازی قدرت و نفوذ علما و رهبران قبایل کار گرفت. شخصیت‌های آزادی

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

خواه افغانستان را که در جنگ علیه استعمار برتانیا نقش برجسته داشتند، بدنام و نابود گردانید. چنانچه به دستور امیر میت ملا مشک عالم یکی از آزادیخواهان برجسته تاریخ مبارزات ضد استعماری افغانستان و روحانی برجسته، نبش قبر گردید و استخوانهای وی سوزانده شد تا اخطار به دیگران باشد. «علما» امیر را بحیث کافری که قساوت او به اسلام صدمه می‌زند، نفرین می‌کردند، و صد ها مطلب دیگری که در اینجا نمی‌گنجد. ولی هیچ نیروی مقاومتی در خارج از کشور مخصوصا سرحدات جنوبی و شرقی وجود نیامد. زیرا انگلیسها امیر را در تطبیق سیاستهای وی نه تنها مزاحمت نکردند بل اینکه به وی کمک رسانیدند و نگذاشتند هیچ مشکلی در امر تطبیق سیاستهای امیر ایجاد گردد.

ولی برعکس، برای سقوط شاه امان الله، هر ملای مجنون و بینام و بدنام، و هر لنگ و لاشی را شخصیت دادند، و لاولشکری ساختند تا این شخصیت آزادی خواه و ترقی دوست را که نه تنها در افغانستان محبوب بود که در تمام جهان اسلام به وی، بحیث رهبر بزرگ اسلام نگریسته می‌شد، از وطنش برانند. در حالیکه اکثر ریفورم های دوره امانی سمبولیک و دورنمایی بود و از لحاظ حجم و وسعت و عمق خود با تغییرات بنیادی امیر عبدالرحمن قابل مقایسه نمی‌باشد.

از این دو برخورد چنین نتیجه گرفته میشود که صرف تعلق پذیری و سازگاری این دو شخصیت و یا عدم آن به برتانیا سرنوشتساز گردید، نه هوشیاری و زکات و عمل آنان.

این سناریو یکبار دیگر در جریان دو دهه اخیر تکرار شد. گاهی محققین غربی، با بررسی مسایل افغانستان بصورت مجرد تا حدی پیش می‌روند که این قضاوت بوجود می‌آید که گویا افغانها مردم خیلی متحجر و متعصب اند و سزاوار حکومتی یا رژیم‌هایی مانند طالبان.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

البته این قضاوت کاملاً نادرست است، و در حقیقت مردم افغانستان در مقایسه با سایر ملت‌های مسلمان، بیشتر متجدد و ترقی خواه بوده اند. بنابراین این وظیفه مؤرخین و دانشمندان افغانی است که این عرصه تاریخ افغانستان را بیشتر کاوش کنند و تأثیر بُعد خارجی را در شکلگیری جریان‌های تاریخی این کشور هر چه بیشتر روشن سازند.

قابل تذکر دانسته میشود که با وجود تنوع مطالب، از لحاظ مسایل مورد بحث در کتاب «اسلام و سیاست در افغانستان» و پیچیدگی‌های آن، این اثر به شیوه سلیس و روان از جانب محترم خلیل زمر به فارسی دری برگردانیده شده و موصوف در این امر زحمت فراوان کشیده است. موفقیت هر چه بیشتر وی را در برگردانیدن همچو آثار و کتابهای مفید بزبان فارسی دری آرزو می‌نمایم.

ماه دسمبر سال ۱۹۹۹ مطابق قوس ۱۳۷۸

نظری بر مذاکرات غیر مستقیم جده

دومین دور مذاکرات غیر مستقیم صلح میان طالبان و مخالفان مسلح آنها تحت سرپرستی سازمان کنفرانس اسلامی و به حمایت ملل متحد از تاریخ هشتم تا دهم ماه می در جده پایتخت عربستان سعودی دایر گردید. دور اول این مذاکرات در ماه مارچ سال جاری نیز در جده دایر شده بود. در اجلاس جده بر علاوه ی نمایندگان دو طرف افغانی، نمایندگان از کشور های جمهوری اسلامی ایران، جمهوری اسلامی پاکستان، جمهوری گینی و نماینده سرمنشی سازمان ملل متحد در امور افغانستان نیز اشترک داشت.

معاون وزارت امور خارجه ایران، بنا بر اینکه جمهوری اسلامی ایران در سال جاری ریاست کنفرانس اسلامی را به عهده دارد، از اجلاس جده ریاست نموده و در نخستین دور آن در حالیکه نمایندگان کشور های متذکره و نمایندگان سازمان کنفرانس اسلامی و ملل متحد حاضر بودند، حین مذاکره جداگانه با هیات هایی از طالبان و مخالفین مسلح آنها، با ابراز حمایت کامل از حق خود ارادیت مردم افغانستان، مسایل مربوط به تبادل اسرا، فراهم آوری تسهیلات برای بدست آوردن کمک های بشری، حفظ حق زندگی اهالی ملکی و جلوگیری از عملیات نظامی به مقیاس بزرگ را مطرح و مورد بررسی قرار داد.

بنا بر اظهار کارمند اداره سازمان کنفرانس اسلامی، این دور جلسه اساساً بمنظور بحث بالای مسأله تشکیل دولتی با قاعده وسیع که منجر به قطع جنگ طولانی در افغانستان جنگ زده گردد، اختصاص داده شده بود که البته در صورت موفقیت کار آن، جلسه بعدی به صورت مستقیم و به اشترک رهبران هر دو طرف دایر خواهد شد.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

بعد از ختم این دور مذاکرات، نطق اداره کنفرانس اسلامی اعلام داشت که طالبان و ائتلاف گروه‌های مخالف آن در مورد تبادل اسرا و برقراری آتش بس به توافق رسیدند و هر دو طرف موافقه نمودند که تبادل اسرا را بصورت عاجل از روز دهم ماه می به سرپرستی صلیب احمر بین المللی آغاز می‌کنند. به گفته نطق موصوف هر دو طرف همچنان در مورد باز نمودن همه راه‌های عبور و مرور در مناطق مختلف افغانستان جهت استفاده اهالی ملکی و تامین فعالیت‌های بشر دوستانه توافق نمودند. نطق نامبرده اضافه نموده که از طالبان و ائتلاف گروه‌های مخالف شان تقاضا شده تا سندی که حاوی نکات نظر شان در ارتباط به تشکیل دولتی بر قاعده وسیع که منجر به قطع جنگ طولانی در افغانستان گردد و همچنان تشکیل يك اردو را تهیه و ارایه نمایند. به گفته موصوف قرار است این سند در دور سوم جلسات مورد بررسی قرار گیرد.

آقای جواد ظریف معاون وزارت امور خارجه ایران که مسؤولیت پیشبرد کار مذاکرات غیر مستقیم میان طرفهای متخاصم افغانی را از جانب سازمان کنفرانس اسلامی به عهده داشت، در ختم این دور مذاکرات به نمایندگان رسانه‌های گروهی اظهار داشت که میان طالبان و ائتلاف گروه‌های مخالف شان در ارتباط به آزادی کامل اسرا و تامین عبور و مرور مصون اهالی و کارمندان امداد بشری و جلوگیری از کشتار اهالی ملکی توافقاتی صورت گرفته که میتواند يك اقدام مهم بخاطر ایجاد جوی اعتماد میان دو طرف متخاصم تلقی گردد.

طوریکه ملاحظه می‌گردد، مسؤولین سازمان کنفرانس اسلامی و معاون وزارت خارجه ایران که ریاست جلسات را به عهده داشت در مورد توافقات بدست آمده با صراحت مطالب مشخصی را اعلام داشته اند که در رسانه‌های گروهی به صورت مختصر و با کمی تفاوت به نشر رسیده است.

جالب این است که نمایندگان طرف‌های درگیر افغانی به سرعت، يك بخش اساسی توافقات اعلام شده یعنی توافق در مورد آتش بس را رد کردند. مانند

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

جلسات گذشته، بخصوص جلسه عشق آباد، بدون در نظر داشت اعلامیه‌های رسمی ابلاغ شده و امضاً شده، این به اصطلاح نمایندگان گروه‌های متخاصم افغانی یکبار دیگر چهره دیگری را از خود به نمایش گذاشتند. چهره‌ی که گویا به هیچ قول و قرار و مقوله‌ی ارزش‌قایل نیستند. اوصافی که افغانها در گذشته بخاطر منسوب بودن به آنها افتخار می‌کردند، و برای حفظ آن زیر نام غیرت افغانی خسارات زیادی را متقبل می‌شدند. اصرار به این امر که گویا به قطع آتش بس موافقه نمی‌کنند، خود بیانگر آن است که این گروه‌ها بجز جنگیدن هنری دیگری ندارند و اساساً به همین منظور آموزش و پرورش دیده و رشد یافته‌اند. برای این گروه‌ها منافع ملی و مصالح عالیای کشور ارزشی ندارد.

در شرایط موجود بر علاوه فقر و گرسنگی ناشی از ادامه جنگ جنگسالاران، قهر طبیعت نیز بیداد می‌کند و موجب مرگ ده‌ها هزار انسان شریف این وطن می‌گردد؛ انسانی که هنوز از تیغ بیرحم این جلادان جان به سلامت برده است. بر اساس گزارشهای موسسات بین‌المللی امسال خشکسالی در سر تاسر افغانستان و مخصوصاً در مناطق جنوبی و غربی کشور مانند قندهار، زابل، هلمند، نیمروز و ارزگان، هست و بود صدها هزار هموطن را سخت تهدید می‌کند. براساس ارقام ارایه شده دست کم سه صد هزار خانوار از مناطق مربوط بخویش کوچ نموده‌اند و تاکنون در حدود پنجاه تا شصت درصد مالدارانی در این مناطق از بین رفته و خطر از بین رفتن کامل مواشی نیز وجود دارد.

وضعیت موجود بیانگر يك فاجعه بزرگ ملی است. در چنین وضعیت و شرایط جنگسالاران حاکم بر زندگی و سرنوشت مردم افغانستان با افتخار اعلام میدارند که جنگ را همچنان ادامه می‌دهند و آتش بس نمی‌کنند، زیرا اربابان چنین میخواهند!

در مورد این نیروهای جنگی چگونه باید قضاوت کرد؟
برای شناخت بهتر این نیروهای جنگی بهتر است از یکی از صدها نمونه‌ی

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

که وجود دارد، یکبار دیگر، منحيث مشت نمونه خروار، مطلبی را باز خوانی نماییم. در این اواخر در شبکه بین المللی انترنت در بخش کتابهای مربوط به افغانستان با ترجمه فارسی کتاب مشهور «تلك خرس» مواجه گردیدم که در سرآغاز آن با نقل از کتاب «عرفان صدیقی» چنین نگاشته شده است: " در جوار شاهراه راولپندی متصل سرك پشاور در کنار میدان مسابقات در قبرستان نظامی، اختر عبدالرحمن در خواب ابدی فرو رفته است. تخته نصب شده در بالای قبر شناسنامه وی می باشد. بیشترینه مجاهدینی که از افغانستان می آیند محل تدفین وی را جویا شده و به آنجا می روند. دست دعا را بلند می کنند و با چشمان پر از اشک و چهره های حکایتگر از سپاسگزاری و بدون آنکه پشت به قبر برگردانند عقب میروند و این امتیاز مقبره موصوف است."

بنابراین از نسلی که از چنین خاکستری سربلند کرده و به وسیله داستان اشخاصی ناپاک و آلوده بخون مردم افغانستان همچون اختر عبدالرحمن هایی «کابل سوز» و امثال وی آموزش و پرورش دیده و مسخ شده و چنین برده وار حتی در مقابل قبر آنها گریه و زاری می کند و روگشتاندن از آنرا بی حرمتی تلقی می نماید، چه توقع باید داشت؟!

بر میگردم به نتایج مذاکرات غیر مستقیم جده .

رئیس هیئت مذاکره کننده طالبان به خبرگزاری ها اظهار داشته است که هیئت متذکره مسأله تمدید کار جلسات و همچنان تقبیح مداخلات خارجی در امور افغانستان را بارها مطرح نموده و پیشنهاد کرده که دور بعدی مذاکرات در کابل دایر گردد. (ای اف پی دهم ماه می). جالب این است که هر دو طرف افغانی بر علاوه تمدید کار جلسات، خواهان مذاکرات مستقیم نیز بوده اند.

با وجود این که در گذشته ها ، بارها هیئت های هر دو طرف با هم مذاکرات مستقیم داشته و در مقابل دوربین های عکاسی خبر نگاران رسانه های بین

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

المللی با قیافه‌های آنچنانی ژست گرفته و حتی بطور سمبولیک و به وساطت گرداننده‌ها با هم دست داده‌اند و تبسم کرده‌اند! این پرسش مطرح می‌گردد که چرا مذاکرات جده، بصورت غیر مستقیم پیش برده شده است؟ شاید دقیقتر آن باشد اگر بگوییم که برای آنها اجازه داده نشد تا مسایل خود را رو در رو و مستقیم با هم مطرح نمایند.

گردانندگان اصلی اجلاس غیر مستقیم جده، یعنی پاکستان و ایران که هر دو به حامی و قیم طرفهای درگیر افغانی شهرت یافته‌اند و جنگ بخاطر منافع ملی آنها در افغانستان همچنان ادامه دارد، نمی‌خواستند که این مذاکرات بصورت مستقیم دایر گردد. آنان با اعمال نفوذ حتی مانع اشتراك سایر کشور های مسلمان همسایه افغانستان در این روند نیز گردیدند.

رفتار ناشیانه، ساده لوحانه و گاهی استقلال طلبانه هیئت‌های هر دو طرف در مذاکرات مستقیم و نادیده گرفتن نکات ظریف دیکته شده از جانب حامیان شان و سپس بوجود آمدن سوء تفاهم‌ها و سوء تعبیرها از توافقاتی بعمل آمده که در تمام موارد و بخصوص در اجلاس عشق آباد شاهد آن بودیم، از جمله عواملی‌اند که این دو نیروی جنگی که هنوز از لحاظ سیاسی بسیار خام‌اند، جدا از هم نگهداشته شده بودند تا مطالب اساسی از طریق حامیان شان انتقال داده شده، و حل و فصل گردد. بدین وسیله حامیان خارجی این دو نیروی جنگی از طریق کار جداگانه با هر یک به نتایج مطلوبتر و قابل قبولتر برای خود که در بر گیرنده منافع استراتژیک شان در منطقه باشد، مبادرت می‌ورزیدند.

گفتگوهای حاکم نظامی پاکستان در ایران و به ادامه آن سفرهای سیاسی و امنیتی مسؤولین ارگانه‌های مربوط دو کشور به مراکز یکدیگر نشاندهنده آن است که جمهوری‌های اسلامی ایران و پاکستان زیر نام استقرار صلح در افغانستان، مواضع خود را باهم نزدیک می‌سازند و با استفاده از نام سازمان کنفرانس اسلامی از تشکیل دولت «طالبی - جهادی» حمایت می‌نمایند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

این پروسه در حقیقت در مغایرت کامل با تشکیل و ایجاد دولت ملی و مستقل افغانستان بوده، که از طریق کشورهای ۶ + ۲ و بر پایه فیصله‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد و به بمثابه يك نظام مدنی و سکیولار مطرح می‌باشد.

هر چند در ظاهر امر چنین وانمود می‌شود که گویا این دو جریان موازی باهم پیش می‌روند؛ ولی در حقیقت آن دو در تقابل باهم قرار داشته، و هدف از جریان جده خنثی ساختن جریان دیگر و به تأخیر انداختن روند استقرار صلح پایدار و ایجاد دولت مردمی در افغانستان می‌باشد.

حالا طیف وسیعی از نیروهای مخالف با جریان جده بطور بالقوه وجود دارد که می‌خواهند دست عناصر افراطی مذهبی که از اسلام سواستفاده می‌کنند و آرزومند تقویه نظام افراطی اسلامی در افغانستان اند از گریبان مردم افغانستان کوتاه گردد. چهره واقعی و خیلی زشت نیروهای افراطی اسلامی حالا بطور کامل آشکار گردیده و مردم مسلمان افغانستان از این نیروهای بی‌خدمت شبکه‌های بین‌المللی بنیادگرایی اسلامی قرار دارند، سخت نفرت پیدا نموده است. حاکمیت خشن و بسیار مستبدانه آنان، همچنان شرایط بی‌نهایت دشوار اقتصادی ناشی از این حاکمیت و بی‌تفاوتی قدرتهای بین‌المللی اجازه نمی‌دهد تا مردم بخاطر تأمین خواسته‌های مشروع شان به پا خیزند.

بنابراین این وظیفه جریان دومی یا طیف وسیعی از نیروهای مخالف حاکمیت استبدادی مذهبی است که باید به يك نیروی بالفعل و متحد تبدیل گردیده و وضعیت موجود را در افغانستان به نفع استقلال و آزادی، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی، ترقی و تعالی مردم افغانستان تغییر دهند.

با دروغ و درد که هنوز این طیف وسیعی از نیروهای مخالف حاکمیت استبدادی مذهبی، بنابر عدم درك عمیق شرایط موجود و نیاز مبرم به يك اتحاد وسیع، روی مسایل کوچک عقیده‌تی، سیاسی، شخصی و تأثرات و عقده

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

های ناشی از رفتار های ناهنجار گذشته، یکدیگر را نمی‌پذیرند و از هم فاصله می‌گیرند.

فرهنگ گفت و گو و گفت و شنود سالم و سازنده و رجحان و توجه به مسایل خیلی حاد و مبرم ملی تا هنوز در رفتار و گفتار شمار زیادی از افغانهای وابسته به این طیف که از نیروهای معتدل اسلامی تا طرفداران شاه سابق و نیروهای چپ ملی را در بر می‌گیرد، بطور شاید و باید راه نیافته است.

بنابراین در این برهه خاص زمانی وظیفه‌سکانداران این نیروها است که از نفی یکدیگر اجتناب نموده و در جهت جستجوی راه‌ها و روشهای برابند تا زمینه نزدیکی تمام نیروهای وابسته به این طیف در يك جبهه وسیع مردمی فراهم گردد، و بدین وسیله بر طبق رسوم و عنعنات پسندیده مردم کشور در راه حل و فصل مسایل بغرنج و پیچیده کنونی مدبرانه تصامیم لازم اتخاذ و گام‌های عملی گذاشته شود.

صرف از این طریق آرمانهای انسانی، شرافتمندانه و وطندوستانه مردم افغانستان برای نیل به صلح و ترقی برآورده شده و دست منحوس بیگانگان حریص و متعرض از دامان میهن تاراج شده مان کوتاه می‌گردد.

ماه جون سال ۲۰۰۰ مطابق جوزا ۱۳۷۹

وضع فلاکتبار پناهنده های افغانی

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم از بد حادثه این جا به پناه آمده ایم

(حافظ)

اسامبله عمومی ملل متحد روز بیستم ماه جون را به عنوان « روز جهانی پناهنده » تصویب نموده است. هدف از این تصمیم توجه به وضع رقت بار پناهنده ها، تأمین مکلفیتهای مربوط به آنها از جانب ارگانهای علاقمند به آن و تقویت مساعی مشترك میان سازمانهای بین المللی، بخصوص کمیساری ملل متحد در امور پناهنده ها، حکومتهای کشور های عضو آن سازمان، سازمانهای غیر دولتی و سایر ارگانهای مربوط به این امر، می باشد.

گزارشهای کمیساری ملل متحد در امور پناهنده ها میرساند که از هر ۱۲۰ نفر از نفوس جهان، يك نفر پناهنده است. مجموع نفوس پناهنده ها در سراسر جهان در حدود پنجاه ملیون نفر تخمین گردیده است. به توجه رسانیده میشود که هدف از پناهنده صرف آن شخصی می باشد که برای نجات یافتن از خطری که در کشورش او را تهدید می کند به کشور دیگری پناه می برد، یا به آن توسل می جوید و از آن حمایت می طلبد.

بنابر وضعیت، شرایط و حوادث ناهنجار سیاسی - اجتماعی و همچنان اقتصادی موجود که دامنگیر شمار زیادی از کشورهای عقب نگهداشته شده و کمتر انکشاف یافته گردیده، به تعداد پناهنده ها، روز تا روز افزایش بعمل آمده است. چنانچه مجموع نفوس پناهنده ها در اواخر دهه هفتاد رقم دو ملیون نفر را تشکیل میداد، در حالیکه این رقم در سال ۱۹۹۵ به ۲۷ ملیون نفر بالغ گردید که شمار زیاد از آنها با بهتر شدن وضعیت در کشور اصلی، دوباره

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

بوطن خود عودت نموده‌اند. در سال ۲۰۰۰ مجموع نفوس پناهنده‌ها در حدود ۲۲ میلیون نفر تثبیت شده است. بر علاوه طی این مدت در حدود ۲۰ تا ۲۵ میلیون نفر از محلات اصلی بودباش خود بیجا شده‌اند، بدین معنی که محل سکونت خود را به اجبار ترك گفته ولی وطن خود را ترك نداده‌اند.

مردم ستم‌دیده افغانستان نیز در جریان ۲۲ سال اخیر از اثر زجر، شکنجه، تعقیب و ترس از دست دادن جان، حیثیت و شرف خود و همچنان ادامه جنگ‌های خانمانسوز و سرانجام قحطی و خشکسالی سه سال پیهم اخیر، ناگزیر به فرار از کشور آبی خود گردیده‌اند. پناهنده‌های افغان با شماری در حدود چهار میلیون نفر، بلندترین رقم را از يك ملت، در مجموع نفوس پناهنده‌های جهان تشکیل می‌دهد. افغانستان، این عقبمانده‌ترین کشور جهان، من حیث قریبانی منافع آزمندان سیاسی و رقابت‌های بین‌المللی قدرتهای بزرگ جهانی و منطقه‌یی، در پهلوی بدست داشتن مقام بزرگترین صادرکننده مواد مخدر و بزرگترین مرکز تهدیدکننده دهشت افگنی یا تروریستی بین‌المللی، همچنان بحیث بزرگترین صادرکننده پناهنده نیز شناخته شده است. دو میلیون پناهنده افغان در پاکستان، يك ونیم میلیون در ایران و هزاران دیگر در سایر کشورهای همسایه و جهان، بطور رقت‌باری بود و باش دارند.

شمار زیادی پناهنده‌های افغان در کشورهای اروپایی نیز سکونت دارند. بر اساس ارقام ارائه شده، تنها در جرمنی به تعداد هفتاد هزار پناهنده افغان زندگی می‌کنند که به تناسب سایر کشورهای غربی، بلندترین رقم افغانها در يك کشور غربی را می‌سازد. صرف در شهر هامبورگ به تعداد بیست هزار افغان اقامت دارند. بر اساس ارقام منتشر شده از جانب اداره امور خارجی‌های دنمارک (نشریه ماه اپریل سال ۲۰۰۱)، سطح آمد افغانهای پناهنده در دنمارک از سال ۱۹۹۱ الی سال ۲۰۰۰ به ترتیب زیر سیر صعودی داشته است:

- سال ۱۹۹۱ - ۷۵ نفر

دیدگاه ها - تحلیل ها و رویدادها

- سال ۱۹۹۲ - ۱۲۵ نفر
- سال ۱۹۹۳ - ۱۷۳ نفر
- سال ۱۹۹۴ - ۱۸۰ نفر
- سال ۱۹۹۵ - ۲۶۸ نفر
- سال ۱۹۹۶ - ۲۳۹ نفر
- سال ۱۹۹۷ - ۲۶۲ نفر
- سال ۱۹۹۸ - ۳۳۲ نفر
- سال ۱۹۹۹ - ۵۳۴ نفر
- سال ۲۰۰۰ - ۱۳۴۰ نفر.

طوری‌که ملاحظه می‌گردد این تعداد - از ۷۵ نفر سال ۱۹۹۱ تا ۱۳۴۰ نفر سال ۲۰۰۰ - رشد بسیار سرسام‌آوری را نشان داده و درحقیقت به همان پیمانۀ خود بیانگر بدترشدن تدریجی و سیستماتیک وضعیت در افغانستان، در جریان این سالها میباشد. افزایش سرسام‌آور در سیر صعودی پناه‌جستنی افغانها در تمام کشورهای غربی، بنابر دلایلی که در بالا تذکار یافت، به همین شدت بوده است.

وضع پناهنده‌های افغان در پاکستان و ایران که بیشترین جمعیت افغانها در آن کشورها اقامت دارند، فلاکت‌بارتر و سرشار از نکبت و ذلت‌گردیده است.

طی آغاز بحران در افغانستان، بنابر تعقیب سیاستهای اختناق و ترور، در اواخر دهه هفتاد میلادی به نحوی مهاجرت اجباری مردم افغانستان و ترك

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

سرزمین آبیی‌شان آغاز یافت. حکومت پاکستان که در کمین نشسته بود و همواره از سیاستهای نسبتاً خصمانه حکومت‌های افغانستان رنج می‌برد و تمامیت ارضی خود را در مخاطره می‌دید و رژیم جدید را نیز در همان خط و حتی جدی‌تر مشاهده می‌کرد، از این وضع استفاده شایان نموده و از ورود افغان‌های پناهنده با گرمی استقبال کرد.

با بحرانی شدن هرچه بیشتر وضعیت سیاسی - اجتماعی افغانستان ناشی از مداخله نظامی شوروی و شدت یافتن فعالیتهای نظامی مخالفان رژیم به حمایت، تمویل، تسلیح و آموزش آنها توسط ارگانهای معین استخباراتی و نظامی کشورهای مختلف، بخصوص ایالات متحده امریکا که حریف پر قدرت جهانی خود را در تلك میدید، موج مهاجرت از کشور هر بیشتر گسترش می‌یافت. باید به توجه رسانید که بر علاوه شدت یافتن جنگ مسلحانه و گرم، جنگ روانی و طرح این مسأله که گویا در افغانستان رژیم کفر حکمفرما است، یعنی این کشور دارالکفر است، مردم بی اطلاع و ناآگاه روستاها و محلات کشور را منحنیث مکلفیت دینی مجبور می‌ساختند که افغانستان را ترك بگویند. با آنهایی که حاضر نمی‌شدند وطن خود را ترك کنند منحنیث همکار رژیم «کمونیستی» برخورد خیلی خشن و ظالمانه صورت می‌گرفت. آنها مردان محل را می‌کشتند، خانه‌های مردم را به آتش می‌کشیدند و زن و فرزندان آنها را به کنیزی می‌بردند.

بدین ترتیب سیل عظیم مهاجرت اجباری مردم مظلوم افغانستان روز تا روز پردامنه تر شد. خانواده‌های افغان در اردوگاه‌های از قبل آماده شده به گروگان تبدیل می‌شدند و فرزندان‌شان به اجبار تحت آموزش سیاسی و نظامی قرار می‌گرفتند و به جبهات جنگ برادرکشی و غارت وطن اعزام می‌گردیدند.

بعد از آن که این وظیفه و رسالت بر طبق پلانه‌های از پیش تنظیم شده استراتژیک به پایان رسید و حریفان حریص و طماع به فتح و ظفر نایل گردیدند، توجه به مهاجران و پناهنده‌ها نیز دیگر رنگ باختند و از اهمیت و

دیدگاه ها - تحلیل ها و رویدادها

اعتبار افتیدند. آن همه هیاهو زیر نام حقوق بشر و برادری اسلامی نیز به خاموشی گرایید و جای آن را چماق، زندان، زجر، شکنجه و اذیت گرفت. آنچه که امروز با پناهنده های افغانی در کشورهای همسایه و سایر کشورها صورت می گیرد.

پناهنده های افغانی بدترین روزگار دوران پناهندگی خود را در کشور های همسایه از سر می گذرانند. دروازه های این کشورها به روی آنهايي که هنوز هم بنابر ادامه جنگ ، فرار دادن اجباری ، قحطی و خشکسالی ناگزیر وطن خود را ترک می گویند، بسته شده است و در داخل این کشورها نیز تمام امکانات حد اقل زندگی را از آنان گرفته اند و آنها را مورد تعقیب و آزار جدی قرار می دهند و مجبور به بازگشت اجباری می سازند.

در پاکستان به بهانه اعمار ساختمانهای جدید، اردوگاه های مهاجرین را می بندند و تخریب می نمایند. کمپ ناصر باغ که در مورد آن داستانهای تراژیک فراوانی شنیده شده، همین اکنون تحت این عملیه قرار گرفته است. افغانهای پناهنده از تاریخ اول جولای سال جاری به ترک این کمپ آغاز نموده اند. برای آنهايي که کلبه های شان تخریب می گردد نه محل جدید تعیین شده و نه به آنها جبران خسارت داده می شود. کمپ ناصر باغ زمانی از جمله کمپهای نمونه بود که حتی برخی زعما و شخصیتهای کشورهای حامی جهاد به شمول مارگریت تاجر صدر اعظم وقت انگلستان نیز از آن کمپ بازدید نموده بود.

شمار زیادی از افغانها خودسرانه توسط ارگانهای امنیتی پاکستان به بهانه های گوناگون زندانی می شوند، کارتهای شناسایی شان از نزد شان گرفته می شود و بصورت اجباری و دسته جمعی از پاکستان خارج ساخته می شوند. شمار زیادی از افغانهای سرشناس در ظاهر امر توسط اشخاص نامعلوم به قتل رسانیده شده اند و قاتلین هرگز گرفتار نشده اند. برای آنعده افغانهای که در بازار کار به نحوی روزگار به سر می برند و حتی آنهايي که در عرصه صنایع دستی، تجارت و ترانسپورت مبالغ بزرگی را سرمایه گذاری نموده اند، موانع جدید و کمرشکن وضع گردیده است. حتی آنها مجبور ساخته می

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

شوند که محل کار خود را از شهر‌ها به سایر گوشه‌های کاملاً نامصون انتقال بدهند. با پخش آوازه‌های متنوع در ارتباط به گرفتاری افغانها و اخراج آنها، از يك طرف محیط ترس و وحشت را در میان افغانها حکمفرما می‌سازند و از جانب دیگر ارگانهای فاسد امنیتی از خون و عرق افغانها جیب‌های خود را پر میکنند. در چنین فضای پر از ترس و وحشت گاهی افغانهای پناهنده جرئت نمی‌کنند که حتی برای گدایی از کلبه‌ها و خیمه‌های محقر و پوسیده خویش بیرون آیند و لقمه نان خشکی برای فرزندان و یتیمان معصوم و گرسنه خود بدست آورند.

بر اساس گزارش مورخ سی جون سال جاری سازمان عفو بین‌المللی، پلیس اسلام‌آباد در قتل يك نفر پناهنده افغان بنام صلاح الدین صمدی دست داشته است. گزارش می‌رساند که دو پلیس وی را با برادر و دو نفر از اعضای فامیل وی در ۱۵ ماه جون متوقف ساخته و از آنها مبلغ ۱۵۰ دالر امریکایی مطالبه نمودند. چون آنها چنین پولی را نداشتند بنابراین نتوانستند آن را به پلیس تادیه نمایند. پلیس آنها را به شدت مورد لت و کوب قرار داده و صمدی را که در ناحیه سر خود سخت ضربه دیده بود از موتر در حال رفتار، بیرون می‌اندازند. موصوف بعد از سپری شدن دو روز در حال کوما به تاریخ ۲۷ جون وفات می‌نماید. سازمان عفو بین‌المللی در گزارش خود می‌افزاید که پلیس پاکستان، افغانها را در جاده‌ها و کوچه‌ها متوقف ساخته و از آنها پول مطالبه می‌نماید. کسانی که توانایی پرداخت دارند و پول را می‌پردازند آزاد می‌شوند و آنهایی که توانایی پرداخت پول را ندارند مورد لت و کوب شدید قرار گرفته و در صورتی که فامیل آنها نیز نتوانند پول مطالبه شده را بپردازد، پس از سپری نمودن مدتی در زندان از کشور اخراج می‌گردند. در گزارش آمده است: چنین معلوم میشود که حکومت پاکستان به پلیس آن کشور در اخذ پول و گرفتاری افغانهای پناهنده و اخراج آنها از کشور دست باز داده است، و این حکومت از تأمین امنیت و مصونیت افغانهای پناهنده خودداری می‌نماید.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

در مورد فاجعه عظیم افغانهای پناهنده در کمپ خودساخته جلوزی چه باید گفت؟

در حدود هشتاد هزار افغان، بیشترین از باشندگان شمال کشور، پس از اشغال مناطق شان توسط نیروهای طالبان بر اساس پالیسی تصفیه قومی، مجبور ساخته شدند که محل سکونت خود را ترك بگویند و به پاکستان فرار نمایند. این پناهنده‌ها که بنابر گزارش موسسات بین‌المللی اکثراً اطفال، زنان و پیرمردان اند در يك منطقه خشك، بی آب و علف، در زیر آفتاب سوزان که درجه حرارت در آنجا بیشتر از پنجاه درجه سانتی‌گراد می‌رسد، در زیر خریطه‌های پلاستیکی زندگی می‌کنند. حکومت پاکستان نمی‌گذارد که آنها از این منطقه خارج شوند و همچنان نمی‌گذارد که كمك‌های موسسات بین‌المللی به این آواره‌گان برسد. بیشتر از ده ماه می‌شود که کمیساری ملل متحد در امور پناهندگان با حکومت پاکستان در ارتباط به چگونگی و نحوه كمك به این آواره‌گان در حال مذاکره است! از نتایج مذاکرات چنین معلوم می‌شود که بعوض ارسال كمكهای عاجل و اضطراری بشری، موافقه نموده‌اند تا هیئتی را تعیین نمایند که وضعیت این آواره‌گان را مطالعه و بررسی نموده و آن عده بی‌را که مستحق مساعدت‌اند در محل دیگر انتقال داده و متباقی را دوباره به افغانستان اعزام نمایند!؟

چنین برخورد با چنان فاجعه عظیم بشری را چگونه باید توجیه نمود؟!

به تعداد ده هزار افغان آواره‌بی که در یکی از جزایر دریای آمو در سرحد تاجکستان علف می‌خورند و برای شان اجازه داده نمی‌شود که داخل تاجکستان شوند نیز به عین مشکل آواره‌گان جلوزی قرار دارند. کمیساری ملل متحد در امور پناهنده‌ها و مقامات حکومت تاجکستان بنابر این بهانه که گویا شماری از افراد مسلح نیز در میان این پناهنده‌ها می‌باشند از كمك و مساعدت خودداری می‌نمایند. این آواره‌گان مجبور‌اند با مصرف علف و ریشه نباتات، در هوای خیلی داغ، به نحوی به زنده‌گی خود ادامه دهند و شاهد مرگ نابهنگام و زودرس فرزندان خود باشند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

برای بیجا شدگان در داخل کشور که عمدتاً در هرات، مزار شریف، قندز، کابل و ننگرهار که در حدود يك ميليون نفر را تشکیل می دهند، مساعدت های ضروری بشری صورت نمی گیرد و دسترسی به حد اقل مواد غذایی و معیشتی برای آنها میسر نیست.

ادامه جنگ خانمانسوز تحمیلی ناشی از مداخله صریح همسایگان حریص، عواقب ناشی از این جنگ، ظلم و استبداد بیکران حکمرانان بیرحم، خشکسالی و قحطی، همه دست به دست هم داده تا ریشه این ملت را از خاک وطن برکنند. افغانهای که به آب و خاک وطن فقیر و نادار خود دل بسته بودند و همه مشکلات و سختی ها را تحمل می کردند، مجبور می گردند که آن را ترك بگویند و آنهایی که ترك نموده اند تحت فشار های گوناگون مجبور می شوند که دوباره به وطن خویش بر گردند؛ گو این که، این ملت را در میان دو سنگ آسیاب قرار داده اند. آنها میخوانند بدین وسیله افغانهای مغرور، سربلند و آزاده را به يك ملت ذلیل، شکسته، محتاج و خوار مبدل سازند.

گاهی به هر انسان با احساس این تصور دست میدهد که هدف از اعزام هیئت های گوناگون از سازمانهای بین المللی و کشورهای «دوست» به مناطق مختلف افغانستان، جستجوی راه های حل مسائل و معضلات بشری موجود در کشور نبوده، بل شاید هدف از آن، ایجاد و شدت بخشیدن این جنگها بوده باشد. در غیر آن اعزام هیئت سروی به دوزخ جلوزی و تفکیک مستحق و غیر مستحق را جز بهانه گیری و شدت بخشیدن به رنج و عذاب مردم بلاکشیده، چگونه میتوان توجیه کرد؟ و امثال اینها. شاید آنها میخوانند بدین ترتیب مطالعه نمایند که این فاجعه به همان عمق و هدف مطلوب که خود توقع دارند، رسیده است و یا خیر؟ و یا ببینند که چه وقت این ملت مغرور واقعاً مضمحل می گردد و برای رسیدن به این هدف شوم، بیشتر از آن چه کرده اند بکنند تا به این عملیه سخت ننگین و غیر انسانی سرعت بخشیده شود.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

در چنین اوضاع و شرایط، بی تفاوتی نسبت به مردم و وطن و نادیده انگاشتن تمام عمق و پهنای این فاجعه و نه شنیدن صدای ضجه و ناله هزاران هزار افغان آواره و در بدر، مخصوصاً از جانب آن عده روشنفکرانی که سنگ وطن و مردم را به سینه می زدند و امروز از نعمات زندگی در غرب لذت می برند و از سرخوشی ناشی از آن ، همه چیز را فراموش کرده و خاتمه یافته تلقی می نمایند، خیانتی هست عظیم و نابخشودنی.

آیا وقت آن نرسیده است که از جنگهای زرگری و چاق نمودن اختلافات کوچک و جزیی بگذریم و گروه گروه و دسته دسته دروازه های سفارت های کشور های همسایه و متعرض در امور افغانستان و همچنان نهاد های بین المللی بی تفاوت در امر پناهنده ها را با شدت بکویم و صدای اعتراض آن همه رنجها و غصه ها را بگوش جهانیان برسانیم ؟

ماه جولای سال ۲۰۰۱ مطابق سرطان ۱۳۸۰

حقوق بشر و آزادی‌های اساسی انسان

طرح مسأله

در ارتباط به حقوق بشر و تأمین آزادی‌های اساسی انسان در جوامع متفاوت بشری آثار بیشماری نگاشته شده و اسناد فراوانی ثبت گردیده است. این مسأله بخصوص در رسانه‌های گروهی افغانها در داخل و خارج کشور نیز به نحوی مورد مباحثه قرار گرفته و گوشه‌های از آن با دیدگاههای متفاوت، ناهمگون و متناقض بازتاب یافته است. در طرح‌های پیشنهادی تمام نهادهای سیاسی - چپ، میانه و راست - بر تطبیق اعلامیه جهانی حقوق بشر همچنان تأکید و پافشاری بعمل می‌آید. از جانب دیگر مسأله تسوید و تصویب قانون اساسی جدید افغانستان نیز مطرح است. بنابراین برای درک بیشتر این واژه با اهمیت تاریخی، سیاسی و حقوقی، با استفاده از یادشتهای قبلی و اسناد سازمان ملل متحد، مطالب زیر به توجه رسانده می‌شود.

پسمنظر تاریخی

تا آنجا که انسان به یاد دارد - از دورترین گوشه‌های تاریخ کهن تا امروز - تفکر و اندیشه‌اندیشمندان بزرگ ادوار مختلف تاریخ را که به مردم می‌اندیشیدند، رفع ظلم و ستم و تأمین عدالت اجتماعی، انصاف و دادگری، البته در مقیاس و حدود معین و متفاوت، و با در نظر داشت شرایط مشخص اجتماعی و تاریخی و رشد نیروهای مولده در جامعه، تشکیل می‌داده است.

اندیشمندان مردمدوست مشرق زمین در این راستا و در امر روشنگری مانند کفوسیوس، لایوتسه، بودا و زردشت پیشتانز و پیشگام بوده و صدای بی‌ترس و رسای خویش را در همه جا، حتی در دربار سلاطین بسیار مستبد و

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

خودکامه، بلند می‌نمودند و آنها را از ظلم و تعدی برحذر می‌داشتند و اخوت و برادری، انصاف و عدالت را توصیه می‌کردند. صدها اندیشمند مردم دوست دیگر، این راه پر مخاطره را با شهامت طی نمودند و مانند فردوسی‌ها حماسه‌های داد آفرینند و در آنها قهرمانان مردمی همچون رستم‌ها و سهراب‌ها را می‌ستودند و آثار فناپذیر خود را به سلاطین مستبد عرضه می‌داشتند.

اندیشمندان بزرگ تاریخ ما، در بیان حقایق و خدمت به مردم، با ثبات و ایمان خلل ناپذیر، همچون "حلاج"‌ها تا پای کنده ساطورزن بی رحم و جلاد خون آشام، بی ترس پیش می‌رفتند و وحشتناکترین ستم را متحمل می‌شدند؛ و یا مانند "حسنک"‌ها در میدان سنگسار خلیفه، مردانه می‌ایستادند و از جان شریف خود می‌گذشتند؛ ولی از حقیقت و درستی اندیشه خود انکار نمی‌کردند. آنان بدین وسیله مشعل دادخواهی را زنده نگه می‌داشتند.

اندیشمندان بزرگ تاریخ ما، بنی آدم را اعضای یکدیگر میدانستند و به سلاطین هوشدار میدادند که اگر عضوی از اعضای جامعه را روزگار بدر آورد، سایر اعضا قرار نمی‌گیرند و در مجموع ملت و کشور متضرر می‌شوند؛ و در نتیجه زمامدار نیز سر خود را در این راه برباد میدهد. آنان مانند سعدی شیرین سخن، بدین ترتیب تصویر جالب و هوشمندانه‌یی از طرز و نحوه زندگی اجتماعی و ضرورت تأمین عدالت اجتماعی و ایجاد جامعه سالم برمی‌کشیدند که تا امروز کسی بهتر از آن نگفته است.

بنی آدم اعضای یکدیگر اند که در آفرینش زیک گوهر اند
اگر عضوی بدر آورد روزگار دیگر عضوها را نماند قرار
تو کز مهنت دیگران بیغمی نشاید که نامت نهند آدمی

خصوصیت نظم حاکم در جامعه، که عمدتاً بر بیدادگری و ستمگری استوار بود و غرور قدرت و خودکامگی امرا و سلاطین اجازه نمی‌داد تا نصایح اندیشمندان مردم دوست به کرسی نشینند و جامعه عمل پویند. این آرزومندی

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

های خیرخواهانه و بشردوستانه همواره بی‌جواب می‌ماند و نظام مسلط بر جامعه همچنان بر ظلم و تعدی خود ادامه می‌داد. در نتیجه برخ بزرگی از ملت‌ها به خاک و خون کشانیده می‌شدند و همه هستی خویش را بر باد می‌دادند.

در این راستا، با الهام از اندیشمندان بزرگ تاریخ، مبارزین و قهرمانان مردمی با بسیج صدها هزار توده تحت ستم، علیه نظم غیر عادلانه و بیدادگرانه برخاسته‌اند و قیام کرده‌اند تا دستگاه ظلم و ستم را از میان بردارند و عدالت و انصاف را برقرار سازند. آنان همچون بابک‌ها، مزدک‌ها و ابومسلم‌ها حماسه‌ها آفریدند. در جریان تاریخ مبارزات قهرمانانه مردم، بخاطر تأمین عدالت و انصاف و ایجاد نظم عادلانه، صدها هزار مبارز آگاه و نستوه، و ملیونها انسان زحمتکش و با درد جانهای عزیز خود را بطرز فجیعی از دست داده‌اند. در نتیجه این قربانیهای بزرگ، آنچه بدست آمده به زودی محو گردیده و جای یک دستگاه مستبد را به نحوی دیگر، دستگاه مستبد دیگری گرفته و در حقیقت حرکت تاریخ در این مسیر را خیلی مغلق و پیچیده ساخته است.

جریان مبارزه تاریخی انسان زحمتکش بخاطر تأمین عدالت اجتماعی خیلی طولانی، پررنج و عذاب بوده و بخش قابل ملاحظه از دست آوردهای ناشی از این مبارزات به سرعت از بین رفته است. اگر سلاطین و زمامداران مستبد با دستگاه جور و ستم شان از بین رفته‌اند، در عوض سیستم بیدادگرانه دیگری سر بلند کرده است و ستمگری همچنان ادامه یافته است. ستمگری با دستگاه ستمگری پیش رانده شده و پس از کوتاه مدتی جای آن را ستمگر دیگری گرفته است. توده‌های مردم که سنگ زیرین آسیای جامعه را می‌سازند همچنان با فشار و نابرابری‌ها مواجه بوده و به زندگی پر رنج و الم خویش ادامه داده‌اند. گویا تاریخ به نحوی تکرار گردیده است.

بخاطر تسکین دردها و آلام مردم، ناشی از ظلم و بیدادگره دستگاه ستمگر، ادیان و مذاهب نیز به گونه‌ی سهم گرفته و بالای زخمهای آنان مرحم گذاشته‌اند. چنانچه مسیحت با قرار دادن مسیح در معرض بدترین رنجها و حتی

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

مرگ به این ادعا پاسخ داده و وعده میدهد که در قلمروی "ملکوت" بیعدالتی جبران می‌شود. سایر ادیان و جوامع دیگر نیز عدالت را به نفع یک قدرت واحد به آینده وعده می‌دهند و مدینه فاضله را پیش می‌کشند. گو این که خوی شریر انسان همواره بر وی و بر زمین حاکم بوده است؛ و انسان شایستگی و فضیلت آن را ندارد که بتواند عدالت را در زمین تأمین کند و از نعمات آن حاصل رنج و زحمت خویش منصفانه استفاده کرده و لذت برند.

مبارزه انسان بخاطر استقرار عدالت و آزادی شباهت به داستان "سیزیف" قهرمان اساطیری دنیای قدیم دارد که خدایان وی را محکوم کرده بودند که مدام صخره بی را تا قله کوهی بغلتاند. از آنجا، سنگ با وزنی که داشت پایین می‌افتاد و سیزیف ناگزیر می‌شد تا آن را بارها و مداوم به قله کوه بغلتاند و از این تلاش دست بر ندارد. خدایان به دلایلی پی برده بودند که هیچ تنبهی وحشتناکتر از کار بیهوده و بی امید نیست. عظمت سیزیف در آن است که می‌دانست صخره باز پایین می‌گلتد، ولی نا امید نمی‌گردید و به مبارزه خود ادامه می‌داد. این افسانه می‌تواند تصویری از زندگی بشر و مبارزه تاریخی وی بخاطر تأمین عدالت و آزادی را به نمایش گذارد.

متفکرین بزرگ مشرق زمین و از آنجمله کشور باستانی ما در مبارزه بخاطر انسان و استقرار عدل و داد، همواره سنگ سنگین مبارزه علیه بی عدالتی و آزادی خواهی را بدوش کشیده اند و از انجام این امر بزرگ و کار بس عظیم در طی قرون متمادی و تا اکنون، نا امید نبوده اند، و این وظیفه سترگ را همچنان ادامه میدهند.

بعد از سده‌ها، مبارزه طولانی انسان بخاطر آزادی و عدالت، سرانجام این حق در یکی از کشورهای نوبنیاد شکل قانونی یافت. قانونی انگاشتن آزادی های اساسی انسان در اعلامیه‌ها و اسناد مربوط به حمایت از حقوق اساسی بشر از اواخر قرن هژدهم به اینسو در اعلامیه‌ها و اسناد تقنینی کشورهای نیمکره غربی انعکاس دارد.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

منشور حقوق بشر سال ۱۷۷۶ ایالت ورجنیای امریکا، نخستین سند قانونی است که متضمن حمایت از حقوق بشر می‌باشد. پس از آن اعلامیه استقلال امریکا در سال ۱۷۷۶، متمم‌های قانون اساسی ایالات متحده امریکا سال ۱۷۹۱ و اعلامیه حقوق بشر در ۲۶ ماه اگست سال ۱۷۸۹ انقلاب کبیر فرانسه، به ترتیب به عنوان اسناد بنیادی، از اهمیت خاص تاریخی در حمایت از حقوق بشر بشمار می‌روند.

برای آگاهی بیشتر، برخی مواد اسناد قانونی یاد شده در بالا، بصورت فشرده بازنویسی می‌گردد.

به موجب ماده یک منشور حقوق بشر سال ۱۷۷۶ ایالت ورجنیای امریکا، کلیه انبای بشر به حکم طبیعت آزاد و مستقل بوده و حقوق ذاتی خاص دارند که نمی‌تواند طی هیچ نوع قرارداد اجتماعی از آن محروم شوند. کلیه اختیارات و قدرت حکومت از آن مردم بوده و از مردم ناشی می‌گردد. حکومت برای خیر و صلاح عامه و حمایت و ایمنی آنان بوجود آمده است.

اعلامیه استقلال ایالات متحده امریکا نیز نمونه دیگری است در این زمینه که فلسفه و محتوای آن مشابه و متأثر از منشور فوق می‌باشد. اعلامیه حقوق بشر فرانسه وجوه مشترک بسیاری با قوانین اساسی ایالات متحده امریکا داشته و متأثر از آنها بوده است.

ماده اول این اعلامیه می‌گوید: "افراد بشر مساوی و آزاد به دنیا می‌آیند و از این رو بالطبع بایستی در تمام عمر خویش از آزادی و مساوات بهره مند گردند."

در ماده دهم آمده است که: "عقاید سیاسی و مذهبی و فلسفی و غیره آزاد است، مشروط به این که ابراز این عقاید مخل نظم عمومی نشود. اشخاص می‌توانند عقاید و نظریات خویش را بوسیله مطبوعات منتشر ساخته و در مجامع اظهار دارند."

اعلامیه جهانی حقوق بشر

محتوای اسنادی که در بالا نگاشته شد، بعداً در جریان مبارزات طولانی مردم، بخاطر تحقق حقوق انسانی‌شان، در قوانین اساسی برخی از کشورهای غربی به تدریج در نظر گرفته شد؛ ولی پس از سپری شدن یک صدوپنجاه سال پس از نشر اعلامیه حقوق بشری انقلاب کبیر فرانسه و در حقیقت با ایجاد سازمان ملل متحد، در یک سند حقوقی بین‌المللی یعنی **منشور سازمان ملل متحد**، برای نخستین بار بازتاب یافت. در این سند، مسأله اشاعه، تشویق و احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه، بدون تمایز از نظر نژاد، جنس، زبان و مذهب مدنظر گرفته شده است.

از آنجا که تعریف مشخصی از "حقوق بشر و آزادی‌های اساسی" در منشور ملل متحد وجود ندارد، ارزش اجرایی این مواد و در نتیجه وظایف حقوقی کشورها در این مورد مشخص نگردیده است. حتی برخی مؤلفین معروف حقوق بین‌الملل عقیده دارند که هیچ وظیفه مشخصی در این زمینه از طریق منشور به عهده کشورها گذاشته نشده است. با این وصف حد اقل تعریفی که بر طبق رسوم بین‌المللی میتوان از اصطلاح "حقوق بشر و آزادی‌های اساسی" مندرج در منشور نمود و نتیجه گرفت که مراعات آن، وظیفه کشورهای عضو ملل متحد است، مربوط می‌شود به مراعات **حق زندگی، آزادی و مساوات**.

بمنظور مشخص نمودن تعریف "حقوق بشر و آزادی‌های اساسی" و تحت فشار افکار عامه جهانی، سازمان ملل متحد کمیسیون حقوق بشر را ایجاد نمود و بر اساس پیشنهاد این کمیسیون، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در دهم دسمبر سال ۱۹۴۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر را تصویب کرد.

اعلامیه جهانی حقوق بشر بدون آن که بصورت یک سند حقوقی درآید و برای دولتها الزام آور باشد به تاریخ دهم دسمبر سال ۱۹۴۸ به عنوان آرمان مشترک کشورهای عضو سازمان ملل متحد به شکل قطعنامه مجمع عمومی

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

آن سازمان به تصویب رسید. قطعنامه‌های مجمع عمومی از لحاظ حقوقی برای کشورها، حکم توصیه را دارا بوده و مراعات آن برای آنها الزام آور نیست. این اعلامیه دارای یک مقدمه و سی ماده می باشد که مواد آن را میتوان به چند بخش به شرح زیر تقسیم نمود:

اول - مواد مربوط به حقوق مدنی: مانند حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی، آزادی فکر، وجدان و مذهب، آزادی عقیده و بیان، مساوات و برابری از لحاظ حقوق و آزادی‌ها بدون هیچگونه تمایز از حیث نژاد، رنگ پوست، زبان، جنس، مذهب، عقیده سیاسی و یا هر عقیده دیگر، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت و یا هر موقعیت دیگر، داشتن شخصیت حقوقی در همه جا به عنوان یک انسان در مقابل قانون، مساوات در برابر قانون و برابری در برخورداری از حمایت قانون، حق رجوع به محاکم ملی حایز صلاحیت در برابر اعمالی که حقوق فرد را نقض میکند، حق تشکیل خانواده و لزوم رضایت کامل و آزادانه زن و مرد در ازدواج.

دوم - مواد مربوط به حقوق سیاسی: مانند حق داشتن تابعیت، حق اشتراک در اداره کشور خود، حق شرکت در مشاغل عمومی کشور (مشروط به داشتن شرایط لازم) ، حق شرکت در انتخابات عمومی و حق انتخاب شدن.

سوم - مواد مربوط به آئین دادرسی: مانند حق هر فرد از لحاظ این که دعوای مربوط به او به وسیله دادگاه مستقل و بیطرف بطور منصفانه و علنی و با رعایت کلیه تضمینهای لازم که برای دفاع از او مورد رسیدگی قرار گیرد. حق متهم به ارتکاب جرم به این که تا تقصیر او قانوناً از طریق حکم دادگاه، قطعی نگردیده، بیگناه محسوب می شود. بری بودن هر کس از محکومیت به علت انجام یا عدم انجام عملی که در هنگام ارتکاب آن، عمل از لحاظ قانون جرم شناخته نمی شده است.

چهارم - حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی: مانند حق تأمین اجتماعی، حق کار کردن، حق انتخاب آزادانه شغل، حق دریافت اجرت مساوی با

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

دیگران در مقابل کار مساوی بدون هیچگونه تبعیض، حق فرد در دریافت مزد منصفانه و رضایت بخش در مقابل کار خود که زنده گی او و خانواده اش را موافق شئون انسانی تأمین نماید، حق شرکت در اتحادیه های کارگری برای دفاع از منافع صنفی خود، حق استفاده از اوقات استراحت و فراغت، حق داشتن حد اقل زندگی که بتواند سلامت و رفاه خود و خانواده اش از حیث خوراک و مسکن و بهداشت و خدمات لازم اجتماعی را تأمین نماید، حق برخورداری از بیمه های اجتماعی در موقع بیکاری، بیماری، نقض اعضا، بیوه گی، پیری و یا موارد دیگر که به علل خارج از اراده ، شخص وسایل امرار معاش را از دست داده باشد، حق برخورداری مادران و کودکان از کمک و مراقبت مخصوص، حق برخورداری از سواد، حق شرکت در زندگی فرهنگی و هنری و اجتماعی.

پنجم - مساوات در مقابل حقوق و آزادی های مندرج در اعلامیه: ماده دوم اعلامیه می گوید: " همه حق دارند بدون هیچگونه تمایز مانند نژاد، رنگ پوست، زبان، مذهب، عقیده سیاسی، یا هر عقیده دیگر، ریشه ملیتی یا اجتماعی، ثروت، ولادت و یا هر موقعیت دیگر از کلیه حقوق و آزادی های که در این اعلامیه ذکر شده بهره مند گردد. "

ششم - وظیفه جامعه بین المللی: ماده بیست و هشتم اعلامیه اشعار میدارد که: "افراد حق دارند، از لحاظ اجتماعی و بین المللی خواستار برقراری نظمی باشند که بطور مؤثر ضامن اجرای حقوق و آزادی های مذکور در این اعلامیه است."

بمنظور ایجاد الزامات حقوقی برای کشورها در زمینه حقوق بشر و آزادی های اساسی، کمیسیون حقوق بشر طرح دو میثاق بین المللی را به شرح زیر تهیه و ترتیب نمود:

۱ - میثاق بین المللی حقوق سیاسی و مدنی

۲ - میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی

این میثاقها در سال ۱۹۵۴ از طریق شورای اقتصادی و اجتماعی به نهمین اجلاس مجمع عمومی تقدیم گردید. مجمع عمومی سرانجام پس از دوازده سال بحث و مذاکره و تلاش، قطعنامه مورخ دسامبر سال ۱۹۶۶ میثاقهای مذکور و پروتکول اختیاری ضمیمه میثاق حقوق مدنی و سیاسی را تصویب و آنرا برای اعلام قبولی کشورهای عضو عرضه نمود.

سازمان ملل متحد و ارگانهای وابسته به آن به سلسله نشر اعلامیه جهانی حقوق بشر و دو میثاق بین‌المللی که در بالا نام برده شد، شمار زیادی از مقاله‌ها و میثاقهای دیگری را نیز در این ارتباط به تصویب رسانیده است.

عمده‌ترین مقاله‌ها در این زمینه عبارت‌اند از:

مقاله منع کشتار دسته‌جمعی، که بر اساس آن کلیه دول متعهد تایید می‌نمایند که کشتار دسته‌جمعی بر طبق حقوق بین‌الملل جنایت بین‌المللی است و متعهد می‌شوند که از آن جلوگیری کرده و مرتکبین آنرا مجازات نمایند.

مقاله نامه حقوق سیاسی زنان که بر طبق آن زنان از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و تصدی به مشاغل عمومی و انجام کلیه وظایف عمومی با شرایط مساوی با مردان و بدون تبعیض برخوردار می‌باشند.

مقاله نامه منع کار اجباری، مقاله نامه منع تبعیض در امر آموزش و پرورش که بر اساس آن دول عضو متعهد شده‌اند که هرگونه مقرراتی را که متضمن تبعیض در امر آموزش و پرورش باشد، لغو نمایند.

بر علاوه، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در بیستم نومبر سال ۱۹۶۳ طی قطعنامه، از بین بردن کلیه اشکال تبعیض نژادی را تصویب و اعلام نمود. در این اعلامیه مجمع عمومی متذکر می‌شود که تبعیض بین افراد بشر اهانتی به اعتبار و انکار اصول منشور و تجاوز به حقوق مندرج در اعلامیه حقوق

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

بشر و مانعی در راه روابط دوستانه و مسالمت آمیز بین المللی بوده، صلح و امنیت بین المللی را به مخاطره می‌اندازد.

اعلامیه، رسماً ضرورت لغو سریع کلیه اشکال تبعیض نژادی را در سراسر جهان و تأمین تفاهم و احترام به حیثیت بشر را تایید می‌نماید و مقرر می‌دارد که بمنظور جلوگیری از تبعیض بر اساس نژاد و رنگ پوست، بویژه در زمینه حقوق مدنی، برخورداری از کلیه حقوق مربوط به تابعیت، تعلیم و تربیت، مذهب، استخدام و اشتغال و مسکن باید کوشش خاص بعمل آید و همچنین اعلام می‌دارد که کلیه دول اقدامات موثر و فوری بمنظور لغو قوانین و مقررات مبتنی بر تبعیض نژادی معمول خواهند داشت و قوانینی وضع خواهند نمود که تبعیض را ممنوع سازد. علاوه بر آن مقرر می‌دارد که دولتها، تبلیغات و سازمانهایی را که پایه آن بر اساس طرز تفکر مبتنی بر نژاد قرار دارد و تبعیض نژادی را توجیه و یا ترویج می‌نمایند، محکوم و برای تعقیب و غیر قانونی کردن آن اقدامات مقتضی بعمل می‌آورد.

به تعقیب اعلامیه متذکره، مجمع عمومی در ماه دسمبر سال ۱۹۶۵ مقاله بین المللی الغای کلیه اشکال تبعیض نژادی را مورد تصویب قرار داد. بر اساس این مقاله نامه دول عضو تعهد می‌نمایند که با کلیه وسایل و بدون تأخیر سیاست از میان برداشتن تبعیض نژادی را در هر شکلی تعقیب نمایند و قوانین و مقرراتی را که مبتنی بر تبعیض نژادی باشد، اصلاح و یا لغو کنند.

شایان یادآوری است که تفاوت اساسی میان میثاقها و اعلامیه‌ها در آن است که: میثاقها و مقاله نامه‌ها به شکل سند حقوقی تهیه شده و پس از تصویب رعایت مفاد آن الزام آور است، در حالی که اعلامیه به شکل توصیه نامه تهیه و تصویب می‌گردد و بیشتر منحیث یک سند اخلاقی بین المللی محسوب شده و الزام آور نمی‌باشد.

وضعیت موجود در جهان

اعلامیه‌ها، میثاقها و مقاله‌نامه‌های سازمان ملل متحد در ارتباط به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی بطور مجموع همه جانبه بوده و وسیعاً تمام عرصه‌های زنده‌گی انسان را دربر می‌گیرد. دول عضو سازمان ملل متحد با الحاق به میثاقها و مقاله‌های بین‌المللی مکلف می‌گردند که بمثابه عضو جامعه بین‌المللی تمام مطالبات شامل در اسناد را در قوانین اساسی و سایر قوانین و مقررات مربوط در نظر گرفته، رعایت نمایند. البته برخورداری از کلیه حقوق و آزادی‌ها را صرف نمیتوان با شامل ساختن آنها در قوانین تضمین نمود، زیرا شرط اساسی برخورداری از کلیه حقوق و آزادی‌ها در قدم نخست، حق زیستن و داشتن زندگی خوب است. داشتن غذا، لباس و مسکن، بهداشت و سواد، و لاقفل برخورداری از شرایط لازم برای داشتن حداقل زندگی در حدود شئون انسانی، احراز حداقل توسعه اقتصادی لازم توأم با عدالت نسبی اجتماعی، در حقیقت لازمه تحقق بخشیدن به حقوق و آزادی‌های انسان می‌باشد.

برخ محدودی از جوامع بشری این راه دشوار گذار و پر خم و پیچ را با شجاعت و متانت پیموده‌اند. این جوامع بامبارزه و تلاش پیهم و خستگی‌ناپذیر به خواسته‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خویش نایل گردیده‌اند. ولی بخش عظیمی از مردم جهان ما در چنان شرایط سخت ناشی از فقر شدید، بیسوادی و بدبختی به سر می‌برند که برای استفاده از حقوق انسانی خود، نخست محتاج به حداقل شرایط لازم برای دست یافتن به ابتدایی‌ترین وسایل زندگی‌اند. فیصدی قابل ملاحظه آنها در سطح پایینتر از مرز فقر به سر می‌برند. هنوز در این کشورها توجه لازم به توزیع عادلانه ثروت ملی، به توسعه اقتصادی، رشد اجتماعی و فرهنگی صورت نگرفته و صدای صدها میلیون انسان بینوای این کشورها در تالارهای سازمان ملل متحد و کشورهای ثروتمند جهان، آنطوری که باید به صدا درنیامده و شنیده نمی‌شود.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

با وجود نظارت سازمان ملل متحد از چگونگی تطبیق مفاد میثاق‌های بین‌المللی، ده‌ها موسسه دیده‌بانی حقوق بشر نیز در این عرصه فعال‌اند. مشهورترین این سازمانها، سازمان عفو بین‌المللی است که همواره بصورت منظم از چگونگی وضعیت حقوق بشر در کشورهای جهان گزارش می‌دهد. نتایج بررسی‌های این سازمان نشان می‌دهد که در تمام کشورهای جهان، به‌درجه‌های متفاوت، اصول اساسی حقوق بشر به‌نحوی از انحاء نقض می‌گردد.

در کشورهای غربی، از جمله نقض حقوق بشر، عمدتاً از رفتار نامناسب سازمانهای امنیتی (پلیس) با مردم، بیکاری و تبعیض در اشتغال، صحبت می‌شود. برعکس در این کشورها، مرض مهلک اجتماعی یعنی تبعیض نژادی و احساس بدبینی نسبت به خارجی‌ها، روز‌تاروز شدت می‌یابد. سازمانهای سیاسی که بطور علنی مخالفت خود را با خارجی‌ها ابراز می‌دارند و از راسیسم و فاشیسم حمایت می‌نمایند، نه تنها جلوی فعالیت آنها گرفته نمی‌شود، بل نمایندگان آنها حتی در پارلمان این کشورها نیز عضویت پیدا نموده‌اند. در این کشورها به‌اتباع خارجی - مهاجرین و پناهنده‌ها - به‌صفت انسانهای درجه دوم نگریده شده و آنها بصورت متداوم مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرند. شمار زیادی از پناهندگانی که فرار را بر قرار ترجیح داده و از کشور آبایی خود بنابر دلایل روشن سیاسی به کشورهای غربی پناه برده‌اند، در این کشورها مغایر میثاق بین‌المللی ژنو با چه سرنوشت شومی مواجه می‌گردند. تعدادی از آنها با ذلت و خواری برگردانده شده و شماری نیز زیر شکنجه پلیس جان خود را از دست داده و یا به انواع مدهش‌ناراحتی‌های روانی دچار گردیدند. در این کشورها تعدادی از پناهندگانی که برای مدت طولانی بی‌سرنوشت مانده، دست به انواع اعتصابات، از جمله بخیه زدن لبان خویش زده، ولی باآنها به نتیجه دلخواه خود نرسیده‌اند.

با تأسف فراوان، تعداد زیادی از کشورهای درمورد چگونگی تطبیق اصول پذیرفته‌شده حقوق بشر و آزادی‌های اساسی رفتار دوگانه دارند. چنین رفتار

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

و روش این گمان را بمیان می آورد که گویا صرف اتباع خودشان انسان هستند و دیگران شایستگی دست یابی به این مقام و چنان حقی را ندارند!

رسانه‌های گروهی و سازمانهای دیده‌بانی حقوق بشر به خاطر دفاع از یک شهروند این کشورها، که حتی بحکم محکمه مجرم نیز شناخته می‌شود، سرو صدای بزرگی را براه می‌اندازند، ولی بخاطر قتل عام هزاران انسان دیگر و نسل‌کشی در سایر کشورها، مغایر مفاد مقوله نامه منع کشتار دسته‌جمعی که آن را جنایت بین‌المللی می‌شمارد و جلوگیری از آن را وظیفه جامعه بین‌المللی میداند، آب از آب تکان نمی‌خورد و همه جا را سکوت مرگبار فرا می‌گیرد. اقدامات در این زمینه بیشتر ماهیت جمع‌آوری آمار و ارقام را می‌یابد. گو اینکه هزاران انسانی که بخاک و خون کشیده شده‌اند بشر نبوده‌اند! و جامعه بشری نسبت به آنها کدام مسئولیتی ندارد و اصولاً کدام اعلامیه‌ی بنام اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز وجود ندارد!

همه ساله صدها هزار طفل و کودک از اثر گرسنگی و بیماری می‌میرند، میلیونها انسان در فقر و تنگدستی و بیسوادی بسر می‌برند و هست و بود خود را از دست می‌دهند؛ ولی بخاطر نجات آنان در سطح بین‌المللی اقدام‌های موثر و عملی صورت نمی‌گیرد. در حالی که صرف با استفاده از کاهش یک بخشی از مصارف غیر ضروری بشمول نظامی و استفاده از این وجوه برای نجات انسان مستمند، میتوان وضعیت کنونی را بطور چشمگیری تغییر داد و از مرگ و میر ناشی از گرسنگی و بیماری میلیونها انسان جلوگیری کرد؛ و در راه تحقق آرمانهای والای شامل در اعلامیه جهانی حقوق بشر، گام متین و استوار گذاشت.

همبستگی و تعاون بین‌المللی، مستلزم آن است که به نیازمندی‌های کشورهای فقیر بیشتر و بیشتر توجه بعمل آید تا هرچه زودتر این بخش بزرگی از نفوس جهان نیز از مزایای حقوق انسانی خود (در مرحله نخست حق زیستن و داشتن زندگی خوب) بهره‌مند گردند و خانواده سالم و واحد جامعه بشری،

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

همراه با هم و با سرعت بسیار بیشتر از اکنون به اهداف خیلی بزرگتر انسانی، نایل گردند.

وضعیت در کشور عزیز ما افغانستان:

بر اساس گزارشهای سازمان ملل متحد و سازمانهای دیده بان حقوق بشر، وضعیت حقوق بشر در افغانستان - گرچه در گذشته‌ها نیز چندان تعریفی نداشت - با به قدرت رسیدن مجاهدین و جنگهای تنظیمی به فاجعه تبدیل شد و با حاکمیت رژیم منفور طالبان به بدترین و زشتترین شکل ممکن آن تنزل یافت و به ننگ زمانه مبدل گردید. تمام اصول پذیرفته شده حقوق بشر، حتی ابتدایی ترین حق که منحيث سنن و عنعنه افغانی در جامعه مروج بود نیز زیر پا گذاشته شد، و جای آن را حاکمیت خونخوار، متحجر و بیگانه گرفت.

طی این سالها، این کشور و مردم ستمدیده آن شاهد سرزمین سوخته، نسل کشی، کوچ اجباری اهالی، قتل عام، تجاوز به عفت و ناموس، برده گی، فروش اطفال و زنان، غارت دارایی های عامه، تاراج موسسه های اقتصادی و نظامی، چور موزیم ملی و آثار تاریخی و فرهنگی، تخریب آبدات تاریخی و از آنجمله تندیسهای بودا در بامیان، شلاق زدن زنان و مردان در ملاء عام و زندانی ساختن زنان در خانه ها، محروم ساختن آنان از کا رو تحصیل، تحمیل فقر اجباری، ذلیل ساختن غرور اجتماعی و ده ها و ده ها روی سیاهی دیگر، و در نهایت تبدیل افغانستان به یک گورستان مخروبه و خاموش بوده اند. هستند کسانی که با کمال بی حیایی این همه جنایت را خدمت به مردم می دانند و توقع دارند که مردم سپاسگزار این خدمتگزاران (!) باشند.

تمام قدرتهای بزرگ جهانی که به شکلی از اشکال در تراژیدی افغانستان نقش و سهمی داشتند - به شمول سازمانهای معتبر بین المللی - نسبت به فاجعه این کشور بی تفاوت باقی ماندند و به گونه بی آرام از کنار آن می گذشتند. این قدرتها آن هیولایی را که خود آفریده بودند به سهولت تحمل می کردند، زیرا

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

این آتش بالای زمین دیگران می‌سوخند و گویا کدام اعلامیه بی‌بنام حقوق بشر نیز وجود نداشت!

رفتار و روش دوگانه و به اصطلاح وطنی ما "یک بام و دو هوا"ی دولتهای مقتدر و ثروتمند جهان - در رأس ایالات متحده امریکا - و سازمانهای بین‌المللی به کشور عزیز ما افغانستان و ملت ستمدیده آن همواره مایه تأسف و تأثر فراوان بوده است.

حمله تروریستی یازدهم سپتمبر این زمینه را فراهم ساخت تا جامعه جهانی متوجه هیولایی که در افغانستان سر بلند کرده بود، گردند و بر اساس استراتژی‌های جدید بین‌المللی، و به آرزوی تغییر در جیوپولتیک جهانی، دست به اقدام زنند. در نتیجه رژیم منفور طالبان به زباله دان تاریخ فروغلتید و یک بار دیگر شعار حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای مردم افغانستان بلند و بلندتر گردید که بحث بالای این موضوع در این نبشته مطرح نیست. بهر صورت، برغم کارهای انجام شده، حقوق بشر در افغانستان در وضعیت فلاکت‌بار قرار دارد و به شدت نقض می‌گردد. در همین اواخر گزارشهایی از جانب سازمان ملل متحد و سایر سازمانهای دیده‌بانی حقوق بشر در زمینه نقض شدید حقوق بشر به شمول: ایجاد محدودیتهای برای مطبوعات و نویسندگان مستقل، نبود قانون احزاب و فعالیتهای سیاسی، بازداشتها و زندانهای شخصی، ربودن دختران و زنان، غصب دارایی‌های عامه و اشخاص، اخذ غیر قانونی مالیات و اعزام اجباری جوانان به مناطق جنگی توسط جنگسالاران، خشونت و تبعیض علیه زنان و حتی خرید و فروش زنان و دختران، به نشر رسیده است.

تقویت و تسلط جنگسالاران بی‌رحم بر زنده‌گی مردم و موجودیت تفکر جهادی - طالبی و تلاش در جهت تحکیم آن، بر علاوه: استبداد طولانی و تاریخی، نظام مردسالارانه و پدرسالارانه، از هم گسیختگی تاریخی و اجتماعی، فقر شدید و جانسوز، جهل و تعصب و ده‌ها عامل دیگر، مانع جوانه زدن ریشه‌های آزادی و دموکراسی در کشور ما می‌گردد.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

باید نسبت به وضعیت موجود در افغانستان بیتفاوت نماند و از این فرصت تاریخی - گذار از استبداد به دموکراسی - به نفع منافع ملی و مصالح علیای کشور، استفاده بزرگ کرد. تنها با تکرار شعار های کلی در باره اصلاحات و دموکراسی، جوامع عقب مانده قادر به حل مشکلات خود نخواهند بود. پایان دادن به عقب ماندگی و رشد اقتصادی و رسیدن به عدالت و آزادی نیازمند برنامه های دراز مدتی است که با نیازهای زمانه خوانائی داشته و هم آهنگ گردد.

حقوق بشر و آزادی های اساسی که در حقیقت مجموعه یی بهم پیوسته تعدادی از اصول و معیار های حقوقی است و در اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر میثاقها و مقاله های بین المللی وابسته به آن بازتاب یافته است، در حقیقت طیف بسیار بزرگی از عرصه های سیاسی، مدنی، اقتصادی و اجتماعی را در بر می گیرد که یک کشور و آنهم کشورهای عقب مانده و فقیر نمیتوانند به تنهایی این همه مکلفیت ها را در عمل پیاده کنند. هر چند در مجموع این وظیفه دولت و مردم یک کشور و بخصوص منورین وطن دوست جامعه است که در جهت تبلیغ و ترویج این آرمانها و فراهم ساختن زمینه های مساعد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سعی و تلاش نمایند، ولی باید به خاطر داشت که بر اساس منشور ملل متحد، این تعهد نیز وجود دارد که کلیه اعضای سازمان، بگونه مشترک باید برای پیشرفت رفاه جامعه بین المللی مساعی لازم به خرج دهند.

بنابراین برای تطبیق واقعی تعهدات پذیرفته شده بین المللی در عرصه حقوق بشر و آزادی های اساسی بخصوص در افغانستان، باید تمام سازمانهای بین المللی و در رأس سازمان ملل متحد و همچنان تمام کشورهای پیشرفته و مترقی جهان بیش از آنچه تا حال انجام داده اند، عمل نمایند و با تکیه بر نیروهای ترقیخواه کشور، در جهت برون رفت از تنگناهای تاریخی به مردم افغانستان یاری رسانند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

بر علاوه، این وظیفه خلل ناپذیر تمام نیروها، شخصیت‌ها و فعالان سیاسی معتقد به آزادی، دموکراسی، ترقی و عدالت اجتماعی در افغانستان نیز هست که تجربه و انرژی خود را در امر استقرار دموکراسی که همه در آن ذینفع اند هم آهنگ ساخته و این رسالت را به پیروزی رسانند. آنها باید بیش از همه، اصول دموکراسی و آزادی را در خود پرورش دهند. همه از دموکراسی و آزادی زیاد حرف می‌زنیم ولی همچون اربابان کوچک عمل می‌کنیم و اگر فرصت بیابیم به یک سلطان مستبد نیز تبدیل می‌شویم. زیرا این استعداد ریشه در تاریخ و فرهنگ استبدادی جامعه ما دارد. ما نباید فراموش کنیم که الفبای آزادی را مدارا و تحمل دیگراندیشان و مخالفان تشکیل میدهد. با تأسف فراوان، هستند کسانی که فقط نقاط اختلاف و تمایزها را برجسته می‌سازند و معمولاً نقاط مشترک و منافع مشترک را فراموش می‌کنند و حتی ارزشها و اعتبار یکدیگر را نفی می‌نمایند و از حق همکاری محروم می‌سازند. چنین برخورد، در شرایط کنونی مانع اتحاد و همبستگی نیروهای ترقیخواه و ملی می‌گردد.

اگر "ما" نتوانیم واقعاً در عمل به شخصیت‌های دموکرات و آزادی خواه مبدل شویم و هنوز هم با چماق بر سر یکدیگر بکوبیم و حتی خودی‌ها را سنگسار کنیم و خود محور باشیم، منافع ملی و فرصت بزرگ تاریخی را از دست می‌دهیم و در نتیجه هیچ نیروی به تنهایی نمی‌تواند در افغانستان ارزشهای آزادی و دموکراسی را ریشه دار و نهادینه ساخته و در نهایت یک جامعه مدنی بوجود آورد. پس باید برای فروریختن مرزها و دیوارهای بلند سوء تفاهم و عدم تحمل دست به دست هم دهیم و متحدانه به پیش رویم.

ماه جون ۲۰۰۳ مطابق سرطان ۱۳۸۲

"کشتن تو برای ما بسیار آسان است."

گزارش سازمان نظارت بر حقوق بشر

سازمان نظارت بر حقوق بشر زیر عنوان " کشتن تو برای ما بسیار آسان است " گزارش مفصلی را در ۱۱۲ صفحه در ارتباط به وضعیت حقوق بشر در افغانستان، در ماه جولای سال ۲۰۰۳ به نشر رسانیده است. در این گزارش وضعیت حقوق بشر در یک بخشی از کشور که شامل ولایت‌های کابل، کاپیسا، لغمان، نورستان، کنر، ننگرهار، خوست، پکتیا، پکتیکا، غزنی، لوگر و وردک می‌گردد، به بررسی گرفته شده است. این گزارش با اهمیت، فریاد اعتراض افغانان ستم‌دیده را از چگونگی فاجعه حقوق بشری در افغانستان، به گوش جهانیان می‌رساند؛ آنهم در چنین برهه حساسی که جامعه جهانی زیر شعار استقرار آزادی و دموکراسی در افغانستان می‌رزد. با تأسف این گزارش، آن طوری که باید در وسایل ارتباط جمعی بازتاب گسترده نداشته است. شاید نقش وسهم دولتهای غربی در مسایل و وضعیت نا به سامان جاری افغانستان و حمایت آنها از آن نیروهایی که عملاً سکان قدرت در افغانستان را بدست دارند و همچنان مرتکب چنین جنایات می‌شوند، و بر علاوه انتقاد سازمان نظارت بر حقوق بشر در گزارش از چگونگی حمایت این دولتها و نتایج فاجعه بار آن، موجب گردیده که محتویات آن بسیار کم رنگ، عجولانه و مخلوط با سایر مسایل، بازتاب یابد. چنانچه بی بی سی خبر نشر این گزارش را زیر عنوان " وضعیت حقوق بشر در افغانستان؛ کمک مالی امریکا " پخش نمود.

این گزارش بر اساس مطالعاتی که از تخلف‌های حقوق بشری در جنوب شرق افغانستان در ماه جنوری الی ماه جون سال ۲۰۰۳ ثبت گردیده، تهیه شده است.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

به گفته این سازمان سه نوع اساسی تخلفاتی که در این گزارش ثبت شده، عبارت‌اند از: تعرض خشونت‌آمیز جنایی - دزدی مسلحانه، اخاذی و آدم‌ربایی توسط نیروهای نظامی، پلیس و نهادهای استخبارات - تعرض دولتی بر مطبوعات و فعالان سیاسی، و نقض جدی حقوق انسانی زنان و دختران.

این سازمان معتقد است که شمار زیادی از قوماندانان مشهور افغان، کارمندان دولت، رهبران قبلی مجاهدین به شمول افسران و کارمندان وزارت دفاع، وزارت داخله و اداره استخبارات زیر نام امنیت ملی، مسؤول و مشمول این همه جنایت‌ها و تخلف‌ها می‌باشند. بسیاری از تجاوزاتی که در این گزارش ثبت شده، توسط افسران و سربازان ملیشه و سایر نیروهای تحت قومانده افسران عالی‌رتبه و یا رهبران سیاسی انجام یافته است. شماری از رهبران سیاسی مجاهدین قبلی و قوماندانان نظامی که رسماً شامل دولت افغانستان نیستند ولی قوت‌های معینی را در اختیار دارند و بمائیه دولت دیفکتو عمل میکنند و اداره بخش‌هایی از کشور را در اختیار دارند، نیز در این جنایت‌ها و تخلف‌ها سهیم‌اند. بر اساس این گزارش در برخی از قضایا، رهبران سیاسی و کارمندان عالی‌رتبه مسؤول‌اند؛ زیرا از تخلف‌ها و جنایت‌ها اطلاع دارند؛ ولی برای جلوگیری از آن اقدام لازم نمی‌کنند. در برخی موارد، بخصوص قضایای مربوط به تهدید و گرفتاری ژورنالیستان و فعالان سیاسی، شماری از رهبران سیاسی و کارمندان عالی‌رتبه مستقیماً سهم دارند. **بدتر از همه، این همه جنایت‌ها و تخلف‌ها توسط اشخاصی عملی می‌گردد که نمیتوانستند بدون مداخله و حمایت جامعه بین‌المللی به قدرت برسند.** این جنایت‌ها نه تنها در مناطق دور افتاده افغانستان صورت می‌گیرد، بل این‌که در نزدیک پایتخت و حتی در خود کابل نیز عملی می‌شود.

در چنین اوضاع و احوالی که نیروهای بنیادگرای مذهبی - از ریشه مخالف با هر نوع آزادی‌خواهی و پیشرفت - در تلاش‌اند که مخالفت‌های درونی خود را کنار گذاشته و با هم نزدیک شوند و مشترکاً سد مستحکمی را در راه بهروزی مردم افغانستان ایجاد نمایند، و در چنین شرایطی که خطر مهلک و کشنده

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

برهم خوردن جریان گذار از استبداد به دموکراسی و از تحجر به ترقی قویاً وجود دارد، خیلی ضروری تلقی می‌گردد تا این گزارش بصورت کامل ترجمه و نشر گردد. از آن جا که بازگردانی و نشر این اثر در توان نگارنده نیست، بنابراین بخشهای از آن را بصورت بسیار فشرده و به گونه " مشتمل نمونه خروار " بصورت آزاد ترجمه و به خواننده عزیز پیش کش می‌نمایم. باشد بدین وسیله آن چهره‌های که در ظاهر خود را خدمتگذاران آزادی و دموکراسی می‌نامند، به گونه‌ی افشاگردند. توقع می‌رود، در جهت تحقق این امر، محافل و سازمانهای سیاسی و اجتماعی و همچنان مطبوعات و رسانه‌های افغانی، مطالب منتشر شده در این گزارش را بیشتر مورد توجه، تحلیل و ارزیابی قرار دهند.

شایان یاد آوری است که سازمان نظارت بر حقوق بشر Human Rights Watch یک موسسه مستقل و غیر دولتی است و از جانب نهاد های جهانی و بشر دوستان منفرد مساعدت می‌شود. این سازمان مساعدهای مالی دولتی را بصورت مستقیم و غیر مستقیم نمی‌پذیرد. با این سازمان در حدود ۱۵۰ نفر کارمندان حرفه‌ی به شمول حقوقدانان، ژورنالیستان، و شخصیت‌های اکادمیک همکاری دارند، بر علاوه شمار زیادی از رضاکاران کشورهای مختلف در سراسر جهان نیز به کار و اهداف این سازمان یاری می‌رسانند. دفتر مرکزی سازمان در شهر نیویارک ایالات متحده امریکا قرار دارد.

تخلف‌ها علیه اهالی ملکی توسط پلیس، نیروهای نظامی و جنگ‌آوران قبلی

فضای رعب و ترس در اکثر مناطق جنوب شرق افغانستان حکمرواست. نیروهای نظامی و پلیس در اکثر مناطق این حوزه و بخشهای از کابل بالای خانه‌های مردم از طرف شب یورش برده و اهالی ملکی را تاراج می‌نمایند. آنها به وسایل گوناگون وارد خانه‌های مردم می‌شوند، اعضای فامیل را برای ساعتها گروگان می‌گیرند، با اسلحه تهدید می‌کنند، اشیای گرانبهای شان را دزدی می‌نمایند و گاهی به زنان، دختران و پسران فامیل نیز تجاوز می‌کنند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

افغانهایی که توسط سازمان مورد مصاحبه قرار گرفته‌اند، در مورد شمار زیادی از قضایایی سخن گفته‌اند که در آن از گرفتاری، لت و کوب، نگهداری مردم برای اخاذی توسط نیروهای نظامی و پلیس و موجودیت زندانهای شخصی در این حوزه و همچنان در شهر کابل، مطالب فراوانی ابراز داشته‌اند که ثبت گردیده است.

در اوایل مارچ قوت‌های مربوط حضرت‌تعلی یک راننده تکسی را با سه مسافر آن در جلال آباد بازداشت و در یک زندان نظامی بردند. بر اساس گفته برادر یکی از بازداشت شدگان اشخاص متذکره در زندان مورد لت و کوب قرار گرفتند و مسافری که از نزدیکان والی ننگرهار بودند آزاد شدند. برادر راننده تکسی برای گزارشگر سازمان میگوید: "بالاخره من توانستم که برادر خود را پس از سپری شدن ده روز از طریق سفارش سایر قوماندانی که میشناختم آزاد سازم. من برای آنها گفتم که اگر برادر من مرتکب جرمی شده باشد باید توسط پلیس گرفتار می‌شد و محکمه در مورد وی تصمیم می‌گرفت. من از آنها پرسیدم که چرا برادرم را غیر قانونی زندانی نموده‌اید. شما می‌فهمید که امیال و آرزوی‌های آنها قانون است و پوسته نظامی هم زندان‌شان. آنها می‌توانند هر کس را برای هر مدتی که خواسته باشند در زندان نگهدارند... این چنین وقایع در جایی رخ میدهد که امریکایی‌ها حضور دارند. بر اساس گفته ما این وقایع در زیر ریش ایالات متحده امریکا صورت می‌گیرد."

در مورد زندانهای شخصی یکی از کارمندان اداره محلی به گزارشگر گفته است: بسیار مشکل است که تعداد این زندانها را تثبیت نمود، حتی برخی از آنها در سرحد پاکستان قرار دارند. موصوف میگوید: "خطرناکترین این زندانها، بر اساس گزارشها، زندانی است که در غند ۷۱ مربوط فرقه یک، قول اردوی شماره یک می‌باشد. قوماندان غند، خودسرانه هر که را خواست در زندان شخصی خود زندانی می‌نماید. بر علاوه، رهبران متنفذ، قاچاقچیان بزرگ، اربابان هیرویین و حشیش، نیز در مناطق تحت کنترل خود زندانهای شخصی دارند. این زندانها در نوار سرحد پاکستان قرار دارند."

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

در گزارش از موجودیت زندان شخصی در لوای نهم که قوماندان آن جنرال موسی شوهر همشیره حضرتعلی و پسر وی سمیع داماد نامبرده که قوماندان پلیس شهر می باشد و سایر جنایت‌ها و تخلف‌های آنها مطالب فراوان ثبت شده است.

در ولایت غزنی کارمندان ملل متحد در ساحه فعالیت خویش قضایای مربوط به اختطاف، تجاوز جنسی و ازدواج اجباری را در جاغوری، مالستان، قره باغ و شهرستان که تحت کنترل حزب وحدت می باشد، تایید نموده اند. آنها معتقد اند که همچو تخلف‌ها جدی به شمول سربازگیری اجباری در تمام این مناطق مروج است. در جاغوری قوماندان عرفانی، در مالستان قوماندان قاسمی مشهور به ضابط آگیر، در شهرستان قوماندان اعتمادی که در اختطاف دختران جوان شهرت دارد، همه مسؤولیت جدی جنایات و تخلفات را در این حوزه به عهده دارند.

یک زن در ولسوالی پغمان به گزارشگر چنین می گوید: " ما مشکلات فراوانی با مردان مسلح که شبانه می آیند داریم... تعداد زیادی اشخاصی اند که اموال مردم را غارت می کنند و به زنان تجاوز می نمایند. این چنین وقایع در همه جا رخ میدهد، به شمول خانه همسایه ما... ما شنیدیم که مردان مسلح داخل یک خانه شدند، اموال آنها را غارت نمودند و با زنان کارهای بدی انجام دادند." یکی از اهالی پغمان صحبت افراد مسلح را شنیده و چنین نقل قول می نماید: " شنیدیم که مردان مسلح در مورد تجاوز به زنان در همین جا در پغمان با خود ستایی به یک دیگر قصه می‌کردند. من در پوسته تلاشی خواهه مسافر گپهای مردان مسلح را با قوماندان شان حاجی موسی شنیدم که قوماندان برای آنها می گفت که مالک یک خانه در کابل را غارت کردند، پول و طلای شانرا گرفتند و به زن و دخترش تجاوز کردند. آنها فعلا در شفاخانه استند."

در گزارش، در مورد تجاوز و سوء استفاده جنسی از پسران و مردان جوان مطالب زیادی ثبت شده است. در گردیز یکی از کارمندان به گزارشگر چنین گفته است: " این شخص مالک یک رستوران بود. وی پسر جوان و زیبایی

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

داشت. یکی از کارمندان اداره امنیت پسر وی را اختطاف کرد و با خود به پوسته امنیتی برد. پسر برای مدتی در پوسته نگهداشته شد، واضحاً برای استفاده سؤ جنسی. وی پسر را مجبور به این کار می‌ساخت. زمانی که پدر از ماجرا خبر می‌شود و به نزد قوماندان پوسته برای گرفتن پسر خود مراجعه می‌کند، شدیداً مورد لت و کوب قرار می‌گیرد و دستش می‌شکند. بعد ها پسر را می‌گردد. پدر و پسر از گردیز فرار میکنند."

در جلال آباد، یک دکاندار به گزارشگر در ارتباط به تجاوز قوماندان سمیع به یک پسر جوان چنین می‌گوید: "من از پشت کلکین خود می‌دیدم و دیدم که سمیع به ورکشاپ موتر آمد و از آنها خواست که موترش را ترمیم کنند. سمیع در ورکشاپ متوجه یک پسر جوان سیزده یا چارده ساله شد. از آن جا که موترش شیشه‌های تاریک داشت داخل آن معلوم نمی‌شد. وی پسر را داخل موتر برد و واضحاً مورد تجاوز قرار داد. این یک کار خیلی کثیفی بود که صورت گرفت." شاگردان مکتب در جلال آباد در ارتباط به اختطاف و استخدام پسران جوان توسط قوماندانان مربوط به حضرتعلی چنین گفته اند: "شمار زیادی از سربازان مربوط به قطعات حضرتعلی صرف پسران نوجوان اند و قوماندانان از آنها به مقاصد جنسی نیز استفاده میکنند."

دزدی مسلحانه و تجاوز به خانه‌ها

یکی از باشندگان غرب کابل چنین می‌گوید: "من همیشه از خانه محافظت می‌کنم. ما هیچ وقت نمی‌توانیم که خانه خود را ترک بگوییم. من همین حالا که با خودت صحبت میکنم مجبورم از خانه مراقبت نمایم." سازمان تعداد زیادی از دزدی‌های مسلحانه را که توسط افراد مسلح مربوط به قطعات عبدالرب رسول سیاف از پغمان در غرب کابل صورت گرفته ثبت نموده است. از آن جمله دزدی مسلحانه یکی از این قطعات تحت قومانده زلمی توفان را به این گونه شرح میدهد: "ساعت یازده و نیم شب بود. همه ما خواب بودیم. پنج فرد مسلح به یکبارگی داخل خانه شدند. آنها گفتند که پلیس استند و کسی در همین نزدیکی‌ها کشته شده است. ما آمده ایم که قاتل را جستجو کنیم. قتل در همین

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

نزدیکی صورت گرفته و ما بالای شما مشکوک استیم و می‌خواهیم سلاحی را که توسط آن قتل صورت گرفته پیدا نماییم. من گفتم که درست است پپالین. طوری که شما می‌بینید ما همه خواب بودیم." افراد مسلح خانه را تلاشی می‌کنند و کلید صندوقها را میخواهند و تهدید می‌کنند که در غیر آن کشته می‌شوید. آنها همه جا را جستجو میکنند و هر آنچه را که داشتیم میگیرند. بعدا این افراد مسلح به خانه دیگر میروند و تمام اجناس قیمتی آن خانه را نیز با خود می‌برند. آنها از زنان خانه با تهدید و فشار زیورات آنها را می‌گیرند. افراد مسلح آشکارا و ملبس با یونیفورم پلیس و نظامی منطقه را ترک گفته و عازم پغمان می‌شوند. مالکین خانه‌ها به پلیس محل، به ارگانه‌های امنیتی و حتی ایساف مراجعه می‌کنند ولی مشکل شان حل نمی‌شود. همه، این دزدان مسلح را می‌شناسد، ولی نمیتوانند با آنها مقابله کنند، زیرا آنها " مجاهدین " اند و وابسته به سیاف.

تعرض بالای رهبران و فعالین سیاسی

بعد از سقوط طالبان در اواخر سال ۲۰۰۱، سازمان نظارت بر حقوق بشر شمار زیادی از قضایای مربوط به تهدید و خشونت سیاسی توسط قوای مسلح، پلیس و نیروهای امنیتی را در بخشهای مختلف جنوب شرق افغانستان ثبت نموده است. در نیمه اول سال ۲۰۰۳ سازمان، قضایای زیاد نوی را که در آن نیروهای امنیتی، رهبران و فعالان سیاسی، بخصوص آنهایی را که دست به ایجاد احزاب مخالف می‌زنند، تهدید نموده، نیز ثبت کرده است.

در ماه جون سال ۲۰۰۲ لویه جرگه افغانها، بر اساس توافقات بن دایر و حکومت انتقالی را تعیین نمود. در جریان جلسات لویه جرگه، شمار زیادی از رهبران سیاسی و نظامی، اعضای غیر قدرتمند جلسه را تهدید می‌کردند و ایجنت‌های امنیت ملی این نمایندگان را بصورت تهدید آمیز مورد مراقبت قرار می‌دادند. اشخاص تهدید کننده مربوط به قوت‌های وزیر دفاع، فهیم و وزیر تعلیم و تربیه قانونی، اجنت‌های برهان الدین ربانی و عبدالرب رسول سیاف،

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

کارمندان حزب وحدت و حرکت اسلامی بودند. بر علاوه اجنهای اسمعیل خان والی هرات نیز در این امر سهم می‌گرفتند.

یکی از اشتراک‌کنندگان، برخورد با یکی از قوماندانان حرکت اسلامی را این‌گونه شرح می‌دهد: "وقتی من از جرگه خارج می‌شدم، آنها مرا گرفتار کردند... بعد از آن که من در ارتباط به این حقیقت که حرکت، انتخابات محلی را تحت کنترل داشت، شکایت کردم، برای من گفتند: "تو ما را انتقاد کردی و این غلط بود." آنها مرا تهدید کردند: "اگر تو در مخالفت با ما برخیزی، ما تو را خواهیم کشت. شاید این یک تصادف باشد و یا تو را موتر بزند. نمی‌خواهی بفهمی؟" و آنها بعضی اشخاص را به همین‌گونه کشتند.

یکی دیگر از فعالین سیاسی در سال ۲۰۰۳ تایید نمود که مشکل وی با تهدیدات سیاسی، از لویه جرگه آغاز گردید. یک سازمانده و رهبر فعال سیاسی در کابل بنام محمد س که میخواست یک گروپ جدید سیاسی را پیش از تشکیل لویه جرگه بوجود آورد به سازمان گفت که اجنهای امنیت ملی وی را گرفتار و مورد بازجویی قرار داده و زندانی نمودند. وی را بخاطر فعالیتهای سیاسی با شکنجه تهدید نمودند. موصوف در ارتباط به گرفتاری خود چنین میگوید: "آنها چهار نفر بودند. یکی از آنها یونیفورم پلیس به تن داشت... آنها مرا در راه پایین شدن از بلاک تعقیب کردند. آنها صدا زدند که ما می‌خواهیم با تو گپ بزنیم. من پرسیدم که شما کی استید. یکی از آنها گفت که وی مامور پلیس است. اشاره به یک پسر خیلی جوان نمود و من گفتم که این یک پسر بچه است. وی تفنگچه خود را به من نشان داد و ما داخل یک خانه شدیم. بعدا برای من گفتند که آنها اجنهای امنیت ملی اند. آنها مرا و بکسم را تلاشی کردند و مورد بازجویی قرار دادند... " موصوف اظهار میدارد که وی را به اداره اول امنیت ملی می‌برند. وی را به اطافی که در آن تقریبا صد نفر دیگر را نیز آورده بودند، حبس میکنند. محمد س اضافه مینماید: "بعد از آن کدام سئوالی مطرح نگردید. ما صرف توقیف بودیم. در آن جا کدام محلی برای رفع حاجت وجود نداشت. بعضی از اشخاص صدا میزدند و میخواستند برای رفع

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

حاجت بیرون برونند، ولی کسی صدای شانرا نمی شنید و به آنها اجازه داد نمی شد و آنها مجبوراً به یک گوشه اطاق به رفع حاجت میپرداختند... اصلاً در این اطاق کوچک جای برای خوابیدن حدود صد نفر نبود و همه تقریباً در کنار هم و با استفاده از یک دیگر بچیث تکیه می خوابیدند. پس از برای برخی از ما اجازه دادند که از مستراح استفاده نماییم...". وی اضافه می نماید: " ما را در اطاقهای سی نفره تقسیم نمودند. در این زمان برای ما غذای کثیف و آلوده می دادند و همه به مرض اسهال دچار شدند. آنها توقیف شدگان را از دست و پا آویزان میکردند و گاهی تا صبح چنین نگه میداشتند. از شوک برقی نیز استفاده می کردند... کسی که اطاعت نمی کرد، شدیداً مورد شکنجه قرار می گرفت. وی را به اطاقی می بردند و بالای آن کمپل خیلی بزرگ و کثیفی را که پر از کیک و خسک بود می انداختند. یک نفر که آشپز یکی از سازمانهای سیاسی بود و چنین مورد شکنجه قرار گرفته بود، می گوید که این شکنجه واقعا خیلی وحشتناک بود. معمولاً این چنین شکنجه، پیش از تحقیق داده می شد و گاهی هم پس از تحقیق... من اشخاصی را دیدم که سخت مورد لت و کوب قرار گرفته بودند. آنها را با شلاق رابری که از تایر موتر ساخته شده بود، زده بودند. برای ما بزرگترین شکنجه این بود که خانواده ما نمی دانستند که ما کجا هستیم و آنها فکر میکردند که ما کشته شده ایم".

در اواخر سال ۲۰۰۲ یک سازمان کوچک سیاسی که برخی اعضای آن از سایر ولایت‌ها بودند، دست به نشر یک جریده در ارتباط به مسائل سیاسی افغانستان زدند. در نومبر سال ۲۰۰۲ این حزب یک سلسله مقالات انتقادی را در مورد چگونگی ساختمان و تشکیل کابینه و سهم و نقش شماری از اعضای کابینه در جنگهای کابل در اوایل دهه ۱۹۹۰، در نشریه مربوط به نشر رسانید. رهبر حزب "ح رحمن" تهدیدهای مختلفی را به شمول تهدید از جانب یونس قانونی وزیر معارف و رهبر شورای نظار بدست آورد. وی می گوید: "قانونی بالای ما قهر بود. یکی از معاونان وی ساعت هفت صبح به من زنگ زد. او گفت که من اشتباه کرده ام. او گفت که او با تعداد دیگر برای حل این مسأله ساعت هشت و سی می آیند. وی علاوه نمود که "نشریه شما یک منبع

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

افتراق بین مجاهدین و مردم است. شما میان ما جنجال خلق می‌کنید که اگر حل نشود به نتایج فاجعه بار میرسد." من از خود دفاع کردم و نکات نظر خود را بیان نمودم؛ ولی وی گفت که " نه ، کاری که شما می‌کنید تحریکات علیه مجاهدین است. ما یک و نیم ساعت وقت داریم که این مسأله را حل نماییم... اگر قبول نکردی، تو دیگر حق ادامه زندگی را نداری." تلفون را قانونی گرفت. او گفت " راهی را که شما تعقیب می‌کنید غلط است. این صرف تملق نسبت به خارجی‌ها است. شما حق ندارید که در مسایل ما مداخله کنید. من از شما می‌خواهم که بالای حرکت تان و نشرات تان تجدید نظر کنید. شما مخالف مجاهدین هستید." ولی من گفتم که من مجاهد بودم". و او گفت: " من می‌فهمم ولی تو تغییر کردی". من گفتم: " نه، من تغییر نکرده‌ام لیکن شما قدرت گرفتید و تغییر کردید..." او گفت: " قبول داری. می‌خواهی اطاعت کنی؟ " من گفتم: " نه" وی گفت: " پس ما ساعت هشت و سی آنجا خواهیم بود." رحمن با اعتقاد به این که یا گرفتار می‌شود و یا کشته، تلاش می‌نماید که کمک وزیر داخله و پلیس را جلب نماید؛ ولی به نتیجه نمی‌رسد و آنها به دلایلی از کمک خوداری می‌کنند. وی به یکی از دیپلمات‌های مقیم کابل که آن را می‌شناخت و امکانات تماس گرفتن با آیساف را داشت، زنگ می‌زند. بالاخره ساعتی بعد نیروهای آیساف درست در فرصتی که شماری از افراد امنیت ملی در اطاق داخل استند، حاضر می‌شوند و مانع تعرض می‌گردند.

چند هفته بعد، در دسامبر ۲۰۰۲ ، تعداد دیگری از کارمندان امنیت ملی به دفتر حزب می‌آیند و به شدت موصوف را تهدید می‌نمایند که از چاپ نشریه خوداری نموده و به شورای نظار بپیوندد. این چنین مراجعه‌ها و تهدیدها به شمول گرفتاری، زندان، قتل و ناپدید شدن، بارها تکرار می‌شود و در مقابل تغییر در پالیسی، برای موصوف پیشنهاد مقامهای دلخواه در هر ارگانی که خواسته باشد نیز پیش کش می‌گردد. در اواخر جنوری ۲۰۰۳ ، رحمن یک مقاله انتقادی در مورد عبدالرب سیاف نوشت. بعد از آن رحمن می‌گوید که سیاف شخصا تلفون می‌کند و وی را تهدید می‌نماید و از وی می‌خواهد که به خانه اش بیاید و این موضوع را توضیح بدهد؛ ولی رحمن از ترس نبود امنیت،

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

رفتن به خانه وی را رد می‌نماید. چند ماه بعد در اواخر می ۲۰۰۳، زمانی که موصوف در راه لوگر موتر میراند، توسط تعدادی از افراد مسلح که وی را با کلیشنکوف تهدید می‌نمودند، مورد تعقیب قرار می‌گیرد. بالاخره با تصادم در بازار لوگر موتر وی را متوقف می‌سازند و موصوف را از موتر خارج نموده و شدیداً با لگد و قنذاق تفنگ مورد لت و کوب قرار می‌دهند. رحمن می‌گوید: " آنها مرا می‌زدند و همزمان می‌پرسیدند: " کی برای تو گفته علیه مجاهدین مقاله بنویسی و بگویی که ۲۷ اپریل و ۲۸ اپریل دو برادر اند." این عنوان آخرین شماره ما بود. آنها شش نفر بودند. سه نفر آنها یونیفورم نظامی داشتند، یک نفر لباس پلیس و دو نفر لباس شخصی. آنها مرا به شدت مورد لت و کوب قرار دادند. تعداد زیاد مردم به دور ما جمع شده بودند. و آنها می‌گفتند که این مرد بیچاره را نزنید. تحت فشار مردم آنها مرا رها کردند، و گفتند که این بار خلاص شدی و بار دیگر کشته میشوی. " زیر تأثیر این تهدید ها، نشرات آزاد تغییر پالیسی دادند و انتقاد علیه رهبران مجاهدین در جراید و روزنامه‌ها خیلی کمرنگ گردید و حتی متوقف شد.

یکی دیگر از رهبران سیاسی در کابل که نخواست در مورد تجارب خود بخاطر ترس از انتقامجویی، آزادانه صحبت کند، می‌گوید که مخصوصاً از سیاف می‌ترسد و علاوه نمود که اکثر کارمندان امنیت ملی بر طبق هدایت سیاف عمل می‌کنند. وی می‌گوید: " من در جریان جلسات لویه جرگه چندین بار مورد بازجویی و آزار قرار گرفتم، مخصوصاً توسط آدمهای سیاف و امنیت. حالا آنها دوباره برای من و دوستان من مشکل خلق می‌کنند. ما مورد مراقبت، تعقیب و تهدید قرار داریم. در این جا گرفتاری‌های خودسرانه صورت می‌گیرد. مردم توسط مقامات بخاطر پول شان گرفتار می‌شوند. آنها مردم را در پوسته‌های امنیتی بخاطر جرایمی که خود می‌سازند، گرفتار میکنند. "

یکی دیگر از رهبران سیاسی که قبلاً در پغمان زندگی می‌کرد، در ارتباط به ترس خود از نیروهای امنیتی در کابل و بخصوص نیروهای سیاف، به سازمان

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

گفت: " ما مجبور استیم که فعالیتهای خود را مخفی نگهداریم... ما حاضر هستیم که قربانی بدهیم ولی نمی خواهیم بیجهت زندگی خود را از دست بدهیم... بارها اعضای حزب ما در بخشهای مختلف افغانستان، نگرانی خود را در مورد نبود امنیت ابراز داشته اند. مشوره من برای آنها این است که محتاط باشند و کار علنی ننمایند... زیرا میفهمیم که اگر ما از خط سرخ عبور کنیم، آنها ما را میکشند." .

شخص دیگر که قبلاً پناهنده و تنظیم کننده سازمان محلی در پاکستان بود، توضیح میدهد چرا بعد از برگشت به افغانستان تصمیم گرفته که در فعالیتهای سیاسی سهم نگیرد: " من نمیخواهم با دولت کار نمایم. من از این تنظیم ها می ترسم. من نمیخواهم مشهور باشم. اگر شهرت پیدا کنم، میدانم که زندگی من به خطر می افتد. من ترجیح میدهم که زندگی آرام و صلح آمیز داشته باشم." موصوف می گوید که: "وی در کابل زندگی می کند و نمیخواهد در قریه خود به غزنی برود زیرا او می فهمد که بخاطر فعالیتهای سیاسی گذشته خود، دچار مشکلات میشود."

یک رهبر سیاسی از پغمان که در بالا در مورد وی گفته شد، اضافه میکند که وی از مسافرت به پغمان می ترسد، جایی که حامیان سیاف آن را کنترل می کنند. وی در مورد فضای سیاسی در کابل نظر خود را چنین ابراز میدارد: " در میان حاکمیت، آنهایی که از غرب آمده اند، میتوانند که ما را تحمل کنند... ولی بنیادگراها و گروه های مجاهدین ما را تحمل کرده نمی توانند... آنها میدانند که احزاب جدید سیاسی تهدید کننده مهم موقوف آنها می باشند. مخصوصاً زمانی که آنها خلع سلاح شوند و از قدرت دور گردند، شاید به محکمه سپرده شوند. با این ترس، آنها متمایل اند که حتی فعالان سیاسی را به قتل برسانند، وقتی فکر کنند که آنها خطرناک اند... اگر یکی از اعضای حزب ما و یا سایر احزاب، به استثنای احزاب جهادی، علناً دست به کاری زند، ممکن است کشته شود."

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

این رهبر سیاسی پذیرفت که برخی رهبران سیاسی از دولت و ارگانهای امنیتی انتقاد می‌کنند، و آزادانه فعالیت می‌نمایند، ولی دلایل مشخصی برای چنین کار وجود دارد. وی می‌گوید: "ممکن است این سؤال در ذهن شما خطور کند که هستند بعضی احزاب سیاسی که بطور علنی فعالیت می‌کنند... خوب این درست است. ولی آنها توسط برخی اشخاص و قدرتها حمایت می‌شوند؛ به گونه مثال، قدرتهای بین‌المللی یا ایجنسی‌ها، و یا دولتهای خارجی. از آن جا که ما چنین منابع حمایت‌کننده نداریم، بنابراین نمیتوانیم آزادانه و علنی فعالیت کنیم."

سازمان بر اساس ثبت تهدیدهای ناشی از فعالیتهای سیاسی نتیجه می‌گیرد که وضعیت در خارج از کابل به مراتب بدتر از کابل میباشد.

این بود گزینه‌های از گزارش مفصلی که سازمان نظارت بر حقوق بشر در ارتباط به چگونگی وضعیت حقوق بشر در جنوب شرق افغانستان به نشر رسانیده است. همین گزینه‌های خیلی فشرده به تنهایی می‌تواند سیمای واقعی وضعیت فاجعه بار حقوق بشر در افغانستان را در شرایط کنونی به نمایش گذارد. با اتکا به دو نقل قول از دو مصاحبه‌شونده، عجاتاً من این بحث را می‌بندم و به امید این که دیگران آن را دنبال کنند.

یک انجنیر از ولایت غزنی به تاریخ هشتم مارچ ۲۰۰۳ به گزارشگر سازمان می‌گوید:

"آیا جنگسالاری به پایان خواهد رسید و یا نیرومندتر خواهد شد؟ آیا آیساف و ایالات متحده امریکا با جنگسالاران معامله خواهد کرد و خواهند گذاشت نیرومندتر شوند؟ در لویه جرگه ۸۵ فیصد نمایندگان با جنگسالاران بودند. اگر جامعه بین‌المللی در اصلاح وضعیت اقدام عملی ننماید، آنهایی که در انتخابات بعدی می‌آیند صد فیصد مربوط به جنگسالاران خواهند بود."

دیدگاه ها - تحلیل ها و رویدادها

یک سازمانده امور اجتماعی به تاریخ ۱۵ مارچ ۲۰۰۳ به گزارشگر سازمان میگوید:

" این قوماندانان خود را نمایندگان واقعی مردم می دانند، زیرا فکر می کنند که آنها در گذشته از آزادی افغانستان دفاع کرده اند. و حالا خود را حامیان آینده آزادی افغانستان نیز می دانند. در حالی که برعکس، آنها نه نمایندگان مردم افغانستان بوده اند و نه حامی آزادی افغانستان. آنها صرف تفنگداران اند."

ماه نومبر سال ۲۰۰۳ مطابق عقرب ۱۳۸۲

چگونگی رفع منازعه‌های قومی

در این نوشتار بحث تئوریک و علمی در رابطه به "حل منازعه‌های ملی" و ابعاد استراتژیک آن مدنظر نیست و صرف تلاش شده است تا گوشه‌های از تجارت و اندوخته‌های عملی جوامع مختلف انسانی با زبان ساده تداعی گردد و بازتاب آن در افغانستان به گونه‌ی بیان شود.

در فولکلور، اساطیر و افسانه‌های مردمی، بیشتر جوامع بشری، نمونه‌های بسیار گوناگون و جالبی در ارتباط به چگونگی حل ناهنجاری‌های اجتماعی و رفع منازعه‌های داخلی میان قوم، قبیله و جامعه وجود دارد، که در درازنای تاریخ از جذابیت آنها کاسته نشده است. در این قصه‌ها و روایتها، شیوه‌های حل منازعه‌ها، بخصوص آن منازعه‌های که در آن کمیت بزرگی از مردم، در ظاهر امر مقصر شناخته می‌شدند و امکان تنبیه و مجازات عمومی نیز چندان میسر و معقول پنداشته نمی‌شد را دریافت و از آنها سود برد.

به گونه‌ی مثال یکی از کهنترین روایات را به خوانش می‌گیریم. در آن چنین آمده است که مردم در زمان‌های معین سال (به گونه‌ی عمده در ختم سال) عروسکهای زشتی را به مثابه نهاد زشتی‌ها و پلیدی‌ها، جفاها و ناراحتی‌ها، غمها و غصه‌ها، عداوتها و کدورتها، می‌ساختند و هر یکی درد دل خود را می‌نوشت و یا با سروده‌ی بیان می‌داشت و یا به طرز سمبولیک و اشکال گوناگون تهیه می‌دید و به گردن عروسک می‌آویخت. در ختم محفل و پس از ابراز همه دردها و غصه‌ها، عروسک را به آتش می‌کشیدند و یا از بلندی تپه، یا قلعه‌ی بی‌پایین می‌افکندند و خود را از شر تمام ناراحتی‌هایی که داشتند، در ظاهر امر راحت می‌ساختند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

آنها بدین وسیله یک "بلاگردان" یا "سپر بلا" می‌آفرینند تا همه بلاها را به گردن وی اندازند و خود و دیگران را از شر عواقب فاجعه بار آن، راحت سازند و به دشمنی‌ها نقطه پایان گذارند؛ و زنده‌گی را در یک فضای تازه و فارغ از کدورتها آغاز نمایند. این "بلاگردان" سازی تا اکنون هم در مناقشه‌ها و منازعه‌های اجتماعی و سیاسی مروج است و بصورت عموم این "اشخاص" اند که به مثابه سپر بلا از لحاظ شخصیت و یا حتی موجودیت فیزیکی به قربانگاه برده می‌شوند و کتله‌های بزرگ مردم مصون می‌مانند.

فراز و فرودهای زندگی به این جوامع آموختانده بود که مسایل درونی را باید با احتیاط و دور اندیشی تمام حل و فصل نمایند. رهبران مدبر و با تأمل جامعه می‌دانستند که با رفتار ناعاقبت اندیشانه، کمیت بزرگی از خودی‌ها را از میان مردم جدا و ناراض می‌سازند و بدین وسیله زمینه‌های مساعد را برای بذر تخم نفاق و عداوت در میان مردم فراهم می‌گردانند. آنان می‌دانستند که دشمن صرف از همین راه و روش در صفوف آنها رخنه می‌نماید. بنابراین این رهبران مدبر، ناگزیر مسایل به وجود آمده را با تحمل و گذشت، و وسعت نظر حل و فصل می‌کردند و در نهایت وحدت و اتحاد نیروهای مربوط و ایجاد و حفاظت از یک بنیاد مستحکم اجتماعی برای آینده جامعه را همواره مدنظر می‌داشتند.

از آنجا که ناهنجاری‌های اجتماعی، کشمکش‌های درونی، نفاق و عداوت میان لایه‌هایی از جامعه موجب ضعیف‌سازی و از بین رفتن توانمندی‌ها آن می‌گردید و منجر به فاجعه‌های بزرگ می‌شد، نه تنها رهبران، بل مردم عادی نیز با ترس و وحشت بسوی زمینه‌های ایجاد نفاق باهمی می‌نگریستند و حل سریع آن را از مبرمترین وظایف تلقی می‌کردند. رهبران دوراندیش و خردمند، سعی می‌ورزیدند تا همه زمینه‌های خصومت و حتی نهاد‌های فکری و عقیدتی که وحدت و اتحاد مردم و روحیه همبستگی و اتحاد میان آنان را کاهش می‌دهد، به گونه‌ی بی‌از بین برده شود تا نوعی "اعتدال" بوجود آید.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

اگر از روایات و قصه‌های فولکلوریک بگذریم و به برهه‌هایی از وقایع تاریخی جوامع مختلف نظر اندازیم می‌بینیم که اکثر ملل جهان در ادوار مختلف، کشمکش‌ها و تفرقه‌های درونی را گاهی با درایت و هوشیاری کامل حل و فصل کرده و با افتخار ثبت تاریخ خویش نموده‌اند. یکی از بهترین نمونه‌ها را به یاد می‌آوریم که در تاریخ دین اسلام ثبت گردیده است. این نمونه عبارت از شیوهٔ رفتار حضرت محمد پیامبر اسلام در فتح مکه می‌باشد. آن حضرت بعد از سالها رنج و عذاب جانسوز، قبول مهاجرت طولانی و جنگهای تحمیلی که به شهادت بهترین یاران و دوستان‌شان انجامید، منحیث یک فاتح بزرگ و دور اندیش، با دشمنان آشتی ناپذیر ولی شکست خورده، از در مصالحه و آشتی پیش آمد. موصوف بعد از فتح مکه و به منظور جلوگیری از ضعیف شدن قوم قریش و ایجاد فضای امن، به زودترین فرصت با دختر ابوسوفیان - این دشمن سوگند خورده - ازدواج کرد. تاریخ به یاد دارد که ابوسوفیان شوهر هنده، مشهور به «جگر خور» در میدان جنگ، جگر حمزه عموی دلاور و سرباز قهرمان اسلام را به عداوت و خونخواهی از قفسه سینه اش بیرون کشیده و چک زده بود. آن حضرت با این عمل خود، در حقیقت با مدارا، تحمل، گذشت، دوراندیشی و رسالتی که در پیش داشت به تمام دشمنی‌های قبلی نقطه پایان گذاشت و زمینه‌های دوستی با دشمن قبلی شکست خورده، ولی خودی را فراهم ساخت. سایر یاران وی با دیدن چنین شیوهٔ رفتار و عمل، با او همراه شدند و دست از انتقام جویی کشیدند. همان است که در زمان کوتاه فتح و نصرت در مقیاس شبه جزیره عرب و بسیار دورتر از آن نصیب مسلمانان گردید. این بزرگترین درس تاریخی بخصوص برای مسلمانان جهان است که در منازعات ذات البینی باید شیوه عمل خود قرار دهند.

اگر به جهان امروز نیز نیم‌نگاهی افکنیم، درمی‌یابیم که شمار زیادی از کشورهای که به مصیبت عظیم جنگ داخلی و برادر کشی ناشی از مداخله‌های بیرونی گرفتار آمده بودند، با درایت و هوشیاری، گام به گام، پا از این فاجعه ملی بیرون کشیده‌اند که هر یک می‌توانست برای ما افغانان در موقع

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

مناسب، منحيث نمونه های مؤثر مورد استفاده قرار گیرد. با تاسف این فرصتهای تاریخی بنابر یک سلسله عوامل داخلی و بطور عمده خارجی از دست رفته اند. منظور کشورهای نیکاراگوا، انگولا، کمبودیا و دیگران اند.

در دنیای متمدن امروز نمونه های دیگری نیز وجود دارد که صرف دو نمونه آن برجسته میگردد.

نخست از افریقای جنوبی می آغازیم و از مردی که در تارک تاریخ معاصر همچون ستاره درخشانی می درخشد. از نیلسن ماندلا می گوئیم که مدت دست کم سی سال بهترین ایام عمر خود را در زندانهای رژیم اپارتایت با اعمال شاقه سپری نمود و از موضع دفاع از حق و عدالت یک گام هم عقب نرفت. با به پیروزی رسیدن داعیه برحق مردم افریقای جنوبی و به کرسی نشستن در عالیترین مقام دولتی، دست به انتقامجویی نزد و شکنجه گران سرافکنده دیروزی را نوازش کرد و همه را منحيث شهروندان جمهوری به آغوش گرفت. او، راه و روشی را در پیش گرفت که ملت متضرر نگردد و جمهوری به ضعف و ناتوانی نگراید. و از همه مهمتر با چه شکسته نفسی و سادگی از عالیترین مقام دولتی دست کشید؛ ولی هنوز هم با تن نحیف و رنجور به شیوه دیگری در خدمت عامه و در قلب مردم خود جا دارد. این شخصیت شجاع که کار شاقه در معادن سنگ با غل و زنجیر، اراده آهنین او را در راه حق و عدالت درهم نشکست با به پیروزی رسیدن از خود چهره انسانی دیگری نشان داد که همه با این چهره آشنا هستیم و با تحسین و افتخار به وی می نگرییم و وی را یکی از بهترین شخصیتهای دنیای معاصر می شناسیم.

چگونگی وحدت دو آلمان را به یاد می آوریم. دیوار برلین محل تقاطع دو اندیشه و دو طرز تفکر کاملا متخاصم، یک ملت واحد را در دو سیستم متفاوت از هم جدا کرد و مقابل هم قرار داد. آن دو، مانند دو دشمن عمل می کردند. با فروریختن دیوار برلین و با موجودیت دولتی به نام جمهوری دموکراتیک آلمان به مثابه یک سیستم واحد دولتی، متشکل از ارگانهای

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

اساسی قانونگذاری، قضایی و اجرایی، قوای بزرگ نظامی و امنیتی، و هزاران کارمند وابسته به این سیستم، نه تنها کوچکترین فاجعه‌یی به وجود نیامد، بل حتی محاکمه تشریفاتی هونیگر رهبر آلمان دموکراتیک منحیث "سپر بلا" با احترامات زیاد بر پاگردید. جالب است که وی نیز در دفاعیه خود از موقف، نظام و سیاستهای قبلی، شجاعانه دفاع کرد و خود را در یک بخشی از تاریخ آلمان ماندگار ساخت. با چنین برخورد هوشیارانه و مدبرانه، ملت آلمان صدمه ندید و عضو حزب کمونیست آلمان دموکراتیک بنام عضویت در حزب از جامعه امروزی آلمان نه تنها تجرید نشد و تحقیر نگردید، بل این که با هویت جدید به اعتبار خود می‌افزاید. جامعه آلمانی در مجموع، نه تنها متشنج نگردید، بل هرچه بیشتر نیرومندتر شده و به حیثیت و اعتبار بین المللی آن افزوده شده است.

به تازه‌ترین نمونه نگاه میکنیم، به گرجستان، به کشوری که در جریان سالیان متمادی، بنابر موقعیت مهم جیوستراتژیک و مداخلات خارجی شبیه افغانستان، در یک منازعه ناخواسته، ده‌ها هزار کشته برجا گذاشته است. گرجی‌ها، با درایت و هوشیاری و بدون استفاده از سلاح و خشونت، و با همبستگی ملی، خود را از شر "روبای پیر" و مافیای مسلط در قدرت نجات دادند. شخصی که طی سالهای طولانی به صفت وزیر خارجه اتحاد شوروی در صحنه دیپلوماسی جهان خودنمایی مینمود و از نام بزرگترین قدرت جهان، بالای سرنوشت کشور های مختلف معامله میکرد، نه توانست در مدت حاکمیت طولانی در گرجستان حد اقل نیازمندی های مردم خود را برآورده سازد. کشور ما افغانستان نیز در معامله های پشت پرده ابر قدرت‌ها، به درایت همین شخص و حامیانش، به قربانگاه برده شد. زمانی که چهره غم زده و سری افکنده شیوارد نازی را که با ذلت توسط محافظان شخصی وی از تالار شوری خارج ساخته می‌شد، در پرده تلویزیون دیدم، و همچنان به یاد آوردم آن سلیبی آبداری را که یکی از شهروندان در انتخابات ریاست جمهوری روسیه به تأیید عکس العمل خشم آلود مردم در حوزه انتخاباتی به رخسار گرباچوف نواخت، باورم به انتقام تاریخ بیشتر گردید.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

در این راستا اگر به تاریخ دور کشور خویش نیز نیم‌نگاهی اندازیم در می‌یابیم که بسی مسایل ذات‌البینی و درونی با درایت و هوشیاری و بر طبق منافع و مصالح‌علیای مردم حل و فصل گردیده است. رهبران خردمند و دوراندیش ما، با شهامت و شجاعت، بدون تعصب و تنگنظری، عقده و عداوت برخورد نموده‌اند و می‌دانستند که حل‌منازعه‌ها از طریق خشونت، صرف‌خشونت می‌آفریند. در طول سده‌ها و در نبود حکومت قوی مرکزی و فقدان حاکمیت قانون، بسیاری مسایل و منازعه‌ها، ستیزگی‌ها و خصومتها از طریق جرگه‌های قومی که در تمام اقوام کشور متداول بوده، حل و فصل می‌گردید. در این جرگه‌ها، ناهنجاری‌های جدی به گونه‌ی حل می‌شد که زمینه‌های دوستی و آشتی فراهم آید. ریش‌سفیدان مدبر قوم و قبیله می‌دانستند که با برخورد تعصب‌آمیز و خشن، قوم و قبیله از هم می‌پاشد و به هزاران مشکل و درد سر جبران‌ناپذیر دیگری مواجه می‌گردد؛ و در نتیجه دشمن در کمین نشسته از آن‌ها بطور کامل نفع می‌برد.

با دریغ و درد فراوان که این همه تجارب ارزشمند و تاریخی در افغانستان عزیز ما آنطوری که باید مصرف ندارد و مورد توجه قرار نمی‌گیرد. شاید دلیل عمده این باشد که در جریان این سالهای طولانی، مردم افغانستان این فرصت مساعد را به دست نیاورده‌اند تا در حل و فصل کشیده‌گی‌های اجتماعی و سیاسی خویش بگونه مستقل عمل کنند و خود تصمیم‌گیرند. در عوض کافه مردم شماری دلال‌ها و معامله‌گران سیاسی در غیاب مردم "نماینده‌گی" کرده‌اند و خود را نماینده‌گان مردم جازده‌اند. آنها بنا بر وابستگی‌هایی که داشتند و دارند، پیش از آن که به منافع و مصالح مردم بپردازند، خواسته‌ها و منافع بیگانگان را در نظر گرفته‌اند.

همه می‌دانند که مردم شجاع ولی ستم‌رسیده افغان، قربانی بازی‌های استراتژیک منافع قدرتهای بزرگ بین‌المللی و منطقوی گردیده است و این بازی همچنان ادامه دارد. همه میدانند که شعارهای دیروز و امروز که موجب جدایی و قطب‌بندی جامعه گردیده، جز فریب و نیرنگ چیزی بیش

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

نبوده است و در این تنوری که از هیزم مردم داغ شده، هر یک به میل خود نان پخته است. از همه بیشتر، این مردم به یغما برده شده افغان است که اینهمه نیرنگها را با گوشت، پوست و استخوان خویش درک میکند و از آن رنج میبرد.

همه افغانهایی که در این قطب بندی مقابل هم قرار داشته اند و در قدم و قلم در حمایت و معاونت نیروهای متخاصم قرار گرفته اند، باید امروز با افشای چهره های واقعی بازیگران اصلی و برنامه ها و طرح های مخوف سیاسی - نظامی آنها ندامت و پشیمانی خود را از اعمال گذشته ابراز دارند، و همه مشترکا در مقابل مردم احساس مسؤولیت و سرافکندی نمایند.

تا زمانی که هر کدام ما، در هر سطح و سوئی که قرار داشتیم، در هر موضع و پایگاهی که بودیم و یا هستیم، همه به گونه مشترک خود را شرمنده و مقصر نسبت به وطن احساس نه نماییم، نمی توانیم منازعه ها و مناقشه های بوجود آمده در میان افغانها را حل و فصل نماییم. با تبارز غرور، تکبر و خود ستایی، صرف دشمنی ها را دامن می زنیم. هرگاه هر یک خود را برانت داده و انگشت اتهام به سوی دیگران دراز نماید، این سلسله زنجیری تا اخیر ادامه خواهد یافت و دشواری ها و سختی ها همچنان باقی خواهد ماند.

در شرایطی که بزرگترین نفاق، عداوت و تاجر، رگ و ریشه مردم را می سوزاند و کماکان تفکر جهادی - طالبی که بیگانه با فرهنگ اسلامی، رسوم و عنعنات پسندیده مردم است، بر کشور حکومت میراند و در حل منازعه ملی نیز بنا بر تکیه کردن بر مواضع یک جانبه و گروهی عاجز مانده اند، باید روشنفکران ما و بخصوص صاحبان قلم و اندیشه، پیام آوران آشتی، صفا، دوستی و روشنگری باشند و در این راستا از خود ظرفیت و شایستگی نشان دهند. باید از تجارب ارزنده خود و دیگران بهره گیریم و دور از بغض و عداوت، و با گفتار و پندار نیک، به امید آینده خوب و بارفاه و ایجاد فضای مساعد برای رشد مصون و آرام فرزندان افغان که همه انواعی غمها و غصه های زنده گی، رنج و مصیبت جسمی و روانی را آزموده اند، بهم نزدیک

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

شویم، دست از گلو و یخن یکدیگر برداریم و در عوض، دست یکدیگر را با محبت بفشاریم و نسبت به فردای کشور با مسئولیت برخورد نماییم تا در حل مناقشه‌ها و منازعه‌های ملی سهمیم گردیم.

در این راستا نقش شخصیت‌های با تجربه و آگاه‌ها، بزرگان علم و اندیشه، و هواداران ترقی، دموکراسی و عدالت اجتماعی بیش از همه برجسته می‌گردد تا آغوش خود را به روی یکدیگر باز نمایند و در این راه پرافتخار پیشگام باشند.

با دریغ و درد که در این مرحله گذار از بحران به صلح و ثبات، حکمرانان کشور که به حیل‌های گوناگون مردم را هنوز هم به گروگان دارند، مغایر شعارهای بلند بالا و مطروحه، آرمانهای مردم را به بازی می‌گیرند و با تعصب و تنگ‌نظری عمل می‌کنند. راه و روشی که هیچگاه در حل منازعه‌های ملی یاری نمی‌رساند.

کافی است اگر به نتیجه‌گیری‌های آقای اخضر ابراهیمی نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در امور افغانستان، و مسؤول امور این کشور از جانب جامعه بین‌المللی که در طرح مقدماتی برای برگزاری دومین اجلاس بن، بمنظور مشورت با مقامات افغانی ارائه داشته است، نظر کوتاهی اندازیم. موصوف در این طرح از "افزایش نارسایی‌ها در زمینه رابطه حکومت و عامه مردم"، "نماینده‌گی محدود ساختار حکومت از مردم"، "نبود قدرتهای دوامدار برای تحقق وحدت و آشتی ملی"، "آهنگ آهسته پروسه بازسازی"، "ناکامی در بهتر سازی توازن قومی و اجتماعی داخل حکومت" نام می‌برد. از همه مهمتر، موصوف در گزارش خود علاوه می‌نماید که: "شمار زیادی از رهبران شریک در حاکمیت، متهم به فساد مالی، سوء استفاده از قدرت و حتی دست داشتن به قاچاق مواد مخدر هستند و این مسأله برد حاکمیت را کاهش میدهد." وی منحیث شخصیتی که از جامعه بین‌المللی نمایندگی می‌کند هوشدار می‌دهد که اگر این ملاحظات در نظر گرفته نشود، تصویب قانون اساسی و انتخابات بعدی منجر به ایجاد یک نظام از هم گسیخته و نا

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

استوار سیاسی خواهد شد که تأمین‌کننده منافع گروهی خاص باشد و تا سالها از مشکلات امنیتی در محلات مختلف رنج ببرد.

آیا چنین حاکمیتی با چنین رهبرانی، صلاحیت و توانایی حل‌منازعه‌های ملی در کشور را دارد؟

و آیا این همه تعصبات و تنگ‌نظری‌هایی که از جانب حکمرانان به نمایش گذاشته می‌شود، به آشتی و وحدت ملی افغانها یاری می‌رساند؟

به این باورم که ما هنوز راه بسیار طولانی را در پیش رو داریم.

ماه دسمبر سال ۲۰۰۳ مطابق قوس ۱۳۸۲

"جهانی دیگر ممکن است!"

شعار بالا برای نخستین بار در "مجمع اجتماعی جهانی" (World Social Forum) که در سال ۲۰۰۱ در شهر پورتوالگره (Porto Alegre) در برزیل برگزار شد از جانب هزار ها انسانی که در مقابله با نظم نوین جهانی و خطرات ناشی از تداوم آن در جهان یک قطبی قرار داشتند به صدا در آمد. این صدا در واقع واکنش جریان های مردمی به "مجمع اقتصادی جهانی" است که همزمان در دهکده داووس در سوئیس برگزار می شود. این شعار در اعتراض و تقابل با سیاست های اقتصادی نئولیبرال، به حرکت گسترده یی تبدیل شده است و امسال برای اولین بار در آسیا و آنهم در شهر بمبئی در هند از ۱۶ تا ۲۱ جنوری برگزار گردید.

در سال ۲۰۰۱ در اولین مجمع در شهر پورتوالگره در برزیل، منشور اصلی "مجمع اجتماعی جهانی" برای تعیین خطوط کار مجمع به تصویب رسید. مجمع های سالیانه ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ شاهد گسترش سریع این حرکت بود و اکنون "مجمع اجتماعی جهانی" به سمت تقویت حرکت ضد نیو لیبرالیسم جهانی مبدل شده است.

برخی نکات اساسی این منشور عبارت اند از:

- ۱- مجمع یک فضای باز است برای تعمیق تفکرات، بحث های نظری دموکراتیک، فورمولبندی و تدوین پیشنهاد ها، تبادل کاملاً آزاد تجربه ها، و تشریح و توضیح هدف عملیات موثر در یک جامعه مدنی مخالف نئولیبرالیسم و تسلط سرمایه بر جهان و تمام اشکال امپریالیسم، و نیروی خود را برای ساختن یک جامعه جهانی بر محور نوع بشر به کار می گیرد.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

۲- آلترناتیف یا بدیل‌های پیشنهاد شده توسط مجمع، در تقابل با جهانی شدن سرمایه‌داری، تحت شرکت‌های بزرگ چند ملیتی و حکومت‌ها و نهادهای بین‌المللی است که در خدمت منافع آنها قرار دارد. این آلترناتیف‌ها در نظر دارند جهانی شدن مشترک مبنی بر احترام به حقوق بشر، یعنی حقوق تمام شهروندان همه ملت‌ها، حفظ محیط زیست، جلب حمایت نظام‌ها و نهادهای بین‌المللی دموکراتیک، که در خدمت عدالت اجتماعی قرار دارند، برابری و اقتدار مردمی را به مثابه مرحله تازه‌یی از تاریخ جهان مورد استفاده قرار دهند.

۳- مجمع یک فضای جمعی، متنوع و غیر دولتی است، و بصورت یک شبکه‌ی غیر متمرکز تعریف می‌شود. نهادها و جنبش‌ها برای انجام حرکات مشخص، در سطوح محلی یا بین‌المللی، برای ساختن "دنیا دیگری" متعهد می‌شوند.

۴- مجمع مخالف تمام گرایش‌های خودکامه و تحدیدکننده نظرات در مورد اقتصاد، توسعه و تاریخ، و نیز مخالف به کار بردن زور و خشونت به عنوان ابزار کنترل جوامع توسط دولتهاست. مجمع برای رعایت حقوق بشر، برقراری دموکراسی واقعی، اشتراک مساعی از طریق رابطه‌های برابر، همبسته و صلحجویانه بین افراد، نژادها، جنسیتها، و ملتها، مبارزه می‌کند و هر گونه سلطه‌گری برای انقیاد نوع بشر را محکوم می‌کند.

۵- مجمع به مثابه فضای بحث، حرکت نظری است که باعث تعمق و تفکر روی ساختار و ابزار تسلط سرمایه، چگونگی راههای عملی مقاومت و گذر از این تسلط، جایگزینهای پیشنهادی برای حل مسئله نابرابری اجتماعی، تخطی از حقوق که به دنبال جهانی شدن سرمایه‌داری همراه با تمایلات نژادپرستانه در حال گسترش است، تمایزات مبنی بر جنسیت، و انحطاط محیط زیست، می‌شود و نتایج این

دیدگاه ها - تحلیل ها و رویدادها

تعمقات را به طور علنی، در سطح جهان و در تک تک کشورها بازتاب می دهد.

۶- مجمع به مثابه فضای اندیشه، در تلاش ایجاد و تقویت بیانی تازه برای برقراری ارتباط بین جنبش های رو به افزایش در جامعه مدنی، برای همه ملل است؛ به همان اندازه در قلمرو زنده گی اجتماعی که در زندگی خصوصی. مجمع در تلاش برای تقویت مقاومت های اجتماعی عاری از خشونت است در روند غیر انسانی شدن که جهان امروز در اثر اعمال خشونت از جانب حکومتها در آن زنده گی می کند. مجمع از طریق پشتیبانی از این نهادها و جنبشها در تلاش برای تقویت اهداف بشردوستانه ای است که در جهان مطرح است.

در "مجمع اجتماعی جهانی" در سال ۲۰۰۲ پیشنهاد شد که مجمع های بعدی در خارج از کشور برزیل برگزار شود. این تغییر محل، نمایانگر نیاز گسترش جریان به مناطق آسیایی و افریقایی می باشد که دو سوم جمعیت جهان را در بر می گیرد.

مجمع اجتماعی آسیا در ژانویه ۲۰۰۳ در حیدرآباد تشکیل شد که نشانگر تعهد هندوستان به جریان "مجمع اجتماعی جهانی" بود و در همین جا بود که پیشنهاد برگزاری مجمع ۲۰۰۴ در هند داده شد.

بر طبق همین فیصله، چهارمین "مجمع اجتماعی جهانی" امسال از ۱۶ تا ۲۱ جنوری در شهر بمبئی در هند برگزار گردید. در این مجمع در حدود یکصد هزار نفر شرکت داشتند که از آن جمله در حدود ده هزار نفر از ۱۳۰ کشور جهان نیز شامل بودند.

"مجمع اجتماعی جهانی" به منظور ایجاد یک پلاتفرم باز برای بررسی استراتژی های گوناگون مقاومت در مقابل مدل جهانی شدن سرمایه که در "مجمع اقتصادی جهانی" در داووس توسط شرکت های بزرگ چند ملیتی،

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

دولتها، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، و سازمان تجارت جهانی که در خدمت این شرکت‌ها هستند، بیشتر شکل می‌گیرند.

مجمع اجتماعی جهانی با تعهدی استوار به این باور که "جهانی دیگر ممکن است" فضای بازی است برای بحث درباره جایگزین‌های ممکن برای جریان نئولیبرال غالب، برای تبادل تجربه‌ها و برای تقویت همیاری در میان سازمان‌های توده‌یی، حرکت‌های مردمی و سازمان‌های جامعه مدنی.

از شرکت‌کنندگان در این مجمع، نمایندگان سازمان‌های غیر دولتی و انجمن‌های مردمی و نمایندگان گروه‌های مترقی اجتماعی و جوانان می‌باشند. همچنین دهها نماینده پارلمان از کشورهای مختلف دنیا در اینجا گرد هم آمده بودند تا درباره مخالفت خود با تبانی دولت‌ها و شرکت‌های چندملیتی در روند جهانی شدن سرمایه به بحث بنشینند. در همین فرصت، احزاب کمونیست و کمونیست-مارکسیست هند تجمعی از نمایندگان ۱۸ حزب کمونیست دنیا، از جمله حزب کمونیست چین را برگزار کرده بودند.

در این مجمع با تدویر همایشها، جلسه‌های بحث و گفتگو، و نمایش‌های گوناگون هنری، مسایل بسیار متنوع و پیچیده - ۱۲۰۰ فقره - به شمول حق حاکمیت بر زمین، آب و غذا، ملیتاریسم، جنگ و صلح، محیط زیست، تجارت جهانی، اشغال عراق توسط آمریکا و حتی مرض ایدز و آزادی‌ها جنسی به بررسی گرفته شد. دیدگاه‌های بسیار متفاوت و متنوع از جانب اشتراک‌کنندگان به نمایش گذاشته شد. با تمام گوناگونی موضوع‌ها و تنوع اشتراک‌کنندگان، همه یک هدف واحد داشتند: مبارزه علیه آن چه که نظم غیر عادلانه جهانی نامیده می‌شود.

گردانندگان این مجمع به این باور اند که این مجمع حد اقل زمینه نزدیکی و همبستگی فعالین جهانی را در عرصه‌های مختلف فراهم گردانید و این گردهم‌آبی را در بسیج اندیشه‌ها و توسعه همکاری شبکه‌گروه‌های مختلف اجتماعی یک موفقیت ارزیابی کردند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

سازمان‌های چپ سیاسی که در چهارمین اجلاس مجمع اشتراک داشتند مسایلی همچون مقابله با ملیتاریسم، تروریسم و جنایت، امحای فقر، تنظیم تجارت مناسب بین المللی، تأمین اتحاد نیروهای کارگری در مبارزه علیه بخش‌های منفی جهانی شدن، تأمین مواد غذایی و محافظت از منابع طبیعی را مطرح کردند. آنها تشدید مبارزه متنوع در عرصه‌های ضد جنگ، مسابقه تسلیحاتی - بخصوص آن سلاح‌های که خصوصیت کشتار جمعی دارند - تأمین عدالت و ترقی اجتماعی، و همچنان انکشاف و توسعه را بمنظور سازماندهی جمعی مردم کشور های مختلف جهان، جدی تلقی نمودند.

جستجوی بدیل‌های مناسب و مؤثر در مبارزه علیه گسترش نیولیبرالیسم و جهانی شدن سرمایه به یک مشغله عظیم فکری اندیشمندان بشردوست مبدل گردیده است. در این راستا، این گروه آبی بزرگ نیز اگر به نتایج بسیار مشخص نرسید، ولی عجالاً به مثابه عامل فشار اثر گذاشت و زمینه آن را فراهم گردانید تا صدای دادخواهانه اقشار مختلف مردم جهان به گونه‌ی بازتاب یابد .

در شرایطی که تلاش برای منحرف ساختن " مجمع اجتماعی جهانی " از اهداف و خطوط فکری پذیرفته شده در منشور مجمع، که برخی مواد اساسی آن در بالا بیان گردیده است، وسیعاً وجود دارد و منابع مشکوک نیز در تمویل آن سهم می‌گیرند، بجاست تا پرسش‌های بسیاری در این میان بوجود آید، از جمله این که :

آیا چنین اجتماعات عظیمی می‌توانند کارکردی بیش از یک جشن همه‌گانی داشته باشند و قادر به تدوین و ایجاد یک بدیل موثر و فعال گردند ؟

آیا چنین مجامع یا فوروم به نتایجی میرسند که در قبال آن عمل کردی داشته باشند و جنبش‌های سیاسی - اجتماعی مخالف روند نیولیبرالیسم و جهانی شدن سرمایه را باهم نزدیک ساخته و سمت و سو دهند ؟

دیدگاه ها - تحلیل ها و رویدادها

نگارنده به این باور است که در شرایط کنونی و با مخلوط ساختن این همه مسایل در یک مجمعی به این بزرگی، نمیتوان به یک بدیل و یا آلترناتیو مناسب با طرح بسیار مشخص و عملی نایل گردید. برای رسیدن به این هدف هنوز راه درازی در پیش است، اما مطمئناً مردم جهان دیر یا زود به یک بدیل مناسب دست می یابند، زیرا این ضرورت زمان و تاریخ است.

جنوری سال ۲۰۰۴ مطابق جدی ۱۳۸۲

فدرالیسم و مسائل قومی

در ارتباط به نظام فدرالی و موثریت آن در حل مسائل قومی افغانستان و از این طریق تأمین دموکراسی و مردم‌سالاری، در مطبوعات و رسانه‌ها، مطالب زیادی به نشر رسیده و دیدگاه‌های متفاوتی به نمایش گذاشته شده است. بیشترین چنين معلوم می‌شود که درک جامع از نظام فدرالی و فدرالیسم وجود ندارد و طرح این مسأله بدین گونه، مباحثه را به نتیجه نمی‌رساند و چه بسی که زیر این پوشش و جدال خواست عادلانه و برحق مردم که خود ارادیت مردمی است نیز کتمان می‌گردد و ضایع می‌شود.

نگارنده دقیقاً به این عقیده است که مسأله قومی در افغانستان را با به رسمیت شناختن حق اقوام در تحصیل زبان مادری (در کنار زبان رسمی)، گسترش و ترویج فرهنگ و سنتهای قومی، سپردن امور اجرایی هر محل به اهالی خود آن محل و انتخابی بودن مقامات رهبری، اختصاص دادن بودجه مخصوص بمنظور کمک به رشد اقتصادی مناطق عقبمانده، تربیه کادرهای محلی و ملی، و همچنان تفویض صلاحیت مصرف بودجه مربوط به ارگان اجرایی محل، می‌توان حل کرد.

این اصولی است که در نبود آن از مردم‌سالاری و دموکراسی نمیتوان حرفی در میان گذاشت. معامله با این اصول و نادیده انگاشتن آن در حقیقت پامال کردن حق مشروع مردم تلقی می‌گردد و مغایر اصول پذیرفته شده در ارتباط به تعمیق دیموکراسی و تضمین حقوق شهروندی می‌باشد. طرح این خواسته‌های مشروع به معنی طرح فدرالیسم و نظام فدرالی نیست که بطور معمول در نیشته‌ها انعکاس می‌یابد. این دو را باید از هم جدا کرد.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

عدم درک عمیق این مسأله و موضع‌گیری در دو قطب مخالف، پارادوکسها و توهماتی را به وجود آورده است که در نتیجه منجر به نقض صریح حقوق شهروندان می‌گردد و اصل انتخابی بودن ارگانهای قدرت و اداره دولتی را به چالش می‌کشد.

باید با صراحت این پرسش را مطرح ساخت که: چگونه میتوان شهروندی را مستحق انتخاب رئیس جمهور دانست، ولی از حق انتخاب فرماندار محل محروم گردانید؟ متأسفانه شماری مایل اند حتی نظام اداره محلی را به سه یا چهار دهه قبل عقب برانند و در ضمن ادعای مردم سالاری نیز کنند!

به باور نگارنده، نمونه‌های بهتر دیگری که در شرایط موجود افغانستان مورد استفاده قرار گرفته می‌تواند، وجود دارد. بهترین نمونه را در این زمینه، کشورهای سکاندنویایی زیر عنوان «کمونها» موفقانه تجربه کرده اند که باید از آنها زیاد آموخت و به گونه‌یی در افغانستان مورد استفاده قرار داد. شاید در فرصت مساعد در ارتباط به ارگانهای اداره محلی و چگونگی ساختار و فعالیت آنها در دنمارک، مطالبی از این قلم تهیه و به نشر برسد.

عجالتاً برای درک و شناخت بهتر از فدرالیسم، بخشهای عمومی نبشته بسیار جالب و جامع آقای حبیب پرزین را که در سایت ایران امروز مورخ دوم جنوری سال ۲۰۰۴ به نشر رسیده است، خدمت تقدیم می‌نمایم تا باشد در این زمینه ممد واقع گردد.

مطالعه تاریخ ایجاد کشورهای فدرال نشان می‌دهد که فدرالیسم به معنی پیوستن چند کشور مستقل به یکدیگر، و ایجاد يك کشور بزرگتر است، و نه تقسیم يك کشور به واحدهای خود مختار کوچکتر. بررسی مختصر چگونگی ایجاد چند کشور فدرال موفق (کشورهایی که معمولاً به عنوان الگو نشان داده می‌شوند) به روشن شدن این نکته کمک می‌کند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

سوئیس قدیمی‌ترین کشوری است که به شیوه فدراتیو اداره می‌شود. این کشور از قرن سیزدهم تا شانزدهم از بهم پیوستن شهرهای مستقل قرون وسطایی به یکدیگر بوجود آمد. ابتدا سه کانتون اولیه اوری Uri، شووتس Schwyz و اونتروالدن Unterwalden برای مقابله با امپراتوری اتحاد مقدس روم، در سال ۱۲۹۱ با یکدیگر متحد شدند، و آنرا اتحاد ابدی Ewige Bund نامیدند. در سال ۱۳۳۲ لوسرن Luzern، در سال ۱۳۵۱ زوریخ Zurich و در سال ۱۳۵۲ گلاروس به اتحاد ابدی می‌پیوندند. با پیوستن بازل Basel و شافهاوزن Schaffhausen در سال ۱۵۰۱ و آپنسل Appenzell در ۱۵۱۳ تعداد کانتونها به ۱۳ می‌رسد. در سال ۱۶۴۸ محدوده جغرافیایی سوئیس در صلح وستفالی با آلمان معین می‌شود. در سال ۱۷۸۹ انقلابی در سوئیس به وقوع می‌پیوندد، سوئیس به کشوری دمکراتیک ولی متمرکز مبدل می‌گردد. در سال ۱۸۰۳ ناپولئون سوئیس را فتح می‌کند، و سیستم فدرال را با ۱۹ کانتون دوباره برقرار می‌کند. بعد از دوران ناپولئون کنگره وین (۱۸۱۵-۱۸۱۴) استقلال و بی‌طرفی سوئیس را تضمین می‌کند. در سال ۱۸۴۸ اولین قانون اساسی سوئیس رسماً آنرا به صورت کشوری فدرال و لیبرال در می‌آورد.

ایجاد ایالات متحده آمریکا هم شرایط نسبتاً مشابهی داشت. در سال ۱۷۷۵ دوازده دولت آمریکای شمالی علیه استعمار بریتانیا با یکدیگر متحد شدند. پس از پیروزی آنها در جنگهای استقلال (۱۷۸۳-۱۷۷۵) در میان دولتهای عضو که به صورت کنفدراسیون با یکدیگر متحد شده بودند، اختلافاتی بوجود آمد. در زمینه سیاست خارجی و سیاستهای اقتصادی هماهنگی وجود نداشت. در اثر انتشار بی‌رویه اسکناس در برخی ایالتها تورم بوجود آمده بود، مجوز حقوقی برای افزایش دادن مالیات وجود نداشت و بر سر شیوه تقسیم مخارج جنگ استقلال، میان ایالات اختلاف وجود داشت. تنها نهادی که آنها را بهم پیوند می‌داد کنگره نمایندگان کشورهای عضو بود که فقط مرکز تجمع سفرای این کشورها بود. و ارگان دولتی لازم برای هماهنگ کردن روابط داخلی و تضمین سیاست واحد خارجی وجود نداشت. برای خروج از این بحران طرحی برای قانون اساسی تهیه و برای تصویب در مقابل کشورهای عضو قرار داده

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

شد. طرح قانون اساسی، ایجاد يك دمکراسی مبتنی بر سیستم نمایندگی برای اتحاد کشورهای عضو و ایجاد کشوری بزرگ، با دو مجلس بود، که در آن قدرت اجرایی به يك رئیس جمهور انتقال می یافت. طراحان اصلی این قانون اساسی ساموئل آدامز، الکساندر همیلتون، جان جی و جیمز مدیسون بودند که فدرالیست نامیده می شدند. مخالفین این قانون اساسی، ضد فدرالیست‌ها به رهبری تامس جفرسون بودند. فدرالیست‌ها حزب جمهوریخواه و ضد فدرالیست‌ها حزب دمکرات آمریکا را بوجود آوردند. اتحاد کشورها که ابتدا دوازده کشور بود و بعد به ۱۳ کشور افزایش یافت. بتدریج از طریق پیوستن کشورهای دیگر، خرید مستعمرات فرانسه، و یا تصرف مناطق مجاور گسترش یافت. تعداد ایالات در سال ۱۸۳۶ به ۲۵، در سال ۱۸۵۰ به ۳۱، در سال ۱۹۰۰ به ۴۴ و در سال ۱۹۵۹ با افزایش آلاسکا و هاوایی به ۵۰ افزایش یافت.

کانادا کشور دیگری است که فدرالیسم در آن به تاریخ دوران استعمار مربوط می گردد. تا دهه هشتاد قرن هجدهم بخشی که در منطقه غربی رودخانه میسیسیپی قرار دارد و مناطق غربی کانادا یعنی کبک، جزیی از مستعمرات فرانسه بود. بعد از انقلاب کبیر فرانسه رابطه مستعمرات با دولت مرکزی ضعیف شد. انقلابیون فرانسوی نظر واحدی در مورد سرنوشت مستعمرات نداشتند؛ برخی حتی معتقد بودند دولت فرانسه باید به تمامی مستعمرات استقلال بدهد. سرنوشت مستعمرات عملاً بدست فرماندهانی که در محل بودند سپرده شده بود. دولت بریتانیا با استفاده از موقعیت ضعیف فرانسه تمام مستعمرات آن را تصرف کرد. ناپولئون که قدرت مقابله با نیروی دریایی انگلستان را نداشت، نمی توانست این مناطق را پس بگیرد. او در سال ۱۸۰۳ لوئیزیانای فرانسه را به ایالات متحده آمریکا فروخت. ابتدا دولت انگلستان تصور می کرد با ورود موج جدید مهاجران و اسکان آنها در کبک، منطقه به تدریج انگلیسی می شود؛ اما وقتی انتظارات او در این زمینه برآورده نشد، و فرانسویها علاقه ای به سیستم اداری انگلیسی از خود نشان ندادند، دست از این نقشه برداشت. در ۱۷۹۱ با قانون اساسی جدید، کوشش کرد آزادیهای مشروطه را با قدرت

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

دولتی ترکیب کند. انگلستان علاوه بر تقسیمات موجود بخش انگلیسی، ایالت کبک را به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم کرد، و به فرانسویها این امکان را داد که نهادهای دولتی خود را به شکل سابق حفظ کنند، هر یک از مناطق از گذشته دارای مجلس قانون گذاری بود، و همین سیستم، به شکل فدرال به حیات خود ادامه داد.

آلمان در شکل کنونی آن کشوری است کاملاً جدید. تا پایان قرن هجدهم در محدوده جغرافیایی آلمان کنونی بیش از ۱۲۰ شاهزاده نشین کوچک و بزرگ حکومت می کردند. مناطق مختلف آلمان مانند هامبورگ، بایر و وستفالن تاریخهای کاملاً متفاوتی با یکدیگر دارند. در سال ۱۷۹۲ فرانسه منطقه غربی راین را تصرف کرد و اتحادیه ای میان شاهزادگان آن بوجود آورد. ناپولئون با متحد کردن شاهزاده های جنوب و جنوب غربی آلمان کنفدراسیون راین (Confédération du Rhin) را بوجود آورد. در سال ۱۸۰۶ تمام ایالات آلمانی زبان بغیر از اتریش و پروس به این کنفدراسیون پیوستند. با شکست ناپولئون در ۱۸۱۳ کنفدراسیون راین منحل شد. کنگره وین در ۱۸۱۵ کشور فدرال آلمان (Deutsche Bund) را با ۳۹ عضو به وجود آورد. ۳۵ شاهزاده نشین بعلاوه پادشاه بریتانیا (هانور)، پادشاه دانمارک (هولشتاین)، هلند (لوگزمبورک) و اتریش و پروس با بخشی از خاکشان به این اتحادیه پیوستند. در دوران صدراعظمی بیسمارک، در ژانویه ۱۸۷۱ پس از پیروزی آلمان در سه جنگ علیه پروس، دانمارک و فرانسه، اتحاد کامل آلمان صورت می گیرد. بیسمارک دو مجلس نمایندگان مردم (Reichstag) و مجلس نمایندگان ایالات (Bundesrat) را بوجود می آورد. در دوران جمهوری وایمار (۱۹۳۳-۱۹۱۹) فدرالیسم و سیستم دو مجلس حفظ می شوند، اما با به قدرت رسیدن هیتلر سیستم فدرال از میان می رود. پس از شکست هیتلر و اشغال آلمان توسط متفقین در سال ۱۹۴۹ جمهوری فدرال آلمان در مناطق تحت اشغال آمریکا و انگلستان بوجود می آید. در سال ۱۹۴۷ ایالت زارلند با انتخاب مجلس و تدوین قانون اساسی، بصورت کشوری مستقل در اتحاد اقتصادی با فرانسه در می آید. اما پس از رشد اقتصادی سریع آلمان تمایل برای پیوستن

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

به آن افزایش می‌یابد و بالاخره در سال ۱۹۵۷ به جمهوری فدرال آلمان می‌پیوندد.

در هندوستان تا قبل از ۱۹۴۷ پیش از ۵۰۰ شاهزاده نشین وجود داشت که هر کدام از استقلال نسبی برخوردار بودند. امپراتوری مغول که حکومتی متمرکز بر فراز این شاهزاده نشین‌ها بوجود آورده بود، با مرگ اورنگ زیب (۱۷۰۷) به سرانجام رسید. طی پنجاه سال پس از مرگ او اقتدار حکومت مرکزی به طور منظم کاهش یافت. شش ایالت دکان Dekkan عملاً مستقل شده بودند و در پنجاب سیک‌ها حکومت خود را بوجود آورده بودند. تهاجم نادر شاه ۱۷۳۹-۱۷۳۸ تا دهلی و تاراج آن و تهاجم قبایل افغان پس از آن حکومت مرکزی را بیشتر تضعیف کرد. در داخل بعضی از ایالات، گروه‌های مسلح، جنگ داخلی بر راه انداخته بودند. (۱) در این دوران امپراتوری بریتانیا به هندوستان وارد شد. و به تدریج بر تمام مناطق آن مسلط گردید. انگلستان بارها بر اساس تقسیم بندی‌های موجود و با ادغام کردن شاهزاده نشین‌ها، تقسیم بندی‌های بزرگتری بوجود آورد. از سال ۱۸۶۱ بتدریج در ایالات مختلف مجالس قانون گذاری برای اداره امور محلی بوجود آمد. در ۱۹۳۵ یازده ایالت با مجالس قانون گذاری وجود داشت. (۳) هندوستان پس از استقلال خود سیستم غیر متمرکز موجود و سیستم اداری باقی مانده از دوران حاکمیت انگلستان را حفظ کرد. بیش از ۹۵ درصد کشورهایی که اکنون با سیستم فدرال اداره می‌شوند از پیوستن واحدهای کوچکتر به یکدیگر به وجود آمده‌اند. در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین و آفریقا پروسه ایجاد ملت و دولت در داخل سیستم استعماری انجام گرفت. و پس از استقلال مستعمرات، با اتحاد قبایل، و یا شاهزاده‌های محلی که هر یک اتحاد چند قبیله را نمایندگی می‌کردند، دولت‌های جدید فدرال بوجود آمدند.

بریتانیا تقریباً در تمامی مستعمرات خودش با تکیه بر تقسیم بندی‌های موجود محلی، سیستم فدرال را بوجود آورد. ایالات متحده آمریکا، کانادا، استرالیا،

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

هندوستان، پاکستان، برمه، مالزی، نیجریه و... همه از مستعمرات سابق بریتانیا هستند.

فدرالیسم لزوماً به معنی دموکراسی نیست. کشورهای فدرال سوئیس و یا آلمان در دوران فنودالیسم بوجود آمدند. در سوئیس دموکراسی بیش از پانصد سال بعد از ایجاد این کشور برقرار شد. در تعداد زیادی از کشورهای فدرال آسیایی و آفریقایی هنوز هم دموکراسی وجود ندارد. کشور پاکستان که ساختاری فدرال دارد، سالیان دراز است که میان دموکراسی نیم بند و دیکتاتوری در نوسان است. نیجریه از اتحاد ۳۶ کشور بوجود آمده و بصورت فدرال اداره می‌شود، اما دهها سال دیکتاتورهای نظامی بر آن حکومت کرده‌اند. امارات متحده عربی هنوز با اسلوب قرون وسطایی اداره می‌شود. برمه فدراسیونی است که از هفت کشور و هفت استان تشکیل شده، در این کشور سالها است که نظامیان حکومت می‌کنند. با وجود فشار بین‌المللی در این کشور تغییر جدی صورت نگرفته است. خانم آونگ سان سو کی *Aung San Suu Kyi* رهبر اپوزیسیون بارها دستگیر و زندانی شده و اکنون هم در حبس خانگی به سر می‌برد. خانم سو کی در سال ۱۹۹۱ برنده جایزه صلح نوبل شد که خود نشاندهنده توجه کشورهای غربی به اوضاع سیاسی برمه است. در سال ۱۹۹۷ حزب مخالف دولت برای اولین بار پس از حکومت نظامی توانست کنگره ای برگزار کند. اما فعالیت این حزب کاملاً محدود و تحت کنترل نظامیان است. نه فشار بین‌المللی و نه جایزه صلح نوبل هنوز نتوانسته است تغییری اساسی در این کشور به وجود آورد.

حتی در میان دموکراسی‌های غربی هم کشورهای فدرال دموکراتیک‌تر از کشورهای غیر فدرال نیستند. هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که آلمان به خاطر فدرال بودن دموکراتیک‌تر از هلند، سوئد و یا فرانسه است. کشور فدرال سوئیس آخرین کشور اروپایی بود که در سال ۱۹۷۱ به زنان حق رای داد.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

این عقیده هنوز وجود دارد که تمرکز بمعنی دیکتاتوری و یا حداقل کمبود دموکراسی است. در نتیجه از میان بردن تمرکز از اهداف دموکراسی قلمداد می‌شود. در حالیکه نه تمرکز لزوماً به معنی دیکتاتوری است و نه عدم تمرکز به تنهایی دموکراسی به وجود می‌آورد. اگر تقسیم يك کشور به واحدهای کوچکتر به خودی خود به معنی دموکراتیک تر شدن باشد باید به این نتیجه برسیم که هر چه کشور کوچکتر باشد دموکراتیک تر است. امارات متحده عربی کشوری است که از ۷ امیر نشین تشکیل شده است. مناسبات میان این هفت کشور به طور دموکراتیک حل می‌شود. آنها يك شورای عالی با شرکت هفت امیر کشورهای عضو دارند و يك مجلس نمایندگان با ۴۰ عضو که از طرف امرای هفت کشور هر دو سال يك بار انتخاب می‌شوند. اما در داخل هر يك از این امارات نه مجلسی وجود دارد، نه حزب سیاسی، و مردم کشور کوچکترین امکان مداخله در امور سیاسی را ندارند.

بزرگترین خطری که يك کشور فدرال را تهدید می‌کند عدم وجود دموکراسی در واحدهای خود مختار است. در کشورهایی که در آنها سابقه دموکراسی وجود ندارد و یا دموکراسی نهادینه نشده، خصوصیات اخلاقی سیاستمداران و یا رهبران احزاب سیاسی، جاه طلبی‌ها، و رقابت‌های آنها با یکدیگر نقش تعیین کننده ای ایفا می‌کند. در کشورهای عقب مانده فراوان هستند سیاستمدارانی که ترجیح می‌دهند پادشاه يك دهکده باشند تا فرماندار يك کشور بزرگ. همین پدیده موجب از هم پاشیدن تعداد زیادی از کشورهای فدرال شده است. تعداد کشورهایایی که از تجزیه کشورهای فدرال به وجود آمده اند از کشورهای فدرال موجود بیشتر است. در اینجا به تعدادی از آنها اشاره می‌شود.

در سال ۱۸۲۳ کشور ایالات متحده آمریکای مرکزی بوجود آمد. (۳) که از کشورهای کنونی گواتمالا، هندوراس، السالوادور، کوستاریکا و نیکاراگوا تشکیل شده بود. این ایالات از سال ۱۵۲۰ در کنار ایالت مکزیک چیاپاس Chiapas پادشاهی اسپانیایی جدید را تشکیل می‌دادند. آنها در سال ۱۸۲۱ به

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

استقلال دست یافتند، و دو سال بعد يك جمهوری فدرال بوجود آوردند. که هر يك از ایالات عضو از اختیارات داخلی وسیعی برخوردار بودند. برده داری ملغی شد و امتیازات کلیسای کاتولیک به رسمیت شناخته شد. در سال ۱۸۳۰ در این کشور يك دولت لیبرال بر سر کار آمد و امتیازات کلیسا را لغو کرد. در سال ۱۸۳۷ بیماری وبا تلفات سنگینی به بار آورد و کلیسا آنرا بگردن لیبرالهای بی دین انداخت و در این جو ملتهب احزاب محافظه کار قیامی از سرخ پوستان براه انداختند و در سال ۱۸۳۸ پایتخت را تصرف کردند. پس از آن تا سال ۱۸۴۰ کشورهای عضو یکی پس از دیگری از فدراسیون جدا شدند. در سال ۱۸۱۱ کلمبیای بزرگ شامل اکوادور، ونزوئلا و پاناما مستقل شد و در محدوده جغرافیایی آن يك کشور با حکومت فدرال بنام ایالات متحده گرانادای جدید بوجود آمد، اما میان فدرالیستها و طرفداران حکومت متمرکز جنگ در گرفت. نیروهای اسپانیایی از فرصت استفاده کرده و آن سرزمین را در سال ۱۸۱۶ دوباره اشغال کردند. در سال ۱۸۳۶ ژنرال سانتاکروز رهبر بولیوی که خودش متولد پرو بود کنفدراسیون پرو- بولیوی را بوجود آورد. اما نیروهای ناسیونالیست پرویی بر علیه او قیام کردند و در سال ۱۸۳۹ با شکست دادن او دو کشور را از هم جدا ساختند.

فدراسیون آفریقای مرکزی در سال ۱۹۵۳ از مستعمرات سابق بریتانیا بوجود آمد. این کشور از رودزیای شمالی، رودزیای جنوبی (زیمبابوه کنونی) و سرزمین نیاماسا Nyamassa تشکیل شده بود. بریتانیا قصد داشت با ایجاد این فدراسیون وزنه ای در مقابل آفریقای جنوبی بوجود آورد. اما بدلیل رقابت میان رهبران این مناطق فدراسیون در سال ۱۹۶۴ با جدا شدن نیاسا و رودزیای شمالی از هم پاشید. از رودزیای شمالی کشور زامبیا بوجود آمد و از نیاسا کشور مالاوی.

در سال ۱۹۵۸ از مستعمرات بریتانیا در دریای کارائیب، فدراسیون هندی های غربی از ده عضو به وجود آمد، که جامائیکا، ترینیداد، توباگو

دیدگاه ها - تحلیل ها و رویدادها

Tobago و بارباد Barbade سرزمینهای بزرگ آن بودند. رقابت میان ترینیداد و توباگو از يك سو و جامائیکا از طرف دیگر در سال ۱۹۶۲ به تجزیه این کشور انجامید.

به همین ترتیب فدراسیون مالی از کشورهای سنگال و سودان فرانسه (مالی کنونی) بوجود آمد ولی بدلیل بوجود آمدن رقابت میان رهبران تجزیه شد. (۴)

فدرالیسم نه تنها بمعنی رشد شتابنده و پایدار اقتصادی نیست، بلکه در کشورهای توسعه نیافته موجب کندی رشد اقتصادی هم می شود. فدرالیسم موجب تداخل برنامه های اقتصادی مناطق مختلف می شود. نمونه روشن این پدیده اوضاع پاکستان در دهه هشتاد است. در آن سالها درگیریهای وسیعی میان رهبران ایالت پنجاب که اشرافیت زمیندار را نمایندگی می کردند و حکومت مرکزی خانم بی نظیر بوتو، که با تمایل بیشتر لیبرال، منافع اقتصادی اجتماعی اقشار متوسط شهری را نمایندگی می کرد، به وجود آمد. اختلافاتی که بحران جدی اقتصادی بوجود آورد. (۵)

کشورهای فدرال آمریکای لاتین با وجود اینکه اکثرا در اوایل قرن گذشته به استقلال سیاسی دست یافتند، رشد اقتصادی بسیار کندی داشته اند. برزیل با بدهی خارجی معادل ۲۳۷ میلیارد دلار، آرژانتین با بدهی خارجی معادل ۱۴۶ میلیارد دلار جزء رکوردداران بدهی خارجی هستند. مکزیك با وجود اینکه جزء کشورهای صادر کننده نفت است، و توانسته نرخ تورم را از ۱۳۰ درصد (سال ۱۹۸۷) به ۱۸ درصد کاهش بدهد، هنوز ۱۵۰ میلیارد دلار بدهی خارجی دارد. در میان کشورهای فدرال آفریقایی کامرون بدلیل صادرات نفت خام با درآمد سرانه ۵۰۰ دلار در سال جزء ثروتمندترین کشورهای منطقه است. کشورهای دیگر فدرال مانند کنیا با درآمد سرانه معادل ۳۵۰ دلار، نیجریه با درآمد سرانه ۲۶۰ دلار، و اتیوپی با درآمد سرانه معادل ۱۰۰ دلار جزء کشورهای فقیر جهان هستند. در میان کشورهای فدرال در حال توسعه

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

تنها رشد اقتصادی مالزی استثناء است. زیرا این کشور علاوه بر قرار گرفتن در حوزه اقتصادی پر رونق اقیانوسیه، در چند دهه گذشته حکومت مرکزی پرفرتری داشته و در زمینه اقتصادی عملاً مانند کشوری متمرکز عمل کرده است.

فدرالیسم میتواند همبستگی ملی بوجود آورد، اما میتواند تنشها و اختلافات قومی را افزایش هم بدهد. علت این عمل کرد متضاد فدرالیسم این است که گروهها و احزاب قومی در يك کشور فدرال، از يك دولت و سازماني كامل از امکانات و نهادهاي وابسته به دولت هم برخوردار می شوند که از آن می توانند به عنوان پایگاه قدرت در دامن زدن به اختلافات جدید و شدید کردن اختلافات موجود استفاده کنند. یکی از مهم ترین دلایل از هم پاشیدن اتحاد شوروی و یوگسلاوی این بود که کشورهای تشکیل دهنده این دو کشور از دستگاه کامل دولتی برخوردار بودند. و به همان نسبتی که دیکتاتوری مرکزی و ایدئولوژی حاکم ضعیف تر می شد، خود خواهی ها و قدرت طلبی های منطقه ای افزایش می یافت. و وجود این دولتهای جداگانه و تضادهایی که سابقه آن به دوران استعمار بر می گشت، همه چیز را برای جدایی آماده کرده بود. (۶)

بیشترین تنشها و درگیری های قومی، و یا جنبشهای جدایی طلب را در کشورهای فدرال می توان یافت. در نیجریه از زمان انتخاب اوباسانجو به ریاست جمهوری (۱۹۹۹) تا زمان کناره گیری او (۲۰۰۲) حداقل ده هزار نفر در درگیریهای قومی کشته شده اند. در مجموع از تابستان ۲۰۰۱ بیش از ۵۵۰ هزار نفر از مناطق بحرانی فرار کرده اند. در هندوستان هر درگیری قومی به کشته شدن صدها نفر می انجامد. قیام سیکها در ایالت پنجاب (۱۹۷۷) برای بدست آوردن استقلال، تنها با سرکوب شدید ارتش هند پایان یافت. جنبش جدایی طلبان کشمیر هر روز بحران تازه ای بوجود می آورد. در فدراسیون روسیه هنوز هیچ راه حلی برای بحران چچین پیدا نشده است.

بلژیک جزء معدود کشورهایایی است که به خاطر حل مسئله قومی کشور واحد خود را به مناطق فدرال تقسیم کرده است. تا قرن نوزدهم کشوری بنام بلژیک

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

وجود نداشت. این منطقه که جزیی از هلند قدیم بود، در پایان قرن ۱۵ به تصرف پادشاهی هابسبورگ در می‌آید. در سالهای پایانی قرن ۱۶ در جنگهای استقلال طلبانه هلند این منطقه به دو قسمت تقسیم می‌شود، بخش شمالی به تصرف هلند در می‌آید و بخش جنوبی جزء قلمرو پادشاهی هابسبورگ باقی می‌ماند. در سال ۱۸۱۵ کنگره وین تمام این منطقه را به هلند باز می‌گرداند. اهالی بلژیک در سال ۱۸۳۰ در یک انقلاب بر ضد حاکمیت هلند، مستقل می‌شوند، در سال ۱۸۳۱ قدرتهای بزرگ اروپایی آن را به رسمیت می‌شناسند و کشور بلژیک بوجود می‌آید. در بلژیک سه قوم فرانسه زبان (والون‌ها)، در نیمه جنوبی کشور، هلندی زبان (فلامان‌ها)، در نیمه شمالی کشور، و آلمانی زبانها در شرق کشور داخل محدوده والونها زندگی می‌کنند. ابتدا زبان رسمی کشور فرانسه بود. در فاصله کوتاهی بعد از استقلال خواست فلامانها برای حق استفاده از زبان هلندی در مدارس و ادارات دولتی به مسئله اصلی مبدل می‌شود. در سال ۱۸۴۰ فلامانها حق استفاده از زبان خود را به دست می‌آورند. دو جنگ جهانی و خرابی‌های ناشی از آن به تضادهای قومی می‌افزاید. در سال ۱۹۶۰ بلژیک به سه منطقه فدرال مبدل می‌شود شمال منطقه فلامانها، جنوب منطقه والونها، و بروکسل منطقه ای که در آن والونها و فلامانها در کنار هم زندگی می‌کنند. بلافاصله بعد از ایجاد فدرالیسم در گیری بر سر نحوه تعیین مرزهای زبانی بوجود می‌آید. چندین دهکده (به نام فورون Les Fourons) که در گذشته به حوزه اداری لیژ Liège تعلق داشتند بر خلاف تمایل اهالی در محدوده فلامان قرار می‌گیرند. نبرد قومی ابعاد بزرگتری پیدا می‌کند. والونها، فلامانها را متهم می‌کنند که سیاست فلامانی کردن اجباری مناطق فرانسه زبان را در پیش گرفته‌اند. در دهه هفتاد این منطقه بارها محل درگیریهای گاه بسیار خشونت آمیز میان ناسیونالیست‌های فلامان و والونها بوده است. افراطیون از دو طرف به مسئله قومی جنبه نژاد پرستانه می‌دهند. در نوشته‌ها و سخنرانی‌های ناسیونالیست‌های فلامان، رشد اقتصادی منطقه آنان در مقایسه با رکود مناطق والون، به برتری نژاد فلامان بر نژاد والون نسبت داده می‌شود. مسئله نژادی آنچنان جدی میشود که دولت در سال ۱۹۸۱ با تصویب قانونی هرگونه نوشته یا گفتار نژاد پرستانه

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

را ممنوع اعلام می‌کند. در بسیاری از موارد سیاستمداران آگاهانه از درگیری‌های قومی برای پوشانیدن شکست سیاستهای اقتصادی و سیاسی خود استفاده می‌کنند.

در بلژیک اختلافاتی که ابتدا جنبه قومی داشت، خصلت ناسیونالیستی پیدا کرده است. اکنون دیگر طرح مسئله جدا شدن والونها و فلامانها از یکدیگر تابو نیست، و صرفاً به گفتار ناسیونالیستها منحصر نمی‌شود. ۳۰ درصد اهالی فلامان طرفدار جدایی هستند. بزرگترین عاملی که وحدت کشور را حفظ کرده، خواست کشورهای همسایه و اتحاد اروپا است. هلندیها، فلامانها را با وجود هم‌زبانی از خودشان نمی‌دانند. آلمان و فرانسه هم طرفدار وحدت بلژیک هستند و به همین دلیل هم پایتخت اروپا را بطور سمبولیک در بروکسل قرار داده‌اند. (۷)

پروژه جهانی شدن علاوه بر تغییر چهره اقتصادی جهان، در افکار سیاسی اجتماعی بخش پیشرفته دنیا هم تغییر ایجاد کرده است. اکنون همه جا صحبت از کنار زدن مرزهای جغرافیایی و حمایت از تنوع فرهنگی (Multiculturalism) است. جدا کردن و مرز کشیدن به گذشته تعلق دارد.

دیر یا زود دمکراسی به منطقه جغرافیایی-سیاسی ما هم راه پیدا خواهد کرد. در آن شرایط ما باید برای جبران عقب ماندگی خود از جهان پیشرفته بدنبال اتحاد با تمامی کشورهای همسایه خود در چارچوب دولتی بزرگ و فدرال باشیم، تنها این نوع فدرالیسم است که با روند آتی جهان تطابق دارد. جنوری سال ۲۰۰۴ مطابق جدی ۱۳۸۲

Kolonialreiche seit dem ۱۸ Fischer Weltgeschichte: Die (۱)
Jahrhundert S 121

(۲) همانجا ص ۲۳۳

Provinces of Central America United (۳)

e siècle, ۲۰ Le dictionnaire historique et géopolitique du (۴)
Edition de poch. pp 263-264

(۵) برای آشنایی بیشتر با تاثیر منفی فدرالیسم بر رشد اقتصادی کشورهای
توسعه نیافته مراجعه کنید به :

Hicks, Federalism and economic growth Ursula Kathleen
in underdeveloped countries

Müller, Die Minderheiten im Konflikt S. ۱۸۶ Kurt (۶)

Culturalisation des defférences, Marco Martinello, (۷)
belge différenciation des cultures dans la politique

پاکستان و خطر جهاد اتمی

پاکستان به تاریخ ۲۸ ماه می سال ۱۹۹۸، درست هفده روز پس از آزمایش های اتمی هند، اقدام به عمل متقابل کرد و در جریان دو روز پیاپی، شش آزمایش اتمی را در دو مرحله در وادی چغایی بلوچستان نزدیک سرحد افغانستان به انجام رسانید. انجام این آزمایشات زیر زمینی، نگرانی های جدی در مورد گسترش مسابقات تسلیحاتی اتمی در منطقه را به شدت افزایش داد و عکس العمل های نکوهش آمیز مقامهای بین المللی را در قبال داشت و از جانب بسیاری از کشور ها که مسابقات تسلیحاتی اتمی را خطر جدی برای امنیت جهان می دانند، محکوم گردید.

به تعقیب آزمایشات اتمی پاکستان، ایالات متحده امریکا و بخش اعظم کشورهای جهان، بالای این کشور تحریم اقتصادی وضع کردند و به این وسیله اقتصاد فاسد و مریض پاکستان را به شدت تحت فشار قرار دادند. امریکا از دادن قرضه های صندوق وجهی بین المللی و بانک جهانی به پاکستان جلوگیری به عمل آورد. وزرای خارجه هشت کشور بزرگ صنعتی جهان (گروه هشت) در اجلاس خود در لندن این مسأله را مورد بررسی قرار داده و در زمینه تحریمهای اقتصادی و جلوگیری از شدت بحران، تدابیر معین اتخاذ کردند. تحریم اقتصادی کشورهای غربی بخصوص ایالات متحده امریکا، موسسات بزرگ مالی و پولی بین المللی از قبیل صندوق وجهی بین المللی و بانک جهانی، اقتصاد به بحران کشیده شده پاکستان را به شدت صدمه رساند. زیرا این کشور سالانه بیش از ۳/۵ میلیارد دالر قروض و مساعدتهای بین المللی دو جانبه و چند جانبه بدست می آورد و این رقم مناصف عواید داخلی آن را تشکیل میداد

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

پاکستان در شرایطی به این بلند پروازی بزرگ و ماجراجویی دست زد که محدودیت منابع داخلی، فقر، فساد وسیع و همه جانبه مالی، بیسوادی، منازعات قومی و مذهبی، عدم قانونیت، تروریسم و بنیادگرایی مذهبی، این کشور را به بحران جدی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می‌کشاند. در این فرصت صدراعظم وقت پاکستان، نواز شریف به سرعت عازم عربستان سعودی و سایر کشور های خلیج گردید تا با **مارک اسلامی زدن به پیشانی بمب اتمی ساخت پاکستان**، مساعدت وسیع این کشورها را جلب نماید و اثرات منفی ناشی از کاهش کمکهای بین المللی را تخفیف دهد. قابل یاد آوری است که خیز استراتژی یک جنرال های پاکستانی پس از یازدهم سپتامبر از یک موضع به موضع کاملاً متفاوت دیگر، بار دیگر آن کشور را در موقعیتی قرار داد که بیشترین امتیاز را از وضعیت تازه به وجود آمده بدست آورد، در حالی که این کشور همچنان عمده ترین تهدید کننده صلح و ثبات در منطقه به شمار میرود.

بدین وسیله پاکستان به محل زایش تصور و اندیشه جهاد اتمی که ضرورت ساختمان بمب اتمی اسلامی و دفاع از حق و مکلفیت های مذهبی مسلمانها برای بدست آوردن سلاح کشتار جمعی و در صورت ضرورت استفاده از آن بمنظور دفاع از دین را توجیه می کند، مبدل گردید. تروریست های جهادی و نظریه پردازان آنها در پاکستان، سلاح اتمی را به مثابه یک هدف غایی به منظور تلافی و کیفر آن کشور های که دشمن اسلام تلقی می کردند، درک کردند.

در این راستا برگردان دری بخشهای از نوشته جالب آر. رحمان یکی از وزرای سابق حکومت هند را که در سایت " گروه تحلیلگران جنوب آسیا " به نشر رسیده است تقدیم مینمایم. موصوف مینویسد :

در حقیقت این ذولفقار علی بوتو - به مثابه یک شخصیت لیبرال و متمایل به غرب و نه یک شخصیت بنیادگرای مذهبی - بود که برای نخستین بار تلاشهای مخفی پاکستان را برای بدست آوردن بمب اتمی به حیث بمب اتمی

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

اسلامی در مقابل آنچه که وی بمب اتمی عیسایی، یهودی و هندویی تصور می‌کرد، طرح ریزی نمود. وی این تعریف را به خاطر متقاعد ساختن کشور های اسلامی مانند آلبانیا، عربستان سعودی و ایران و بمنظور جلب مساعدت مالی آنها در پروگرام مخفی نیروی نظامی پاکستان بکار میبرد.

بعداً سازمانهای جهادی پاکستان مانند حرکت المجاهدین، و سازمانهای بنیادگرای پاکستان مانند جمعیت اسلامی و جمعیت علمای اسلامی، تعریف بوتو یعنی بمب اتمی اسلامی را پذیرفتند و آن را به مثابه حق متعلق به همه مسلمانان مطرح ساختند. آنها ظرفیت های موشکی و اتمی پاکستان را به حیث ابزار اطمینان و اعتماد برای همه مسلمانان توضیح کردند. در سال ۲۰۰۰ زمانی که عبدالستار وزیر خارجه سابق پرویز مشرف، مسأله الحاق پاکستان به پیمان منع آزمایش سلاح اتمی را مطرح ساخت و از آن دفاع کرد، سازمانهای جهادی و بنیادگرایی اسلامی، یک مبارزه عمومی علیه وی را سازمان دادند و وی را متهم به کفر و ضد اسلام کردند. ناگزیر وی از این داعیه صرف نظر نمود.

بعد از آن که اسامه بن لادن رهبر القاعده در سال ۱۹۹۶ از سودان به افغانستان انتقال داده شد، وی نه تنها سخن از حق و مکلفیت دینی در ارتباط به تهیه سلاح کشتار جمعی و در صورت ضرورت استفاده از آن به منظور حمایت از اسلام میزد، بل ابتکار طرح، تهیه و انکشاف سلاح متذکره را تحت رهبری ابو خباب در کمپ های آموزشی خود در افغانستان رویدست گرفت.

بعد از سال ۱۹۹۸ ، القاعده و جبهه بین المللی اسلامی، برای جهاد علیه عیسویت و یهودیت، کار و مبارزه بخاطر استخدام شاگردان رشته ساینس و دانشمندی را که عملاً در موسسات علمی کشور های اسلامی وظیفه داشتند، برای جلب کمک بمقصد تهیه و انکشاف سلاح کشتار جمعی سازمان دادند. بسیاری تحلیلگران آنچه را که امروز بحیث فاجعه و تروریسم نوین شناخته می‌شود، ناشی از حضور شمار زیادی از اشخاص تحصیل یافته در حلقات

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

سازمانهای تروریست جهادی میدانند. گرایش تعدادی از شاگردان و کارکنان رشته ساینس به سازمانهای جهادی که تروریست‌ها را در جهادشان کمک کنند، به حیث یک پدیده نو شناخته میشود. در حالی که شاگردان علوم از سایر کشورهای اسلامی به سازمانهای جهادی پیوستند، ولی کارکنان عرصه علوم عمدتاً از پاکستان به این سازمانها ملحق شدند.

جنرال ضیاً الحق که از سال ۱۹۷۷ تا سال ۱۹۸۸ پاکستان را رهبری کرد، انگیزه‌های اسلامی را نه تنها در بین قوای مسلح پاکستان، بل در مجامع علمی بخش هسته‌یی نیز تقویت بخشید. وی این مسأله را که اردوی پاکستان نه تنها صرف اردوی دولت پاکستان است، بل بماتبه اردوی اسلام در خدمت اهداف اسلام نیز خدمت میکند، مطرح ساخت و برای ساخت بمب اتمی توجیه مذهبی فراهم نمود. پالیسی‌های ضیاً با تزریق و بیروس بنیادگرایی در اردوی پاکستان و موسسات علمی منتج شد. در حالی که توسعه نفوذ بنیادگرایی در سطوح پایانی و متوسط قوای مسلح پاکستان توجه تحلیلگران جهانی را به خود جلب نموده بود، ولی توسعه این نفوذ مشابه در موسسات علمی پاکستان از نظرها پنهان ماند، با وجود این حقیقت که برخی رسانه‌های پاکستان در ارتباط به اشتراک تعداد نامشخصی از دانشمندان موسسات ذروی در محافل سازمانهای جهادی مانند لشکر طیبه، گزارش داده بودند.

نخستین نشانه‌های حضور دانشمندان وفادار به جهاد در موسسات ذروی پاکستان، در جریان عملیات نظامی امریکا علیه القاعده و طالبان بر ملا گردید. بر اساس این اسناد کشف شده توسط نظامیان امریکایی، قبل از یازدهم سپتامبر، سلطان بشیرالدین احمد و عبدالمجید، دانشمندان متقاعد موسسات اتمی پاکستان زمانی که اسامه در آنجا عملیات می نمود، از قندهار بازدید نموده اند. سلطان بشیر الدین، بحیث اولین رئیس پروژه غنی سازی یورانیم، قبل از عبدالقدیر خان که مشهور به پدر بمب اتمی پاکستان بود، کار میکرد. بنابر درخواست امریکا، مقامات پاکستانی آنها را برای مدت چند هفته توقیف کرد. آنها سفر به قندهار و ملاقات با بن لادن را تأیید کردند، ولی ادعا داشتند

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

که این مسافرت به منظور جلب کمک به سازمان مساعدت‌کننده بشری برای کمک به مردم افغانستان که خود ایجاد کرده بودند، بوده و با القاعده و پروژه سلاح کشتار جمعی کاری نداشتند. از آنجا که کدام علایمی دال بر ارتباط آنها با ابو خباب القاعده کشف نگردید، آزاد شدند. بنابر درخواست امریکا و تأیید شورای امنیت ملل متحد فعالیت به اصطلاح سازمان بشر دوستانه آنها متوقف و حسابهای بانکی آن مسدود گردید.

از اواخر دهه هشتاد پاکستان به مرکز تمویل‌کننده دولتی گسترش تحقیقات هسته‌یی مبدل گردید. با مستفید شدن از مساعدت لیبیا، ایران و عربستان سعودی برای پروژه مخفی اتمی نظامی خود، دولت پاکستان ناگزیر شد تا به همکاری متقابل به این کشورها جهت دستیابی به ظرفیت‌های مشابه کمک رساند.

بخش بزرگی از رسانه‌های گروهی و مجامع تحلیل‌گران استراتژیک چنان نگاشته‌اند که گویا همکاری پاکستان با ایران در زمینه ذروی صرف سال گذشته روشن گردید، در حالی که در حقیقت این مسأله در اواخر دهه نود زمانی که نواز شریف صدراعظم پاکستان بود، برملا شده بود. اگر به سالهای دهه نود برگردیم، قبل و بعد از جنگ اول خلیج سال ۱۹۹۱، میتوان گزارشاتی را که در آن نقش جنرال اسلم بیک قوماندان سابق قوای مسلح پاکستان و داکتر عبدالقدیر خان در همکاری ذروی مخفی با ایران و همچنان عراق وجود دارد، بدست آورد.

گزارشهایی آن سالها به نفع پاکستان بنابر دلایل زیر از جانب امریکا نادیده گرفته شده است :

اول : گزارش در ارتباط به همکاری با ایران از طریق منابع سازمان مجاهدین خلق که مخالف عمده تهران تلقی می‌شود به دسترس قرار گرفته بود و غیر قابل باور محسوب می‌گردید.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

دوم: همکاری پاکستان همزمان با ایران و عراق این دو دشمن قسم خورده، منطقی به نظر نمی‌رسید.

ارائه چنین دلیل برای کشوری همچون پاکستان اصولاً بی اعتبار می باشد. دوگانگی به حیث مشخصه سیاست خارجی پاکستان از آغاز ایجاد این کشور در سال ۱۹۴۷ تا کنون، همواره برجسته بوده است. این کشور با چین علیه هند و با امریکا علیه چین همکاری نمود. این کشور با امریکا بخاطر اجازه دادن به عملیات سی آی بی در خاک پاکستان علیه رژیم اسلامی ایران همکاری نمود، و در عین زمان پوشیده نیست که رژیم اسلامی ایران را در تقویت توانایی و انکشاف ظرفیت ذروی آن یاری رسانیده است.

رهبری سیاسی و نظامی پاکستان در خفا نه تنها کشورهای اسلامی، بل کوریای شمالی را نیز کمک نموده است. اگر چه در قضیه مربوط به کشورهای اسلامی، انگیزه پول و دین بوده، در ارتباط به کوریای شمالی این تقاضا را دسترسی به فناوری یا تکنالوژی موشکی تشکیل می داده است.

وقتی که پاکستان در اواخر دهه هشتاد در عرصه انکشاف سیستم موشکی به مشکلات مواجه گردید، به چین مراجعه کرد. بیجنگ این کشور را در عرصه تهیه و آزمایش فناوری سیستم موشکی کوتاه و متوسط منزل که قابلیت حمل کلاهک اتمی را داشته باشد و بتواند دهلی و بمبئی را هدف قرار دهد، کمک کرد، ولی در تهیه موشکهای دراز منزل بی میلی نشان داد. آنگاه، پاکستان در زمانی که بی نظیر بوتو در سال ۱۹۹۳ جانشین نواز شریف گردید به کوریای شمالی مراجعه نمود. در زمان مسافرت موصوف از چین به کوریای شمالی، موافقتنامه همکاری موشکی عقد گردید. جنرال پرویز مشرف به حیث دایرکتر جنرال عملیات نظامی، مسؤول انسجام این پروژه تعیین گردید. در این ارتباط موصوف و عبدالقدیر خان سفرهای مخفی زیادی به کوریای شمالی داشتند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

در عوضی سیستم‌های موشکی و فناوری مربوط به آن، پاکستان به کوریای شمالی اسعار دالری و گندم خریداری شده از آمریکا و استرالیا را می‌پرداخت. موافقتنامه در عرصه همکاری با کوریای شمالی در جهت انکشاف ظرفیت‌های ذروی نظامی آن کشور، بعد از آن که پرویز مشرف در ماه اکتوبر ۱۹۹۹ به قدرت رسید، به عمل آمد.

ضیا، بی‌نظیر، نواز، جنرال آصف نواز جونجو، جنرال وحید کاکر، جنرال جهانگیر کرامت و مشرف همه محرم اسرار مناسبات مخفی موشکی و هستوی با ایران، لیبیا و کوریای شمالی بوده‌اند.

از آغاز، با پروژه مخفی ذروی و موشکی در پاکستان به حیث عملیات بسیار محرم جاسوسی سازمان استخبارات نظامی پاکستان یا آی اس آی معامله می‌شد تا در صورت ضرورت از آن تکذیب بعمل آمده بتواند. تمام پرداختهای تهیه‌کنندگان خارجی از حساب دولت پاکستان صورت نمی‌گرفت، بل از طریق حساب خصوصی در بانک BCCI که در سال ۱۹۹۱ ورشکست شد و همچنان بانکهای مستقر در دوی و ژنیو انجام یافته است. این حسابهای بانکی توسط برادران گوکیل در ژنیو، که یکی از آنها بنابر تقلب و فریبکاری در ورشکست شدن BCCI در بریتانیا زندانی گردید، شوکت عزیز وزیر مالیه موجود پاکستان که در دهه نود در خلیج درستی بانک کار میکرد، داؤود ابراهیم رهبر مافیا که توسط آمریکا در ماه اکتوبر سال گذشته، بحیث یک تروریست بین‌المللی شناخته شده بود، قاجاقبران پاکستانی مستقر در دوی و عبدالقدیر خان و سایر دانشمندان با اعتبار پاکستانی، افتتاح شده بود.

سهمگیری مالی از جانب لیبیا، ایران و عربستان سعودی از طریق حسابهای محرم بانکهای سوئیس به همین حسابها انتقال داده می‌شد و پرداخت برای تهیه‌کنندگان ماورای بحار نیز از همین حسابها صورت می‌گرفت.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

در جواب به گزارش‌های رسانه‌های جمعی در ارتباط به همکاری محرمانه با این کشورها، مشرف تغییر موضع داده و مانند روابط پاکستان با القاعده و سایر گروه‌های تروریست جهادی، انکار نموده است.

زمانی که نخستین گزارشها در باره همکاری محرمانه در عرصه موشکی و هستوی با کوریای شمالی نشر گردید، وی کاملاً آن را رد کرد و همواره موشکهای منزل دراز و متوسط را محصول کار خلاقانه پاکستانی‌ها می‌دانست و برای کوریای شمالی کدام نقشی قائل نمی‌گردید. در ماه اکتوبر سال گذشته، حین بازدید از کوریای جنوبی، وی موقف خود را تغییر داد و آشکارا برای نخستین بار تائید نمود که کوریای شمالی در پروگرام موشکی پاکستان نقش داشته است. اگر چه وی از نقش پاکستان در پروگرام هستوی کوریای شمالی همچنان انکار ورزید. در عین زمان او سعی ورزید تا حکومت‌های قبلی پاکستان را در این زمینه مقصر بداند.

بعد از یازدهم سپتمبر، زمانی که تشویش قابل ملاحظه در باره خطر دست یافتن القاعده به داشته‌های سلاح کشتار جمعی پاکستان قوت گرفته بود، مشرف در مواقع گوناگون و بارها اظهار داشت که توانایی ذروی پاکستان در دست‌های مطمئن اردو قرار داشته و سؤال تراوش آن به خارج از پاکستان مطرح نیست.

بعد از آن که لیبیا و ایران به صراحت پذیرفتند که در این عرصه‌ها از همکاری پاکستان بهره گرفته‌اند، مشرف بار دیگر تغییر موضع داد. حالا وی تلاش میکند که این تصور را خلق کند که گویا عناصر نابکار و غیر مسؤول در جماعت دانشمندان پاکستانی، به گفته وی، اسرار هستوی پاکستان را بخاطر منافع شخصی فاش نموده‌اند. به تعقیب آن عبدالقدیر خان و هشت نفر از دانشمندان نزدیک به وی، و همچنان چهار نفر از کارمندان آی اس آی که در فابریکه غنی سازی یورانیوم موظف بودند، برای مدتی توقیف و مورد بازجویی قرار گرفتند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

انکشافات اخیر و تغییر پیهم مواضع مشرف این بدگمانی را به وجود می‌آورد که اگر وی دروغ می‌گوید و تمام تقصیر را به دوش دانشمندان هسته‌بی پاکستان می‌گذارد، در حقیقت خود را به حیث یک شخص بی اعتبار معرفی می‌کند، و اگر راست می‌گوید، این نشان دهنده آن است که تا چه اندازه کنترل وی بالای عناصر جهادی در اردوی پاکستان و موسسات علمی آن کشور غیر مؤثر بوده است.

اگر یک بنیادگرای اسلامی به حیث عامل در فروش و یا انتقال همچو تکنالوژی به ایران و لیبیا میتواند عمل کند، جامعه بین المللی حق دارد بیشتر از این متوجه وضعیت باشد. تا حال تحلیلگران استراتژیک متوجه خطر طالبان سازی و القاعده سازی اردو پاکستان بوده اند؛ ولی حالا وقت آن رسیده است که بیشتر متوجه خطر طالبان سازی و القاعده سازی مجامع علمی پاکستان گردند.

ماه فبروری سال ۲۰۰۴ مطابق دلو ۱۳۸۲

فرهنگ گفتگو، تلاش در جهت ایجاد و گسترش آن

استبداد در جوامع بسته، ریشه عمیق تاریخی دارد. روان جامعه در این جوامع، الزاما با این استبداد ریشه دار، سخت گره می خورد. روابط در این جوامع، بر بنیاد فرهنگ مونولوگ یا تک حرفی استوار می باشد. در فرهنگ مونولوگ، تنها سلاطین، پادشاهان، زعما و بزرگان بوده اند که می گفته اند، و دیگران مکلف بوده اند که بشنوند و گفته‌ها را جامه عمل بپوشانند. این "گفته‌ها" بیشترین خصوصیت فرامین و احکام را می گرفت و اتباع، کار دیگری جز اطاعت و تابعیت نمی توانستند بکنند. اگر اتباع خلاف این "گفته‌ها" عمل می کرده اند، و یا در مخالفت با آن‌ها قرار می گرفته اند، یاغی و باغی شناخته شده و جای شان بهتر از چوبه دار و کنده ساطور جلاد نمی توانست بود.

فضای مسلط در جامعه بسته - مبتنی بر فرهنگ مونولوگ - همه نهاد های جامعه را در بر می گیرد و تا روابط درونی خانواده‌ها نیز کشانیده می شود. در خانواده‌ها، این بزرگان خانواده بوده اند که می‌گفته اند و دیگران باید می شنیده اند. فرزند حرف شنو خانواده، عزیز بزرگان خانواده بوده است، و فرزند حرف ناشنو ذلیل خانواده.

بنابراین گذار از فرهنگ تک حرفی (مونولوگ) به فرهنگ گفتگو (دیالوگ) کاریست بس بزرگ که به تلاش خسته گی ناپذیر و زمان طولانی نیازمند است. باید جدا در نظر داشت که فرهنگ جامعه مدنی در جامعه سنتی و بسته، به زودی و آسانی رشد نمی کند و بارور نمی شود، و تنها در وجود آرمان های روشنفکران و حتا فعالیت اشخاص مقتدر نیز شکل نمی گیرد. این فرهنگ و تمدن، در طول زمانه‌ها، با تائی و به تدریج، نشیب و فرازهای

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

فراوان، همراه با شیرینی و تلخ کامی انبوه ملیون‌ها انسان آشنا و نا آشنا، شکل می‌گیرد. بنابر آن در مرحله کنونی، نقش دولتهای متعهد به امر رشد و توسعه اجتماعی، نهاد های آموزشی و پرورشی و در مجموع روشنفکران آگاه و باورمند به فرهنگ گفتگو، در امر تبلیغ و ترویج این فرهنگ متعالی، خیلی‌ها برجسته و با اهمیت تلقی می‌گردد. در این فرصت مهم و برهه کنونی که مسأله گفتگو میان افغانها، در حلقات مختلف روشنفکری، منحصیث یک ضرورت خیلی‌ها مبرم، مطرح می‌گردد، نگارنده بر آن شد تا با استفاده از منابع گوناگون به این مهم بپردازد و آرزومند است تا فرهیخته‌گان عزیز ما، این مسأله را بیشتر بکاوند و به محتوای آن بی‌افزایند.

نخست از کاوش واژه دیالوگ که کلمه گفتگو بحیث معادل آن بکار گرفته شده است، می‌آغازم.

دیالوگ کلمه فرانسوی است.

۱. معنی مکالمه، گفت و گوی دوجانبه بین دو فرد و یا دو گروه را می‌رساند و متضاد آن مونولوگ است.

۲. مجموعه صحبت‌های که بین پرسوناژهای یک نمایشنامه رد و بدل می‌شود.

۳. اثر ادبی که به صورت گفت و گو ارائه می‌گردد. (۱)

گفتگو عملی است که در آن گفتگو گران برای رسیدن به هدف واحد و مشترک، برای حل مسأله‌یی و یا رفع چالشی به نقد و فهم سخنان یکدیگر می‌پردازند. بنابرین، گفتگو، هر نوع گپ زدن و سخن گفتن را در بر نمی‌گیرد. چنان که دیالوگ dialogue معادل خارجی گفتگو مرکب از دیا dia به معنی میان و بین، و لوگ logue به معنی لغت و کلمه است که در

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

مجموع به معنای " به جریان افتادن معنی و مفهومی در میان مجموعه بی از انسان‌ها و سخن گفتن در باره معنا و مفهوم یاد شده " است. (۲)

گفتگو به عنوان مقوله فرهنگی از موضوعات با اهمیتی است که در سالهای اخیر مورد توجه بسیاری از محافل علمی و فرهنگی قرار گرفته است. موضوع گفتگو همواره مناقشه آمیز به نظر میرسد. گفتگو مانند هر فرصت دیگر و معامله دیگری از خود فرهنگی دارد که باید با آن آشنایی داشت و در نظر گرفت. در غیر آن ممکن است بجای گفتگو، اختلافهای گوناگون و بعضاً فراموش شده دوباره چهره بنمایاند و چالش‌های جدی ایجاد کند.

کشور عزیز ما افغانستان، از اثر جنگ‌های فرسایشی طولانی، ناشی از مداخلات پیهم خارجی، عقب ماندگی مدتش و فقر جانسوز، در تمام عرصه‌ها در بحران زنده گی میکند. بحران اجتماعی، بحران سیاسی، بحران اقتصادی و بحران فرهنگی و اخلاقی. جامعه و مردم باید این بحران‌ها را پشت سر بگذرانند و به سوی فضای فارغ از بحران، فضای روشن و باز حرکت صورت گیرند. البته در مجموع غلبه بر بحران فرهنگی و اخلاقی، بیش از هر بحران دیگر، خیلی‌ها دشوارتر است. چگونه میتوان بر بحران فرهنگی و اخلاقی غلبه کرد؟

رابرت اندرسن پروفیسور مدرسه علوم ارتباطات دانشگاه سیمون فریز کانادا در این باره می‌نویسد:

" هر روز بیش از پیش، این نکته مورد درک و پذیرش قرار می‌گیرد که بهروزی گروه‌ها به همان سان که نیازمند سرمایه مالی و فکری است، متکی به سرمایه اخلاقی نیز هست؛ سرمایه اخلاقی که سرمایه قابل لمس نیست و در حقیقت دستمایه بی است که به واسطه آن انسانها گرد هم جمع می‌شوند تا مسائل شانرا به اتفاق هم حل و فصل کنند و امور خود را سامان دهند. سرمایه اخلاقی سرمایه بی است که به صورت تدریجی و به واسطه مراوداتی انباشته می‌شود که مورد رضایت متقابل باشد. به این ترتیب است که اندک اندک

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

سرمایه‌ی از اعتماد متقابل فراهم می‌آید و اسبابی برای پیش‌بینی، پیشگیری، یا حداقل تحقیق مناقشات آتی شکل می‌گیرد. پرسش این است که این کیفیت‌ها چگونه حاصل می‌شود؟ بی‌شک، یکی از اسباب اندوختن سرمایه اخلاقی، استقرار آیین گفتگو در میان جوامع مختلف و منافع مختلف در پهنه گیتی است. البته، هر چند گفتن این عبارت که "بیایید گفت و گو کنیم" چندان دشوار نیست، اما انجام گفتگو در عمل کار آسانی نیست، به ویژه آنجا که منافع جوامع و گروه‌ها واقعاً متفرق است. اکنون این پرسش جای طرح دارد که چه تعداد از مردم واقعاً آماده‌اند که دشواری‌های "گفت و گو" را به جان بخرند؟

پاسخ این است که گفت و گو کردن در برخی زمینه‌ها چندان هم دشوار نیست، اما کارهای آسانتر، سرمایه اخلاقی کمتری نیز در بر دارد. گفت و گو در زمینه‌های دشوار، نیازمند طرفه‌ایی است که ضمن داشتن اختلاف مشروع، از شکیبایی بسیار در حین گفت و گو بهره‌دارند. در واقع، در چنین شرایطی است که شکیبایی معنا پیدا میکند."

موصوف برای گفتگو شرایط مساعد زیر را مطرح میکند:

- شرایط مقدماتی گفتگو: عبارت است از تمایل طرفها به مشارکت در گفتگو، اختصاص وقت کافی برای گفتگو و فقدان عوامل مزاحم.
- شرایط میانی گفتگو: عبارت است از توجه تام به گفتگو، اشتیاق در شنیدن سخن دیگران، فرصت دادن به دیگران برای بیان نظر خود و مکث کردن برای تنفس و اندیشیدن.
- شرایط نهایی گفتگو: عبارت است از اکتفا به رضایت کلی در صورت نرسیدن به نتیجه قطعی و تمایل متقابل برای شروع مجدد.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

نمی‌توان به طور قطع گفت که از این شرایط مقدماتی، میانی و نهایی کدام مهمتر اند. در نهایت می‌توان گفت که وضعیت یک کل، متکی به رابطه درست اجزای آن است.

گفتگو، امری ناپایدار است و ممکن است به آسانی دچار اختلال شود؛ اما با تلاش و مداومت می‌توان هر بار آن را از سر گرفت و احیا کرد.

گفتگو شکلی از ارتباط تجربه‌ی بی است که ما را به تفکر و امیدارد، و احساسها و اندیشه‌هایی را بر ما مکشوف می‌کند که در برخورد های روزمره غالباً پنهان یا مغفول می‌ماند. اما این وجه نمی‌تواند تمام مقصد گفتگو باشد، زیرا گفتگو محلی برای اثنین اعتراف جمعی نیست. همچنین، گفتگو طبعاً گرایشها، اندیشه‌ها و دانش ما را در گیر خود می‌کند؛ بسا نارسایی بنیاد هایی که داوری ما بر پایه آن ساخته شده است، در گفتگو آشکار می‌شود؛ بسیاری از چیز های که در پس زمینه‌ها جا دارند، به جلوی صحنه می‌آیند و با شیوه‌های معمول و غیر معمول - و حتی پوشیده - ارتباط و آمیزش ایجاد می‌کنند. در نظرگرفتن مقاصد سنگین برای گفتگو آن را از نفس می‌اندازد.

مقصد گفتگو، به گفته هومر نمیتواند صرفاً عرصه‌ی بی برای " مرور گلایه‌های کهنه " باشد. میشود در یک گفتگو گلایه‌ها را هم گفت، اما بعد از آن مخاطب ما منتظر چیزی دیگر است.

یکی از پیش شرطهای گفتگو ایجاد فضایی است که در آن از پیشرفت‌های که در گفتگو ایجاد می‌گردد، احساس اطمینان پیدا شود.

از جمله عوامل بازدارنده گفتگو عبارت است از: دل مشغولی‌یه کمبود وقت، ترس از مزاحمت دیگران، ضعف در ساکت نشستن، گوش کردن، مکث کردن، فکر کردن و رسیدن به یک نتیجه. به این دلیل، مکان، زمان و توافق

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

های مربوط به فضای گفتگو، اهمیت زیادی دارد. بر علاوه حرف زدن بیش از حد و چسبیدن به عقاید خود، در حالی که از دیگران می‌خواهیم که التزام به عقاید خود را مضمول تعلیق کنند نیز از جمله ضعف‌هایی است که بالای روند گفتگو تأثیر بسیار ناگوار وارد میکند.

جالب این جاست که وضعیت گفتگو (گوش کردن، سکوت کردن، مکث کردن و فکر کردن) جز متداول‌ترین عادات زنده‌گی روزمره جوامع متمدن بشمار می‌رود.

رابرت اندرسن در ارتباط به اهمیت و نقش بیطرف بودن در گفتگو می‌نگارد:

" برتراند راسل در سال ۱۹۵۵ در یک بیانیه رادیویی که از بی. بی. سی پخش شد در باره خطر بمب هیدروژنی چنین می‌گوید: "تلاش من این است، چیزی نگویم که خوش آیند این و یا آن گروه باشد." او در باره موضوع دهشتناکی که از آن سخن می‌گوید، با فروتنی و نقیه‌ منحصراً به فردی برخورد می‌کند. این بیانیه رادیویی نقطه آغازی بود که گفت و گو در باره سلاح‌های هسته‌یی را از محفل متخصصان به حوزه عمومی بین‌المللی کشاند. این که شخص چیزی نگوید که خوشایند این و یا آن گروه باشد، سخن گفتن بیطرفانه است. بیطرفانه سخن گفتن همراه با این که پیام معناداری در آن سخن باشد، کار دشواری است... با این حال بیطرفی به معنی "هیچ" نیست. وقتی یکی از ذرات بنیادین ماده پیدا شد که حجم داشت اما باری نداشت، فزیکدانان اسمش را نوترون (خنثی) گذاشتند. (از قضا این ذره بنیادین قدرت نفوذ زیادی دارد و به راحتی در کیلومتری از صخره و زمین سخت حرکت می‌کند.) بیطرفی اصیل به معنی بی تفاوتی یا سستی و رخوت نیست. بی طرفی می‌تواند یکی از اجزای کلیدی گفتگو باشد."

فرهنگ گفتگو، یک بخش اساسی از فرهنگ دموکراسی را در جوامع مدنی می‌سازد که بر اساس پیش‌زمینه‌های لازم و بستر مساعد، مانند: آزادی،

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

مساوات، عدالت، احترام و رعایت حقوق انسانی، در یک دوران معین تاریخی، رشد یافته و نهادینه گردیده است.

گام نخست در راه رسیدن به مردم سالاری سیاسی و فرهنگی و استقرار نظامی مبتنی بر اراده عامه و در خدمت عامه - ایجاد و گسترش فرهنگ گفتگو و بردباری است. مردم و به ویژه تلاشگران سیاسی و فرهنگی آنان باید بیش از هر چیز، گفتگو کردن با یکدیگر را بیاموزند و پیش داوری‌ها را به کنار بگذارند.

اگر بتوانیم فرهنگ گفتگو، شکیبایی فرهنگی و بردباری سیاسی را به فرهنگ غالب این سرزمین بدل کنیم، آنگاه رسیدن به حقوق برابر برای همه خلق‌های این سرزمین آسانتر از هر کار دیگری خواهد بود.

این وظیفه سترگ روشنفکران آگاه و وطن دوست افغانستان است که ساختار متصلب و بسته سیاسی و اجتماعی موجود را بگشایند و گفت و شنود را که ذات فرهنگ است، جانشین یک سو فکری‌ها کنند.

^۱ - نخستین فرهنگ الفبایی - قیاسی زبان فارسی مولف دکتر مهشید مشیری

^۲ - علی پایا فصلنامه پل فیروزه

مارچ ۲۰۰۴ مطابق حوت ۱۳۸۲

زن افغانستان

در فراز و فرود زنده‌گی

بمناسبت هشتم مارچ

زن افغان در زنده‌گی پر از آشوب خود، فراز و فرود‌های فراوانی را دیده است. وی، با اینهمه، همواره یار و یاور همسر خود، مادر مهربان و دلیر برای فرزندان خود و عضو مولد و فعال جامعه بوده و بمثابة ناموس خانواده و جامعه از حرمت زیادی برخوردار بوده است. در تمام دورانهای تاریخ کشور ما، که شاهد ظهور، اعتلا و سقوط اندیشه‌ها و ادیان مختلف بوده است، از زن به حیث مادر، این عالیترین و برجسته‌ترین سمبول یا نماد سرچشمه حیات انسانی، بزرگداشت و ستایش به عمل آمده است؛ و تا آنجا که ادای احترام و خدمتگزاری به مادر را یکی از بزرگترین عبادات دانسته‌اند. مادر را ستایش می‌کردند و آغوش پر عطف و مهربانانه وی را گوشه‌یی از خولد برین می‌دانستند. بزرگترین و مقتدرترین پادشاهان کشور، مخصوصاً در روزهای دشوار زنده‌گی، سخت محتاج لحظه‌یی از عطف و مهربانی مادران خود می‌بودند و در مقابل آنان زانو می‌زدند و طلب بخشایش می‌کردند و بدین وسیله روح نارام و سرکش خود را آرامش می‌بخشیدند. آنان حتا پس از سالهای پس از مرگ مادر، با کمال احترام به مزار وی می‌رفتند و اشک می‌ریختند و با همه جاه و جلال زنده‌گی، کمبود مادر را جبران کرده نمی‌توانستند.

چه بسی مادرانی با درایت و هوشمندی که در پرورش و آموزش فرزندان خود، به حیث فرزندان مهربان، صادق، وطن دوست و خدمتگزار مردم، لحظه‌یی غفلت نمی‌کردند و خود را همیشه از این طریق با امروز و فردای

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

جامعه در پیوند می‌دیدند. صدای گرم و پر جاذبه مادر، چراغ رهنمای راه دشوار زنده‌گانی فرزندان‌شان می‌بود.

مادر را ستایش می‌کنیم که او فرشته‌ی بی‌از آسمان است، نعمتی است عظیم و بی‌کران که پهنای آن در عمق مهربانی‌های وی نهفته است. آنگاه که مادر را ستایش می‌کنیم در حقیقت زن را ستایش می‌کنیم که مادر است.

زنان افغانستان در هر گوشه‌ی کشور، از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب در میان تمام اقوام و ملیتها از نظر خانواده‌گی و اجتماعی‌مقام معین داشته‌اند. با وجود محدودیتهای که عرف و عادات پدسسالارانه برای زنان ایجاد می‌کرد، سهم زنان در تنظیم منزل، پرورش و تربیه اطفال و سهمگیری در کارهای زراعتی و تولیدی، همواره قابل ملاحظه بوده است.

زنان سربلند و آزاده افغانستان، پهلو به پهلو همسران و فرزندان‌شان در کار کشت زمینهای زراعتی، مراقبت از آنها، جمع‌آوری و نگهداری محصولات زراعتی، سهم قابل ملاحظه می‌گرفتند. این همکاری مشترک را عرف و عادات ده و قریه نه تنها ننگ نمی‌دانست، بل آن را وظیفه و افتخار هر خانواده زحمتکش تلقی می‌کرد. بهمین ترتیب سهم زنان در عرصه مالداری به تناسب مردان، بیشتر بود. این تنها زنان بودند که در دوشیدن شیر و تهیه لبنیات و استفاده از پشم حیوانات در تولید تارهای پشمی و از همه مهمتر بافت و تولید قالین و گلیم افغانی و همچنان خامکدوزی سهم استثنایی داشتند. قالینبافان افغانستان در همه‌ی جهان شهرت بلند دارند و محصول دست‌زنان افغانستان، نه تنها به حیث یک فرش قابل استفاده در منزل، بل همواره به مثابه یک اثر ارزشمند هنری ارزیابی گردیده است. زنان افغانستان در نقش و نگاری زیبا و رنگهای بسیار جذاب قالینهای افغانی، تمام احساسات درونی خود را که نمایندگی از ذوق عالی و شور زنده‌گی و زنده‌دلی آنها می‌نموده است، بازتاب و آن را نسل به نسل به فرزندان خویش انتقال میداده‌اند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

زنان سربلند، سرسخت و شجاعی اقوام کوچی افغانستان، پا به پای همسران، فرزندان و برادران خود، راه‌های دشوار و طولانی را از یک گوشه کشور به دیگر گوشه آن و خارج از آن، پیاده می‌پیمودند و با مردان کوچی در تمام عرصه‌های زنده‌گی مشترک خویش، سهم مساویانه و گاهی هم بیشتر می‌گرفتند.

چون همواره اکثریت قابل ملاحظه نفوس کشور در دهات زنده‌گی می‌نموده‌اند، بنابراین نفوس دهاتی کشور از طریق تولید محصولات زراعتی و مالداری و صنایع دستی بیش از هشتاد درصد در محصول ناخالص داخلی کشور سهم می‌گرفته‌اند. در این صورت میتوان گفت که سهم زنان در محصول ناخالص داخلی نه تنها برابر، بل بیشتر از مردان بوده است.

زنان نامداری در عرصه فرهنگی کشور سر بر افراشته‌اند و به شخصیت‌های ماندگار تاریخ ادبیات کشور مبدل گردیده‌اند. بودند زنانی که تا آخرین لحظات حیات با خون خود نوشتند و تمام عشق و احساس عالی زنده‌گی و آزاده‌گی را در دهلیزهای تنگ و تاریک تاریخ تعصب و تبعیض به صدا در آوردند و ماندگار ساختند. از رابعه بلخی می‌گوییم که آغازگر بود و از آنگاه تا کنون هزاران زن آزاده افغانستان این راه دشوار را شجاعانه پیموده و مشعل رابعه را دست به دست برده و زنده نگهداشته‌اند.

هر باری که کشور عزیز ما آماج حملات غارتگران بزرگ تاریخ، همچون چنگیزها و هلاکوها، قرار گرفته و از سر مردان و جوانان رشید آن کله منارها ساخته شده، و زنان، دوشیزگان و اطفال آن به برده‌گی برده شده‌اند، و گویا این که همه چیز بر باد رفته و نابود شده است، ولی درحقیقت همین زنان و دوشیزه‌گان این سرزمین بوده‌اند که همواره در گوش فرزندان شان سرود آزاده‌گی و وطن دوستی می‌سرودند و آنان را طوری به بار می‌آوردند که کشور به زنجیر کشیده خود را دوباره آزاد سازند و بدین گونه در میدان قضاوت تاریخ سربلند و با افتخار قد بر افرازند. این فرزندان دلیر و

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

بیباک همواره همچون ققنوس از خاکستر خویش برخاسته‌اند و درفش کشوری آزاده‌گان را بار دیگر برافراشته‌اند.

تصادفی نیست که در زبان و ادب فارسی دری کلمه "همسر" به معنی وسیع و دقیق آن، برای زن و شوهر، مورد استفاده مشترک و یکسان دارد و این خود عالیترین نشانه مساوات و عدم تبعیض و تفاوت میان ارزشهای خانواده گی زن و مرد را می‌رساند. شاید همچو نمونه‌یی را در کمتر زبانهای گوناگون دنیا دریافت.

آنطوری که گفته آمد، توده‌های مردم، در درازنای تاریخ کشورما، میان زن و مرد از لحاظ ارزشهای خانوادگی و اجتماعی چندان تفاوت زیادی قابل نبوده‌اند؛ ولی در لایه‌های بالایی اجتماع و جامعه فئودالی و نیمه فئودالی، زن مانند رعیت به قید و بند زنده‌گی اختصاصی در گیر می‌ماند و بر وی، محدودیتهای جدی وضع می‌گردید. از آنجمله شیوه رفتار و طرز لباس پوشیدن و به اصطلاح حجاب آنان با دیگران متفاوت گردید. بعدها، زنان این قشر، نوع مخصوص حجاب که به چادری و دلاق شهرت یافت و هیچگاه صبغه افغانی نداشته و با عرف و عادات مردم کشورما نیز هیچ‌گونه مشابهتی نمی‌رساند، را می‌پوشیدند. این حجاب از طریق بخشی از اشراف افغانی تبعید شده در هند و خانواده‌های روحانی که از آن کشور در اواخر قرن نوزدهم به افغانستان آمدند، در کابل مروج گردید و بعدها در میان زنان شهری تحت فشار حاکمیت استبدادی - مذهبی اوایل قرن بیستم، معمول گردید و به تدریج وسعت یافت. متنفذین روحانی و حکومتی این نوع حجاب (چادری دلاق) را علامت تشخیص و برتری، و نشاندهنده تقوای خانواده‌های اشرافی و روحانی تلقی می‌نمودند. در حالی که زنان افغانستان در مجموع از چادرهای بزرگ و لباسهای گشاد به رنگهای مرغوب استفاده می‌بردند و آنها را نماد یا سمبول عفت و پاکدامنی خویش می‌شناختند. شعرای ما، در زبان فارسی دری و بخصوص زبان پشتو در وصف چادر یار، اشعار بسیار زیبایی سروده‌اند که همیشه در ترانه‌های مردمی بازتاب فراوان داشته‌است.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

بعد از سقوط و شکست نهضت امانی و تقویت دست ارتجاع و فقه‌ها در زنده‌گانی عامه مردم، بار دیگر و بیش از همه، حقوق و آزادی‌های زنان افغانستان سلب شد و چادری این سمبول اسارت زن افغان طی سالهای طولانی بر زنان شهری اجباری گردید. در سال ۱۹۵۹ زنان شهری خود را از قید چادری تحمیلی و غیر افغانی نجات دادند و با استعداد سرشاری که در آنان نهفته بود به سرعت راه ترقی و تعالی را پیمودند، تا جایی که در دهه هشتاد و اوایل سالهای نود میلادی، سهم زنان افغانستان در مجموع حیات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جامعه از هر لحاظ خیلی برجسته گردید.

طی این سالها، شمار بزرگی از کادر های ملی افغانستان را زنان تشکیل می دادند. ده ها هزار زن شریف افغان با تحصیلات عالی و مسلکی در رشته های گونه گون علوم اجتماعی و طبیعی و در سطوح مختلف مصروف خدمت به مردم و جامعه گردیدند. سهم این زنان در بخشی از رشته ها، مانند صنایع خفیه و مواد غذایی، خدمات اجتماعی و صحتی، امور فرهنگی و آموزشی، و بخصوص اشتغال در عرصه آموزگاری و تربیت کودکان و نسل جوان کشور به تناسب مردان بیشتر گردید. بیش از مناصف شاکردان موسسات تحصیلات عالی و مسلکی به شمول پوهنتون ها را که در حدود بیش از ده هزار نفر می شدند، دختران تشکیل می دادند.

بار دیگر چنگال خونین ارتجاع، گلوی مردم را بی رحمانه فشرد و از هستی مادی و معنوی ساقط گردانید. با دریغ و درد فراوان که همه دست آورد های مردم ما را که محصول سالهای رنج و زحمت بیکران چندین نسل این ملت صبور و سخت کوش بود، دشمنان مردم و کشور ما با اشکال و عناوین گوناگون، ولی در ماهیت، همه شیطانی و غیر انسانی با خاک یکسان ساختند و ملت را در مجموع از تمام حقوق انسانی آن محروم گردانیدند.

در این فاجعه بزرگ، بیش از همه، مادر با شرف افغان را به قربانگاه بردند، به زنجیر بستند و به اسارت کشیدند. در حق مادر افغان هر گونه اذیت و آزار، تحقیر و توهین، زجر و شکنجه، بی حرمتی و بی عزتی را روا داشتند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

کابوس و هشتناک اسارت زن و مادر افغان از طریق رسانه‌های گروهی بین المللی به گونه گسترده بازتاب یافته و موجب شرمساری و خفت هر افغان وطن دوست و با درد گردیده است.

در این دوران سیاه و خفتبار، یکبار دیگر زن سربلند و آزاده افغانستان را با تمام گذشته پرافتخار و سهم ارزشمندی که در مبارزات آزادی خواهانه و قهرمانانه کشور از خود به یادگار گذاشته اند، به اسارت کشیدند و چادری این سمبول خفت و حقارت را زیر نام حجاب اسلامی با شلاق زدن زنان در کوچه‌ها بر آنان تحمیل کردند. تو گویی که این عُمال بیگانه و جاهل که این همه ظلم و ستم را بر مادران افغان روا داشتند، خود از مادری زاده نشده و شیر مادری را نه مکیده اند.

همین اکنون که از آزادی، دموکراسی و حقوق مساوی زن و مرد حرف زده میشود و چنان وانمود می‌گردد که گویا همه چیز بر طبق مراد به پیش میرود؛ ولی با تأسف فراوان که واقعیت زنده گی امروز زن افغانستان بصورت کل و در بسا موارد بصورت فاجعه بار، همچنان غم انگیز باقی مانده است. سایه شوم و نفرت انگیز تفکر متحجر طالبی - جهادی در وجود رهبران تنظیم‌ها و جنگسالارانی که به یاری امریکا مسلح شده اند و اکنون از برکت غارت دارایی‌های عامه و تجارت مواد مخدر، پولهای باد آورده فراوانی نیز در اختیار دارند، مانع آن می‌گردد تا زن افغانستان از زیر این بار عظیم ظلم و ستم موجود سربلند کند.

اگر در مرکز کشور زمینه‌های بسیار ابتدایی و محدود برای تحصیل، کار و مداوای یک بخشی از نفوس شهری فراهم گردیده، در سایر ولایات و گوشه‌های مختلف کشور، زن همچنان از تمام حقوق طبیعی و انسانی خود محروم نگهداشته شده است. این گروه‌های مسلح مفسد و عاری از هر نوع اخلاق انسانی که از جانب رهبران و ارگانهای دولتی حمایت می‌شوند، دست به اختطاف، تجاوز به ناموس، فروش دختران به اشخاص و حتی عرضه آنها در بازارهای خارج از کشور، بخصوص پاکستان و کشورهای خلیج، و

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

ازدواج‌های اجباری میزنند. بنابر موجودیت این گروه‌ها، زنان و دختران افغان بخاطر حفظ شرف خود همچون زندانی در خانه‌های خویش باقی مانده‌اند و ناگزیر بخاطر پوشاندن سیمای خود از چشم این اراذل، چادری این سمبول حقارت و اسارت را به سر می‌کشند. رعب و وحشتی که این گروه‌های مفسد به وجود آورده‌اند، مانع آن می‌گردد که آنها حتی جرئت رفتن به مکتب و کار را کنند. این همه فجایع اظهار من الشمس است و در تمام گزارش‌های سازمان‌های حقوق بشر و سایر سازمان‌های بین‌المللی بطور گسترده بازتاب یافته و در رسانه‌های جهانی منعکس شده است. هر افغان با درد از مطالعه آنها سخت احساس شرم و خجالت میکند. صرف یک گروه بیگانه، متحجرو مسخ شده است که هنوز هم این وضعیت را کمال مطلوب میدانند و به این دست آورد‌ها می‌بالد. از آن شرم ندارد که دختر با شرف افغان را به آزمایش بکارت میبرد و شاهد آتش سوزی‌های این دختران مظلوم می‌باشد! به تازه‌ترین نوشته در ارتباط به وضعیت زنان افغانستان که در روزنامه نیویارک تایمز به تاریخ ۱۹ فیروزی انتشار یافته است مراجعه میکنیم. آقای نیکلاس دی کرسٹوف مینویسد که:

به این چند تصویر از افغانستان جدید توجه کنید:

"- يك دختر ۱۶ ساله از شوهر ۸۵ ساله اش، که در ۹ سالگی عقدش کرده فرار می‌کند. او را دستگیر می‌کنند و به دو سال و نیم زندان محکوم می‌شود.

- دادگاه عالی افغانستان اخیراً نشان دادن زنان خواننده در تلویزیون افغان را ممنوع کرده است، شرکت زنان متأهل در کلاس‌های دبیرستان را نیز منع کرده و ساعات رفت و آمد زنان بدون همراه مرد را محدود کرده است - چندی پیش مردی در افغانستان متهم به قتل شد. خانواده او متعهد شدند به جایی پرداخت دیه، دو دختر ۸ و ۱۵ ساله را به عقد مردانی از خانواده مقتول درآوردند.

- هم اکنون هر ۲۰ دقیقه يك بار، يك زن افغان هنگام وضع حمل جان خود را از دست می‌دهد، بدون این که حتی يك پرستار به او رسیدگی کند. نتایج تحقیقات سازمان ملل در سال ۲۰۰۲ نشان داد آمار مرگ و میر مادران در

منطقه بدخشان بالاترین آمار مرگ و میر در دنیا بوده است: زنان در آنجا به احتمال ۵۰ درصد در هنگام یکی از ۸ بارداری شان می‌میرند. - در شهر بزرگ هرات، زناتی که با مرد غریبه دیده شوند، دستگیر می‌شوند و مورد آزمایش‌های اجباری باکره بودن قرار می‌گیرند. طبق آخرین آمار به نقل از «دیده بان حقوق بشر» به طور متوسط روزانه ده بار تست بکارت در این شهر انجام می‌شود."

موصوف سپس علاوه مینماید: "آمریکا فرصت را از دست داده است، اما شاید باز هم فرصتی باشد. بیایید ... یادی هم از دختران افغان بکنیم. حتی الان، در افغانستانی که پیش روی ماست، دختران دزدیده می‌شوند، به آنها تجاوز می‌شود، برخلاف میلشان به عقد پیرمردان در می‌آیند، از تحصیل منع می‌شوند، بکارتشان مورد آزمایش قرار می‌گیرد و در خانه‌های خودشان زندانی می‌شوند. این بلا را ما بر سرشان آوردیم." اقتباس از سایت آریایی.

با این همه حال و هوای ناهنجار، زن و مادر با عفت افغان بر طبق سرشت آزادمنشانه خود، همواره شهامت و قدرت درهم شکستن زنجیر اسارت و حقارت را در خود نهفته داشته و بارها آن را در عمل آزموده است. ما این شجاعت و دلیری را اخیراً در لویه جرگه قانون اساسی در وجود خانم ستانکزی، ملالی جویا و انارکلی دیدیم که در محضر اربابان قدرت که کشتن انسان برای آنها از همه چیز آسانتر است، چگونه از حق و حقیقت گفتند و به صدای مردم با شهامت افغانستان مبدل گردیدند. با اطمینان میتوان گفت: که زنان افغان دلیرانه و شجاعانه یکجا با برادران شان مبارزه خود را علیه تفکر متحجر طالبی - جهادی که تا هنوز بقایای شوم آن به حیلی گونه گون در کشور مسلط است، متحدانه ادامه میدهند و از حقوق و آزادی‌های انسانی بهره مند می‌شوند. آنها مقامی را که شایسته آن اند، بدست می‌آورند.

ماه مارچ ۲۰۰۴ مطابق حوت ۱۳۸۲

جنایت در زندانهای عراق

با انتشار سلسله عکسهای شنیع از شکنجه‌های غیر انسانی زندانیان در بند در زندان ابوغریب، موجی از نفرت و انزجاری بزرگ نسبت به چنین اعمال وحشیانه، بخش وسیعی از مردم جهان را در بر گرفته است.

در این فرصتی که حرف از آزادی و دموکراسی در عراق بعد از صدام مطرح است، و گویا این کشور قرار است بمثابه یک نمونه جذاب و ایدئال برای کشورهای شرق میانه، تغییر شکل و ماهیت دهد و در آن آزادی‌های اساسی و حقوق بشر نهادینه گردد، چنین برخوردی وحشیانه، بخصوص آنانی را که به چنان ادعاها باور داشتند، سخت به حیرت دچار ساخته است.

ولی کسانی که با ماهیت این سیاستها آشنا هستند، می‌دانند که گردانندگان این سیاستها و دست‌آموزان محلی‌شان، طی این سالهای طولانی، در کشور های مختلف جهان، چه‌ها که نکرده‌اند و به‌گونه‌ی این همه رسوایی‌ها را به نمایش گذاشته‌اند. از آسیا، آفریقا و امریکای لاتین می‌گویم که در جریان سالهای طولانی، مردم این قاره‌ها، این همه بربریت را در مقابل فرزندان خویش تجربه کرده‌اند. از کانگو، از پاتریس لوممبا، از چیلی، از داکترسالوادور آلنده، از ویتنام، از آن قهرمانانی که در مقابل دوربین عکاسان با ضرب‌گلوله مغزهای‌شان متلاشی‌گردیدند، از امریکای لاتین، از ارنستو چه‌گوارا، از افغانستان، از داکتر نجیب‌الله، و از صدها هزار انسانی می‌گویم که به اشکال شنیع تحقیر شده‌اند، شکنجه شده‌اند و نابود گردیده‌اند، و به نحوی به نمایش گذاشته شده‌اند. تاریخ و وجدان انسان آگاه، هیچگاه این همه فجایع را نمی‌تواند فراموش کرد؛ و چنین رفتار غیر انسانی را هیچگاه نمی‌توان توجیه کرد. همین حالا که این کلمه‌ها به روی کاغذ می‌ریزند و یا

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

خواننده آنها را مرور می‌کند، صدها و هزارها انسان دردمند بخاطر آرمان‌ها و باورهای شان و یا هم کاملاً بیگناه - بدون آن‌که بفهمند که کدام جرمی را مرتکب شده‌اند - در شکنجه‌گاه‌ها به بدترین شکل تحقیر، توهین و شکنجه می‌شوند.

یک نمونه بی‌بسیار غم‌انگیز از چنین رفتار را ما، در همین اواخر در رسانه‌های گروهی دیدیم. این رسوایی مربوط به رفتار غیر انسانی با زندانیان عراقی در ماه گذشته پس از آن بروز کرد که رسانه‌های آمریکایی عکس‌هایی را که زندانیان آمریکایی را در حال تحقیر زندانیان عراقی در زندان ابوغریب بغداد نشان می‌داد، پخش کردند. عکس‌ها بی‌که این بار، دیگر جشن و سرور ناشی از سقوط دیکتاتور را نشان نمی‌داد، بل نشان‌دهنده بی‌حقرت انسان به بدترین شکل آن هستند. این عکس‌ها نشان می‌دهند که چگونه وبه چه شکل وقیح و فجیعی سربازان آمریکایی با زندانیان عراقی رفتار می‌کنند وبه شکنجه و اذیت و آزار آنان می‌پردازند.

از آن جمله "زنی با لیخندی دلفریب، بر روی انبوهی از لاشه مردان لخت شده، جلوی دوربین ژست گرفته است و در جایی دیگر همان زن، اسیر برهنه بی‌را چون سگی مرده بر زمین می‌گشت." یکی از آن عکس‌ها یک زندانی عراقی را نشان می‌دهد، در حالیکه سرش را پوشانده‌اند، او را به روی جعبه بی‌استانده و سیم‌هایی به دستش وصل نموده‌اند و به زندانی گفته شده بود که در صورتی که از روی جعبه به پائین بیفتد، شوک الکتریکی خواهد گرفت. سربازان آمریکایی در یکی از عکس‌ها زندانیان مرد را چنین وادار کرده‌اند که نشان دهند که با هم در حال انجام مقاربت جنسی هستند و در این حالت (که در بقیه عکس‌های دیگر هم هست)، سربازان آمریکایی چه مرد و چه زن در حال خندیدن، ژست گرفتن و اشاره کردن به زندانیان هستند و انگشت شست خود را به علامت موفقیت رو به بالا کرده و به دوربین نشان می‌دهند!

عکس‌هایی که این روزها در راس اخبار رسانه‌های جهانی قرار دارد یک بار دیگر مسأله جنگ، رفتار با اسرای جنگی و رفتار غیر انسانی با زندانیان و

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

شکنجۀ آنها و همچنین سیاست‌های آمریکا و متحدانش را در عراق با چالش جدی روبرو ساخته است.

عکس‌ها و نوارهای ویدیویی دیگری از سوء رفتار نیروهای آمریکایی با زندانیان در عراق، به اعضای کنگره آمریکا نشان داده شده است. به گفته آنها این عکس‌ها و نوارها حاوی تصاویری تکان‌دهنده است.

سناتورهای آمریکایی می‌گویند در یک جلسه خصوصی که توسط پنتاگون - وزارت دفاع آمریکا - ترتیب داده شده بود، عکس‌هایی از زنان عراقی که وادار به عریان کردن سینه‌های خود شده‌اند و همچنین عکس‌هایی که سگ‌های پلیس را در حال تهدید زندانیان نشان می‌دهند را دیده‌اند.

آنها گفته‌اند برخی از این عکس‌ها ظاهراً تصویرگر اختلاط جنسی با رضایت طرفین (!) از سوی خدمه نظامی است.

روزنامه لوموند چاپ پاریس جزئیات گزارش کمیته بین‌المللی صلیب سرخ جهانی در خصوص شکنجۀ زندانیان عراقی توسط نیروهای آمریکایی را منتشر کرد که بخش‌های از این گزارش در زیر به توجه رسانیده می‌شود. در مقدمه گزارش صلیب سرخ جهانی آمده است: این گزارش براساس مشاهدات و گفت‌وگوهای ماموران کمیته صلیب سرخ با زندانیان عراقی در زندانهای نیروهای متحد در ماههای مارچ تا نوامبر سال ۲۰۰۳ تهیه شده است.

در این مدت این کمیته در ۲۴ نوبت از ۱۴ زندان و مرکز نگهداری زندانیان عراقی در مرکز و جنوب عراق بازدید کرده و با خانواده‌های زندانیان به گفت‌وگو پرداخته است. به گفته این کمیته، زندانهای الصلاحیه، تاس فرات، الروسفا، ابو غریب، ام‌قصدو، اردوگاه بوقا، طلیل، کندور، اماره و بیمارستان

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

صحرائی شیعیه از جمله زندانهای آمریکایی است که زندانیان عراقی در آن بسر می‌برند.

صلیب سرخ جهانی می‌گوید: بطور کلی گزارشها نشان می‌دهد که رفتار نیروهای متحد با تمام افرادی که توسط نیروهای نظامی و یا نیروهای سرویس امنیتی آمریکایی دستگیر می‌شدند مغایر با قوانین بین‌المللی و حقوق بشر بوده است. بعضی از نیروهای نظامی آمریکایی نیز به مأموران کمیته صلیب سرخ گفته‌اند که ۷۰ تا ۹۰ درصد از زندانیان بطور اشتباهی دستگیر شده‌اند و اقرار کرده‌اند که بسیاری از خشونتها علیه عراقی‌ها به دلیل عدم وجود کنترل مجرمان اصلی بوده است.

صلیب سرخ جهانی می‌افزاید: تقریباً در تمامی موارد، نیروهای متحد، هیچ اطلاعی درخصوص هویت، محل نگهداری و علت دستگیری به خانواده‌های زندانیان، نمی‌داده‌اند و چنین عملی به منزله "ناپدید شدن" این افراد تا هفته‌ها و ماهها بوده است. تعداد زیادی از افراد عراقی نیز با بینی‌ها و استخوانهای شکسته و آثار سوختگی توسط نیروهای کمیته صلیب سرخ جهانی مشاهده شده‌اند.

به گفته این کمیته، برخورد با زندانیانی که از نظر نیروهای متحد دارای اطلاعات مهمی بوده‌اند تحقیرآمیز، همراه با فحاشی بوده و شکنجه‌های روحی و جسمی بر روی آنان تا حدی ادامه می‌یافت که مجبور به همکاری با نیروهای متحد شوند.

صلیب سرخ جهانی به نقل از یکی از نیروهای متحد می‌نویسد: **برهنه کردن زندانیان، خشونت و رفتار غیرانسانی، فشارهای روحی و جسمی، نگهداری در سلولهای تنگ و تاریک برای مدتها طولانی، تنها یکی از روشهای بازجویی و نگهداری زندانیان در این بخش امنیتی بوده است.** استفاده از "روکش سر" برای اینکه زندانی نتواند به راحتی نفس بکشد و اطرافیان خود را شناسایی کند و دستبندها بر دست برای مدت طولانی که منجر به جراحت

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

و گاهی اختلال در عصب انگشتان می‌شد از دیگر رفتارهای نیروهای متحد با زندانیان بوده است .

این گزارش می‌افزاید : نیروهای متحد، زندانیان عراقی را مجبور می‌کرده اند برهنه کامل شوند و در مقابل دیگران راه بروند و برای تحقیر آنان لباس زیر زنانه را بر تن آنان کرده و از آنان فیلم و عکس می‌گرفته اند. کمیته بین المللی صلیب سرخ جهانی درخصوص شکنجه زندانیان عراقی می‌گوید: تعدادی از زندانیان تقریباً همیشه برهنه برای مدت‌های طولانی به میله‌های زندان بسته می‌شدند و این امر موجب جراحت و دردهای عضلانی در آنان می‌گردید.

زندانیان در سلولها به اجبار می‌بایست به موزیک هایی با صدای بسیار بلند گوش می‌دادند و یا در هوای گرم و زیر آفتاب تا حرارت ۵۰ درجه به پا ایستاده می‌ماندند. این روشها بطور همیشگی توسط نیروهای متحد در این مرحله از بازجویی برای مجبور کردن زندانی به همکاری مورد استفاده قرار می‌گرفته است. در گزارش صلیب سرخ جهانی آمده است : در بخش ویژه زندان ابوغریب لباس زیر مردانه تاکنون در بین زندانیان توزیع نشده و تنها لباس‌های زیر زنانه به آنان داده شده است.

کمیته صلیب سرخ جهانی در گزارش خود افزوده است : نیروهای متحد در زندانهای عراق مرتکب نقض فاحش حقوق بین المللی بشردوستانه شده اند. به گفته این کمیته بین المللی، در زندانهای ویژه و فرودگاه بغداد زندانیان در تنهایی و تاریکی مطلق بسربرده و گاه تا ۲۳ روز به تنهایی در سلول می‌مانده اند که این اقدام نیز مخالف مقررات ماده ۳ و ۴ کنوانسیونهای ژنو سال ۱۹۴۹ می‌باشد.

کمیته صلیب سرخ جهانی یک سازمان بین المللی غیردولتی است که وظیفه نظارت بر وضعیت قربانیان جنگ و حمایت از آنان را براساس کنوانسیون های ژنو سال ۱۹۴۹ بر عهده دارد. این کمیته تنها نهاد بین المللی است که حق

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

بازرسی از مراکز نگهداری زندانیان جنگی را عهده دار است. صلیب سرخ جهانی گزارش اولیه خود را در خصوص شکنجه زندانیان عراقی توسط نیروهای نظامی آمریکایی در فبروری سال ۲۰۰۴ میلادی به مقامات و اشنگتن ارایه کرده بود.

برخی رسانه‌های گروهی ایالات متحده آمریکا به شمول و اشنگتن پوست، نیویارک تایمز و کانال تلویزیونی سی بی اس در انتشار وقایع خفت بار زندانهای عراق، بیش از سایر رسانه‌های بین‌المللی سهم داشته‌اند و شاید به گونه‌ی سهم‌فعلانه آنها در این زمینه، با مخالفت حلقات معین قدرت در آمریکا به ادامه ماجراجویی‌هایی نومحافظه‌کاران مسلط در دولت موجود و با انتخابات آینده آمریکا، بی‌ارتباط نباشد. CBS شبکه تلویزیونی پر بیننده آمریکا، در برنامه "Minutes II ۶۰" مطالب و عکس‌هایی از شکنجه و آزار زندانیان در یک زندان عراق توسط سربازان آمریکایی را به نشر رساند. در این برنامه یک عضو ارتش آمریکا اقرار می‌نماید: " ما با روشی که بکار می‌بریم، به میزان بسیار بالایی زندانیان را شکسته و به اعتراف می‌کشانیم. معمولاً آنها بعد از بکارگیری این روش‌ها بعد از چند ساعتی شکسته می‌شوند." ارتش هم متوجه شده است که خود بازجویان از سربازان خواسته‌اند که با " زندانیان کار کرده و آنها را آماده کنند!" و از چنین آماده‌سازی کاملاً رضایت داشته‌اند.

استفاده از چنین روشهای "آماده‌سازی"، سهل ساختن کار بازجویی و در نهایت شکستن مقاومت زندانی و آماده شدن برای همکاری، با اطمینان کار پلیس نظامی و چند خورد ضابط یا سرجوخه نیست که امروز به محکمه کشانیده می‌شوند و چنین رفتار غیر انسانی مغایر با کنوانسیون ژنیو و کنوانسیون منع شکنجه سازمان ملل متحد می‌باشد که متأسفانه در رسانه‌ها صرف‌زیر عنوان "سوء رفتار" بازتاب می‌یابد. این روش احتمالاً، باید توسط کارشناسان مجرب، روانشناسان و تحلیلگران روانی در موسسات اختصاصی

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

تحقیقاتی، بخصوص با در نظر داشت روحیه عربها و مسلمانان پی ریزی شده باشد.

نیویورک تایمز می نویسد اجازه استفاده از این شیوه های بازجویی توسط ماموران سیا، پس از حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به آمریکا و براساس قوانینی مخفیانه که دولت جورج بوش، رئیس جمهوری این کشور، آن را تصویب کرد، صادر شده است. این روزنامه به نقل از مسؤولان عملیات ضدتروریستی آمریکا نوشته که روش های بازجویی سیا به حدی خشن است که مقامات ارشد پلیس فدرال این کشور، اف بی آی، ماموران خود را از حضور در بسیاری از بازجویی ها منع کرده است.

دونالد رامسفلد، وزیر دفاع آمریکا، در سفر غیرمترقبه خود به عراق و بازدید از زندان ابوغریب بغداد

به صدها سرباز آمریکایی که در این زندان حضور داشت با چهره خندان گفت: "من در این روزها روزنامه مطالعه نمی کنم." و شاید منظور وزیر دفاع این بوده باشد که سربازها هم زیر تاثیر تبلیغات رسانه ها نروند و کار شان را همچنان با افتخار انجام دهند. بنابر گزارش ها، انگیزه آقای رامسفلد از این سفر تقویت روحیه سربازان آمریکایی پس از رسوایی سوء رفتار با زندانیان عراقی بوده است.

قابل تذکر است که وضعیت زندانهای امریکایی در افغانستان بهتر از حالت زندانهای عراقی نیست و این موضوع با استفاده از گزارشهای سازمان نظارت بر حقوق بشر، در آینده بطور جدا گانه بررسی می گردد.

با این همه، چرا سربازان با شور و شوق فراوان، در این درامه واقعی تحقیر و ذلت انسان وانسانیت، سرمست از پیروزی، سهم می گیرند و از آنها عکسهای یادگاری بر میدارند؟!

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

رابرت فیسک در مقاله جالبی رابطه میان نفرت نژادی از "عربها" و آزار زندانیان سیاسی عراقی بوسیله نیروهای اشغالگر را به بررسی گرفته می‌نویسد: "درک این جنایات در زندانهای عراق از جمله ادرار کردن سرباز انگلیسی به بدنهای عریان زندانی عراقی به هیچوجه دشوار نیست، همانطور که سادیسیم آن سربازان آمریکایی که زندانی عراقی را چشم بند زده، دستانش را به سیم‌های برق وصل کرده و بر جعبه‌ی ایستاده‌اند، درکش بسیار آسان است. چرا که آنها همه‌ی این نفرت‌ها را از خانه با خود آورده‌اند."

ماه جون سال ۲۰۰۴ مطابق جوزا ۱۳۸۳

شکنجه اهالی بیگانه

و

شرایط زندانهای امریکایی در افغانستان

نیروهای مسلح ایالات متحده امریکا یکجا با سایر نیروهای ائتلاف علیه تروریسم و القاعده که در خاک افغانستان عملیات محاربوی برای عقیم ساختن بقایای آنها را به پیش می‌برند، دست به سرکوب و گرفتاری افراد مسلح نظامی و ملکی که در مقابله با آنها قرار دارند، می‌زنند؛ و در این گرو گرفت‌های گسترده، معمولاً بخش بسیار بزرگی از اهالی ملکی که کدام‌یک به نیروهای تروریستی بیگانه و دست‌پرورده‌های شان یعنی بازماندگان طالبان ندارند، نیز گرفتار می‌شوند، زندانی می‌گردند و سخت آسیب می‌بینند.

با وجود آن که بنابر نبود معلومات و اطلاعات کافی استخباراتی و عدم شناخت مردم مناطق مختلف افغانستان، تفکیک دقیق مخالفین مسلح با اهالی ساده روستاها خیلی دشوار می‌باشد، ولی در این معرکه استناد بر گزارشات مغرضانه و نادرستی که بر اساس رقابت‌های شخصی و سودجویی از جانب به اصطلاح دوستان امریکا تهیه می‌گردند، به رنج و عذاب مردمی که در جریان این همه سالهایی مصیبت، سخت‌تکیده‌اند، می‌افزاید.

موارد گوناگونی از چنین رفتار زشت و غیر انسانی را که در مغایرت کامل با معیارهای پذیرفته شده بین‌المللی در عرصه حقوق بشر و آزادی‌های اساسی انسانی قرار دارد همواره با تأسف و تألم می‌شنویم و می‌خوانیم. از آن جمله نمونه عراق قبلاً به بررسی گرفته شد و اینک با استفاده از گزارش

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

سازمان نظارت بر حقوق بشر چگونگی وضعیت را در افغانستان پی می‌گیریم.

قبل از مراجعه به گزارش سازمان نظارت بر حقوق بشر، برای تداعی و درک دقیقتر از "شکنجه" بایسته میدانیم تا تعریف این مقوله بر طبق کنوانسیون ضد شکنجه و رفتار یا مجازات خشن، غیر انسانی یا تحقیر کننده مصوبه ۱۰ دسامبر ۱۹۸۴/ قطعنامه شماره ۳۹/۴۶ مجمع عمومی سازمان ملل متحد که با در نظر گرفتن ماده پنجم اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده هفتم کنوانسیون بین المللی حقوق مدنی و سیاسی که مقرر داشته است: هیچکس را نمیتوان مورد آزار و شکنجه و یا مجازات و رفتارهای ظالمانه و غیر انسانی قرار داد که سلب کننده حقوق مدنی و اجتماعی فرد است، یاد آوری گردد. در ماده اول این کنوانسیون شکنجه چنین تعریف گردیده است:

" هر عمل عمدی که بر اثر آن درد یا رنج شدید جسمی یا روحی علیه فردی به منظور کسب اطلاعات یا گرفتن اقرار از او و یا شخص سوم اعمال می‌شود، شکنجه نام دارد. (همچنین) مجازات فردی به عنوان عملی که او یا شخص سوم انجام داده است و یا احتمال می‌رود که انجام دهد، با تهدید و اجبار و بر مبنای تبعیض از هر نوع و هنگامی که وارد شدن این درد و رنج و یا به تحریک و ترغیب و یا با رضایت و عدم مخالفت مامور دولتی و یا هر صاحب مقام دیگر، انجام گیرد شکنجه تلقی میشود. درد و رنجی که بطور ذاتی یا به طور تبعی لازم مجازات قانونی است، شامل (این کنوانسیون) نمیشود."

در ماده دوم کنوانسیون چنین آمده است:

۱- هر دولت عضو این کنوانسیون، موظف است اقدامات لازم و موثر قانونی اجرائی، قضائی و دیگر امکانات را جهت ممانعت از اعمال شکنجه در قلمرو حکومتی خود، بعمل آورد.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

۲- هیچ وضعیت استثنائی کشوری، مانند جنگ و یا تهدید به جنگ، بی‌ثباتی سیاسی داخلی و یا هر گونه وضعیت اضطراری دیگر، مجوز و توجیه‌کننده اعمال شکنجه نمی‌باشد.

۳- دستور و حکم مقام مافوق (حکومتی) و یا مرجع دولتی، نمی‌تواند توجیه‌کننده عمل شکنجه باشد.

طوری که ملاحظه می‌گردد از مقوله شکنجه در اسناد معتبر بین‌المللی تعریف بسیار دقیقی وجود دارد و بر مبنای آن به اصل مطلب که گزارش سازمان نظارت بر حقوق بشر است مراجعه می‌کنم.

سازمان نظارت بر حقوق بشر در ماه مارچ سال جاری در ارتباط به بدرفتاری نیروهای مسلح آمریکا در افغانستان گزارش مفصلی را به نشر رسانیده است. این سازمان، که مقر آن در آمریکاست، سربازان آمریکایی در افغانستان را به سوء رفتار "برنامه ریزی شده" علیه زندانیان افغان متهم کرده است. این سازمان به این باور است که شرایط بازداشتگاه‌های آمریکایی در افغانستان با موازین حقوق بین‌المللی مغایرت دارد.

ممانعت از خواب، حبس زندانیان در سلولهای بسیار سرد، تنبیه شدید بدنی و عکس برداری از آنان در حالی که به زور عریان شده‌اند، از جمله شواهد این سازمان از سوء رفتار نظامیان آمریکا با زندانیان در افغانستان است. سازمان نظارت بر حقوق بشر می‌گوید قبلاً در رابطه با شرایط بد زندانی‌های افغان به مقامات دولت آمریکا مکرراً هشدار داده بود.

برای آگاهی بیشتر، در زیر، برگردان جستارهایی از گزارش سازمان نظارت بر حقوق بشر، عمدتاً، مصاحبه با افغانهایی که در معرض شکنجه قرار گرفته‌اند، به گونه "مشت نمونه خروار" تقدیم می‌گردد.

قضیه مربوط به احمد خان و پسرانش

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

یک شب در اواخر ماه جولای سال ۲۰۰۲، نیروهای مسلح ایالات متحده آمریکا به خانه احمد خان، مسکونه زرمات و لایت پکتیا حمله نمودند. این منطقه گرچه کاملاً با ثبات نبود، ولی تحت کنترل قوای مسلح افغانی متحد آمریکا قرار داشت. در جریان حمله، احمد خان با دو پسرش به عمر ۱۷ و ۱۸ سال گرفتار می‌شوند و در عملیات رفتاری یک نفر دهقان محل کشته شده و یک زن همسایه نیز زخمی می‌گردد.

سازمان نظارت بر حقوق بشر با تعدادی از همسایه‌ها و شاهدان عینی این عملیات مصاحبه نموده است. احمد خان هجوم را اینگونه توضیح می‌دهد:

" وقت برداشت محصول بود. دهقانان بالای خرمن‌های شان خوابیده بودند. ساعت حوالي نه شب بود. ما در بسترهای خود دراز کشیده بودیم، ولی تا هنوز خوابیده بودیم. دفعتاً صدا های بلندی شنیده شد. تعداد هلیکوپترها بالای ما پرواز می‌کردند. بعداً انفجار مهیبی رخ داد. خانه شدیداً تکان خورد و به بخشی از کنار خانه ضربه زده شد و عملیات بدین گونه آغاز گردید. ما صدا های بلند هلیکوپترها را که دوره میزدند و با ماشیندارهای خود فیر می‌کردند به خوبی می‌شنیدیم. صدا های بلندی برخاسته بود و همچنان انفجاراتی صورت می‌گرفت. آنها به وسیله راکت یک بخش احاطه را تخریب و در دیوار سوراخی را به وجود آوردند."

در جریان عملیات و فیر آتش اسلحه، احمد خان و خانواده اش در سطح اطاق منزل دوم دراز کشیده بودند. با آتش اسلحه دروازه‌ها و کلکین‌های خانه شکسته شدند. همسایه‌ها گفتند که هلیکوپترها به طرف این خانه و محوطه آن شلیک می‌کردند.

احمد خان توضیح می‌دهد که چگونه نیروهای امریکایی در حالی که آتش می‌کردند به خانه آنها داخل شدند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

" من از کلکین شکسته به بیرون نگاه کردم و دیدم که تعداد سرباز در حویلی اند. آنها به دروازه مقابل شلیک کردند و آن را باز نمودند و به زینه بالا شدند. آنها از طریق کلکین که از اثر شلیک آتش شکسته شده بود، داخل خانه گردیدند. آنها با ضربه لگد دروازه اطاق را باز نمودند و با چراغهای دستی و ماشیندار داخل آن شدند. آنها به ما علامت دادند که دستهای خود را بالا بگیریم و در میان آنها کدام ترجمان افغانی وجود نداشت. اگرچه بعداً متوجه شدم که یک نفر ترجمان افغان در حویلی بود. بعد آنها دستهای مردها را بستند و برای زنها گفتند که به حویلی بروند و ما را هم به حویلی ببرند."

قطعه مربوط یک جا با سربازان افغانی بعداً اطاقها را مورد تلاشی قرار دادند و معمولاً با استفاده از فیر آتش قفل‌ها را می‌شکستند. موصوف علاوه می‌نماید: "سربازان امریکایی زنها را به اطاق دیگر در حویلی هدایت نمودند. بعداً آنها خانه را تلاشی کردند. آنها تمام کلکین‌ها را شکستند و دروازه‌ها را از چوکات آنها کردند. بکسها را با فیر تفنگ باز کردند و محتوای آنها را به زمین ریختند... بعداً آنها با روپوش سرهای ما را پوشاندند و به بیرون بردند. ما را به یک هلیکوپتر بالا کردند و صدای بلند ماشین آن را ما می‌شنیدیم. ما برای مدت طولانی در هلیکوپتر بودیم، اما نمیدانم برای چه وقت. بعداً فهمیدم که ما در بگرام هستیم."

جسد دهقان محل به نام نیازمحمد بعد از حمله پیدا شد. یکی از همسایه‌ها به سازمان نظارت بر حقوق بشر توضیح می‌دهد: "ما جسد مردی را که کشته شده بود پیدا کردیم. او نیازمحمد بود. یک مرمی به پایش اصابت کرده بود و مرمی دیگر در پشت وی که از قفسه سینه درست از قلب وی خارج شده بود. جسد وی در نزدیک آسیاب پیدا شد." احمد خان و همسایه‌هایش به سازمان نظارت بر حقوق بشر گفتند که نیازمحمد در بیرون و در نزدیک بسته‌های خرمن گندم خوابیده بود تا مراقبت کند که گندم‌ها دزدیده نشوند." نیروهای امریکایی با وجود آن که احتمال کدام مقاومت مسلحانه نیز وجود نداشت، در حمله به خانه‌ها از آتش بسیار متراکم استفاده کرده‌اند. یکی از

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

کارمندان محلی ملل متحد نیز که از صحنه، یک روز پس از واقعه دیدن نمود، چگونگی ماجرا را تأیید می‌نماید. وی می‌گوید: "در تمام اطراف خانه تعداد زیادی خول‌های خالی مرمی‌های فیر شده، دیده می‌شد. یک حفره بزرگ در دیوار وجود داشت. تمام شیشه‌ها شکسته و در حویلی فرو ریخته بودند. سامان و لوازم خانه در همه جا پراکنده شده بودند." خانواده احمد خان می‌گوید که آنها همه اموال بسیار باارزش خود را در شب حمله از دست داده‌اند. نیروهای امریکایی تعداد کتاب و چهار میل اسلحه اتومات را ضبط نمودند که بعداً، پس از رهایی احمد خان و پسر نوجوانش به وی بازگشتمانده شده است. احمد خان در مصاحبه با سازمان نظارت بر حقوق بشر در ماه مارچ سال ۲۰۰۳ می‌گوید: "آنها همه دارایی‌های مرا زدیدند... من نمی‌فهمم که آنها کی بودند... امریکایی‌ها بعضی چیزها را مسترد نمودند، ولی تعداد زیاد زیورات ناپدید شده است. زنها در اطاق دیگر بودند و آنها چیزی را ندیدند. شاید امریکایی‌ها و یا هم افغانها زیورات را گرفته باشند. من نمی‌فهمم. من مقدار زیادی از اموال خود را از دست داده‌ام..." احمد خان چند ماه بعد مایوسانه بیان میدارد که: "آنها نیاز محمد دهقان را کشتند. او صرفاً از محصولی که جمع کرده بود حفاظت میکرد. وی چهار فرزند دارد، دو پسر و دو دختر. من به این اطفال چه کرده‌ام، حالا از آنها مراقبت می‌کنم. ما امریکایی‌ها را می‌بخشیم اگر آنها به عوض جان وی چیزی بپردازند تا حد اقل بتوانم این اطفال را کمک کنم."

یک مورد دیگر:

سازمان نظارت بر حقوق بشر در ماه فبروری سال ۲۰۰۳ یک مورد دیگر را که در جنوب ولایت ارزگان رخ داده بود نیز ثبت نموده است. در این مورد نیروهای مسلح امریکا دو طفل را در حالی که یک محله ملکی مورد حمله شان قرار گرفته بود، شکنجه داده‌اند. مالک خانه یک قوماندان پایین رتبه نظامی در ولایت ارزگان بود و با نیروهای امریکا در زمان حمله ائتلاف علیه قوتهای طالبان در جنوب افغانستان، در اواخر سال ۲۰۰۱ و اوایل سال

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

۲۰۰۲، همکاری داشته است. یک شب در ماه فبروری سال ۲۰۰۳ نیروهای امریکایی به خانه وی حمله می‌نمایند و با اجبار وارد خانه می‌شوند و وی را با یک پسرش می‌بندند. از طریق یک نفر ترجمان محلی و سربازان افغانی که آنها را همراهی می‌کردند، موصوف را متهم به نگهداری سلاح و همکاری با طالبان می‌نمایند. موصوف که فارسی زبان است با تعجب رد مینماید که چگونه سربازان وی را متهم به همکاری با طالبان پشت‌توزبان می‌کنند. بر اساس اظهارات این مرد، سربازان وی را با پسر بزرگترش به طرف دیوار فشار میدهند و پسر جوان وی را با برادرزاده اش می‌گیرند. وی می‌گوید: "در مقابل چشمان من، دو نفر امریکایی هر دو پسر را به زمین می‌خوابانند و با بوتهای خویش به پشت پسران فشار وارد می‌آورند و بالای آنها فریاد می‌زنند که "کجاست مهمات؟ کجاست اسلحه؟". این پسران صرف یازده و سیزده سال عمر داشتند. آنها جیغ می‌زدند و گریه می‌کردند. من برای سربازان می‌گفتم که "تمام خانه مرا بگردین و ببینین - من چیزی ندارم." ولی سربازان مصرانه سؤال را تکرار می‌کردند در حالی که اطفال فریاد می‌زدند و می‌گریستند."

سربازان سپس به تلاشی خانه آغاز می‌کنند، ولی صرف دو میل اسلحه می‌یابند که هر دوی آنها در مقامات امنیتی مربوط ثبت گردیده بود. با آنهم مرد توسط نیروهای افغانی گرفتار می‌شود و به ولایت همجوار انتقال داده می‌شود. بعد از چند روز موصوف رها می‌گردد.

در اواخر ماه می سال ۲۰۰۲، نیروهای ایالات متحده امریکا به دو منزل در قریه کرمتی نزدیک شهر گردیز حمله کردند و پنج مرد افغان را بازداشت نمودند. همه بی این پنج مرد بعدا رها گردیدند و به گردیز برگشتند. گزارش شده که در جریان حمله، نیروهای امریکایی از هلیکوپترهای گزمه و طیارات استفاده نموده و بر محل آتش می‌نمودند. این حمله در یک منطقه مسکونی صورت گرفت و کدام شواهدی مبنی بر مقاومت علیه نیروهای

دیدگاه ها - تحلیل ها و رویدادها

امریکایی نیز وجود نداشت. کرمتی پیش از آن و در جریان حمله تحت کنترل شدید نیروهای افغانی متحد امریکا قرار داشت.

نیروهای امریکایی این پنج مرد افغان را بازداشت می کنند: محمد نعیم و برادرش شربت، احمدالله و برادرش امان الله و خواجه محمد. محمد نعیم حمله را این گونه توضیح میدهد:

" ناوقت شب بود. شب از نصف گذشته بود. به یکبارگی صدا های بلندی برخاست، بسیار بلند و آزار دهنده بود، ... من به حویلی رفتم و دفعته اشخاص مسلحی که در خانه من آمده بودند تفنگهای شانرا به طرف من نشانه گرفتند و من تسلیم شدم. "

برادر محمد نعیم نیز داستان را به گونه یی مشابه توضیح میدهد. احمدالله و امان الله که برادران هم اند از خانه پهلوی گرفتار می شوند. یک نفر اهل قریه بنام خواجه محمد، زمانی گرفتار می گردد که از خانه خود برآمده و می خواهد بفهمد که در خانه همسایه ها چه واقع شده است. امان الله گرفتاری را این گونه توضیح میدهد:

" من بیدار شدم، در اطراف خانه هلیکوپترها می گشتند. من بیرون را نگاه کردم و در حویلی خانه من اشخاصی به نظر می رسید. یک مرد را بصورت مشخص دیدم و نخست فکر کردم که دزد است. وی با خود تفنگ داشت؛ ولی انگلیسی حرف میزد و من فهمیدم که امریکایی است. من خوب انگلیسی گپ زده نمیتوانم ولی گفتم "How are you ?" ولی او در جواب به پشتو گفت " چپ سه ". برادرم نیز همان جا بود و وی نیز گرفتار گردید. آنها دستهای وی را بستند و تفنگ شان را به طرف من نشانه گرفته بودند. مرا نیز گرفتار کردند و دستهای مرا بستند.

هر پنج نفر را به بگرام می برند. محمد نعیم رویداد های بعد از نشست پرواز را توضیح میدهد:

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

"آنها ما را به یک اطاق رو به زمین انداختند. ما برای مدتی در آنجا ماندیم. بعداً مرا استاده کردند و با خود بردند و رو پوش را از سرم برداشتند. دیدم که تنها هستم. دیدم که اشخاص دیگری هم در اطاق هستند، ولی تنها من زندانی هستم. من به روی زمین قرار داشتم و یک مردی بالای سر من استاده بود و پای خود را به پشت من گذاشته بود. یک ترجمان نیز در این لحظه وجود داشت. وی از من پرسید: " نامت چیست؟ " و من برای شان گفتم. آنها مرا مجبور ساختند که لباسهای خود را بکشم و کاملاً برهنه شدم. در حالت برهنه از من عکس برداری کردند. بعداً برایم لباس نو دادند به رنگ آبی تیره. مردی آمد و با خود یک خریطه پلاستیکی داشت. وی دست خود را به موهای سرم برد و آنها را تکان داد و تعداد از موهای سرم را کند و همچنان از ریشم را کند و به خریطه پلاستیکی انداخت... بدترین چیزی که واقع شد این بود که آنها چگونه از ما عکس برداری کردند در حالی که ما کاملاً برهنه بودیم. کاملاً برهنه بودیم و این بسیار تحقیر آمیز بود."

بر اساس گفته‌های محمد نعیم و شربت، تحقیق در بگرام در روزهای بعد کاملاً جنبه عمومی داشت و نشان میداد که مستنطق امریکایی در مورد این برادرها که کی هستند، کدام آگاهی قبلی نداشت.

" در بازجویی از ما پرسیدند: " کی هستی؟ چه کار می‌کنی؟ " من برای شان گفتم: " من یک قصاب هستم، صرف یک قصاب با یک دکان در قریه." آنها عکس خواجه محمد را برای من نشان دادند و از من پرسیدند که وی را می‌شناسم. من گفتم: " البته که او را می‌شناسم، او همسایه من است."

امان الله چگونگی بازجویی در بگرام را این‌گونه توضیح میدهد: " در جریان بازجویی آنها از من پرسیدند: " جلال الدین را می‌شناسی؟ (یک قوماندان مربوط به طالبان) ملا عمر را می‌شناسی؟ " آنها در مورد سایر وزرای طالبان پرسیدند. ولی من به آنها گفتم که " من صرف یک آدم زحمتکش هستم ". ولی باز هم پرسیدند: " علی جان معاون جلال الدین را می‌شناسی؟ " در

دیدگاه ها - تحلیل ها و رویدادها

جریان تحقیق یک ترجمان افغان، یک امریکایی و دو نفر دیگر که ملیت آنها معلوم نبود حضور داشتند.

بعد از شانزده روز توقیف، به شمول شش روز تحقیق، امریکایی ها این پنج مرد افغان را رها می کنند.

شربت می گوید: " وقتی که آنها ما را رها می کردند، یک امریکایی آمد و از طریق ترجمان گفت: " ما از شما معذرت می خواهیم. ما از جانب امریکا و از جانب شخص رئیس جمهور بوش از شما معذرت می خواهیم. از شما معذرت می خواهیم!" آنها گفتند که خسارات وارده به ما را جبران نموده و به ما کمک می کنند. آنها گفتند که به ما مساعدت میرسد، ولی ما چنین مساعدتی دریافت نکردیم. " وی اضافه میکند: " آنها دوباره با روپوش سرهای ما را پوشاندند، به هلیکوپتر بردند و به گردیز انتقال دادند. ما در گردیز توسط موتر باربری به قریه انتقال داده شدیم. ما به آنها گفتیم که در راه قبل از رسیدن به قریه موتر را متوقف بسازند و ما تا قریه پیاده می رویم. ترجمان یک مقدار پول، سی هزار افغانی قدیم (معادل هفتاد سنت امریکایی) به هر کدام ما داد. خوب حد اقل ما می توانستیم که با آن پول، صرف جای بنوشیم.

"

زمانی که این پنج نفر به خانه های خود برمی گردند، خانه های شان را غارت شده می یابند و تمام اموال قیمتی شان را از بین رفته. محمد نعیم می گوید: " من فکر میکنم که همان شب حمله، اموال خانه به غارت برده شد... بعد از آن هیچ کس ما را کمک نکرد. نه دولت، نه موسسات غیر دولتی، هیچ کس."

برادر ها می گویند برای آنها گفته شد که نیروهای افغان همکار با امریکایی ها خانه آنها را تلاشی کردند و اموال را به غارت بردند.

دیدگاه ها - تحلیل ها و رویدادها

احمد الله می گوید که بعد از گرفتاری به مشکلات صحتی دچار گردیده است. " زمانی که ما در بگرام بودیم، من بسیار ترسیده بودم و فکر می کردم که مرا می کشند. حتی حالا که بر گذشته ایم، پریشان هستم که آنها دوباره می آیند و مرا می کشند. ما مردم بیگناه هستیم و چیزی نداریم. ما از جانب طالبها جزا دیدیم بخاطری که ما فارسی زبان هستیم. ما فکر میکردیم که (نیروهای امریکایی در پایگاه بگرام) ما را یقیناً می کشند. من حالا مجبور استم که بخاطر خواب کردن دوا بگیرم. در افغانستان در جریان سی سال اخیر دولتهای مختلف بوده است و ما در تمام این دوره ها متضرر شده ایم و با ما رفتار سوء شده است. همه بی آنها بخشش خواسته اند. فایده بخشش خواستن چه است در صورتی که آنها برایت چیزی ندهند؟ "

در گزارش سازمان نظارت بر حقوق بشر آمده است که یک نفر ژورنالیست افغان در قندهار در ماه نومبر سال ۲۰۰۳ به گزارشگر این سازمان می گوید که وی شکایت های متعددی را در جریان سال ۲۰۰۳ از اهالی زابل و هلمند در باره اخذی نیروهای محلی افغانی که با امریکایی ها یکجا عملیات می نمایند به دست آورده است. وی میگوید که این نیروها، اهالی محل را به این عنوان تهدید می نمایند که اگر مقدار هزار کلدان پاکستانی معادل ۱۷۵ دالر امریکایی پول ندهند به امریکایی ها می گویند که " با طالبان اند " تا امریکایی ها آنها را گرفتار کنند.

در ماه اکتوبر سال ۲۰۰۳ یک گزارش از لاس آنجلس تایم چنین ثبت شده است که نیروهای محلی در قندهار که به حیث رهنما با نیروهای امریکایی همکاری می کردند، در جریان یک عملیات یک هفته بی در زابل، خانه ها را غارت می کردند و اهالی محل را مورد لت و کوب قرار داده شکنجه می نمودند. اهالی محل به این گزارشگر، دو جوانی را نشان دادند که شدیداً مورد لت و کوب قرار گرفته بودند و یکی از آنها چندین روز بعد از حمله نیز به حالت بیهوشی قرار داشت. نیروهای افغانی خودسرانه پول، زیورات، ساعت، رادیو، موتر سایکل و حتی کلکین ها و دروازه ها را دزدی نموده با خود می

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

بردند. یکی از ریش سفیدان محل می‌گوید: "این مردم ما را غارت می‌کنند، ما را شکنجه می‌دهند و لت و کوب می‌نمایند... آنها بر علاوه مردمان بی‌گناه را زندانی می‌کنند."

سازمان نظارت بر حقوق بشر تخمین می‌نماید که حد اقل یک هزار نفر در جریان عملیات نیروهای ائتلاف در افغانستان از اوایل سال ۲۰۰۲ تا تهیه این گزارش بازداشت شده‌اند. اکثر این بازداشت شدگان بعد از چند روز آزاد گردیده‌اند.

ماه جولای سال ۲۰۰۴ مطابق سرطان ۱۳۸۳

افتخار به مردم افغانستان

ملیون‌ها افغان‌علی‌رغم‌تهدید و تخویفی‌که‌صورت‌گرفته‌بود و از طریق رسانه‌های‌جمعی‌نیز‌همواره‌برجسته‌می‌گردید، شجاعانه و با قبول‌خطر‌زنده‌گی‌برای‌خود و خانواده‌شان، در شرایط بسیار نا مساعد جویی و جغرافیایی، پای‌صندوقهای‌رای‌رفتند و به‌این‌گونه‌غرور و آزادمنشی‌خویش‌را‌به‌نمایش‌گذاشتند. آنها با این عمل دلیرانه و بدون ترس از عواقب آن، روز هژدهم‌ماه‌میزان‌مطابق‌نهم‌ماه‌اکتوبر سال ۲۰۰۴ را به یک روز تاریخی مبدل کردند.

مردم افغانستان با اشتراک گسترده، زیر نام انتخابات ریاست جمهوری، در حقیقت نفرت و انزجار خویش را از جنگ و جنگ‌افروزان، استبداد و ستم، تعصب و تحجر ابراز داشتند و به این وسیله آرزومندی‌شانرا برای بریدن از گذشته‌ننگین‌فریاد کردند. نمایش عظیم، بی‌سابقه و منظم مردم به خاطر فردای روشن، آنقدر چشمگیر و غیر منتظره بود که موضوع انتخاب رئیس‌جمهور را به حاشیه‌کشانید. این مسأله قابل فهم است که در نبود ثبات و امنیت، شخصیت‌های واقعا ملی و با اعتبار، سازمان‌های ملی و سراسری سیاسی، نهاد‌های اجتماعی و مدنی، مطبوعات آزاد و گسترده، نمیتوان انتخابات عادلانه و منصفانه مردمی را به خاطر انتخاب بهترین و مناسبترین شخص توقع برد. در نبود این مولفه‌های اساسی، هیاهو بخاطر آنچه که منطقی‌نمی‌تواند به گونه قانونمند وجود داشته باشد، عوام فریبی است و خود فریبی. اما حقیقت مسلم این است که: مردم افغانستان با این اشتراک گسترده و عظیم و آنهم پس از سالهای جنگ فرسایشی به جهان نشان دادند که به آگاهی و بلوغ لازم سیاسی رسیده‌اند و صاحبان اصلی قدرت در این سرزمین صرف آنها‌اند. مردمی که از اقوام مختلفی با هم برادر متشکل شده‌اند و در افتخارات و ذلت‌های این

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

کشور خود را سهمیم می‌دانند و حالا می‌خواهند وطن دوست داشتنی‌شان پس از این، از مصیبت جنگ و نفاق دور باشد.

سهمگیری بسیار وسیع زنان و تقریباً پا به پای مردان، مایه افتخار و سربلندی است. بر اساس گزارش رسانه‌های بین‌المللی، آنان در پاسخ به این پرسش که چرا رای داده‌اند، می‌گفتند: **به خاطر پایان جنگ و نا امنی به پای صندوقهای رای آمده‌اند.** این خود نشاندهنده نفرت و انزجارشان از جنگ افروزان و تفتگ به دستان می‌باشد.

مردم جهان از طریق رسانه‌های بین‌المللی به تماشا نشستند که انبوهی عظیمی از زنان افغان که در حق آنها در جریان سالیان متمادی، بدترین و خشنترین ظلم و ستم رواداشته شده و هنوز هم در زیر چادری تحمیلی طالبانی قرار دارند، در صف‌های طولانی ایستادند و شجاعانه و آگاهانه، ولی خاموشانه فریاد کشیدند و به این وسیله اظهار موجودیت کردند و از حق رای خود استقاده بردند.

این زنان شجاع و آزاده افغان بی‌هراس از تهدید مرگ‌آوران و خفاشان، دست فرزندان خویش را دردست گرفته، بارش باران، ریزش برف و شلاق توفان را به جان خریده، و راه طولانی را با پای پیاده طی نموده، تا به جهانیان نشان بدهند که: **ما هم هستیم!! این همه ظلم و ستمی که در حق ما روا داشته اید دیگر پس است!** بر اساس گزارش رسانه‌های بین‌المللی حضور زنان در برخی حوزه‌های ولایت بامیان، یکی از مناطق عقب‌نگهداشته شده کشور، در زیر بارش شدید برف، چشمگیرتر از مردان بوده است. در هرات و مزارشریف نیز زنان حضور گسترده داشتند. قابل‌تذکر است، اولین افغانی که رای خود را به صندوق انداخت نیز دختر مهاجر ۱۹ ساله بنام مقدسه صدیقی در اسلام‌آباد بود. اشتراک داکتر مسعوده جلال یگانه زن نامزد در انتخابات و موضع مستقلانه وی دور از هیاهو و زدو بند‌های "سیاست‌بازان" نیز از رشد آگاهی سیاسی و اجتماعی زنان حکایت می‌کرد.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

نمایش بزرگ انتخاباتی به صورت سمبولیک به میدان تبارز و تجلی اراده مردم قهرمان افغانستان مبدل گردید. باید در مقابل این مردم صبور و بزرگوار سر تعظیم فرود آورد.

مردم در حقیقت با اشتراک آگاهانه و گسترده خویش ثابت نمودند که تمام تصورات داده شده در مورد آنها به جهانیان تا چه حد بی پایه و بی اساس بوده است. آن‌عه تحلیل‌گران و به اصطلاح افغانستان شناسانی که سالها واقعیت‌ها را نادیده گرفته و به خاطر دل خوشی محافل قدرت و بر طبق ادعا‌هایی بسیار نادرست شماری از گروه‌های مغرض و بریده شده از مردم، درباره مردم افغانستان می‌گفتند و می‌نوشتند و به این وسیله دروغ می‌بافتند و به خورد جهانیان می‌دادند، به حیرت فرو رفتند و شرمسارانه از حیرت خود گفتند. این حیرت عمدتاً ناشی از نبود باور و شناخت کافی آنها از مردم افغانستان برمی‌خیزد. مردم با به راه انداختن این سیل عظیمی که همه جهانیان شاهد آن بودند، اینبار آن نابخردان و ناآگاهان پرگو را شرم‌منده ساختند. کاش همچو اشخاص در آینده، حرمت این مردم سربلند را بدانند.

آنها باید می‌دانستند که افغانستان پس از یازدهم سپتمبرتولد نشده است. این کشور و مردم آن تاریخی بیش از پینچ هزار ساله دارند و در جریان این مسیر طولانی، فراز و فرود‌های زیادی را به تجربه نهشته‌اند، و تمدن‌های بزرگی را با درخشش عظیم، ثبت تاریخ تمدن بشری کرده‌اند. با دریغ و درد جانسوز که مردم آزاده این کشور بنابر موقعیت بسیار حساس جغرافیا - سیاسی و در چنگال خونین و آهنین زمامداران مستبد و وابسته به قدرت‌های استعماری، فرصت ابراز اراده آزادانه و مستقل خویش را هیچگاه نه یافته بوده‌اند. این فرصت را با استبداد خشن از مردم گرفتن و نظام‌های متعصب و متحجر را با جبر و حیل بر مردم تحمیل کردن، و حتا آب و نان‌شان را از آنها دزدیدن و بعد مردم را فقیر و پای‌لج و جاهل دانستن و معرفی کردن، صرف‌کار مغرضان و ابلهان است؛ کار دشمنانی است که می‌خواهند برای این کشور و مردم آن، به هیچوجه اعتبار و حیثیتی بر جا نگذارند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

در حاشیه این نمایش بزرگ و سیل عظیم مردم، ما شاهد یک بازی بسیار مضحک هم بودیم. آن نمایشی که تعدادی از به اصطلاح نامزدان به نام مردم، از متوقف ساختن و تحریم کردن انتخابات به راه انداختند. این تهدید از جانب برخی از نامزدان در جریان مبارزات انتخاباتی چندین بار با شدت و حرارت به صدا در می‌آمد؛ ولی بعدها با سردی و آهسته‌گی کنار گذاشته می‌شد. حقایق پشت پرده این گرمی‌ها و سردی‌ها را آگاهان می‌دانند؛ ولی مردم نیز میدانند که این "دُن کیشوت" های وطنی که در همه حال همواره به توهم و تصور "قهرمان و رهبر" بودن دچار اند، با صدها نیرنگ، بخاطر جای پا یافتن در دولت آینده، چانه می‌زنند. برای آنها منافع ملی و مصلحت عامه اصلاً مطرح نبوده است. مردم به همچو شگردها که طی سالهای طولانی جنگ، بارها شاهد آن بوده اند به خوبی آشنا می‌باشند. قرار معلوم این بار، به عوض مردم، این عالی جنابان بودند که خود را گوشت دهن توپ منافع دیگران ساختند.

باید خاطر نشان ساخت که منافع ملی شامل کلیه امکانات و ذخایر مادی و معنوی کشور، بویژه در ارتباط با مناسبات هر کشور با کشورهای همسایه، منطقه و جهان به اعتبار موقعیت تاریخی، اقتصادی و جیوپولوتیکی و فرهنگی آن است که ارزشهای چون حفظ سرزمین، حفظ استقلال و حاکمیت در وجه عام آن و حفظ نهادهای اساسی جامعه، کسب پرستیژ، تقویت قدرت ملی، تأمین حضور ملی در عرصه بین‌المللی و کارآیی سیاست خارجی و از این قبیل را میتوان به آن افزود. مصلحت عمومی در مواجهه با منافع و تعارضات طبقات، اقشار و گروه‌های اجتماعی، مسایل منطقی (محلی) و جناح بندی‌ها و دسته بندی‌های سیاسی و گروهی و شخصی، معنی خود را می‌یابد و منظور از آنها پیوند منفعت فردی و گروهی با منفعت همگانی است.

حالا پرسش اساسی این است: که زعامت برخاسته از این "انتخابات" به فریاد و پژواک مردم، که با صراحت و شجاعت کامل ابراز گردید، چگونه پاسخ میدهد؟

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

اگر بر اساس عملکرد سه سال اخیر داوری گردد، خوشبینی در جهت بهبود اوضاع و جواب دادن به خواسته‌های اساسی مردم رنگ می‌بازد. این نگرانی را اکثر آگاهان امور افغانستان و رویداد های منطقه به صراحت ابراز داشته‌اند. عملکرد اداره وقت و انتقالی یکجا با حامیان بین المللی آن بر بنیاد **روابط نا استوار** برقرار بوده و نه بر **ضوابط قانونمند**. ترس و وحشت از ادامه وضعیت کنونی، مصلحتگرایی افراطی و حتا احتمال بدتر شدن اوضاع به تناسب حالت کنونی، بخشی از مردم را بیچانیده است.

رئیس جمهور منتخب اکنون صرف در مقابل دو انتخاب عمده قرار دارد که باید یکی را ترجیح دهد. در میان این دو انتخاب یک خط فاصلی عمیق و سرخی نیز کشیده شده است.

انتخاب اول: لیبیک گفتن و سر نهادن به خواسته‌های اساسی مردم است و گوش دادن به فریاد خاموش ملیونها انسان درد رسیده.

این انتخاب، راه را برای آزادی و دموکراسی، طرد بقایای تفکر طالبانی و تروریستی، کوتاه ساختن دست جنایتکاران جنگی از دامان و گلوی مردم و معرفی آنها به محاکم قضایی، مبارزه علیه فساد عمیق مالی و اداری و در نهایت مردم سالاری، عدالت و بهروزی، و تحکیم حاکمیت قانون، باز می‌سازد.

انتخاب دوم: بریدن از مردم و بار دیگر معامله و مصالحه با اشخاصی شناخته شده و بد نامی که هنوز هم دست شان گلوی مردم را می‌فشارد، و نان و آب شانرا می‌دزد.

با درک این که سیاست آشتی و مصالحه، بخاطر رفع منازعات ملی، در سر خط وظایف دولت آینده همچنان ادامه خواهد یافت و باید با گذشت و تحمل و شکیبایی برخورد گردد؛ ولی نباید از نظر دور داشت که هیچ مرجعی صلاحیت گذشتن از حق مردم را ندارد. نباید گذاشت تا در زیر سایه این سیاست، آنانی

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

که در کشتار و غارت مردم دست داشته‌اند، همچنان به این کار ننگین ادامه بدهند، و صدها میلیون دالر پول‌های غارت شده از دارایی‌های عامه و مردم را در کیسه‌های عظیم و پُر ناشدنی بانکهای کشورهای همسایه و خلیج ذخیره کنند؛ در حالی که دست دولت به گدایی به سوی هر کس و ناکس دراز باشد و مردم از ستم و فقر کشنده در رنج.

در راه مردم رفتن و با مردم رفتن، سرافرازی، افتخار و عزت می‌آورد و در غیر آن محکوم تاریخ شدن و به جمع شخصیت‌های رسوای تاریخ پیوستن است.

تاریخ در فرصتهای نادری دروازه‌های مردم و زعامت را می‌کوبد نه همواره. شرم و درایت قوی سیاسی و احساس عمیق وطن‌دوستی و مردم‌دوستی می‌خواهد تا بتوان صدای تک‌تک تاریخ را شنید و به آن به موقع پاسخ داد.

ماه اکتوبر سال ۲۰۰۴ مطابق میزان ۱۳۸۳

فساد سیاسی

فساد در مجموع یک پدیده ناهنجار اجتماعی - سیاسی است که در همه جوامع بشری به اندازه‌های متفاوت وجود داشته و تحت شرایط معین و مساعدی رشد می‌یابد. موجودیت و گسترده‌گی این پدیده ناهنجار نظر به توسعه اجتماعی و اقتصادی و عمدتاً اثر بخشی ارزشهای اخلاقی، مذهبی و فرهنگی یک جامعه تا جامعه دیگر فرق می‌کند. آنگاهی که یک جامعه به بحران ارزشها مبتلا می‌گردد و ارزشهای اخلاقی یکی پی دیگری جای خود را به نفع ناهنجاری‌های اجتماعی از دست می‌دهد، این پدیده روز تا روز دراز دامنتر شده و به یک مرض مزمن اجتماعی مبدل می‌گردد؛ و حتماً می‌تواند در یک بخشی از فرهنگ جامعه نهادینه شود. جلوگیری از رشد مزمن این پدیده ناهنجار به کار دشوار و زمان دراز و اراده قوی سیاسی با طرح و تطبیق قانونها و تدبیرهای جلوگیری کننده از فساد، پایه گذاری اداره سالم و تأمین و توسعه نهاد های دموکراتیک و مردمی، توأم با ارتقای سطح ارزشهای اخلاقی جامعه بستگی دارد. ولی بیش از همه نخست باید "سرچشمه" را از آلودگی‌ها پاک کرد تا پس از آن بتوان در این راهی دشوار، سریعتر گام برداشت و به هدفی رسید.

مقوله "فساد اقتصادی" از قرن هفدهم به اینسو در ارتباط به سوء استفاده کارکنان ارگانهای دولتی برای بدست آوردن منافع شخصی از موسسات خصوصی بکار برده شده است. بنا بر تعریف بانک جهانی، فساد اقتصادی عبارت از استفاده از امکانات و منابع عمومی در جهت منافع و سود شخصی از سوی کارگزاران موسسات دولتی می‌باشد. فساد اداری و همچنان فساد مالی مترادف با فساد اقتصادی است. اما مقوله "فساد سیاسی" عمر چندانی درازی ندارد و با ایجاد ارگانها و سازمانهای سیاسی و نقش اراکین اثرگذار، مانند مقامات حکومتی و اعضای پارلمان در جریان تصمیم گیریها و سوء

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

استفاده از آنها مروج شده است. بر علاوه، با پساوندهای دیگر، ترکیبهای متنوعی با واژه فساد به وجود آمده و آنرا به یک معضله و مشکل عمده در سطح جهانی مبدل نموده است. باید در نظر داشت که در این گپرو دار حتا دامن سازمانهای بین المللی نیز آلوده شده است.

بنابر گستردگی معاملات مالی، تجاری و خدماتی میان انبوهی بزرگی از موسسات بین المللی و کشورها و کسب منافع هرچه بیشتر ناشی از این داد و ستدها، بخصوص با کشورهای رو به رشد، این ناهنجاری ها ابعاد بزرگتر یافته است. موسسات مربوط به ملل متحد و اسامبله عمومی ملل متحد در تلاش اند تا بمنظور جلوگیری از فساد در معاملات و دقیق ساختن معیارها در این زمینه، اعلامیه ها و میثاقهای بین المللی به شمول اعلامیه اسامبله عمومی ملل متحد در سال ۱۹۹۶ در باره فساد و ارتشاء در موسسات تجارت بین المللی و میثاق بین المللی مبارزه علیه فساد در ۳۱ اکتوبر سال ۲۰۰۳ را طرح، تدوین و تصویب نمایند.

فساد سیاسی زمانی روی میدهد که رهبران سیاسی، قانون را با قربانی کردن منافع اجتماعی حاصله از یک اصل حقوقی، به نفع خود نقض کرده و بمنظور کسب منافع شخصی یا گروهی، از صلاحیتها و مقام های اعتماد شده به آنها سوء استفاده نمایند. به تعبیر دیگر، سوء استفاده از قدرت عمومی به نفع منافع خصوصی، فساد سیاسی نام دارد.

فساد سیاسی بالای همه اثر می گذارد. احزاب سیاسی و سیاستمداران (اعضای حکومت، پارلمان و سایر ارگانهای انتخابی) را مردم صرف به این باور و امید انتخاب می نمایند که آنها بر اساس منافع عامه عمل کنند. مردم به آنها از طریق انتخاب شدن، امکانات دسترسی به منابع عامه و قدرت تصمیم گیری که الزاما و در مجموع بالای زنده گی همه یی مردم اثر می گذارد را می دهند. اعطای این موقعیت استثنایی و دستیابی به قدرت، منابع و امکانات وسیع این زمینه را برای رهبران سیاسی مساعد می سازد تا از این موقعیت آنطوری که می خواهند استفاده برند. رهبران سیاسی در صورت سوء استفاده

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

از موقعیت سیاسی به نفع خود، زبانی که ممکن است از این طریق به جامعه وارد گردانند را بیکران میسازند که به نحوی تمام عرصه‌های زنده‌گی مردم را در بر می‌گیرد. بنابراین آن تعجب‌آور نیست که مردم در تمام جهان از سیاستمداران و احزاب سیاسی، پیوسته پیروی دقیق از اصول اخلاقی که در برگیرنده و تأمین‌کننده منافع عامه باشد را مطالبه می‌نمایند، و همواره توقع می‌برند تا فساد سیاسی در شخصیتها و احزاب، منحصیث نهادهای خدمتگزار جامعه، محدود گردد و زمینه‌های گسترش آن بر چیده شود.

در کشورهای که نظام دموکراتیک هنوز نهادینه نشده و ارگانهای بازدارنده و کنترل‌کننده از فساد آنطوری که باید وجود ندارد، ارتشاء، تقلب، اختلاس و نبود امانت داری یکجا با حامی پروری و به اصطلاح "خویشخوری" مصداق‌های مهم فساد سیاسی را تشکیل می‌دهند. حامی پروری نوعی از فساد است که به نصب غیر قابل توجیه دوستان و یا خویشاوندان به مناصب دولتی یا نشان دادن رفتار تبعیض آمیز نسبت به آنها اشاره دارد. وقتی حامی یک پوست دولتی دارد و از کسانی که مشاغل دولتی دارند منافعی دریافت می‌کند، حمایت و فساد برهم منطبق می‌شوند.

فساد سیاسی وقتی پدید می‌آید که در قانونگذاری، سیاستگذاری، اتخاذ تصمیمات اجرایی یا اجرای قوانین و سیاستهای موجود، امتیاز ویژه‌یی برای گروه‌های خاص در نظر گرفته شود. وقتی این گونه امتیازها از طریق فشار و چانه زنی گروه‌های ذینفع با قانونگذاران و حاکمان به دست آید، فساد سیاسی محقق می‌شود. بنابراین، سهمیه بندی‌ها، نرخگذاری‌های ترجیحی، معافیتها، مجوزها و حتی بسیاری از ممنوعیتها می‌تواند معطوف به منافع گروه‌های ذینفع باشد. این گونه اقدامات معمولاً رقابت آزاد واحد‌های اقتصادی و نیاز و کار بازار را مختل می‌کند و منفعت عمومی را کاهش می‌دهد. چنین معامله‌گری‌های سودجویانه به نفع یک اقلیت بسیار کوچک نه تنها کارآیی اقتصادی ندارد و زیان مصرف‌کنندگان را در پی می‌آورد، بل

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

اینکه به بدبینی عمومی، صدمه زدن به مشروعیت دولت، انحطاط اخلاقی و سرانجام رفتار ضد اجتماعی منجر می‌شود.

فساد بالای رشد اقتصادی از چندین مسیر اثر گذاشته و آن را کند می‌سازد. این اثر گذاری‌ها عمدتاً عبارت‌اند از:

سطح سرمایه‌گذاری را کاهش می‌دهد؛ به تخصیص منابع ناکارآمد و استعدادهای نامی انجامد؛ منابع مالی بین‌المللی را از پروژه‌های کمک‌رسانی دور می‌سازد؛ درآمد‌های مالیاتی حکومت را کاهش می‌دهد؛ کیفیت خدمات زیربنایی و عمومی را تضعیف می‌کند؛ ترکیب هزینه‌های دولتی را برهم می‌زند.

حدود واقعی فساد در یک جامعه ندرتا قابل شناخت است. اما در هر زمان با ارزشهای اخلاقی، مذهبی و فرهنگی جامعه و چگونگی بازتاب این ارزشها در قوانین و مقرره‌ها وابستگی دارد.

سازمان بین‌المللی شفافیت در "گزارش فساد جهانی سال ۲۰۰۴" به تعداد ۱۳۳ کشور جهان را از لحاظ وضعیت فساد مورد بررسی قرار داده است. در این گزارش، میزان آلودگی به فساد یا شاخص فساد با امتیاز ۱۰ برای پاکترین و با امتیاز صفر برای فاسدترین مشخص گردیده است. کشورهای مانند فنلاند با داشتن امتیاز ۹/۷ و آیسلند با امتیاز ۹/۶ و دنمارک با امتیاز ۹/۵ در صدر جدول به صفت پاکترین کشورهای جهان قرار دارند. در حالی که هائیتی با داشتن امتیاز ۱/۵ و نیجریا با داشتن امتیاز ۱/۴ و بنگلادیش با امتیاز ۱/۳ در پایینترین درجه قرار می‌گیرند. در این فهرست از جمله ۱۳۳ کشور جهان شاخص فساد کشورهای اطراف افغانستان به ترتیب زیر، درجه بندی شده است:

ایران در مقام ۷۹، هند ۸۳، پاکستان ۹۶، قزاقستان ۱۰۱، ازبکستان ۱۰۳، و تاجکستان ۱۲۸ که همه در رده فاسدترین کشورهای جهان قرار دارند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

در سالهای اخیر برای تأمین هزینه گزاف مبارزات انتخاباتی، نقش پول از اهمیت خاصی برخوردار گردیده است. مصارف متنوع از جمله هزینه‌های تبلیغاتی به شمول استفاده وسیع از رسانه‌های گروهی، تنظیم گردهم‌آیی‌ها و محافل، انجام سفرهای متعدد به منطقه‌ها و محل‌های مختلف، جلب و فریب افکار عامه و حتا خریداری رای‌ها در مجموع به پول فراوان نیاز دارد. شماری از سرمایه‌داران، موسسات بزرگ اقتصادی و تجاری و حتا سندیکا‌های جنایتکاران همواره منتظر اند تا در تأمین چنین مصارف بسیار گزاف سهم بگیرند. در جهان امروز، موسسات بزرگ اقتصادی خارجی و حتا حکومت کشورهای علاقمند، بخاطر نفوذ سیاسی در حاکمیت و مستفید شدن از امکانات و ظرفیتهای یک کشور دیگر، سازمانهای سیاسی و اشخاص معینی را تحت حمایت قرار می‌دهند، و یک بخش قابل ملاحظه مصارف مبارزات انتخاباتی آنها را تمویل می‌نمایند. کمک‌کننده‌ها و مساعدت‌کننده‌ها در مجموع توقع دارند از حمایت و امتیازات سیاسی برخوردار گردند. تأثیر همچو معاملات متقابل بر بنیاد فساد، برای دموکراسی‌های نوپا بسیار مخرب و کشنده می‌باشد. دولتها با وسایل متنوع می‌توانند پول در جریان قرار گرفته بخاطر منافع سیاسی را کنترل و نظارت نمایند و نگذراند که احزاب و شخصیت‌های سیاسی در جیب کمک‌کننده‌گان شان سقوط کنند. ولی متأسفانه منافع رهبران سیاسی که خود در این مرداب غرق اند، نمی‌گذارد تا در این مسیر، قانون‌ها و اقدام‌های مؤثر طرح و عملی گردد.

بیشترین پولی که در فساد سیاسی سرمایه‌گذاری می‌گردد از جانب موسسات بزرگ اقتصادی تمویل می‌گردد. این سرمایه‌گذاری‌ها بمنظور عقد قراردادهای تدوین قوانین مساعد و کسب امتیازات اضافی صورت گرفته و یکی از سکتورهای عمده در این عرصه را تجارت سلاح تشکیل می‌دهد. متعاقب آن عرصه انرژی - نفت و گاز - است که بمثابه منبع تغذیه فساد سیاسی شناخته می‌شود. رهبران سیاسی و کارگزاران دولتی کشورهای فقیری که از منابع سرشار نفت و گاز برخوردارند در این معاملات پول گزافی را به جیب می‌زنند که نه تنها در بهبود سطح زنده‌گی اکثریت بزرگ

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

مردم مؤثر واقع نمی‌شود، بل اینکه در این عرصه اثر بسیار منفی نیز بجا می‌گذارد.

ترکیبی از مصونیت از تعقیب عدلی و قدرت نامحدود رهبران سیاسی، بر علاوه موجودیت نظام‌های مستبد مبتنی بر فساد، مانع آشکار شدن قضایای بسیار بدنام‌کننده می‌گردد. قابل یادآوری است که یکی از فاسدترین شخصیت‌های سیاسی که بعد از مرگش گندآبی از فساد وی آشکار گردید، محمد سوهارتو رئیس‌جمهور قبلی اندونیزیا است که توانسته بود در زمان زمامداری خود سرمایه بزرگی به مبلغ ۳۵ میلیارد دلار را اختلاس نماید، آنهم در کشوری که عاید سرانه آن سالانه مبلغ ۷۰۰ دلار ارزیابی گردیده است.

یکی از خشنترین ظواهر فساد سیاسی عبارت از رشوه مستقیمی است که سیاستمداران به رای دهندگان می‌دهند. پول باد آورده و سیاهی که در این راه مصرف می‌گردد، عمدتاً از طریق منابع جنایی، اختلاس، تجارت مواد مخدر و قاچاق، و همچنان به اصطلاح "اعانه‌ها" به دست می‌آید. این نوع اثر گذاری و ارتشاء اشکال گوناگون دارد: از توزیع مواد غذایی و لباس، تأمین خدمات عامه تا تأدیه مستقیم پول. ارزیابی‌های موسسات بین‌المللی می‌رساند که عمدتاً مردم فقیر در معرض چنین داد و ستدها قرار می‌گیرند. بعد از کسب قدرت از طرف رهبران سیاسی، مقام‌های سودآور به مساعدت‌کنندگان وعده داده شده و یا به متقاضیان جدید، به قیمت‌های گزاف عرضه می‌گردد. رهبران سیاسی با کسب قدرت در حقیقت منابع دولتی را در مجموع ملکیت شخصی و گروهی خود تلقی نموده و به هر نحوی که می‌خواهند از آن استفاده می‌برند.

به این ترتیب، شمار بزرگی از رهبران سیاسی (احزاب و شخصیت‌ها) در کشورهای مختلف جهان، ظاهراً بر اساس اصول دموکراسی عمل می‌نمایند، ولی در حقیقت با ترویج فساد سیاسی، چهره بسیار زشتی از دموکراسی را به نمایش می‌گذارند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

فساد در مجموع، بخصوص فساد سیاسی به یک چالش بزرگ بین‌المللی مبدل گردیده است. این ناهنجاری، ثبات و امنیت کشورها را تهدید می‌کند؛ موسسات و ارزشهای دموکراسی، ارزشهای اخلاقی و عدالت را تخریب می‌نماید؛ رشد و توسعه اجتماعی - اقتصادی، و نقش قانون را در جامعه به مخاطره می‌اندازد. روی همین منظور، سازمان ملل متحد روز نهم دسامبر سال ۲۰۰۴ را برای نخستین بار بمثابه روز بین‌المللی مبارزه علیه فساد تجلیل می‌نماید.

به امید آنکه همبستگی بین‌المللی و همکاری تمام نیروهای ترقی‌خواه در مبارزه علیه فساد و افشای رهبران سیاسی مفسد، مثمر ثمر واقع گردد.

یادداشت:

۱: در این نوشتار کلمه فساد معادل واژه انگلیسی *Corruption* و از اصل لاتین *Corrupere* بکار برده شده است.

۲: برای معلومات بیشتر به گزارشهای سازمان بین‌المللی شفافیت *Transparency International* و گزارش آن موسسه زیر عنوان *Global Corruption Reprot ۲۰۰۴* مراجعه گردد.

۲۰ نومبر ۲۰۰۴ مطابق عقرب ۱۳۸۳

مردم را نمیتوان برای همیشه فریب داد

ششم جدی روز سقوط رژیم امین

در جریان دو هفته اخیر بمناسبت بیست و پنجمین سال ورود قوت‌های اتحاد شوروی به افغانستان در مطبوعات داخل کشور و برخی از رسانه‌های بین‌المللی که بصورت اختصاصی برای افغانها نشرات دارند ظاهراً زیر نام تحلیل و کاوش این رویداد بسیار بزرگ که بالای وضعیت و روند انکشافات بعدی تاریخ در مقیاس جهانی تأثیر عمیق بجا گذاشت، کارزار هم‌آهنگ تبلیغاتی و عمدتاً برخورد یک‌جانبه و سطحی سازماندهی گردید.

بجا بود تا پس از سپری شدن ربع قرن، این رویداد با دید عمیق تاریخی و با دماغ سرد ریشه‌یابی می‌گردید و به بررسی گرفته می‌شد؛ زوایای تاریک آن روشن می‌گردید و گره‌های کور آن که تا حال باز نشده، باز می‌شد؛ شخصیت‌های کلیدی افغانی که شاهد مستقیم تصمیم‌گیری‌ها در جریان حوادث هولناک کشور بودند، همه‌ی آنچه را که می‌دانستند و به درد تاریخ می‌خورد، صادقانه برای آگاهی مردم و نسل‌های آینده می‌گفتند، تا بدین وسیله درس‌های با اهمیتی که از این رویداد بزرگ تاریخی که افغانستان در محراق آن قرار داشت، به دست می‌آمد و با مسؤولیت به نسل‌های امروز و فردای کشور انتقال داده می‌شد. متأسفانه چنین نشد و عجلالتا این فرصت مساعد نیز از دست رفت.

در ارتباط به این رویداد بزرگ، ده‌ها کتاب و اثر ارجمند و صدها مقاله‌ی بی‌محتوا و گفت‌و شنودهای اختصاصی در رسانه‌های چاپی، صوتی و تصویری جهان به نشر رسیده است؛ و حتا موسسات پژوهشی بین‌المللی در کشورهای مختلف این مسأله را به بررسی گرفته و بازیافته‌های شان را

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

بدسترس علاقمندان گذاشته‌اند. سازمانهای بزرگ امنیتی و گردانندگان مسوول ارگانه‌های سیاست ساز و مجری سیاستها، هرکدام به نحوی تلاش نموده‌اند تا در این به اصطلاح فتح بزرگ (سقوط نظام شوروی) نشان انگشت خود را به نمایش گذارند و هر چه بیشتر خود را برجسته سازند و نقش نیروهای افغانی را به سطح مجریان بی‌خاصیت برنامه‌های شان تنزل دهند. نباید فراموش کرد که حتی تمام اسناد حزب کمونس‌ت اتحاد شوروی که یک بخشی با اهمیت از تاریخ آن کشور را می‌ساخت نیز حراج گردید و اکنون به زبانهای مختلف ترجمه شده و مورد استفاده قرار دارد.

حالا این پرسش مطرح می‌گردد که چرا پس از سپری شدن ربع قرن و با به دست داشتن این همه آثار و اسناد با اعتبار، یکبار دیگر با ارائه برنامه‌های فرمایشی، گریز از مسایل اساسی، طرح پرسشهای بی‌پایه و پاسخ‌های تکراری و کاملاً نادرست و بالاخره تکرار سناریوهای تبلیغاتی دوران جنگ سرد و بخصوص دهه هشتاد افغانستان، آنهم نه در سطح جهانی که اصولاً نمیتواند با چنین اقتضاح مطرح باشد، بل صرف بمنظور بازی با افکار عامه داخل کشور و در نهایت تحریف آن اقدام بعمل می‌آید؟!

احتمالاً سطح بلند آگاهی سیاسی مردم و مطالبات عادلانه و انسانی آنها، ناشی از کار و مبارزه پیگیر و دقیق نیروهای ترقی خواه در جهت تأمین آزادی و عدالت اجتماعی - بخصوص در دهه هشتاد - هنوز هم موجب آزار است و حتی رژیمهای ارتجاعی جهادی - طالبی نیز نتوانستند با خشنترین شیوه‌ها آن را از بین ببرند. حالا "روشنفکران" و قلم بدستانی که هنوز هم بر اساس عقده‌های چرکین ناشی از تبلیغات جنگ سرد و ده‌ها عامل دیگر پیوندشان را با نیروهای ارتجاعی نبریده‌اند و در این راستا همچنان به خدمت ادامه میدهند، خواستند با استفاده از این فرصت، یک کارزار جدید تبلیغاتی و کاملاً یکجانبه را بمنظور ضعیف و خنثی ساختن آنچه در جریان این سالهای طولانی با قبول قربانی‌های بزرگ بدست آمده، سازمان دهند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

اشتراک بسیار گسترده مردم در انتخابات ریاست جمهوری نشان داد که مردم افغانستان تا چه حد از آشی دهن سوزی که برای مردم پخته شده بود، نفرت دارند و کسب کمتر از یک در صد آرا برای آن رهبری که با بلند داشتن آرمانهای "جهاد" به صحنه آمده بود و برای توجیه این آرمانها در جریان سالهای طولانی جنگ تحمیلی هزار ها میلیارد دالر مصرف شده بود، خود دلیلی برای اثبات این ادعا است. مردم در کوره سوزان زنده گی با گوشت و پوست و استخوان خود، چندی و چونی نیات گوناگون و همچنان چگونگی این حوادث را با بازیگران اصلی آن به خوبی تجربه کرده و چیزهای آموخته اند که نمی شود آن را به ساده گی از آنها گرفت و یکبار دیگر و اینبار از طریق " نرم افزار ها " بالای مردم تحمیل کرد.

پس از سپری شدن این همه سالها و غمهای بیکران مردم، از دست رفتن هستی مادی و معنوی کشور، آتش سوزی ها و دربردی ها، که فعلا فرصت مساعد برای وفاق و اتحاد پارچه های از هم جدا شده مردم تا حدودی میسر گردیده و سیاست آشتی ملی در سرخط کار جامعه بین المللی در افغانستان بمنظور پروسه توسعه سیاسی و تقویت حاکمیت دولت مرکزی در مناطق مختلف کشور و به صورت فشرده، روند دولت سازی در افغانستان، قرار دارد، دامن زدن به همچو **تبلیغات زهر آگین** را مغایر منافع و مصالح ملی افغانستان میدانم و به این باورم که دامن زدن به چنین تبلیغات موجب تأثر یک کتله عظیمی که صادقانه در خدمت مردم خویش و بازسازی و نوسازی آن مشغول اند، می گردد. البته این بدان معنی نیست که مسایل جانسوز این دوران به بررسی گرفته نشود و درسهای بزرگ تاریخی از آن استنتاج نگردد، و مردم به یکباره همه بی این تراژیدی را فراموش نمایند.

جالبتر این که از " تهاجم " اتحاد شوروی با این همه شور و هیجان و تکرار همان تبلیغات زهر آگین دهه هشتاد، در زمان و فرصتی یادبود به عمل می آید که عملا نیروهای ایالات متحده امریکا و ناتو در کشور حضور دارند. این نیروها با استفاده از فن آوری بسیار پیشرفته نظامی و تکنیک های اختصاصی

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

در سراسر افغانستان عملیات گسترده‌ی بی‌را به پیش می‌برند و در هر عملیات شمار بزرگی از مردم به شمول زنان و اطفال جان خود را از دست می‌دهند و سخت متضرر می‌گردند. آنها در تمام نقاط استراتژی‌یک افغانستان پایگاه‌های بسیار مجهز نظامی ایجاد نموده‌اند.

برای مردمی که متضرر می‌گردند و خانه و کاشانه‌شان را از دست می‌دهند و کشته‌های شانرا با غم و اندوه فراوان به خاک می‌سپارند و فرزندان‌شان را در زندانهای مخوف اسیر می‌بینند، عملیات نظامی شوروی و امریکا نمی‌تواند کدام تفاوتی باهم داشته باشند. برای هر انسان ساده، تجاوز، تجاوز است و سیاه و سفید نمی‌شناسد.

در بسیاری موارد این دو تهاجم شباهت‌های کامل دارند. خصوصیات مشترک هر دو را میتوان به گونه بسیار فشرده چنین جمع بندی کرد:

۱. تأمین امنیت: شوروی بخاطر تأمین امنیت سرحدات جنوبی خود که از جانب نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی به مخاطره افتاده بود دست به عملیات نظامی زد. ایالات متحده امریکا نیز بخاطر تأمین امنیت کشور خود که از جانب نیروهای تیروستی تهدید شده بود اقدام به عملیات نظامی کرد.

۲. سقوط رژیم منفور: هر دو کشور بخاطر سقوط رژیمهای منفور "امین و طالب" که هر دو را خود به وجود آورده بودند دست به کار شدند.

۳. شوروی ادعا می‌کرد و امریکا نیز ادعا می‌نماید تا زمانی که امنیت در افغانستان تأمین نگردد این کشور را ترک نمی‌کند.

۴. بخاطر موجودیت قوت‌های نظامی‌شان و به دوش کشیدن بار جنگ و کشته شدن فرزندان‌شان در این راه، هر دو خود را مستحق می‌دانند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

دانستند و می‌دانند که در تصامیم سیاسی مربوط به افغانستان حرف آخر را بزنند.

۵. هر دو کشور بخاطر تامین اهداف استراتژیک خویش در افغانستان مبالغ بسیار هنگفتی را هزینه کرده و یا می‌نمایند.

۶. خون فرزندان هر دو کشور خاک افغانستان را رنگین ساخته است.

آنچه که این دو تهاجم را از هم متبازر میسازد عبارت اند از :

۱. شوروی سرحدات مشترک و طولانی با افغانستان داشت و ناامنی در خانه همسایه را به ضرر خویش می‌دید و امریکا در آنسوی ابحار و هزاران کیلومتر دور از این کشور قرار دارد.

۲. شوروی حتا بدون مشوره با دوستان بسیار نزدیک دست به عمل زد در حالی که امریکا توافق جامعه جهانی را برای این اقدام به دست آورد.

۳. در مقابل هجوم شوروی جبهه بسیار بزرگ و عظیمی با همه امکانات و توانایی‌ها عملا فعال گردید ولی در مقابل امریکایی‌ها کدام مقاومت و مخالفت سازمان یافته دولتی وجود ندارد.

۴. بیرق شوروی در افغانستان طی ده سال در هیچ گوشه‌ی بی از این کشور به استثنای مرکز دیپلوماتیک آن برافراشته نشد. در حالی که بیرق امریکا گاهی ضمیمه بیرق افغانستان می‌گردد و یک نوع افتخار تلقی میشود و در تمام تاسیسات نظامی و ملکی آن کشور در افغانستان برافراشته شده است.

۵. شوروی‌ها هیچگاه پایگاه مستقر و منظم نظامی برای قوت‌های خویش در افغانستان اعمار نکردند و عمدتا این قطعات در خیمه‌ها و

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

ساختمانهای موقت و صحرایی اقامت داشتند. در حالی که قوت‌های امریکا همه در پایگاه‌های مستحکم نظامی به سر می‌برند.

۶. شوروی‌ها در افغانستان زندان‌های اختصاصی نداشتند در حالی که امریکایی‌ها بنابر گزارش رسانه‌ها بیش از بیست زندان اختصاصی دارند. چگونگی وضعیت و رفتار ناهنجار در این زندانها توسط سازمانهای نظارت بر حقوق بشر بازتاب گسترده داشته است.

۷. شوروی‌ها یکجا با قوت‌های افغانی در عملیات سهم می‌گرفتند و نیروهای افغانی عمدتاً در خط مقدم جبهه می‌بودند و در تلاشی‌های جستجوها، کارمندان سیاسی به شمول زنان افغان سهم می‌گرفتند. امریکایی‌ها عمدتاً عملیات نظامی را بنابر نبود اردوی ملی مسقلانه به پیش می‌برند و نادیده گرفتن رسوم و عنعنات مردم نیز موجب شکایت زیاد گردیده است.

۸. قبل و بعد از هر عملیات کار بسیار بزرگ سیاسی و تبلیغی صورت می‌گرفت تا ضایعات و تلفات به حد اقل رسانیده شود. برای اهالی آسیب رسیده وسیعاً کمک‌های جنسی و نقدی صورت می‌گرفت. امریکایی‌ها با مشت آهنین و برق آسا عمل می‌کنند و اهالی متضرر شده آنطوری که باید کمک نمی‌شوند. در این مورد شکایت‌های زیادی از طریق رسانه‌ها به نشر رسیده است.

۹. در زمان موجودیت قوت‌های شوروی در افغانستان به اماکن مقدسه و مساجد با احترام برخورد می‌شد، در ترمیم، تجهیز و تمویل آنها و حتا پرداخت معاش برای تمام ملا امامان و متولیان پول فراوان مصرف می‌شد. حالا به این مسأله گویا بنابر عدم ضرورت! آنطوری که باید توجه نمی‌شود.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

شاید ده‌ها مورد دیگر هم وجود داشته باشد که مورد بحث نیست. برای ادامه بحث می‌خواهم چند مسأله را برجسته سازم و دیدگاه‌های خود را متکی بر اسناد و تحلیل‌ها به گونه بسیار فشرده پیش کش نمایم.

۱. انگیزه ورود نیروهای شوروی :

در ارتباط به علل و انگیزه‌های ورود نیروهای شوروی به افغانستان، وریانت‌های متعددی ارائه و به بررسی گرفته شده است. از انتقام جویی شخصی بریژنف در برابر قتل نور محمد تره‌کی و آنهم به خاطری که چندی قبل موصوف مهمان وی بود، چرخش یکصدو هشتاد درجه‌ی امین در برابر شوروی‌ها و سادات شدن وی، اشغال افغانستان عملاً توسط امریکایی‌ها و جبران مواضع از دست رفته در ایران، تا همان رویا‌های دوران استعمار یعنی رسیدن روسها به آبهای گرم و غیره و غیره. اگر هر کدام از این وریانتها با دقت و وسواس به بررسی گرفته شود، بی پایه بودن آنها به سرعت برملا می‌گردد. چسبیدن به همچو تحلیل‌ها بیشتر جنبه ژورنالیستیک دارد و مورد علاقه ذهن‌های آسانگیر است و به درد سوژه‌های سرگرم‌کننده اخباری می‌خورد تا یک بررسی علمی. معمولاً تحلیلگران افغانی، این مسأله خیلی‌ها با اهمیت را صرفاً در محدوده افغانستان به محاسبه می‌گیرند. فراموش می‌گردد که این مسأله عمدتاً به دو ابرقدرت جهان همان روز یعنی اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا با متحدان‌شان ارتباط می‌گرفت و در شطرنج بازی‌های بزرگ سیاسی، افغانستان صرفاً یک مهره بود.

در آن دوران سیاست دیتانت و تشنج زدایی میان شرق و غرب بنا بر یک سلسله تغییرات درونی و فشار حلقات معین در غرب و بخصوص آمریکا که به این روند باور نداشتند و آن را به نفع اتحاد شوروی می‌دانستند و طرفدار اقدامات تهاجمی علیه شوروی بودند، در حالت ضعف و کاهش قرار گرفته بود. طیف وسیعی از عوامل منطقه‌ی بی‌جهانی بر تصمیم مداخله تأثیر گذاشتند. از آنجمله، کنگره آمریکا توافق‌سالت ۲ را تصویب نکرد. طرح‌های آمریکا برای بکارگیری موشک‌های میان برد در اروپا و موافقت

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

صدراعظم آلمان برای گسترش موشک‌ها و کسب حمایت حزب سوسیال دموکرات در این مورد، اعلامیه شورای ناتو در ۱۲ دسمبر که ایالات متحده آمریکا به تعداد ۴۶۴ موشک کروز "تام هاواک" و ۱۰۸ موشک انداز "پرشنک ۲" را برای استقرار آماده می‌کند، شوروی را در وضعیت خیلی بد قرار داد. با این اعلام، پولیت بیروی یا دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی در همان روز تشکیل جلسه داد و مسأله افغانستان در همین جلسه به حل و فصل رسید و تمام بحث‌های سابق در باره اثرات منفی مداخله شوروی در غرب ناگهان به فراموشی سپرده شد.

امریکا قوی‌ترین هم‌پیمان در منطقه یعنی ایران را نیز از دست داده بود و آنهم به نحوی که با این تغییر موافق بود و در آن به گونه‌ی سهم داشت ولی عواقب این چرخش عظیم را درست محاسبه نکرده بود. فکر می‌شد که جای رژیم بی‌اعتبار شاه در ایران را یک رژیم بالنسبه ملی و مذهبی می‌گیرد و با برخی از گردانندگان اصلی انقلاب روابط معینی نیز وجود داشت. برعکس رژیم بعد از انقلاب از کنترل خارج گردید و عملاً به یک موضع کاملاً ضد امریکایی مبدل گردید که در آن نیروهای چپ و بخصوص حزب توده ایران نقش عمده را بخصوص در عرصه نشراتی و نظامی بدست گرفته بودند. ایران به یک کانون عمده نگرانی‌های امریکا که تا امروز همچنان ادامه دارد مبدل گردید. در آن دوران دیپلوماتهای امریکایی در ایران به اسارت گرفته شده بودند و رسانه‌های ایران به بدترین شکل از این واقعه سوء استفاده می‌کردند و در تهییج مردم علیه امریکا وسیعاً اثر می‌گذاشتند. محافل خاصی در امریکا بخصوص در قوای مسلح در صدد جبران موقعیتی بودند که پس از سقوط رژیم شاه از دست داده بودند. به بهانه آزادسازی گروگانها، مسأله حمله بالای ایران در دستور روز قرار گرفته بود. قوای واکنش سریع امریکا با امکانات بسیار بلند در خلیج فارس جابجا گردیده بود.

نگارنده به این باور است که بر علاوه تحولاتی که در اروپا رخ داده بود، شوروی‌ها از امکان مداخله مستقیم و نظامی امریکا بالای ایران سخت در

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

تشویش بودند. زمانی که از طریق چینل‌های مربوط اطمینان حاصل کردند که امریکا در صدد حمله بالایی ایران است، آنها موضوع هجوم بالایی افغانستان را سرعت بخشیدند و به عنوان پیشگیری و مقابله با اقدام امریکا، مسأله اقدام نظامی در افغانستان را که قبلاً در تمام سطوح با آن مخالفت داشتند و آن را رد می‌کردند، بمثابه وظیفه تأخیر ناپذیر روی دست گرفتند. عملیات نظامی امریکا برای نجات گروگان‌گیرها محدود و نا تمام گذاشته شد و از عملیات بزرگ هم خبری نشد و شوروی فریب این مانور را خورد و عملاً داخل افغانستان گردیده بود. اگر امریکا برای بدست آوردن مجدد امتیاز از دست رفته و خیلی بزرگ استراتیژک در ایران، یک حمله وسیع و همه جانبه را علیه آنکشور انجام میداد، آنگاه احتمال این که شوروی داخل خاک پاکستان گردد و از آن طریق به بحر هند برسد، خیلی افزایش می‌یافت. باید در نظر داشت که در آن زمان کدام تحرکات بزرگ نظامی در آن طرف سرحد در خاک پاکستان به کمک امریکا که باید در مقابله با آن اقدام صورت می‌گرفت و امنیت افغانستان را تهدید می‌کرد، وجود نداشت.

بنابر همین دلایل است که اردوی چهل در افغانستان - در مرحله اول - وظیفه مشخص محاربوی نداشت و چنین تصور می‌شد که آنها صرف در پادگانهای نظامی برای اجرای وظایف بعدی و بزرگتر آماده می‌گردند و در جنگهای داخلی افغانستان سهم نمی‌گیرند. تشکیل و ساختار اردوی چهل با سلاح‌های بسیار سنگین و راکت‌های دور برد و میان برد نیز احتمالاً به همین منظور بوده باشد.

برای قدرتهای بزرگ یا بهتر است بگویم "امپراتوری‌ها" همواره اهداف و سیاستهای بزرگ مطرح است و هیچگاه سرنوشت یک شخص و یا گروه و سایر مسائل کوچک آنها را به حرکت نمی‌آورد و وادار نمی‌سازد تا به عملیات بزرگ نظامی دست زنند و آنها در شرایطی که توازن قوا در سطح بین‌المللی بوجود آمده باشد. برای قدرت‌های بزرگ در طول دورانی تاریخی همواره حفظ امپراتوری، تقویه و تحکیم آن مطرح بوده است و هر از گاهی که این

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

مولفه به خطر مواجه گردیده، آنها بی رحمانه از موجودیت و حاکمیت خود دفاع کرده اند و ملت‌های زیادی را قربانی کرده اند.

اسناد و آثار فراوانی که به نشر رسیده گواه بر این است که این امریکایی‌ها بودند که با تطبیق سیاستها و مانورهای خیلی ماهرانه و دقیق پای اتحاد شوروی را به افغانستان کشانیدند و در یک جنگ فرسایشی و طولانی افغانستان را به باتلاق این کشور مبدل گردانیدند. افغانستان برای شوروی "پاشنه آشیل" نبود ولی به این پاشنه مبدل گردید. اتحاد شوروی در این بازی‌های بسیار پیچیده و ظریف اوپراتیفی و دیپلماتیک بازنده شد. افغانستان و مردم ستمدیده این کشور در نتیجه این بازی، گوشت دهن توپ منافع قدرتهای بزرگ گردید و در ختم این بازی فراموش شد و به دست اربابان کوچک منطقه بی و وابستگان داخلی‌شان به خاک سیاه نشست.

۲. ورود قطعات شوروی به افغانستان :

اسناد و مدارکی که زمان ورود قطعات شوروی به افغانستان را تثبیت میکند، وجود دارد و اکثر تحلیل‌گران مسایل افغانستان از آن استفاده کرده اند. مبتنی بر این مدارک آمادگی‌های نظامی در ماه اگست ۱۹۷۹ آغاز گردید. در آغاز ماه اکتوبر ده‌ها هزار نفر از قوای احتیاط عمدتاً از آسیای مرکزی در فرقه‌های موتوردار پیاده در آسیای مرکزی بسیج شدند. به تاریخ ۲۹ نومبر قوتهای هواپرد شماره ۱۰۵ به خاطر تقویت نیروهای که قبلاً در ماه جولای به پایگاه هوایی بگرام رفته بودند به آن پایگاه اعزام گردیدند. این قطعات شامل ۲۵۰۰ نفر میشدند و تا تاریخ ششم دسمبر تکمیل گردیدند. در همین روز از جانب شوروی تصمیم گرفته شد تا قوتهای مخصوص جی آر یو به کابل فرستاده شوند. در روزهای هشتم تا دهم دسمبر قطعات اضافی شامل شش صد نفر سرباز با قطعات جابجا شده در بگرام یکجا شدند و ده روز بعد به شمال سوق داده شدند تا امنیت شاهراه و تونل سالنگ را تامین نمایند. در ۱۲ دسمبر سربازان قطعه ۱۰۵ در میدان هوایی کابل دیده شدند. در بین ۱۱ تا ۱۵ دسمبر به تعداد ۲۸۰ هواپیمای ترانسپورتی در مسکو و جمهوری‌های آسیای میانه

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

برای انتقال سربازها آماده گردیدند. و به تاریخ ۲۴ دسمبر اولین گروه‌های منظم از نیروهای شوروی از طریق هوا در میدان هوایی کابل فرود آمدند.

مردم کابل در آن روزها و شبهای حساس شاهد ایجاد پل هوایی از میدان‌های هوایی جمهوری‌های شوروی به کابل بودند و بدین وسیله صدها پرواز منظم طیاره‌های با توناژ بزرگ که سرباز و وسایل نظامی به شهر کابل انتقال می‌دادند را می‌دیدند. برخی اهالی شهر به گونه مزاح می‌گفتند: "چه حال است، کفترهای ماما، ما را هیچ به خواب نمی‌ماند" و تمام شهر به نحوی آگاه شده بودند و تعدادی که در مسیر میدان هوایی رفت و آمد داشتند، حتا نظامی‌های شوروی را که امنیت میدان هوایی کابل را گرفته بودند نیز دیده بودند.

بنابراین در چنین وضعیت چگونگی امکان دارد که اعضای محترم دفتر سیاسی رژیم امین متوجه این ورود نشده باشند. زمانی که اعضای محترم برای تشکیل جلسه دفتر سیاسی به قصر تپه تاج بیگ تشریف می‌برند باز هم متوجه سربازان شوروی که امنیت اطراف قصر را تامین کرده بودند نمی‌شوند!! به احتمال قوی، امین در این جلسه، مسأله ورود قطعات شوروی به افغانستان و پشتی بانی دولت شوراها را از حاکمیت انقلابی، با افتخار و غرور به اطلاع شاملین جلسه رسانیده باشد، تا بدین وسیله از یکطرف از دشمنان درون حزبی زهر چشم گرفته و آنها را از حمایت قاطع شوروی از حاکمیت خود مطمئن سازد و از جانب دیگر می‌خواست این افتخار را از طریق رادیو و تلویزیون به اطلاع مردم و بخصوص دشمنان بیرون حزبی خود نیز برساند که مجال نیافت. حقیقت این است که امین و شرکا نمی‌دانستند که این قوتها، وظایف دیگری در پیشرو دارند و خلع آنها از قدرت یکی از این وظایف است. ششم جدی روز سقوط رژیم امین است، نه آنطوری که معمولاً گفته می‌شود، تاریخ ورود نیروهای شوروی به افغانستان.

آقای پنجشیری در ارتباط به آخرین جلسه بیروی سیاسی به روز ششم جدی می‌گوید که "سرانجام امین به ساعت یازده قبل از ظهر وارد اتاق جلسه گردید. او با عرض پوزش و احوال‌پرسی جلسه دفتر سیاسی را دایر کرد. در

زمینه موضوع ملاقات خویش با سفیر شوروی مقیم کابل چنین گزارش داد که سفیر کبیر شوروی به قدر ویتنام به افغانستان مساعدت تخنیکي (فنی)، نظامی و مالی میرساند و کشور ما را در مقابل دخالت و مداخله پاکستان و دیگر نیروهای ارتجاعی منطقه تنها نمی‌گذارد. هنوز نتایج عبور مهمانان ناخوانده از مرز مشترک افغانستان و شوروی سابق ارزیابی نگردیده بود که به اتاق طعام دعوت شدیم. همگی شروع به خوردن سوپ آمیخته با مواد زهردار کردند. " جمله اخیر شان که هنوز نتایج مهمانان ناخوانده از مرز مشترک ... ارزیابی نگردیده بود خود بیانگر آن است که این ورود باید مطرح شده باشد. این یکی از گره‌های است که باید باز می‌گردید و علاقمندان مسایل افغانستان سخت مایل به شنیدن حقایق از زبان آنها، در این باره بودند.

۳. کشته شدن امین :

بار دیگر اسناد گواهی می‌دهند که شوروی‌ها مایل به قتل امین نبودند. در مرحله اول حین بازگشت تره‌کی از هاوانا مقامات بلند نظامی در رژیم امین به شمول سروری توطئه قتل امین را چیده بودند، ولی با مطلع شدن روسها از این توطئه، موضوع از طریق سازمان امنیتی شوروی به امین اطلاع داده می‌شود و امین مسیر راه را تغییر میدهد و از مرگ حتمی نجات می‌یابد. روی همین اعتماد در جلسه‌یی که قرار است تا با اشتراک امین انکشافات بعدی بررسی گردد وی حاضر میشود تا صرف با تضمین و اشتراک سفیر شوروی در افغانستان، در آن اشتراک کند. در هر دو مرحله این رقبای سیاسی امین در رژیم بودند که قصد کشتن وی را داشتند. شوروی‌ها درصدد بودند مانع زورآزمایی خونین بین امین و رقبای وی گردند. با وجود آن که تمام مساعی شوروی برای ایجاد یک رهبری دموکراتیک ملی با پایه‌های وسیع، توسعه پایه‌های حاکمیت، متوقف ساختن سیاستهای افراطی رژیم و تامین مجدد وحدت حزب دموکراتیک خلق افغانستان (جناح خلق و پرچم) که به طرح " سافرونچوک " شهرت دارد ناکام ماند، آنها تا اخیر به این تلاشها ادامه دادند. بر اساس طرح واسلی سافرونچوک، بمنظور تقویت سیاسی رژیم در

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

برابر مخالفان، قرار بود رهبری دولت به یک شخص غیر حزبی " نور احمد اعتمادی " و نصف پستهای کابینه هم به غیر حزبی‌ها سپرده شود. سفارت امریکا نیز در جریان این تلاشها قرار داشت.

جالب است که چرا امین با وجود مخالفت‌های خودخواهانه و لجوجانه علیه طرح‌های سیاسی محافل دیپلماتیک شوروی و بالاخره حتا قتل نور محمد تره‌کی و همچنان قتل نور احمد اعتمادی که با بسیار عجله سازماندهی گردید، هنوز هم به شوروی‌ها اعتماد و اطمینان کامل داشت. وی نه تنها امنیت اقامتگاه خود را به عهده آنها گذاشت، بل حتا پزشک و عمله قصر و امور پخت و پز قصر را نیز به اختیار آنها گذاشت. بسیاری‌ها به این عقیده اند که اگر امین از همان سوپ لذیذ (!) کمی بیشتر صرف میکرد شاید تا به حال زنده میبود !! ریشه‌های این اعتماد را باید در سیاست‌های دوگانه ارگان‌های متفاوت شوروی جستجو کرد، نه در استقلال طلبی امین. برخی از ارگان‌های شوروی (مشاورین نظامی و امنیتی) سخت در دفاع از امین قرار داشتند و وی را سمبول کمونیست‌های افغانستان و از تبار بلشویک‌ها می‌دانستند و از شنیدن سخنان پُر شور و اعمال خشن انقلابی وی حظ میبردند و وی را تشویق می‌کردند. بنابراین این مسأله که امین چگونه کشته شد و توسط کی‌ها کشته شد هنوز حل نگردیده است. باید به یاد آوریم که معاون وزارت داخله شوروی که در همان زمان در کابل بود وظیفه داشت تا امین را به سلامت به شوروی انتقال دهد که با ناکام شدن این وظیفه دست به خودکشی زد. از افسر شوروی که در این عملیات شامل بود در مورد چگونگی قتل امین هم پرسشی به عمل نمی‌آید. می‌گویند که نظامیان افغان از جمله رقبای سیاسی امین که در عملیات سهم داشتند، وی را وحشیانه به قتل رسانیدند.

۴. قتل دابس سفیر امریکا در کابل :

" ادولف دابس " در ماه ژوئیه به عنوان سفیر امریکا در کابل تعیین گردید. وی کارشناس مسایل شوروی و به زبان روسی آشنا بود. وی با پیچیده‌گی‌های روابط حزب کمونیست شوروی با دیگر احزاب کمونیست و ویژه‌گی

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

هایی سیاست داخلی افغانستان آشنایی داشت. به نظر او امریکا باید کمک‌های خود را محتاطانه به افغانستان افزایش میداد و به توسعه روابط خود کمک میکرد، بدون این که روسها را تحریک کرده و احتمال مداخله نظامی آنها را بیشتر کند. برژینسکی و دابس هر کدام روی اهدافی که مخالف دیگری بود، کار میکردند.

دابس توسط یک گروه ربوده شد و در ۱۴ فوریه به قتل رسید. گروگانگیرها در ازای آزاد کردن سفیر از دولت درخواست کرده بودند که رهبر زندانی‌شان را آزاد کنند. حکومت حاضر نشد این شرط را بپذیرد و علی‌رغم تقاضای سفارت امریکا، از مذاکره با ربایندگان خودداری کرد. نیروهای امنیتی افغانی بنا بر دستور مقامات مافوق، تصمیم داشتند اتاق هوتل کابل را که دابس در آن گروگان گرفته شده بود با انجام یک عملیات تسخیر کنند. آنها شلیک کنان وارد اتاق شدند و به این ترتیب دابس و دو رباینده‌اش را به قتل رسانیدند. از نظر امریکایی‌ها این تیر اندازی غیر قابل توجیه بود و بدون موافقت مقامات بالای اتفاق نمی‌افتاد. قتل دابس تا هنوز هم در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و بالای روابط دوکشور و انکشافات بعدی تأثیر خیلی‌ها عمیق بجا گذاشت. تعجب برانگیز است که در این عملیات برای سفارت امریکا در کابل اجازه همکاری داده نشد. بر علاوه با قتل سفیر یک کشور معظم جهان و بر خلاف تمام نورمهای و معیارهای دیپلماتیک، حکومت کابل مسوولیت آن را نپذیرفت و حتا در این مورد عذرخواهی هم نکرد. چنین وانمود میگردید که قتل سفیر از قیل برنامہ ریزی شده بود. بر اساس تحلیلها پس از مرگ دابس بدگمانی‌های مسکو نسبت به امین رو به افزایش گذاشت و وی را فرد فرصت طلب و ماجراجو می‌دانستند. من فکر میکنم که در مباحثات مربوط به آن سالها باید این مسأله به بررسی گرفته می‌شد و مسوول ارگان دیپلوماسی رژیم امین و سایر مسوولین امنیتی که هنوز زنده اند پاسخ می‌دادند.

۵- امتیاز طلبی گام به گام پاکستان :

نقش جنرالان پاکستانی و بخصوص استخبارات نظامی آن در داغ ساختن منطقه و کشاندن پای ابر قدرتها در آن و همچنان سازماندهی و رهبری " جهاد " یک حقیقت آفتابی است که نمی‌شود آن را تحت هیچ عنوان و بهانه‌ی پوشاند و نادیده گرفت. پاکستان از وضعیت به وجود آمده، گام به گام، امتیازات بزرگی بدست آورده است. آنچه را ضیا الحق در خواب می‌دید و حاضر بود بخاطر آن امتیازات بزرگی به افغانستان بدهد، پرویز مشرف بدون دادن کوچکترین امتیاز بدست آورده است. منظوم تعیین و تحکیم سرحدات میان دو کشور است که اردوی پاکستان حالا در تمام مناطق آن جابجا شده و صرف برای تحکیم هر چه بیشتر حاکمیت خود از آن بهره می‌برد و از سرکوب فعالیتهای ترورستی القاعده و طالبان در آن مناطق کدام نشانه‌ی در دست نیست. این کشور به این هم قانع نیست و عملاً دیده میشود که هنوز هم سیاست فشار را از طریق " طالبان " و برای کسب امتیاز های بیشتر بصورت منظم ادامه می‌دهد. به قرار گفته وزیر خارجه رژیم امین، ضیا الحق حاضر بود با قبول این امتیاز رهبران هفتگانه را دست بسته تسلیم کابل کند.

پرسش اساسی این است که چرا شوروی در برابر ماجراجوی های پاکستان با تمام امکاناتی که در آن برهه وجود داشت از جمله موقعیت بسیار حساس پاکستان در میان دو کشوری که با آن در دشمنی قرار داشت، یعنی هند و افغانستان، بحران های عمیق اجتماعی و سیاسی و تمایلات عمیق تجزیه طلبانه در داخل آنکشور، عمدتاً سیاست غیر فعال را به پیش برد؟ چرا بحران را از افغانستان به پاکستان انتقال نداد؟ و بالاخره رژیم امین در آخرین تلاشها بخاطر تنظیم سفر وزیر خارجه پاکستان به افغانستان اصولاً چه میخواست؟

گره های کور زیاد اند و پرسشها فراوان. بر علاوه مواردی که باید در باره آنها نوشت نیز خیلی زیاد اند و در هر مورد اسناد فراوان وجود دارد؛ به شمول درخواستهای مصرانه و مکرر رژیم وقت از اتحاد شوروی برای اعزام ارتش شوروی به افغانستان و مخالفت قاطع آن کشور در این زمینه، سقوط رژیم

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

امین بدون مداخله نظامی شوروی صرف با اتکا به نیروهای داخلی و بدنه اساسی حزب که مخصوصاً بعد از قتل تره‌کی به وجود آمده بود و رژیم در آن فرصت تمام پایگاه‌های سیاسی و اجتماعی خویش را از دست داده بود، و برای این سقوط آماده‌گی‌های لازم نیز اتخاذ‌گرفته بود و مطمئناً بدون مداخله نظامی شوروی عملی می‌گردید، و امثالهم.

حالا که با درد و دریغ فراوان به این گذشته تاریخ می‌نگریم، باید آموخته باشیم که قدرتهای بزرگ اهداف بزرگ و روانشناختی معین خود را دارند. این تنها مردم کشور و نخبه‌گان آن اند که میتوانند با اتحاد و اتفاق، اتخاذ یک استراتژی ملی و استفاده از فرصتها، تجارب، کمکها و مساعدتهای کشورهای دوست، آگاهانه در راه آزادی، ترقی و عدالت، با اطمینان گام‌گذارند و به این وسیله مردم و جامعه را به مدارج عالی رشد و انکشاف برسانند. باید به اراده مردم احترام گذاشت. سیاستهای که صرف با منافع قدرتهای بزرگ‌گروه بخورد و منافع ملی در آن در نظر گرفته نشود، بسیار شکنند و ضربه‌پذیر اند. در صورت تغییر در اهداف این قدرتها، کشورها متروک و برباد می‌گردند. هیچ کشوری را بیگانگان به تنهایی آباد نکرده است. به المان و جاپان بعد از جنگ بنگریم که نقش زعامت ملی و دولتمردان وطن دوست و مردم زحمتکش این کشورها در این عرصه‌ها تا چه حد بزرگ بوده است. آنها توانستند از ملت به خاکستر نشسته بعد از جنگ، چنین کشورهای متمدن و پُر قدرتی بسازند.

باری صدها سال قبل در این سرزمین پُر بار، پیر مردی خردمندی بنام رودکی چنین سروده بود :

هر که نامخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

ماه دسمبر سال ۲۰۰۴ مطابق قوس ۱۳۸۳

بخش دوم: رویدادها

هفتاد و هشتمین سالگرد استرداد استقلال کامل افغانستان

را گرامی می‌داریم

کمی بیش از هفتاد و هشت سال قبل از امروز به تاریخ ۲۳ فبروری سال ۱۹۱۹ م امیر امان‌الله خان بعد از کشته شدن پدر به کمک آزادی خواهان وطن‌دوست در کابل اعلام پادشاهی کرد و استقلال کامل کشور، از جمله استقلال در تأمین مناسبات سیاسی با کشور های مختلفه جهان را شجاعانه و با صدای رسا اعلام داشت.

کشته شدن امیر حبیب‌الله و به قدرت رسیدن شاه امان‌الله تصادفی نبود. در دهه دوم قرن بیستم که جنگ اول جهانی بخشی عظیمی از دنیای ما و در مجموع اروپا را در کام خود کشانید و کابوس وحشت و انسان‌کشی همه بی‌ممالک پیشرفته آن زمان را بر سر تقسیم مجدد جهان بخود مشغول داشت، کشور های آسیایی فریاد آزادی خواهی و استقلال طلبی را بصدا درآورده بودند. شماری از آزادی خواهان وطن‌دوست و ترقیخواه، از راه های گوناگون و از آن جمله پخش و نشر نشرات مختلفه در بیداری افکار مردم برضد استیلا گران اروپایی و استبداد شاهان خودکامه، فعالانه در کار بودند.

در افغانستان بهترین نمونه آن مشروطه اول و نشر سراج الاخبار بود که در مبارزه بر ضد استعمار انگلیس و ترویج افکار آزادی خواهانه، در فضای سیاسی کشور تاثیر عمیقی بجا گذاشت. شمار زیاد از مشروطه خواهان با جسارت و شجاعت کامل خواسته‌ها و نظریه های شانرا با مردم در میان می‌گذاشتند و در این راه جانهای عزیز خود را قربان می‌کردند. خاطرۀ شجاعت و دلیری محمد سرور خان الکوزی متخلص به «واصف» هیچگاه فراموش

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

خاطر و طندوستان افغان نمی‌گردد. هنگامی که موصوف را به دهن توپ می‌بستند، پارچه کاغذی خواست و با خط زیبا و اعصاب آرام نوشت:

توصیه من به اخلاف این است:

ترك مال و ترك جان و ترك سر در ره مشروطییب اول منزل است

سپس مشروطه خواهان دوم که خود را « جوانان افغان » می‌نامیدند، در تنویر افکار آزادی خواهانه و استقلال طلبانه، مردم را یاری می‌رسانیدند. مشروطه خواهان دوم امیر حبیب الله را اولین حلقه استبداد داخلی و نماینده استعمار خارجی دانسته و نه سال پس از سرکوب وحشیانه مشروطیت اول در سال ۱۹۱۸ م در شب جشن تولدش، هنگامی که موتر حامل وی از شوربازار کابل عبور میکرد، مورد ضربت تفنگچه قرار دادند که بوی اصابت نکرد و جان به سلامت برد.

امیر بدون در نظر داشت احساسات مردم به استبداد جابرانه خود ادامه داده و همچنان به خوشگذرانی و عیاشی مصروف بود. بیشترین وقت امیر به ترتیب و تنظیم حرمسرا و تشریفات آن سپری می‌گردید. افزایش در مصارف دولتی ناشی از عیاشی‌ها و خوشگذرانی‌های امیر و تجمل‌دربار به سبک اروپایی که بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم از عامه مردم تحصیل می‌شد، انزجار و نفرت بیشتر مردم را دامن میزد.

ادامه استبداد امیر و وابستگی‌های خارجی او، موجب گردید تا سرانجام وی بتاريخ ۲۱ فیروزی سال ۱۹۱۹ توسط یکی از اعضای حزب سری دربار در کله گوش لغمان کشته شود و پسرش امان الله به پادشاهی رسد.

شاه امان الله در ۱۳ اپریل ۱۹۱۹ نطق با حرارتی در محضر عام ایراد نمود و طی آن با اعلام مجدد استقلال کشور، مردم را از اصلاحات خویش مبنی بر آزادی و مساوات، رفع ظلم و استبداد، رشوت و سایر قبیاح اداری مژده

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

داد. چون این مدعیات با آرمان‌های قلبی مردم موافق بود، مورد استقبال گرم عامه قرار گرفت، و مردم در همه جا با شاه نو و روش او اظهار همکاری نمودند.

شاه امان‌الله طی نامه خویش عنوانی نایب‌السلطنه انگلیس در هندوستان در ضمن معرفی نمودن افغانستان به عنوان یک دولت آزاد و مستقل، آمادگی اش را برای انعقاد عهد نامه جدید اظهار داشت؛ ولی وپسرای هند دفع الوقت نموده از اظهار نظر در زمینه خودداری کرد. دولت تازه به پا خواسته میدانست که انگلستان حاضر نیست به سهولت از امتیازاتی که در این کشور بدست آورده صرفنظر نماید، بنابراین تصمیم گرفته شد تا یک سلسله اقدامات سیاسی در این زمینه انجام یابد.

برای این منظور به تاریخ ۷ اپریل سال ۱۹۱۹ پیام‌های به روسای کشورهای روسیه شوروی، جاپان، ایالات متحده امریکا، فرانسه و ترکیه فرستاده شد که در آن استقلال افغانستان و تأمین روابط دوستانه و متقابل دولتی با کشورهای نامبرده شده، مطرح گردیده بود. اضافه بر آن محمد ولی خان یکتن از روشنفکران وابسته به دربار به عنوان سفیر افغانستان در بخارا تعیین گردید. موصوف سپس موظف گردید تا در رأس هیئتی به روسیه شوروی و سایر کشورهای اروپایی مسافرت کند و تصدیق استقلال افغانستان را از آنان بدست آورد که در گام نخست موجب شناسایی دولتین افغانستان و روسیه شوروی گردید.

دولت افغانستان در نظر داشت تا با همکاری و کمک حکومت مؤقتی هند در کابل شورشهایی را در نقاط مختلف نیم قاره هند بطور عام و در سرحد بطور خاص برپا کرده و بلافاصله پس از آن به عملیات نظامی در سرحد دست بزند. در آن زمان هیجان بزرگی در نیم قاره هند علیه انگلیسها بوجود آمده بود و فکر میشد که با آغاز عملیات نظامی از جانب افغانستان، این جنبشها به قیام مسلحانه در سرحد و نیم قاره مبدل گردیده و نیروی نظامی انگلیس از هر سو تحت فشار قرار می‌گیرد. درین وقت قوای نظامی افغانستان به سه

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

دسته تقسیم گردید که دسته اول در دهن معبر خیبر و دو دسته دیگر به خوست و قندهار فرستاده شدند و جنگ‌های شدید آغاز گردید که در تاریخ بنام جنگ سوم افغان و انگلیس مشهور است.

انگلیس‌ها از دوام جنگ بدلیل شعله‌ور شدن احتمالی شورشها در میان اقوام سرحد و قیام در هند و بر علاوه به شور آمدن احساسات مسلمانان جهان علیه برتانیا بخاطر فعالیت‌های خصمانه بی‌آنکسور علیه دولت عثمانی که هنوز هم خلافت اسلامی را در دست داشت، و از همه مهمتر از تجربه تلخ جنگهای اول و دوم خود با افغانها، هراس داشتند.

دولت افغانستان نیز از به ثمر رسیدن قیام‌ها در هند زیاد مطمئن نبود، و امکانات کشور هم محدود و مقابله با یک دولت بزرگ استعماری که تازه از جنگ عمومی اول پیروز بدر آمده بود، بعید بنظر میرسید؛ بنابراین این دولت صرف در صورت قبول شدن استقلال کامل افغانستان از جانب برتانیا، آرزومند متارکه با آن کشور بود.

مذاکرات صلح در سه مرحله آغاز گردید که مرحله اول آن در راولپندی به امضای معاهد صلح مورخ ۱۸ اگست ۱۹۱۹ م انجامید. مرحله سوم مذاکرات در کابل انعقاد یافت و در ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ م به امضای عهدنامه ای منجر گردید که در واقع معاهده تصدیق استقلال افغانستان و برقراری مناسبات از جمله روابط تجارتي میان دو کشور می‌باشد.

آوانی که بخش عظیمی از کشورهای آسیایی، آفریقایی و امریکای لاتین زیر ستم و غارت استعماری استعمارگران اروپایی قرار داشتند، ملت غیور افغان با شهامت و دلاوری و با روح سرشار از آزادی خواهی، تجاوزگران برتانیایی را چند بار سر افکنده و سر کوفته از خاک خویش راندند و اجازه ندادند تا یوغ استعمار بر گردن برافراشته شان نهاده شود و بحیث یک کشور مستعمره ثبت تاریخ گردد. افغانستان از جمله محدود کشورهایی است که دوران استعمار را سپری ننموده و از زخمها و آلام این دوران تا حدود زیادی

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

مصون مانده است. باید یاد آور شد که موجودیت انگلیسها در افغانستان همواره مؤقتی و با مشکلات جدی همراه بوده است. تجربه تلخ و ناگوار اقامت مؤقتی و رویارویی با آزادیخواهان افغان، برتانیای را به این نتیجه رسانید که نمیتوانند حاکمیت استعماری خود را در افغانستان عملی سازد، لذا با پرداخت مبلغ معین پول در سال به امرای حریص و عیاش افغانستان، استقلال افغانستان را محدود ساخت.

برتانیای برای حفظ حاکمیت استعماری خود در هند (جواهر تاج امپراطوری) می خواست افغانستان با سایر کشورها بخصوص روسیه و ایران بصورت مستقیم روابط نداشته باشد تا از این راه خطری متوجه هند نگردد. لذا روابط خارجی افغانستان بر اساس معاهدات میان دولت هند برتانیایی و امرای افغانستان محدود گردید. این معاهدات بنابر اظهارات رسمی مقامات برتانیای کاملاً ماهیت شخصی داشت و نی دولتی. معاهدات مذکور صرف تا حیات امرا از اعتبار برخوردار بودند. زمانیکه امیر حبیب الله کشته شد، معاهدات موصوف با هند برتانیایی که ماهیت دولتی نداشت، خود به خود از اعتبار ساقط گردید؛ بنابراین دولت جدید افغانستان خواسته‌ها و تقاضاهای متفاوتی را مطرح کرد و این دولت در مقابل دولت برتانیای کدام تعهد و مکلفیت قبلی نداشت تا آن را با تصدیق و تائید مجدد برتانیای از اعتبار برخوردار گرداند.

شاه امان الله با اعلان پادشاهی، مسأله استرداد استقلال کامل افغانستان را بنابر اراده ملت مطرح ساخت و در عمل به نمایندگی از يك کشور مستقل و آزاد اقدامات مبتکرانه و جسورانه کرد. در حقیقت باید اذعان نمود که استقلال کامل افغانستان از همان تاریخ یعنی اعلام پادشاهی شاه امان الله آغاز می گردد.

طوریکه اسناد مراحل سه گانه مذاکرات صلح بین افغانستان و برتانیای نشان میدهد، این مذاکرات و معاهدات ناشی از آن، از جانب برتانیای توأم با غرور استعماری و فریب و تهدید همراه بوده و تا آخرین لحظه، محیلانه تلاش شده

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

تا به نحوی از انحا حقوق مشروع مردم افغانستان به صفت يك ملت مستقل و آزاد نادیده گرفته شود.

این بخش تاریخ افغانستان ایجاب مطالعات و بررسی‌های گسترده تری را می‌نماید و به احتمال زیاد مورخین و محققین آگاه و واقع بین کشور با بررسی دوباره تمام اسناد تاریخی مربوط در این زمینه، روشنی بیشتری خواهند انداخت.

شاه امان الله يك فرد وطنپرست و يك شهزاده انقلابی بود که آرزو داشت وطنش مانند سایر بلاد پیشرفته جهان از ترقی و مدنیت سرشار گردد. او طرفدار معارف و ضد جهل و عقب‌گرایی بود و مردم افغانستان از برنامه‌های انکشافی او بخوبی استقبال کردند و همانطوری که وی را در جنگ استرداد استقلال کامل با اسلحه و آذوقه شخصی خویش کمک و یاری رسانیدند، در طرح‌های انکشافی نیز او را مساعدت نمودند. چنانچه در پروگرام انکشاف معارف بنام ساختمان مکاتب در هر روپیه مالیه معینه، چند پول اضافی می‌پرداختند تا مکاتب بیشتر در کشور اعمار گردد.

او ضد هر نوع ستم و تبعیض بود و تمام مردم افغانستان را با داشتن مذاهب و اقوام متفاوت دوست داشت و افغان میدانست. در مراسم مذهبی هر يك اشتراك می‌کرد و آنان را در راه تحکیم وحدت ملی و اعمار وطن تشویق می‌نمود. او میدانست که بدون آزادی فردی، آزادی مطبوعات و دموکراسی، آزادی کامل مفهومی ندارد.

در دوران سلطنت شاه امان الله فضای سیاسی افغانستان بطور بنیادی و کیفی تغییر نمود و برای بار اول در تاریخ کشور آزادی سیاسی و مصونیت شخصی ولو به پیمانۀ محدود در روابط بین افراد و دولت پدیدار گردید. اولین قانون اساسی کشور بنام «نظامنامه اساسی دولت افغانستان» در ۱۹ اپریل ۱۹۲۳ م در لویه جرگه به تصویب رسید. به موجب این قانون که مرکب از ۷۳ ماده بود برای بار اول در تاریخ افغانستان قدرت شاهی و موسسات سیاسی مانند

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

هیئت وزرا، شورای دولت و محاکم توسط قانون محدود گردید، و برخی معینی از حقوق اساسی اتباع مانند آزادی بیان، نشرات، مصونیت مسکن و محرمیت مکاتبات تأمین شد. علاوه بر قانون اساسی، در این دوره در حدود ۵۰ قانون نامه دیگر بنام نظامنامه وضع و نافذ گردید که مسایل و موضوعات متنوع را در بر می‌گرفت. شاه با عشق و علاقه و پشتکار می‌کوشید تا بر خرابه‌های نظام کهنه قبایلی و خانجانی شالوده دولت و اداره عصری را پیریزی نماید. او تا حدود قابل ملاحظه در این راه موفق گردید و اساس مطمئنی را برای رشد اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی کشور بنیاد گذاشت.

شاه امان‌الله به کمک آزادی خواهان مشروطیت دوم و پشتیبانی عامه مردم، افغانستان عقبمانده را در مدت کمتر از ده سال به یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای منطقه مبدل ساخت که به یقین باید دوران سلطنت وی را دوره آزادی و ترقی افغانستان نامید.

با دریغ و درد فراوان که دشمنان استقلال، آزادی، ترقی و تعالی وطن بخاطر منافع آزمندانه استعماری و جبران غرور صدمه دیده خویش از طریق گماشتگان و عناصر فروخته شده داخلی، در سقوط دولت امانی و از بین بردن تمام دست آوردهای آن بطور بسیار محیلانه و سیستماتیک سعی و تلاش نمودند تا مشعلی را که بر بنیاد آرمانهای والا و انسانی مردم افغانستان در سطح ملی و دولتی برافروخته شده بود، خاموش سازند. با خاموش ساختن این مشعل مقدس برای سالهای طولانی استبداد سیاه و سکوت مرگبار بر کشور حاکم گردید، کشوری که میرفت تا جای مناسبی در جامعه بین‌المللی احراز نماید، از رشد و ترقی اجتماعی و اقتصادی برخوردار گردد و سرآمد کشور های منطقه باشد، به يك زندان بزرگ مبدل و محکوم به عقب ماندگی تاریخی گردید.

باید به صراحت اذعان نمود که تراژدی افغانستان اصولاً از سقوط دولت امانی آغاز و تا اکنون به شکل فجیع آن ادامه دارد و اکنون که افغانستان عزیز بیش از همه زمانه‌ها در ظلمت جهل و فقر، بدبختی و ذلت، جنگ و ویرانی

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

بسر می‌برد، نیاز به احیای آن مشعلی که درست هفتاد و هشت سال قبل برافروخته شده بود، به یک ضرورت مبرم حیاتی مبدل گردیده که هست و بود کشور و ملت افغان به آن سخت در پیوند است.

وظیفه مقدس تمام افغانان آزادی خواه و ترقی پسند که به آینده افغانستان می‌اندیشند، و عشق وطن و مردم هنوز در دل و روان شان زنده است، این هست که باهم نزدیک شوند، دشمنی‌ها و کدورت‌های ناشی از شرایط مشخصی حاکم بر کشور و ایجاد شده توسط بیگانگان را رفع نموده و متحدانه و برادرانه برای نجات وطن ببینند و مشعل آزادی و ترقی را زنده نگهدارند و در حفظ و حراست آن جانبازان تلاش نمایند.

هفتاد و هشتمین سالگرد استقلال کامل افغانستان را گرامی داشته و به روان پاک شهدای راه آزادی، ترقی و عدالت درود می‌فرستیم و خود را موظف میدانیم که راه و آرمان آنان را همچنان ادامه دهیم.

ماه اگست سال ۱۹۹۷ مطابق اسد ۱۳۷۶

بزرگداشت از دوصدوپنجاهمین سال تأسیس

دولت مستقل و متمرکزی افغانستان معاصر

خراسان، در اوایل قرن شانزدهم، پس از ضعیف شدن و سقوط دولت گورگانی‌های هرات، در سرانحطاط و تجزیه قرار گرفت. گورگانیها طی سالهای طولانی، وحدت سیاسی و ملی این سرزمین را تأمین نموده و تمدن و فرهنگ بزرگی را که در بسیاری موارد نه تنها در محدوده کشورهای اسلامی، بل فراتر از آن برجستگی‌های خاص داشت، بوجود آورده بودند. جدال در میان خوانین مقتدر محلی و تجزیه طلب از یکطرف و بوجود آمدن دولت‌های تازه به میدان آمده در شمال، غرب و شرق کشور (دولت شبیانی در ماورالنهر، دولت صفوی در ایران و دولت بابری در هندوستان) و مداخله و تجاوز این دولتها موجب گردید تا دولت خراسان معدوم گردد و مملکت در سه بخش شمالی و غربی و شرقی تجزیه و تقسیم شود.

با از بین رفتن دولت مرکزی که متعاقب آن اقتصاد کشور نیز معدوم و معارف عمومی از بین رفت و فقدان وحدت سیاسی و اداره دولتهای متخاصم و متخالف خارجی، بنیان وحدت ملی این سرزمین چنان شگاف عظیمی برداشت که خطر انحلال ملت در کشور های همسایه به پیش آمد. خراسان تجزیه شده دیگر وحدت سیاسی و ملی خویش را از دست داده و از تمدن و فرهنگ قرن پانزدهم خود محروم شده بود. این وضعیت دست کم دو نیم قرن ادامه یافت و مبارزه دوامدار مردم علیه استیلای خارجی، جلوی انحلال کامل مردم را در کشور های همسایه بگونه‌یی گرفت که توانست یکبار دیگر بماتبه يك ملت و دولت واحد سر برآورد و اظهار وجود نماید. این سر برآوردن و اظهار وجود نمودن با به پادشاهی انتخاب شدن احمد خان ابدالی در اکتوبر سال ۱۷۴۷ آغاز گردید.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

احمد شاه فرزند زمان خان ابدالی در سال ۱۷۲۲ در شهر هرات متولد شد. وی در زمان کشته شدن نادرشاه افشار، ۲۵ سال عمر داشت و در این مدت ظاهراً کوتاه، تجارب وسیعی از ذلت و اسارت تا عزت و فرماندهی کسب کرد. احمد شاه با طبقات مختلف اجتماعی محشور گردید. تجارب و استعداد بزرگ وی، او را به يك شخصیت متعادل و متوازن، محبوب و مردمخواه مبدل گردانید، که تا آخر عمر این صفات نیکو در وی محفوظ بماند.

در کتاب‌های معتبر تاریخی در ارتباط به سلطنت رسیدن و شخصیت احمد شاه، روایت‌های مشابه و متضاد آمده است که با استفاده از کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» از مرحوم میر غلام محمد غبار، فشرده‌بی از این روایت‌ها را بمطالعه می‌گیریم.

پس از کشته شدن نادر افشار و اختلال در اردوی بزرگ وی، قشون افغانی بطرف قندهار حرکت کرد و در قندهار که مرکز بین‌الاقوامی افغانستان بود، خوانین غلجایی و ابدالی و ازبک و هزاره و بلوچ و تاجک موافقه کردند که جرگه‌یی تشکیل و پادشاهی انتخاب گردد. این جرگه در اکتوبر سال ۱۷۴۷ در عمارت مزار شیر سرخ منعقد گردید و ۹ روز دوام نمود. طی این جلسات اتفاق آراء ممکن نمی‌شد، زیرا هر خان مقتدر طالب سلطنت بود و هر يك دیگری را رد می‌کرد. سرانجام در روز نهم جرگه، طرفین يك نفر عضو جرگه را حکم تعیین کردند که هر يك را او به سلطنت انتخاب کند، همه به وی بیعت نمایند. شخص حکم يك مرد روحانی بود که به هیچ قبیله و حتی به قندهار تعلق نداشت و او همان صابرشاه کابلی است که گروه‌های مختلف مردم در قندهار به او ارادت و اعتماد داشتند. این صوفی وارسته برخاست و احمد ابدالی را بحیث پادشاه معرفی کرد و هم‌خوشه‌یی گندمی را به عوض تاج به دستار او نصب نمود. خوانین بزرگ ناگزیر به بیعت و تصدیق سلطنت این مرد جوان گردیدند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

احمد شاه پس از پادشاه شدن ثابت کرد که آگاه از اوضاع داخلی کشور و همچنان مطلع از اوضاع سیاسی و نظامی ممالک همجوار افغانستان است و هم قادر است از این اوضاع به نفع افغانستان در عمل استفاده کند.

احمد شاه در تأسیس و تحکیم دولت سرتاسری افغانستان از زمینه‌های مساعد استفاده وسیع نمود و در اندک مدت به آسانی توانست از جیحون تا عمان و از ولایت‌های خراسان و سیستان تا رودبار سند، افغانستان را وحدت سیاسی بخشد.

مردم احمدشاه را بنابر خدمات، اخلاق و تقوای شخصی وی، پدر یا بابا میخواندند و غازی خطاب میکردند. احمدشاه تنها پادشاهی بود که تاج بر سر نمی‌نهاد و دستار می‌بست، و چین و موزه می‌پوشید، و در عوض تخت پادشاهی بر زمین مفروش می‌نشست. او مستقیماً با مردم در تماس می‌شد، با تواضع و پیشانی‌گشاده سخن میگفت، در حل قضایا انصاف را مدنظر می‌گرفت و در عین حال از قوانینی که خود گذاشته بود، جدا پیروی می‌نمود. احمدشاه در طول سلطنت خود به عیاشی و تجمل‌نپرداخت و حریص نبود. او در هیچ جنگی از مقابل دشمن فرار نکرده بود و در برابر اهالی کشور متواضع و ملایم بود. قطع اعضای بدن را در مجازات و خشوع و خمیدن را در تشریفات تحریم نمود. او خانواده و اقارب خود را از مداخله و اشتراک در امور دولت دور نگاهداشت. این تجرید خانواده‌گی او تا جای بود که تاریخ و مردم، غیر از تیمور شاه و سلیمان دیگر اولاده احمدشاه را بطور کامل نمی‌شناختند، در حالیکه او هشت پسر داشت.

احمدشاه مصارف دربار را کمتر کرد و معاش کارکنان دولت و سپاه را بموقع می‌پرداخت. ادارات مختلف دولتی را در مرکز و ولایات بوجود آورد که هر کدام تا حدودی وظایف معین و مشخص داشتند. محاکم شرعی در پایتخت و ولایت‌ها در منزلت قوه قضایی کشور بود و هم جرگه‌یی از روسای قبایل بزرگ و افسران و مامورین عالی رتبه، بر طبق ضرورت گاهی اوقات در

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

پایتخت منعقد شده، بالای مسایل مهم نظامی، سیاسی و اداری غور کرده و نظر خویش را به پادشاه می‌سپردند.

احمدشاه در اداره امور افغانستان، تحکیم بنیان وحدت سیاسی را اساس قرار داد. برای به تحقق بخشیدن این امر مساوات حقوقی را بین اهالی افغانستان بطور عام در نظر گرفت و از لحاظ مذهب، زبان، نژاد، منطقه و قبیله تبعیض و تفاوت کمتر شناخت. اشخاص با کفایت را بدون تبعیض از لحاظ نژاد، زبان و مذهب در امور دولت شریک ساخت. مثلاً والیان مقتدر احمدشاه در قلمرو او اینها بودند:

در ولایت هرات درویش علی خان هزاره، در ولایت نیشاپور عباس قلی خان بیات، در ولایت قلات اشرف خان غلجایی، در شکارپور دوست محمد خان کاکر، در ولایت مشهد شاهرخ افشار، در ولایت کشمیر خواجه عبدالله خواجه زاده، در پتیاله امیر سنگ سیک، در ولایت بلوچستان نصیر خان بلوچ، در پنجاب زین خان مهمند، در ولایت سند نور محمد خان ملقب به شهنواز خان سندی، در دیره اسماعیل خان موسی خان، در ولایت ملتان شجاع خان ابدالی، در پایتخت افغانستان هم رئیس دارالانشأی احمد شاه مرزا خان قزلباش، مستوفی دیوان اعلی میرزا علی رضا خان قزلباش و خزانه دار کل هم یک نفر هندی بنام یوسف علی ملقب به التفات خان بود.

احمدشاه بعد از سفرهای نه گانه نظامی در خارج و داخل کشور و تحمل مشقات زیاد سفرهای طولانی مریض شد و در ماه جون سال ۱۷۷۳ بعد از ۲۳ سال سلطنت پر افتخار به عمر ۵۵ سالگی چشم از جهان پوشید. جسد احمدشاه در شهر قندهار در مقبره بی مشهورش که خود نمونه بی از سبک معماری خاص آن دوره میباشد، تدفین گردید.

احمدشاه نام بزرگی در تاریخ افغانستان کسب کرد و تا امروز مردم افغانستان از اقوام و ملیت‌های گوناگون از وی به نیکی یاد میکنند. موصوف افغانستان تجزیه شده و تحت ستم ظالمانه خوانین حریص و خود کامه را نجات داد و

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

وحدت سیاسی آن را تأمین نمود. ملتی که تصور میشد زیر نفوذ و فشار بیگانه و کشورهای همسایه و ستم فیودالهای وابسته به کشور های متذکره ، منحل و مضمحل شده است، با افتخار سر بلند کرد، هویت ملی و سرحدات تاریخی و طبیعی خود را حفظ نمود و یکی از قدرتمندترین کشورهای منطقه گردید.

شخصیت، درایت و هوشیاری احمدشاه در ایجاد وحدت سیاسی و دولت مرکزی افغانستان نقش بسیار ارزنده داشت. وی با کمال مهارت دست خوانین بزرگ را از سر رعیت مظلوم کوتاه ساخت و خودکامگی های آن ها را در امر استفاده از مال، جان، شرف و حیثت مردم بسیار محدود ساخت. بگونه بی که تقریباً همه نسبت به دولت مرکزی احساس مسؤولیت می کردند.

بنابر درایت احمدشاه این وضعیت عمدتاً برای بیش از نیم قرن ادامه یافت. زمانی که دست استعمار برتانیای هند قوی گردید و ترس و هراس از مداخله سایر قوتهای استعماری اروپایی در هند و مخصوصاً از طریق افغانستان بیشتر می شد و همچنان ترس از مداخله دولت مقتدر افغانستان در هند نیز به این وحشت می افزود، دستگاه های عظیم جاسوسی، سیاسی و نظامی انگلیس دست بکار می شوند و زمینه سقوط زمان شاه این آخرین فرزند نامدار و شجاع درانی را با کمک عده بی از خوانین بزرگ و مقتدر درانی فراهم می سازند.

در حقیقت دولت بزرگ درانی به نفع استعمار در آسیای جنوبی و وسطی سقوط کرد و طرح سیاسی و استعماری انگلیس بکمک عده بی از خوانین حریص درانی برای بار نخست در افغانستان تطبیق گردید و افغانستان بار دیگر در سرایشی انحطاط سیاسی و اقتصادی فروافتاد. زمان شاه، این فرزند اصیل احمدشاه، اسیر و کور و خلع گردید. شاه محمود و وزیر فتیح خان فراری جای دولت مرکزی افغانستان را گرفتند و بر طبق پلانهای استعماری انگلیس جنگ و نفاق داخلی مشتعل گردید. در حقیقت مداخله استعمار بریتانیا در امور افغانستان بصورت مستقیم و غیر مستقیم از به قدرت رسیدن وزیر فتح خان و برادرانش آغاز و برای مدتهای بسیار طولانی ادامه می یابد، و

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

افغانستان در بازی‌های استراتژیک قدرتهای استعماری اروپایی خلاف میل، آرزو و منافع مردم در عمل شامل ساخته می‌شود.

درست دونیم قرن بعد از استقرار دولت مرکزی افغانستان بدست توانای احمدشاه بزرگ، نیرنگ تاریخ تکرار می‌شود و خطر انحطاط، سقوط و تجزیه مجدد، افغانستان عزیز را جدا تهدید میکند و یکبار دیگر این کشور فدای جاه طلبی‌ها، منافع بیگانگان و اغراض شخصی گماشتگان شان می‌گردد. آنها میکوشند تا مردم افغانستان را بوسیله آتش و خون در زیر یک رژیم زندان و زنجیر، ترور و وحشت، مظلوم و فقیر و دل شکسته سازند و بدین گونه احساس آزادی و سرفرازی و ترقی خواهی را در میان مردم افغانستان از بین ببرند و بگمان خود مردم را به ذلت و پستی و اسارت عادی گردانند، که این همه خواب است و خیال است و جنون.

همانطوریکه در گذشته‌ها بارها به اثبات رسیده که نمیتوان مردم غیور و آزادی خواه افغانستان را مضمحل ساخت، و ما یک نمونه‌ی از یک فصل پر افتخار تاریخ افغانستان عزیز را بهمین منظور به بررسی گرفتیم، این بار نیز این مردم، دست خون آلود اجانب را از دامن مادر وطن، جان، مال و شرف خویش کوتاه می‌سازند و اجازه نمیدهند در شرایطی که سایر همقطاران با استفاده از تمام امکانات علمی و عملی به پیش می‌روند، مردم افغانستان به تاریکی و سیاهی و ظلمت و تاجر پناه برند.

با تمام دشواری‌های که مردم مظلوم و ستمدیده افغانستان به آن مواجه اند و فریاد دلخراش آنها به گوش جهانیان نمیرسد، و دادخواه و دادگری نیز وجود ندارد، ولی با اطمینان و به شهادت تاریخ میتوان گفت که این مردم آزاده، یکبار دیگر سر بلند می‌کنند و طرح‌های شوم دشمنان را به ناکامی و رسوایی میکشانند، و حق و حقیقت خویش را به کرسی مینشانند. این حکم تاریخ است.

ماه اکتوبر سال ۱۹۹۷ مطابق میزان ۱۳۷۶

راه دشوار ولی پُر افتخار حفظ استقلال افغانستان

آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی

دست خود زجان شستم از برای آزادی

(فرخی یزدی)

مردم شجاع، مبارز و آزادی دوست افغانستان با فرارسیدن روزهای بزرگداشت از سالگرد استقلال کشور، از این جشن ملی، با شکوه هر چه بیشتر و تامتر استقبال به عمل می‌آورند و آن را گرامی می‌دارند.

خاطره تابناک آن رادمردان وطن که در راه مبارزه نستوه و افتخار آفرین خویش، بخاطر حفظ استقلال و بیرون راندن دشمن خارجی از دامن پاک وطن، سینه‌های خود را سپر و جان‌های شریں خود را نثار نمودند، همواره در ضمیر هر فرد وطن‌دوست می‌درخشد و آن را بهترین نمونه ایثار و فداکاری برای مام وطن و نسل‌های بعدی می‌داند.

از آن آوانی که بخش عظیمی از سرزمین‌های کشورهای آسیایی و افریقایی زیر سم ستور استعمارگران حریص و قهار لگدگوب می‌شدند و غارت می‌گردیدند و مردم این کشورها، شایسته‌ترین و بهترین فرزندان خود را در راه آزادی وطن قربان می‌کردند و نتیجه نیز نمی‌گرفتند و ناگزیر طوق ذلت استعمار را به گردن می‌آویختند، مردم غیور افغانستان با شهامت در مقابل دیوی استعمار بایستاد، مقاومت کرد و پیروز شد. هنگامه مبارزه افتخار آفرین مردم افغانستان علیه استعمار شکست‌ناپذیر بریتانیا، که آفتاب در قلمروی آن

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

غروب نمی‌کرد، مانند جرس و ناقوسی بیدار کننده و هوشدار دهنده، روح و روان ملت‌های در زنجیر کشیده شده را تکان داد و به ارکان پُر قدرت استعمار کهن، شکست و ضربه‌کاری وارد نمود. همان بود که دیگر استعمار کهن لنگید و در زمان کوتاه از لحاظ تاریخی، این صحنه را ترک گفت. ضربه‌نخستین، کاری و در نهایت کشنده بسوی استعمار کهن از جانب فرزندان رشید و دلیر افغانستان زده شد. این افتخاری است بس بزرگ و تاریخی که نصیب مردم ما گردیده است.

از اثر این جانبازی‌ها، مردم افغانستان طی مبارزات ضد استعماری خویش شهره جهان گردید. مبارزان ملی این کشور و زمامداران شجاع آن در نزد سایر ملل مستعمره به اسطوره مبدل گردیدند. نام افغان و افغانستان پُر آوازه شد و افتخار ملل مشرق زمین به شمار می‌رفت.

مردم آزادی‌خواه افغانستان، راه دشوار حفظ استقلال و آزادی کشور را در حقیقت با قوی شدن دست استعمار انگلیس در دامن هند و به تعقیب آن مداخله غیر مستقیم آن کشور در امور افغانستان که با سقوط شاه زمان ابدالی در سال ۱۸۰۱ انجامید و موجب تسلط برادران وزیر فتیح خان و سرداران محمدزایی در امور کشور تقسیم شده گردید تا به سلطنت رسیدن شاه امان الله غازی در سال ۱۹۱۹ با مقاومت و دفاع مسلحانه طی نموده و به آزمایش گرفتند. در این راه خیلی دشوار و طولانی و مقابله با چنان امپراتوری بزرگ با همه توانایی‌های نظامی، نیرنگها و توطئه‌های سیاسی آن، مردم افغانستان اجازه نداد تا نهال زهرآگین استعمار در این کشور باستانی غرس گردد. در جریان همه‌ی این سالها، استعمار بریتانیا با آنهمه حرص جهان‌گیری‌اش، صرف‌دوبار توانست قوت‌های نظامی خود را بخاطر سرکوب مردم افغانستان و تأمین سلطه استعماری بر آن، به افغانستان اعزام بدارد و مستقیماً اظهار وجود نماید و در هر دو بار سخت کوفته شده و زخمی و سرفاکنده، از این کشور رانده شده است.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

برای روشن شدن این مسأله و تداعی آن، صفحات تاریخ (افغانستان در مسیر تاریخ از میر غلام محمد غبار) را ورق می‌زنیم و بگونه بسیار فشرده، برجسته‌ترین نکته‌ها و لحظه‌ها در این زمینه را به مطالعه و بررسی می‌گیریم.

بار نخست قشون اشغالگر بریتانیا در ظاهر امر به بهانه به سلطنت رسانیدن وارث حقیقی و شرعی سلطنت افغانستان «اعلیحضرت شاه شجاع نواسه احمد شاه بابای غازی» و استحکام سلطنت موروثی وی که از طرف «باغیان و شورشیان» غصب گردیده بود، یکجا با قشون شاه شجاع به تاریخ هفتم اگست سال ۱۸۳۹ از راه قندهار و غزنی وارد کابل گردیدند. هزاران نفر از اهالی شهر کابل و قصبات اطراف آن برای دیدن شاه حقیقی افغانستان جمع شده بودند، ولی همین که در پهلوی شاه، افسران انگلیسی و در عقب وی قشون آن را دیدند، احساسات مردم فروکش کرد و همه خاموش و حیرت زده، بدون کلام و یا سلامی از وی پذیرایی کردند.

پس از مدت کوتاه، وضعیت و رفتار انگلیسها تغییر کرد و مانند زمامداران اصلی و حکام نظامی افغانستان عمل میکردند. انگلیسها به تدریج رجال صادق و ملی را از شاه و امور دولت بیگانه و دور کردند، اشخاص فرومایه و خاین را میدان می‌دادند. این یکی از مختصات سیاست انگلیس بود که در کشورهای مورد دسترس، رجال کاری ملی را موقع تبارز ندهد و با فشار و تبلیغ و اتهام، آنان را در اجتماع خنثی سازند، و برعکس افراد هیچ کاره و آله دست را با زور و پروپاگند و جاه و جلال به صحنه سیاست وارد نموده و مشهور سازند.

انگلیسها در رفتار با عامه مردم از سیاست «تخویف» پیروی میکردند. در مجازات، حبس، مصادره، تبعید و ضرب را روا می‌داشتند. این روش تخویفی انگلیس در يك میزان متوقف نمی‌ماند، که مرحله به مرحله شدت می‌یافت و در تبدیل هر مرحله یا حکومتی، روش و رفتار اداری خشنتر و خاینانه‌تر می‌شد تا مردم بکلی از بهبود زنده‌گی نا امید و سر انجام به شکست خود قانع گردند و به بندگی و حقارت عادی شوند. انگلیسها و پیروان آنها عقیده

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

داشتند که برای اداره کردن بی سر و صدای يك کشور، از همه مهمتر فقر عمومی و شدت احتیاج مردم عامل مؤثر است و ملتی که در فقر و احتیاج دست و پا میزند، آنقدر گنگس و به خود مشغول است که دیگر فرصت دیدن به جانب دستگاه حاکمه را ندارد. بر علاوه انگلیسها با تمام دقت میکوشیدند که برای ضعیف ساختن ملت افغانستان و هموار شدن راه استعمار در بین توده‌های مردم و هم حلقه‌های اشرافی و فیودالی و روحانی، خصومت و رقابت و اختلال جدی از نظر سیاست و سمت و عشیره و مذهب و زبان و غیره را ایجاد نمایند.

انگلیسها با وجود تجارب وسیع از سلطه استعماری خود در کشورهای مستعمره و تطبیق دقیق آن بالای يك بخشی از افغانستان، در این کشور به نتیجه نرسیدند و بزودی در ماه مارچ سال ۱۸۴۰ بعد از سپری شدن مدت هفت ماه از مواصلت لشکر انگلیس به افغانستان، مقاومت و مخالفت مردم علیه استعمار انگلیس به شدت آغاز گردید و طبقات مختلف مردم در صف متحدی علیه دشمن خارجی قرار گرفتند. قیام مردم علیه دستگاه استعماری انگلیس تمام مناطقی را که انگلیسها در آن در عمل حضور داشتند و يك بخشی از کشور را تشکیل میدادند، در برگرفت.

در سال ۱۸۴۱ آتش انقلاب در افغانستان مشتعل گردید. مردم افغانستان با اسلحه بسیار ابتدایی به شمول تفنگهای دراز، سیلاوه‌های ثقیل و عریض، پیش قبضهای کوتاه و محدودی از توپهای کوچک که تمام این اسلحه ساخت افغانستان بود، مسلح بودند. قشون افغانی با مثنی از گندم و تلخان تغذیه میکردند و در هوای آزاد روی برف می خوابیدند، ولی با ایمان و عشق سرشار به آزادی و وطن در مقابل لشکر تا به دندان مسلح و مجهز انگلیس قرار گرفتند و به آن ضربات کشنده وارد نمودند.

روز دوم نومبر سال ۱۸۴۱ در تاریخ افغانستان و منطقه بحیث يك روز فراموش نا شدنی ثبت شده است. در این روز قیام عمومی علیه دشمن در کابل آغاز گردید. قیام کنندگان قشون انگلیسی را مانند گرگ گرسنه و زخمی

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

در قفس انداختند، و آنها را بعد از قبول تلفات بسیار گسترده مجبور ساختند، کابل را تخلیه نمایند (شش جنوری ۱۸۴۲). این نخستین بار بود که يك امپراتوری بزرگ اروپایی در مبارزه قهرمانانه با يك کشور آسیایی شکست می‌خورد. خبر انهدام لشکر انگلیس را در کابل و در راه کابل - جلال‌آباد صرف يك نفر داکتر انگلیسی که آنها سه زخم داشت به جلال‌آباد رسانید. در جنگ اول افغان و انگلیس، انگلیسها چهل هزار عسکر و افسر خویش را از دست دادند. در این لشکر کشی بمنظور تسلط بر مردم آزادی دوست افغانستان، آنها توانستند صرف برای مدت کمی بیش از دو سال و آنها در يك بخشی از کشور مستکبرانه حکمرانی کنند.

دولت انگلیس بمنظور تطبیق سیاست پیشروی خویش «Forwar Policy» و تسلط بر یکی از مهمترین سنگرهای نظامی این منطقه یعنی کوه‌های هندوکش که آنرا «سرحد علمی» هند انگلیسی نامگذاری کرده بود، بار دیگر بعد از تقریباً چهل سال در جستجوی بهانه برای لشکرکشی به افغانستان برآمد. در این موقع دولت استعماری انگلیس حتی مسأله تجزیه و تقسیم افغانستان را بین هند برتانویایی و روسیه تزاری در سر می‌پرورانید.

لارده لیتن و ایسرای هند طی پیامی برای امیر شیرعلی خان چنین اظهار داشته بود که: "افغانستان از دانه گندمی بین دو پله آسیا بیش نیست و اگر اینها (انگلیس و روس) بخواهند، افغانستان در دمی از صحنه جهان محو میشود."

بعد از به قدرت رسیدن سردار محمد یعقوب خان و تحمیل معاهده ننگین گندمک بالای وی و متکی بر آن قبول افسران و محافظین انگلیس در افغانستان، کیوناری بحیث سفیر انگلیس در دربار کابل با يك هیئت بزرگ محافظان (شش صد نفر) در ۲۴ جولای ۱۸۷۹ وارد کابل گردید. يك ماه و چند روز کیوناری فرصت داشت که در زیر نقاب سفارت، دست به حکمرانی دراز کند و به تشکیل دربارها، اعطای اوامر و نواهی و مداخله صریح در امور افغانستان بپردازد. ولی مردم و سپاه کابل در سوم سپتمبر سال ۱۸۷۹

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

برخاستند و او را با هیئت سیاسی و گارد محافظانش به قتل رسانیدند و منزل وی را به آتش کشیدند.

زمانی که حکومت انگلیس از سر نوشت شوم هیئت سفارت خود در کابل مطلع شد، سوقیات و تعرض نظامی شصت هزار نفری را به سوی افغانستان آغاز نمود. يك دسته از قشون اشغالگر انگلیس به تاریخ ششم اکتوبر به کابل رسید.

در این فرصت که امیر شیرعلی خان از کابل فرار کرده بود و اردو و تشکیلات و اداره افغانستان نیز معدوم و منحل شده بود. امپراتوری انگلیس با تمام قوای خود با ملت بی دولت افغانستان و با اردوی بی سوق و اداره آن مقابل گردید. فعالیتهای مخفی انگلیس از قبل زمینه اختلال و انحلال کشور را در دربار فراهم ساخته بود. به مشکل میتوان دید که ملتی در چنین شرایطی بتواند در مقابل بزرگترین امپراتوری جهان مقاومت کند؛ ولی ملت باشهامت افغانستان این وظیفه عظیم و بزرگ را یکبار دیگر جانبازان و مؤفقانه به پایان رسانید.

قشون اشغالگر انگلیس بعد از اشغال کابل شهر بالاحصار مرکز کشور را با تمام ذخایر آن بویژه مخازن و لوازم نظامی گرفتند و این شهر تاریخی را به تاریخ ۱۲ اکتوبر سال ۱۸۷۹ منهدم ساختند. قلعه جنگی را ویران نمودند و شماری از مبارزان ملی را اعدام کردند و سعی بعمل آوردند تا هر گونه مقاومت مردم را با خشنترین و ددمنشانه ترین شیوه های استعماری نابود ساخته و زمینه استیلای دایمی را بر افغانستان آماده سازند.

ولی بعد از ۵۵ روز از آغاز داخل شدن قشون دشمن در کابل، یکبار دیگر قیام عمومی مردم علیه دشمن آغاز گردید. جنرالان انگلیسی برای بار دیگر محو شدن اردوی خویش را زیر ضربات کشنده مبارزان ملی افغان به چشم می دیدند. قوای ملی که سپاه دشمن را شکسته و تا داخل دیوار های شیرپور رانده بود، داخل شهر کابل شد (۱۴ دسمبر ۱۸۷۹). اردوی اشغالگر انگلیس

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

یکبار دیگر در مقابل ملتی قرار گرفته بود که فرد فرد آن با عشق و ایمان به آزادی، شجاعانه خون خویش را نثار می نمودند. انگلیسها بغرض نجات اردوی باقیمانده خود از افغانستان بنای کار را به مصالحه و مسالمة گذاشتند و حاضر به ترك افغانسان گردیدند. انگلیسها در جنگ دوم با افغانها که در آن شصت هزار عسکر و افسر انگلیس شامل بود با دادن تلفات بیش از سی هزار نفر و مصرف ملیونها پوند از مردم افغانستان شکست خوردند و ناکام برگشتند.

تجارب انگلیسها در جنگهای روبرو با مردم افغانستان، آن کشور را متقاعد ساخت که دولت انگلیس از اشغال نظامی و تسخیر دایمی افغانستان عاجز است. لهذا از این پس تا زمانی که در هندوستان باقی ماند، دیگر یادی از تسخیر افغانستان ننمود. حتی در جنگ سوم افغان و انگلیس که چهل سال بعد بعمل آمد با آن که سپاه انگلیس در مرحله اول قشون سرحدی افغانستان را در سرحد ننگرهار و قندهار عقب زد و راه کابل و قندهار را به روی خود باز نمود، ولی سپاه انگلیس جرأت یکقدم پیشتر گذاشتن در خاک افغانستان را نداشت. جنگهای افغان و انگلیس، انگلیسها را به این نکته ملتفت نمود که اشغال افغانستان سهل است ولی حفظ و تخلیه آن خیلی دشوار.

این دو رویداد تاریخی یعنی دوم نومبر سال ۱۸۴۱ قیام مردم کابل در جنگ اول افغان و انگلیس و هم چنان ۱۴ دسمبر سال ۱۸۷۹ بار دیگر قیام مردم کابل علیه اشغالگران انگلیسی، در تاریخ مبارزات آزادی خواهانه مردم این کشور علیه استعمارگران اروپایی از برجسته گی هایی خاص و استثنایی برخوردار است که باید همواره از آنها بزرگداشت بعمل آید. چون این قیامها ماهیت کاملاً مردمی و توده یی داشت، بنابراین دولتهای وقت از بزرگداشت از این روزهای تاریخی که به رهبری، همت و قربانی مردم عادی شکل گرفت، خودداری بعمل می آوردند و تا همین اکنون نیز این روزهای بسیار پر افتخار تاریخی را تجلیل نمی نمایند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

شکست ماشین نظامی انگلیس در افغانستان و تجارب بسیار تلخ و فراموش ناشدنی ناشی از جنگ با مردم افغانستان، انگلیسها را مجبور ساخت تا سیاست خود را در افغانستان تغییر دهند. به عوض ماشین نظامی، دستگاه دیپلوماسی و مخفی (استخباراتی) آن کشور در افغانستان بکار افتاد. چون غلبه بر مردم ناممکن بود بنابراین آنها غلبه بر امرا و زعما را هدف خود قرار دادند. در دستگاه اداره افغانستان شاه و شمار دیگری از اطرافیان وی در خدمت تطبیق سیاستهای استعماری انگلیس قرار گرفتند. دستگاه اداره افغانستان فعالیت خود را بر مبنای استبداد و استکبار، ترور و وحشت، غدر و فریب بنیاد نهاد. این دستگاه حتی تا حدی پیش رفت که انتقام خون‌های ریخته شده لشکر اشغالگر انگلیس را از مردم قهرمان افغانستان بگیرد و رهبران ملی را که دوش با دوش با مبارزان ملی در این جنگ نابرابر شرکت داشتند به طرق و حیل مختلف از بین بردند و با پروپاگندهای خاینانه، پُر از اتهامات ننگین بدنام میساختند.

دولت انگلیس از طریق امرا و سرداران فاسد، استقلال سیاسی افغانستان را به مخاطره انداخت و قیودی را بر روابط خارجی این کشور تحمیل نمود که آنهم با به قدرت رسیدن شاه امان الله رفع گردید. دستگاه دیپلوماسی و مخفی انگلیس و خدمتگزاران داخلی آن در سطوح مختلف پس از کسب استقلال سیاسی نیز در اداره افغانستان موجود بودند و فعالانه در تطبیق سیاست‌های انگلیس در افغانستان سهم می گرفتند. این دستگاه در سقوط دوره امانی و حوادث بعدی کشور نقش بسیار برجسته داشته است.

با دریغ و درد که روزهای تاریخی و پُر شکوه ملت افغانستان به شمول استرداد استقلال سیاسی، در افغانستان کنونی برگزار نمی گردد و حتی علناً مقامات اداره کابل مخالفت خود را با آن ابراز می دارند، تو گویی که این وارثین استعمار کهن انگلیس - پاکستان و گماشتگان آن - همان برنامه‌های کلاسیک استعماری انگلیس را در افغانستان پیاده می کنند. خواننده با بصیرت این سطور، شباهت کامل در رفتار و عمل گماشتگان پاکستانی در افغانستان

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

امروز با رفتار و عمل استعمارگران انگلیسی را بخوبی درک میکند که شمه‌یی از این رفتار بصورت برجسته در بالا بازتاب یافته است.

وارثین استعمار، این بار بنام افغان و اسلام می‌خواهند ملت غیور افغانستان را از تمام گذشته‌های پر افتخار تاریخی و فرهنگی آن تهی سازند. چهره واقعی وارثین استعمار کهن انگلیس در افغانستان رسوا گردیده است. آنها نمیتوانند بیشتر از اربابان خویش در افغانستان دست آوردی داشته باشند.

ماه اگست سال ۱۹۹۸ مطابق اسد ۱۳۷۷

سوم عقرب - يك روز تاریخی

تاریخ به راه راست رود که روا نیست. در تاریخ، تذبذب و تحریف کردن

" ابوالفضل بیهقی "

درست سی و هشت سال قبل از امروز، به تاریخ سوم عقرب سال ۱۳۴۴ مطابق ۲۵ اکتوبر سال ۱۹۶۵ در آوانی که شعار آزادی و دموکراسی تازه در دلها جوانه میزد، مدعیان دموکراسی نقاب از رخ برداشتند و با گشودن آتش بروی تظاهرات و راه پیمایی مسالمت آمیز و قانونی اهالی شهر کابل، شماری را به خاک و خون کشیدند. با این خونریزی، شهر کابل - قلب کشور - سوگوار گردید.

طی این مدت طولانی، در ارتباط به حادثه غم انگیز سوم عقرب - علل و نتایج آن - حرفهایی زیادی زده شده و تحلیل‌های گوناگونی ارائه گردیده که هر یک به گونه‌ی و بنابر علایقی، مورد توجه محافل جداگانه قرار گرفته است. در این تحلیلها نقش این و آن گروه برجسته گردیده و به گونه‌ی حقایق تحریف شده است. در مورد چندی و چونی این تحلیلها، عجالتاً حرفی در میان نیست و نگارنده صرف دیدگاه خود را در زمینه بازتاب میدهد. بایسته میدانم تا نخست رویداد های آن برهه تاریخی، با نیم نگاهی تداعی گردد.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

در اواخر سال ۱۹۶۲ بنابر برخی تحولات و نارامی‌ها در منطقه، بخصوص در ارتباط به ادامه کشیدگی و تشنج در روابط افغانستان و پاکستان و گسترش علاقمندی ایران به مسائل منطقه‌یی - در بعد خارجی - و همچنان - در بعد داخلی - پیاده شدن یک سلسله تحولات اقتصادی و اجتماعی و در نتیجه، بالارفتن سطح مطالبات مردم از لحاظ سیاسی و همچنان به تیرگی گراییدن مناسبات درونی خانواده شاهی بنابر رقابتهای عموزاده‌ها، شرایطی را بوجود آورد تا صدراعظم وقت، سردار محمد داوود ناگزیر به استعفی گردد.

پس از برکناری محمد داوود، وظیفه رهبری حکومت انتقالی به دوش دکتور محمد یوسف یک شخصیت روشنفکر، دارای تحصیلات عالی، از اهالی شهر کابل و غیر وابسته به خانواده سلطنتی گذاشته شد.

در دوره انتقال، طرح قانون اساسی افغانستان آماده و به لویه جرگه پیشنهاد گردید. قانون اساسی جدید به تاریخ اول اکتوبر سال ۱۹۶۴ (۹ میزان سال ۱۳۴۳) از جانب پادشاه توشیح گردید.

بر اساس قانون انتخابات، برای انتخاب نمایندگان شورای ملی (ولسی جرگه و مشرانو جرگه) کارزار بزرگ تشکیلاتی و تبلیغاتی سازماندهی گردید و کشور در یک حال و هوای تازه‌یی قرار گرفت. دوره دوازدهم شورای ملی به تاریخ ۲۲ میزان سال ۱۳۴۴ رسماً بکار آغاز نمود. متعاقب آن، کابینه مستعفی گردید و دکتور محمد یوسف بار دیگر بحیث صدراعظم موظف، مامور تشکیل کابینه شد. قرار بر آن گذاشته شد که روز دوم عقرب سال ۱۳۴۴ (۲۴ اکتوبر سال ۱۹۶۵) اعضای حکومت و خط مش آن بمنظور اخذ رای اعتماد به ولسی جرگه معرفی گردند.

در اعلامیه ولسی جرگه به علنی بودن جلسه رای اعتماد تاکید شده بود و این اعلامیه از طریق رادیو و جراید نیز نشر گردید که در حقیقت دعوتی بود از تمام علاقمندانی که می‌خواستند جلسات رای اعتماد را از نزدیک استماع نمایند. باید یادآور شد که در آن اوضاع و احوال، و بخصوص شور

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

و شوق ناشی از مبارزات پرسرو صدای انتخاباتی کاندیدان شهر کابل و فضای بالنبه باز سیاسی، مطرح شدن جلسات علنی رای اعتماد، موجب گردید تا شمار زیادی از علاقمندان، شامل اقشار مختلف مردم با دیدگاه‌های متفاوت سیاسی و اجتماعی، تصمیم بگیرند که برای نخستین بار شاهد کسب رای اعتماد حکومت از جانب نمایندگان مردم باشند. نگارنده هم با شور و شوق فراوان با شماری از دوستان علاقمند به سیاست و مسایل کشور، راهی شوری شدیم. در شوری، مغایر آن اعلامیه، هیچگونه تدبیری و تنظیمی برای آن رویداد بزرگ اتخاذ نشده بود. لوژ مستمعین خیلی کوچک بود و صرف گنجایش تعداد خیلی کم از مهمانان و ژورنالیستان را داشت. با وجود اعلان علنی بودن جلسات، ارگانه‌های مسؤول، بخصوص وزارت اطلاعات و کلتور و دارالانشأ ولسی جرگه، تدابیر ضروری اتخاذ و عملی نکرده بودند. این وزارت بایست در تفاهم با شوری، زمینه علنی ساختن جلسات رای اعتماد را، حد اقل از طریق نصب بلند گوها و یا پخش آن از طریق رادیو فراهم میکرد. از نظر نگارنده فقدان سازماندهی امور و نبود احساس مسؤلیت در کار، زمینه ساز رویداد های بعدی گردید. علت این بی تفاوتی و ندانم کاری ها را در بازی های پشت پرده همان روز باید جستجو کرد.

شمار زیادی از اهالی شهر کابل بخصوص محصلان پوهنتون و شاگردان صنوف بالای مکاتب در صحن شوری و داخل عمارت جمع شده بودند و ما خود را به زحمت به سالون جلسات رساندیم. برخی از این اشتراک کنندگان حتی چوکی های وکلا را نیز اشغال نموده بودند و بدین ترتیب تدویر جلسه عملاً ناممکن گردیده بود. رئیس و منشی های ولسی جرگه از حاضران در تالار جلسه تقاضا می نمودند تا تالار را ترک نمایند، ولی نتیجه نمی گرفتند و کسی به حرف آنها گوش نمیداد. ناگزیر رئیس ولسی جرگه التماس گونه و با ایما و اشاره از ببرک کارمل تقاضا نمود تا وی در این مورد کمک نماید. ببرک کارمل بر طبق معمول و با سخنان رسا، دقیق، رزمجویانه و احساس برانگیز خویش در ارتباط به حقوق دموکراتیک اتباع و نقش جوانان در مبارزه بخاطر تأمین و حفظ این حقوق، صحبت نمود و در نهایت با صراحت

اظهار داشت که جمع شدن در تالار ولسی جرگه و بدین وسیله اخلاص جلسات رای اعتماد یک توطئه امپریالیستی است. موصوف از جوانان تقاضا نمود تا تالار را ترک بگویند. شماری از آنها تقاضای وی را در نظر گرفته و تالار را ترک گفتند و برخی دیگر همچنان در تالار باقی ماندند. این حرف را اشخاصی که در آن روز در تالار حضور داشتند تأیید خواهند نمود. به هر صورت تدویر جلسه ناممکن گردید و جلسه با وعده این که تعدادی از بلندگوها در محوطه شوری نصب میگردد به فردا موکول شد.

فردای آن روز یعنی سوم عقرب، باز هم شمار زیادی از علاقمندان می‌خواستند برای شنیدن مباحثات جلسه رای اعتماد ولسی جرگه بطرف شوری بروند؛ ولی با شنیدن سری بودن جلسه و جلوگیری پلیس از حرکت آنها به آن محل که خود نیز بسیار تحریک آمیز بود، سخت سرکوفته و متأثر گردیدند. جوانانی متأثر از این نیرنگ و فریب، دست به راه پیمایی اعتراض آمیز زدند. این تظاهرات کاملاً خودجوش بود و تعداد زیادی از اهالی شهر کابل، محصلان و شاگردان در آن اشتراک داشتند و در مراحل نخستین آن راه پیمایی، جریانات سیاسی آن زمان نقش قابل ملاحظه نداشتند.

عدم باور و آمادگی دستگاه حاکمه به پذیرش فضای باز سیاسی و ترس آن دستگاه از خشم مردم، بر علاوه ایجاد تشنج و بی‌ثباتی زیر نام تأمین امنیت و بهره‌گیری از چنین فضای ایجاد شده، گردانندگان واقعی حاکمیت را وادار ساخت تا در یک نمایش بچه‌گانه قدرت، در کنار قوای مجهز پلیس، قطعات اردو را نیز داخل شهر سازند. آنها با این نمایش و ایجاد فضای رعب و ترس، اعتراض مسالمت آمیز و مطالبات قانونی تظاهرکنندگان را به گلوله بستند. از اثر این رفتار غیر مسئولانه، ماجراجویانه و نابخردانه، شماری از باشندگان شهر کشته و زخمی شدند و برخی هم بی‌موجب زندانی گردیدند.

در آن روزها، تب سیاسی فراگیر شده بود. شور و شوق و هیجانانی ناشی از این تب نه تنها جوانان معتقد به آزادی، دموکراسی و ترقی را در بر گرفته بود، بل این که درباریان و محافل وابسته به آنها نیز در این حرارت می

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

جوشیدند. آنها تلاش می‌ورزیدند تا بیشترین شمار وکلا را زیر چتر یک سازمان واحد سیاسی گرد آورند و در این راستا شاعر نامدار کشور خلیل الله خلیلی، با تب و تاب شاعرانه، در میدان و محیط سیاست ماجرا می‌آفرید و حزب "زرنگار" را به مثابه بزرگترین حزب وابسته به سلطنت تجلی و تشکل میداد. موصوف علاقمند معرفی شدن به مقام صدارت نیز بود.

در مباحثات مقدماتی وکلای ولسی جرگه، انتقادات علیه برخی از اعضای حکومت بطور جدی مطرح بود و برخی از جریانات سیاسی و شخصیت‌های منتقد، بنابر علایق قومی و تباری در مخالفت با حکومتی زیر رهبری یک شخصیت غیر پستون قرار داشتند و در این عرصه سخت تلاش می‌ورزیدند. این حکومت را نیز کدام تیم معینی رهبری نمی‌کرد و بیشتر ماهیت و مفهوم اداری داشت تا سیاسی. حتی برخی از اعضای حکومت نیز به ادامه کار آن باور نداشتند و میکوشیدند تا از این معرکه سهم بیشتر بدست آورند. در سطوح مختلف - هم در داخل شوری و هم در خارج شوری - یک جنگ شدید روانی علیه داکتر یوسف پیش برده میشد تا وی ناگزیر به استعفی گردد. موصوف در جریان این هیاهوی بسیار، بدون کدام اطلاع قبلی، به تاریخ سی‌ام میزان، به ولسی جرگه رفت و صرف برای شخص خود رای اعتماد وکلای ولسی جرگه را کسب کرد. در پشت پرده این حوادث، زدوبند های زیادی در حال شکل گرفتن بود.

سید قاسم رشتیا وزیر مالیه حکومت انتقالی در کتاب خاطرات سیاسی خود یک مسأله بسیار با اهمیت را در این زمینه افشاً نموده، ولی نه تنها ارتباط آن را با حادثه سوم عقرب اصلاً مطرح ننموده، بل بیشترینه، تمام مسؤولیت حوادث را به دوش به اصطلاح خود وی " چپی‌ها " گذاشته است. موصوف در صفحات ۲۷۳ تا ۲۷۷ این کتاب، موضوع علاقمندی جان ستیوز سفیر ایالات متحده امریکا در کابل را به یک ملاقات خصوصی با پادشاه مطرح ساخته است. این ملاقات بعداً به تاریخ ۲۶ میزان ساعت هشت شام صورت می‌گیرد. وی از زبان علی محمد خان وزیر دربار می‌نویسد: " وقتی که

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

سفیر امریکا به قصر رسید در دهن دروازه تالار پذیرایی، برایم گفت که او تا اندازه ای به زبان فرانسه آشنایی دارد و خودش میتواند مطالب خود را به عرض رساند، ضرورت به زحمت من نیست. این را گفته داخل اطاق شد. این خواهش او را بطور مختصر به حضور اعلیحضرت به فارسی عرض کردم که با سر اشاره مثبت نمودند. همان بود که آنها را تنها گذاشتم و ملاقات تقریباً بیست دقیقه دوام کرد. "موصوف ادامه میدهد: "... بعد از مرخصی سفیر، اعلیحضرت مرا طلبیده هدایت دادند تا میوندوال را پیدا کنم و برایش بگویم که بصورت فوری به حضور اعلیحضرت حاضر شود. چنانچه هماندم به منزل او تلیفون کردم و امر اعلیحضرت را برایش ابلاغ کردم و انتظار کشیدم تا به ارگ رسید. "رشتیا بعداً این موضوع را با میوندوال در میان میگذارد و وی در جواب میگوید که: "بمن هدایت فرمودند در صورتی که کابینه داکتر یوسف در شوری دچار مشکلات گردد، آمادگی داشته باشم."

شایان یاد آوری است که در کابینه داکتر یوسف، میوندوال وزیر اطلاعات و کلتور بود. داکتر یوسف در بحران و ناراحتی فراوان، پنج روز پس از کسب رای اعتماد کابینه خویش از شوری، تصمیم به استعفی می گیرد و به عوض وی، محمد هاشم میوندوال مامور به تشکیل کابینه میشود.

با دریغ و تأسف فراوان، حتی اشخاص آگاه از راز و رمز امور، زیر تأثیر جو و فضای مکدری که در ارتباط به مسائل افغانستان در جریان این چند دهه به وجود آمده؛ به آنچه که خود آگاه بودند و باور داشتند نیز پشت پاه زده و در مغایرت کامل با درک و بینش خود، صفحات بیگناه کاغذ سفید را سیاه نموده اند. آنها با این عمل، صرف بخاطر خوشنودی اربابان نعمت و همنوا شدن با جریان کاذب و مسلط روز، حقیقت را در مسلخ مصلحت گرایی ها به قربانی گرفته اند. آنها در عالم توهم، در پشت پرده هر حادثه نامیمون، صرف دست جریانات ترقی خواه افغانستان را دیده اند، و در آثار شان با فانتزی و خیال پردازی های بیمارگونه، صحنه سازی های دراماتیکی را به

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

نمایش گذاشته اند. مطمئناً تعداد زیادی از خوانندگان این سطور با چنین تحلیلها (!) برخورد کرده اند.

باری برتولت برشت نویسنده نامدار آلمانی نوشته بود:
" او تبهکار است، چرا که حقیقت را میدانست و میداند، ولی نگفت و نمی گوید. "

ماه سپتامبر ۲۰۰۳ مطابق سنبله ۱۳۸۲

بزرگداشت از روز جهانی کارگران و زحمتکشان

در گذار تاریخ، روزهایی ماندگار مانده‌اند و به موتور یا نیروی محرکه آن مبدل شده‌اند که در اساس از جانب جمعیتی از مردم با گفتن یک "نی" ساده آغاز گردیده است. این "نه" گفتن آگاهانه، بموقع، هدفمند و پیگیر، در سرعت بخشیدن حرکت تاریخ به سوی تکامل آن، همواره نقش اساسی داشته است. اگر چه قدرتمندان و حکمرانان - در هر قبا و مثنی که بوده‌اند - در مقابل این "نه" گفتن، از هر نوع ظلم و تعدی تا کشتار بیرحمانه و جمعی، دریغ نکرده‌اند؛ ولی حق و حقیقت با دشواری و کندی، بالاخره راه خود را در این سنگلاخ، به نحوی باز کرده است.

در این زمینه به یک نمونه تاریخی مراجعه می‌گردد. پس از ایجاد و تشکل طبقه جدیدی به نام کارگر صنعتی، برای نخستین بار این کارگران آسترالیایی بودند که در سال ۱۸۵۶ در مقابل کارفرمایان خود "نه" گفتند و بخاطر کاهش در کار روزانه‌شان، توقف دسته جمعی یک روز کامل کار را با تدویر جلسه‌ها و برپایی نمایش‌ها سازمان دادند. بعدها در ماه می سال ۱۸۸۶ دو میلیون کارگر امریکایی در شهرهای مختلف و بطور عمده در شیکاگو در اعتراض به ساعات طولانی کار با یک "نی" بزرگ کارشان را ترک گفتند و هشت ساعت کار در روز را مطالبه کردند. تظاهرکنندگان به شکل وحشیانه سرکوب گردیدند و در نتیجه چند کشته و صدها زخمی برجای گذاشتند. رهبران جنبش کارگری در دادگاه فرمایشی محاکمه شدند. با وجود این که چهار تن از رهبران جنبش اعدام گردیدند، اما جنبش به راه خود ادامه داد و سرانجام پس از ده سال، کارگران امریکایی توانستند حق هشت ساعت کار در روز را به کمک نیروی اتحاد و مبارزه مستمر به دست آورند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

در این زمان جنبش‌های کارگری در اروپا نیز تحرک بیشتر می‌گرفت و قویترین نمود آن درکنگره کارگران انترناسیونال در سال ۱۸۸۹ بازتاب یافت. در این کنگره تصمیم گرفته شد که هشت ساعت کار در روز باید به مثابه نخستین مطالبه مطرح گردد و توافق بعمل آمد که این مطالبه در تمام کشورها با یک توقف جهانی کار ابراز شود و کنگره این تاریخ را جشن جهانی کارگران نامید. کنگره تصمیم گرفت که کارگران همه سرزمین‌ها با همدیگر، در یک همبستگی کامل، در روز اول ماه می سال ۱۸۹۰ به رسم اعتراض کار را متوقف سازند و به تظاهرات به خاطر رسیدن به این حق دست زنند. بعدها این "نی" بزرگ در تاریخ ماندگار شد و به یک اهرم مهمی تحولات اجتماعی در جهان و بهتر شدن چهره انسانی آن گردید.

در طی بیش از صد سال، و در جریان مبارزات بسیار دشوار و قهرمانانه، صدها هزار کارگر مبارز، که بهترین‌های آنها به خاک و خون غلطیدند و سرهای بیشماری بر باد رفتند و سینه‌های پر عطشی از دادخواهی و عدالت شکافته شدند، هنوز هم بخش عظیمی از کارگران و زحمتکشان جهان به حد اقلی از خواسته‌های شریفانه صنفی‌شان نیز نایل نگردیده‌اند، و هنوز هم هشت ساعت کار در روز برای یک کمیت بزرگی از جمعیت جهان، صرف یک آرمان است.

از ملیونها کارگری می‌گویم که در به اصطلاح "جهان سوم" و در توسعه صدور سرمایه به این کشورها، صرف به یک پرزّه ماشین سرمایه‌داری مبدل گردیده‌اند و بخاطر اشباع بازار به اموال ارزانتر، برده وار در خدمت اربابان‌اند، و شب و روز را از هم فرق نمی‌گذارند.

به تازه‌ترین ارقام و معلومات ارائه شده از جانب سازمان بین‌المللی کار مراجعه می‌گردد. این سازمان به اطلاع میرساند که:

- از هر پنج نفر در جهان صرف یک نفر از تأمینات مناسب اجتماعی برخوردار می‌باشد.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

- بیش از نصف نفوس جهان از هر نوع حمایت تأمینات اجتماعی محروم‌اند.

- در افریقا و جنوب آسیا تنها در حدود ۵ تا ۱۰ درصد کارگران صرفاً از برخی تأمینات اجتماعی برخوردار‌اند.

- در کشور های دارای عواید میانه، تأمینات اجتماعی از ۲۰ تا ۶۰ درصد کارگران را در بر می‌گیرد.

از همه رقتبار تر و درد انگیزتر این که بخاطر اشباع بازار کار به نیروی بسیار ارزانتر، این اطفال اند که بنابر شرایط نامساعد زنده گی و هم به جبر به کار کشانیده می‌شوند. به آمار و معلومات ارائه شده از جانب سازمان بین المللی کارⁱⁱ در ارتباط به اشتغال اطفال در بازار کار که خیلی تکان دهنده است، لطفاً توجه نمایید:

- از هر صد طفل در جهان امروز، ۱۶ نفر کارگر است.

- بیشتر از نصف آنها نمی‌توانند مدرسه یا مکتب را به اتمام رسانند.

- ۱۲ نفر در بدترین شرایط قرار دارد.

- ۲۴۶ میلیون طفل در بازار کار (فارم های زراعتی، معادن، امور ساختمانی و موسسات تولیدی) اشتغال دارد.

- ۱۸۶ میلیون طفل شاغل در کار، کمتر از ۱۵ سال عمر دارد، از آن جمله ۷۳ میلیون طفل کمتر از ۱۰ سال عمر دارد.

- همه ساله ۲۲۰۰۰ طفل در تصادمات ناشی از کار می‌میرد.

سیمای کارگران در دنیای صنعتی کاملاً به گونه دیگر است. طی این مدت کارگران در کشورهای صنعتی جهان با مبارزه دشوار و مستمر و ایجاد

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

سازمانهای کارگری به اکثر خواسته‌های صنفی و سیاسی‌شان دست یافته‌اند و حالا صد در صد از تأمینات اجتماعی برخوردار گردیده‌اند.

اروپا از بلندترین سطح تأمینات اجتماعی برخوردار است و سالانه در حدود ۲۵ در صد عواید ناخالص داخلی آنها در این عرصه مصرف می‌گردد. بعد از آن امریکای شمالی با ۱۶،۶ در صد قرار دارد. افریقا در پایینترین سطح قرار داشته و این رقم ۴،۳ در صد محصول ناخالص داخلی آن را می‌سازد.

کارگران کشورهای اروپای شمالی، و بصورت اخص کشورهای اسکاندیناوی که نظام اجتماعی آنها در جریان سالهای متمادی بنابر نقش بسیار بزرگ و برجسته اتحادیه‌های صنفی، ملهم از اندیشه‌های سوسیال دموکراسی (آزادی و عدالت اجتماعی) حاکم بر نظام سیاسی و اجتماعی آنها، تکامل یافته است، از شرایط بسیار مساعد تأمینات اجتماعی برخوردار می‌باشند. این شرایط عبارت‌اند از: حد اقل معاش بر طبق معیارهای یک زنده‌گی آبرومند، کمتر از چهل ساعت کار در هفته، بیمه‌های اجتماعی، بیمه‌های صحتی، حقوق تقاعد و بازنشستگی، پرداخت معاش مناسب تا نود در صد معاش قبلی در ایام بیکاری، رخصتی‌های ولادی و محافظت از اطفال، پنج هفته رخصتی با معاش در سال، و از همه مهمتر فضای مساعد کار از لحاظ جسمی و هم روانی، تأمین تمام وسایل ایمنی و حفاظتی بخاطر جلوگیری از صدمه‌های ناشی از کار و سایر تسهیلات و حمایت‌های ضروری.

در این کشورها، مطالبات انسانی کارگران در نظام قانونی آنها مسجل گردیده است و بر اساس این قوانین نظم یکسان و عادلانه در تمام سکتورهای اقتصاد ملی و در تمام موسسات مربوط به آن مورد تطبیق قرار دارد. با وجود این همه حمایتی که قانوناً کارگران از آن برخوردار اند، از نقش و اهمیت اتحادیه‌های صنفی و کارگری کاسته نشده است. کارگران دقیقاً میدانند که نظم موجود از اثر مبارزه طولانی و خیلی دشوار، با قبول قربانی‌های بیشمار نسل‌های گذشته بوجود آمده است. آنها میدانند که این نظم را صرف میتوان با آگاهی، هوشیاری و همبستگی حفظ کرد.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

در این ارتباط می‌خواهم از یک تجربه شخصی، منحیث نمونه یادآوری نمایم. در یکی از شهرهای دنمارک، کارگران یک موسسه بس رانی شهری بخاطر تامین یک مطالبه صنفی دست به اعتصاب زدند و این اعتصاب طول کشید، ولی به نتیجه نرسید. بالاخره اتحادیه سراسری کارگران موسسات بس رانی شهری تصمیم گرفت که در این مورد مداخله کند و بخاطر همبستگی با کارگران آن موسسه، یک روز اعتصاب عمومی را به راه اندازد. در نتیجه این تصمیم و در یک روز معین، تمام کارگران موسسات بس رانی شهری، دست به اعتصاب زدند و سیستم بس رانی شهری در تمام کشور متوقف گردید. در این روز حتی یک بس هم از جایش تکان نخورد. این یک نمونه بسیار عالی از همبستگی آگاهانه کارگری را به نمایش می‌گذارد که در جریان مبارزات طولانی تاریخی به چنین قوام رسیده است.

اما وضعیت در افغانستان چگونه بوده است؟

در نیمه دوم قرن بیستم، تعدادی از موسسات فابریکاتی تولیدی دولتی و نیمه دولتی آغاز به فعالیت کردند که عمدتاً متکی بر کشت پخته و بر پایه آن پراسس و حلاجی آن در شمال کشور بود. بعد ها بهمین سلسله شماری از فابریکه‌های نساجی نیز احداث گردید. با وجود آن، طبقه کارگر بر اساس مفاهیم و معیارهای اروپایی آن، بنابر نبود موسسات بزرگ صنعتی خصوصی در افغانستان آنطوری که باید به وجود نیامد

نهضت کارگری در افغانستان با آغاز فعالیت حلقه‌های روشنفکری چپ، شکل گرفت و به تدریج به یک جنبش قابل ملاحظه مبدل شد.

سلطان علی کشتمند شخصیت آگاه، مبارز نستوه سیاسی و یکی از رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان، در کتاب جامع و جالب شان " یاداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی"ⁱⁱⁱ در این باره می‌نویسد:

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

" در سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ برنامه و مبارزه حزب بگونه مشهود به نیروی مادی قابل ملاحظه ای برای به تحرک در آوردن بخشهای آگاه کارگران و زحمتکشان در نقاط مختلف کشور، مبدل شده بود. توده های کارگری در موسسات بزرگ صنعتی، ساختمانی، ترانسپورتی، معدنی و تفحصاتی به گونه آگاهانه ای به جنبش اعتصابی می پیوستند و تا بر آوردن خواسته های برحق خویش پیگیر و پا برجا به مبارزه برمیخاستند. کارگران پیش آهنگ در کارخانجات جنگلک، در نساجی گلپهار، در کانال ننگرهار، در سپین زر کندز، در میوه قندهار، در سمنت غوری، در تاسیسات ترانسپورتی و سرک سازی پلخمری و به ویژه در تاسیسات نفت و گاز شمال در مزارشریف و شبرغان با شرکت فعال و دلیرانه خویش در جنبش اعتصابی و مقاومت کارگری، حماسه ها آفریدند و برای بدست آوردن حقوق صنفی و برآورده ساختن خواسته های عادلانه خویش به پیروزی های درخشان نایل آمدند. "

در انبوهی از تظاهرات، اجتماعات و اعتصابات - در جریان این سالها - درست سی و شش سال قبل از امروز (ماه می سال ۱۹۶۸) مارش باشکوه سه صد کیلومتری کارگران تاسیسات نفت و گاز شمال کشور که از شبرغان به سوی کابل تا سالنگها صورت گرفت، در تاریخ نهضت کارگری کشور با حروف درشت ثبت گردیده است. مشعلداران این نهضت همواره از آن با افتخار یاد می نمایند و به روان آن بزرگان شجاع و مبارز که در چنان برهه تاریخی و با تمام تنگدستی و محرومیت و بدون کوچکترین امکانات، دست به چنین اقدام جسورانه زدند، درود می فرستند.

نهضت کارگری افغانستان، در میان سایر پدیده های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی طی سالهای طولانی جنگ و غارت دارایی های عامه و بصورت اخص تخریب موسسات اقتصادی، شدیداً ضربه دیده و متلاشی شده است. در چنین حالت، وضعیت تمام زحمتکشان افغانستان اعم از کارگران، دهقانان، پیشه وران و کارکنان خیلی فلاکت بار گردیده است. بیکاری بیداد می کند و فقر جانسوز، عزت و غرور زحمتکشان را از آنها می گیرد. این

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

طبقه نه تنها از کمترین امکانات برای دست‌یابی به حد اقل تأمینات اجتماعی محروم‌اند، بل تعداد زیادی از آنها حتا معاش خیلی ناچیز ماهانه شانرا نیز پس از سپری شدن ماه‌ها بدست آورده نمی‌توانند.

بهبودی در وضعیت کنونی زحمتکشان افغانستان با تطبیق پالیسی‌های موجود اداره انتقالی که در عمل فاصله میان فقر و ثروت را روز تا روز بیشتر می‌سازد و در نتیجه اکثریت عظیم فقرا، فقیرتر و اقلیت کوچک ثروتمندان، ثروتمندتر می‌شوند، مقدر نیست. کافی است به این حرف وزیر مالیه اداره انتقالی که گویا "بیش از هفتاد درصد مردم در پایینتر از مرز فقر به سر می‌برند،" توجه کرد. در وضعیت موجود یک اقلیت بسیار کوچک از برکت تجارت خون مردم، غارت و چپاول دارایی‌های عامه و همچنان قاچاق مواد مخدر، در سطح ملیونرهای جهانی ارتقا یافته‌اند. آنها با افتخار و سربلندی از طریق خرید شمار بیشمار منازل رهاشویی، اعمار ساختمانهای بزرگ و بلند منزل، وسایل معیشت و نقلیه بسیار گرانبها و مدرن، دارایی‌های به غارت برده شده را بیشرمانه به رخ مردم می‌کشند.

وضعیت فاجعه‌بار زحمتکشان افغانستان را صرف میتوان با استفاده معقول و عادلانه ثروت ملی که به همه‌ی مردم افغانستان تعلق دارد و نه به یک اقلیت بسیار کوچک، و تخصیص یک فیصدی قابل ملاحظه محصول ناخالص ملی، بمنظور ایجاد و انکشاف سیستم تأمینات اجتماعی، فرصتهای مساعد کار و شغل و همچنان بلند بردن سطح مهارتهای حرفه‌ی و موازی با آن تطبیق و تکمیل قانون و مقررات کار، بربنیاد ارزشهای دموکراتیک و حقوق انسانی زحمتکشان و متکی بر کنوانسیون‌های پذیرفته شده و رهنمودهای سازمان بین‌المللی کار، به نحوی رفع کرد.

در این فرصت تاریخی، وظیفه سازمانها، فعالان و شخصیت‌های سیاسی باورمند به عدالت اجتماعی و از همه مهم‌تر توده‌های زحمتکش است که در جهت ایجاد سازمان‌های صنفی مربوط، سعی و تلاش فراوان نمایند. این سازمانها، نه از بالا و یا بیرون، بلکه بایست مستقیماً از خواسته‌ها و نیازهای

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

زحمتکشان بیرون ببینند. ضرور است که این خواسته‌ها و نیازها از جانب زحمتکشان بطور آگاهانه بازتاب یافته و درک گردند تا در جهت تحقق آن عمل متحدانه صورت گیرد. صرف از طریق این سازمانها هست که میتوان بر جریان موجود به نفع زحمتکشان اثر گذاشت.

امیدوارم بزرگداشت از روز جهانی کارگران و زحمتکشان به مثابه تکانه‌یی در امر ایجاد و گسترش سازمانها و اتحادیه‌های صنفی در افغانستان مبدل گردد.

ماه اپریل ۲۰۰۴ مطابق حمل ۱۳۸۳

"طالبان افغانستان نیست"

متن مصاحبه با روزنامه دنمارکی بنام "برلینسکه تیدنه" مؤرخ ۲۸ سپتمبر سال ۲۰۰۱

آرزومند صلح: افغانهایی که در دنمارک اقامت دارند، با احساس متفاوت و در هم آمیخته، به آواز طبل جنگ گوش میدهند. "طالبان افغانستان نیست، و افغانها از تروریسم حمایت نمیکند." پیامیست که از جانب غلام دستگیر صادقی رئیس انجمن افغانان (۱) به گوش میرسد. به این نیایش عمیقاً توجه کنید. از: توبیاس هادمند

یک تخته چوبی شاریده در کنار سرک با کناره های نارنجی، بازار فروش دکان های مؤقتی در شهر مارکوف را اعلان میدارد. منظره شیلند غربی بطور بارز طبیعت دنمارک را آنطوری که باید به نمایش میگذارد. جنگل پوشیده از چلر و مزارع سرسبز با آهوان خوشخرام کافی است تا گوشه یی از فلم های مارتین کوش (۲) را به پرده آورد.

در تابلویی که در یکی از دیوارهای سالون صادقی آویخته شده، آهوان نیز معصومانه به زمین می نگرند. یک خانه تقریباً شبیه به زنده گی متوسط دنمارکی ها، در بلاکهای زردگونه، در کنار جنگل و در شهرک بودغوپ که در غرب هالیبیک قرار دارد.

در قفسه کتابها، نمونه یی از منتخبات ایچ، سی، اندرسن (۳) در کنار مجموعه یی از اشعار فیلسوف بلخی (مثنوی جلال الدین محمد بلخی) گذاشته شده است.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

دارنده این کتابها، صادقی مرد ۵۵ ساله و رئیس انجمن افغانان در کنار میز سالونی انباشته از اشیای متنوع نشسته است. وی روزنامه‌ی‌ی را پیش میکشد و به تصاویر مهیب و وحشتناکی مردان به خون آغشته که در پایه ترفیکی یکی از چهارراهی‌ها به دار آویخته شده و شماری از ملیشه‌ها در اطراف آنها جشن گرفته اند، اشاره میکند. وی به آرامی می‌گوید: "طالبان خطرناک اند، برای همه بی‌ما." تصویرها، رئیس جمهور فقید نجیب الله و برادرش را در زمانی که طالبان وارد کابل شدند، نشان میدهد.

برای صادقی خیلی مهم است که دنمارکی‌ها درک کنند، سیمایی که از افغانستان (در رسانه‌های گروهی) به نمایش گذاشته می‌شود، تصویر واقعی افغانستان نیست. وی بار بار تکرار می‌نماید: "وقتی طالبان را در پرده تلویزیون می‌بینیم، آنها نماینده‌گی از مردم افغانستان نمی‌کنند. ممکن است ده تا پانزده درصد افغانها از سیاستهای افراطی طالبان حمایت کنند، ولی افغانها در مجموع بنیادگرا نیستند. ملیشه‌های طالبان محصول سازمان استخبارات نظامی پاکستان و جنگ سرد میان ابر قدرتها اند. افغانها از تروریسم حمایت نمی‌کنند و اکثر اعضای طالبان حتا افغان هم نیستند."

صادقی خود یک مسلمان است، اما نه مانند آنهایی که ظاهراً به چشم می‌خورند. تصاویر پرده‌های تلویزیون از طالبان ریش‌دراز و جنگ‌آوران متعصب، با سیمای تراشیده و شخصیت مؤقر و منزله با موی‌های خاکستری که نمونه‌ی‌ی از افغانهای از جنگ آسیب‌دیده را برجسته می‌سازد، بسیار زیاد متفاوت اند.

در این زمانی که طبل جنگ در رسانه‌های گروهی به صدا درآمده، با ادراک و عواطف درهم آمیخته و متفاوت، برای این مردی با موهای کمی سفید و اقتصاددان، خیلی با اهمیت است تا نشان بدهد که طالبان افغانستان نیست و افغانهای مقیم دنمارک از تروریسم حمایت نمی‌کنند.

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

وی میگوید: "من فکر میکنم، تقریباً اکثر افغانها تعرض تروریستی را محکوم میکنند و به این باور اند که خوب خواهد بود اگر امریکایی‌ها طالبان و بن لادن را از بین ببرند و تغییرات مثبتی را بمیان آورند، ولی هیچ کس نمی‌خواهد که یک بار دیگر مردم افغانستان در این معرکه قربانی گردد."

در سال ۱۹۹۲ زمانی که مجاهدین و جنگ آوران اسلامی شهر کابل را تسخیر کردند و دست به کشتار کارمندان دولتی زدند، صادقی با فامیل خود افغانستان را ترک گفت. وی که در رشته اقتصاد سیاسی تحصیلات عالی دارد و به حیث کارمند در شورای وزیران (اداره امور شورای وزیران) اجرای وظیفه میکرد، پس از دو ماه بحران و کشتارهای خودسرانه، مجبور شد مانند سایر تعلیم یافته‌ها، وطن آبایی خویش را ترک گوید.

وی توضیح میدهد: "ما تصور می‌کردیم که برای یک تا دو ماه از کشور دور خواهیم بود، نه هشت تا ده سال." از آن زمان، وی با دو فرزند و خانمش که آموزگار در یکی از مکاتب عمومی است، در دنمارک اقامت دارد. یک سال قبل دختر دیگرش هم به این کشور آمد. صادقی نمی‌خواهد در مورد وی و تجارب سایر اعضای فامیل چیزی بگوید، ولی صرف خوشحال است که آنها در دنمارک هستند و هیچ یکی از آنها عملاً در معرض تعرض مستقیمی تروریستی مواجه نگردیده اند.

مهمان در دنمارک

وی تأکید می‌نماید: "من در دنمارک خود را نه به حیث پناهنده و یا مهاجر، بل همواره بمثابة یک مهمان می‌شمارم. آرزو مندم روزی دوباره به کشور خود برگردم و اکثر افغانها چنین می‌اندیشند."

از جمله شش هزار پناهنده افغان که در دنمارک زنده گي می‌نمایند، بخشی عمده آن مانند صادقی از جمله روشنفکرانی اند که وطن را ترک گفته اند. وی توضیح میدهد که تصاویر منتشر شده در رسانه‌های گروهی و بخصوص

دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها

در شبکه‌های تلویزیونی با واقعیت‌ها کاملاً مغایرت دارد. البته وی پنهان نمی‌کند که گروه‌های مختلفی از افغانها در دنمارک زنده‌گی می‌کنند.

وی می‌گوید: "میتوان افغانهای متفاوتی را در دنمارک دریافت. از آن جمله: طالبان، مجاهدین، کمونیستها، و نشنلست‌ها. همه‌ی آنها در دنمارک با هم مشترکاً زنده‌گی میکنند. قبل از سال ۱۹۹۲ تعدادی از مناطق روستایی کشور و بخشی از آنها از جمله مجاهدین به دنمارک آمدند؛ ولی بعد از آن سال، عمدتاً روشنفکران به دنمارک پناه آورده‌اند." وی اضافه می‌نماید: "بنیادگراهایی که در دنمارک زنده‌گی می‌کنند از جمله ملت‌ها و کشورهای مختلف، نسبت به انکشاف‌های بعدی - حمله‌ی بالای طالبان و القاعده - بی‌تفاوت نخواهند ماند. ولی من فکر نمی‌کنم آنها عملاً دست به کاری زنند. پناهنده‌ها با زنده‌گی و اقامت در دنمارک تغییر کرده‌اند. من اشخاصی را می‌شناسم که در گذشته در افغانستان بنیادگرا و متعصب بودند، ولی آنها امروز، جز صلح و آرامش آرزوی ندارند." وی با تأثر چنین افاده می‌دهد: "حالا افغانها یک بار دیگر چشمان‌شان را به آسمان دوخته‌اند و منتظر موشک‌هایی هستند که این بار از جانب امریکایی‌ها شلیک می‌گردند."

واکنش قهر آمیز نیست، ولی در عوض نیایش است به منظور ایجاد وضعیت سازنده و سودمند. وی می‌گوید:

"امریکایی‌ها و غربی‌ها در مقابل افغانستان مسؤلیت دارند. من امیدوارم که آنها این مسؤلیت را درک کنند و صرف بامب نریزند، بل سعی نمایند تا انکشافات مثبت در منطقه به وجود آورند. ما امکانات زیادی را از دست داده‌ایم، زنده‌گی هزاران انسان تلف شده و این یک اشتباه بزرگ بوده است، برای افغانها، برای منطقه و حالا برای تمام جهان. همه آرزومند ختم ترور اند و بیشتر از همه افغانها."

۲۸ سپتمبر ۲۰۰۱ مطابق سنبله ۱۳۸۰

۱. انجمن افغانان در شیلند غربی بنابر معاذیری عجالتا غیر فعال است.

۲. نویسنده نامدار دنمارکی ۱۹۵۴ - ۱۸۷۶ Marten Korch

۳. شاعر مردمی و داستان نویس مشهور دنمارکی که شهرت جهانی دارد.

H. C. Andersen 1805 - 1875

در باره نویسنده کتاب:

غلام دستگیر صادقی فرزند غلام جیلانی صادقی به تاریخ هژدهم ماه حمل سال ۱۳۲۳ در باغ علی مردان شهر کابل متولد گردیده، پس از فراغت از لیسه عالی حبیبیه در سال ۱۳۴۱ و ادامه تحصیل در دانشگاه حربی به تحصیلات خویش در



داخل کشور تا سطح کارشناسی ارشد و دیپلوم ماستری در رشته اقتصاد سیاسی از انستیتوت علوم اجتماعی کابل به پایان رسانیده و همچنان در خارج از کشور در رشته اداره عامه در کانادا، پلانگذاری اقتصاد ملی در ماسکو و اداره و منجمنت با فن آوری های نوین معلوماتی در دنمارک نیز ادامه داده است.

موصوف در جریان سالهای طولانی در اداره های مختلف دولتی کشور خدمت کرده، از آنجمله: وزارت پلان به صفت مدیر پلان کولمبو، وزارت مالیه به حیث مدیر عمومی اداری تصدی ملی بس، در اداره مرکزی احصاییه به صفت رییس توحید و انسجام و سپس معین اداره مرکزی احصاییه، در شورای وزیران به عنوان معاون اول اداره امور شورای وزیران در دهه هشتاد میلادی.

در جریان سال ۱۹۹۲ پس از سقوط حاکمیت دولتی جمهوری افغانستان و تشدید جنگهای خانمانسوز تنظیمی، میهن را ناگزیز ترک گفت و به کشور دنمارک پناهنده شده است. هم اکنون به صفت کارمند متقاعد با خانم و سه فرزندش در دنمارک زنده گی می کند.